

سیاست فروش بازرگانی و توسعه



مؤسسه مطالعات فروش باسب بازارگانی

سیاست‌پژوهی بازرگانی و توسعه

فصلنامه اقتصادی، صنعتی و تجاری / شماره چهارم / بهار ۱۴۰۴

مدیر مسئول: حسین مدرس خیابانی / سردبیر: امین مالکی

شورای سیاست‌گذاری:

حسین مدرس خیابانی، رئیس مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی / محمدصادق مفتاح، قائم مقام وزیر در امور بازرگانی / سعید شجاعی، معاون برنامه‌ریزی و توسعه محیط کسب‌وکار / وحیده‌الله جعفری، معاون امور معادن و صنایع معدنی / ابراهیم شیخ، معاون صنایع عمومی / سیدحامد عاملی، معاون صنایع ماشین‌آلات و تجهیزات / سیدداوود موسوی، معاون توسعه بازرگانی / محمدعلی دهقان دهنوی، معاون وزیر و رئیس سازمان توسعه تجارت ایران / فرشاد مقیمی، معاون وزیر و رئیس سازمان گسترش و توسعه صنایع ایران / محمدمسعود سمیعی‌نژاد، معاون وزیر و رئیس سازمان توسعه و نوسازی معادن و صنایع معدنی ایران / رضا انصاری، معاون وزیر و رئیس سازمان صنایع کوچک و شهرک‌های صنعتی / افشار فتح‌اللهی، مدیرعامل صندوق ضمانت صادرات ایران / مهدی غضنفری، رئیس صندوق توسعه ملی / محمد قاسمی، معاون اقتصادی سازمان برنامه و بودجه / امانی همدانی، معاون امور فنی و زیربنایی سازمان برنامه و بودجه / محمد نهاوندیان، اقتصاددان و مدرس دانشگاه / محمدرضا رضوی، اقتصاددان و مدرس دانشگاه / علی‌نقی مشایخی، اقتصاددان و مدرس دانشگاه / عباس شاکری، اقتصاددان و مدرس دانشگاه / کرم‌اله دانش فرد، استاد دانشکده مدیریت دانشگاه آزاد اسلامی علوم و تحقیقات / فرشاد مومنی، اقتصاددان و مدرس دانشگاه

شورای هماهنگی:

زورار پیرمه، معاون پژوهشی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی / محمدجواد قربانی، معاون برنامه‌ریزی، توسعه مدیریت و منابع مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی / یوسف حسن‌پور، مدیرعامل شرکت چاپ و نشر بازرگانی / مهدی مظهری، مدیرعامل مرکز ملی شماره‌گذاری کالا و خدمات ایران / محمد وحیدی، مدیرعامل مرکز آموزش بازرگانی

هیأت تحریریه:

حسن اسمعیل‌زاده پاکدامن، مشاور عالی رئیس مؤسسه / احمد تشکینی، هیأت علمی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی / محمد راستی، هیأت علمی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی / علی سلیم، هیأت علمی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی / محمدرضا عطارپور، هیأت علمی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی / مهدی گودرزی، عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی / امین مالکی، هیأت علمی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی / فرزاد مرادپور، هیأت علمی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی / محمد مهدی هادوی، هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس / پریسا یعقوبی، هیأت علمی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

مدیر روابط عمومی و مسئول ارتباطات: بهروز دینی

مدیر اجرایی: محمدجواد هادی دهکردی

مدیر داخلی: مریم عزیزی

مدیر هنری: مهدی کشاورز افشار

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر بازرگانی

«کلیه حقوق محفوظ و مخصوص مجله سیاست‌پژوهشی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی است.»

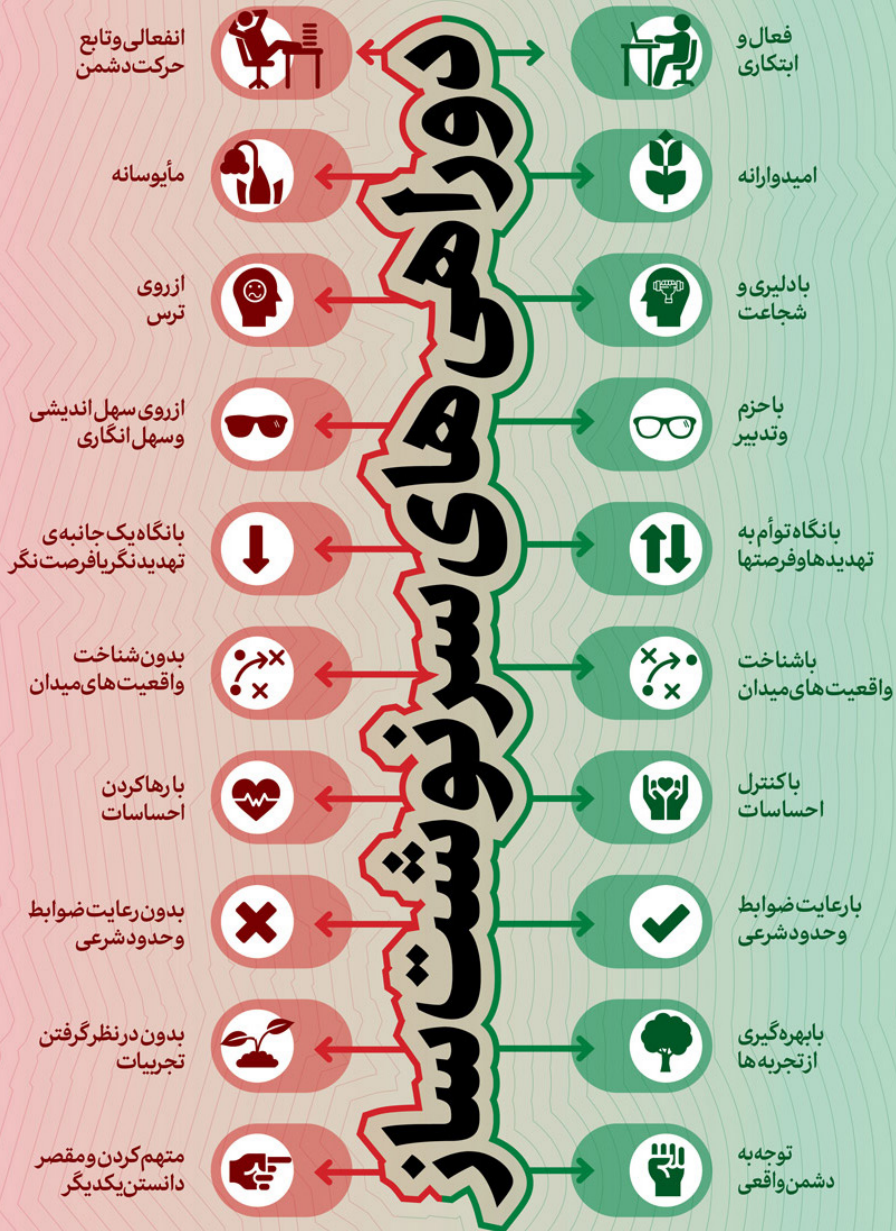


وب سایت: pritsr.ir | ایمیل: prtd@itsr.ir

نشانی: تهران، خیابان کارگر شمالی، روبه‌روی پارک لاله، ساختمان ۱۲۴

تلفن دفتر مجله: ۶۱۰۶۲۳۲۸ / ۶۱۰۶۲۳۹۸ (۰۲۱) | داورنگار مجله: ۶۶۹۱۰۰۵۰ (۰۲۱)

حضرت آیت الله خامنه ای در دیدار نمایندگان مجلس خبرگان، با تأکید بر ضرورت ایجاد یک گفت‌وگو و فهم عمیق عمومی درباره «نوع و چگونگی مواجهه با چالشها و حوادث» به تبیین ده دوگانه در این زمینه پرداختند. پایگاه اطلاع رسانی KHAMENEI.IR در این جدول، این موارد را مرور می‌کند.



فهرست مطالب

- ۶ یادداشت مدیر مسئول / حسین مدرس خیابانی
- ۸ یادداشت سردبیر / امین مالکی

فصل اول / منتخب گزارش‌ها

- ۱۵ بازآرایی زنجیره‌های ارزش جهانی در سال ۲۰۲۵ / پریسا یعقوبی
- ۲۰ ارتقای جایگاه ایران منطقه‌ای: ترانزیت / الناز میان‌دوآبچی / زهرا آقاجانی
- ۲۳ نقش تجارت الکترونیکی فرامرزی در رونق بنگاه‌های کوچک و متوسط / محمد جواد هادی دهکردی
- ۲۶ بررسی تطبیقی عملکرد رقبای اصلی ایران در صادرات فرش دستباف / بیتا نوروزی
- ۲۹ دستفروشی و فروش سیار: چالش‌ها و راهبردهای سیاستی در ایران / داوود چراغی
- ۳۲ عوامل موثر بر نرخ ارز و نوسانات آن در ایران با تاکید بر سیاست تجاری / حسن ولی بیگی
- ۳۵ ریسک تجارت و امنیت غذایی در جهان: درس‌هایی برای ایران / فهیمه بهرامی / زورار پرمه
- ۴۰ جابه‌جایی جریان‌های غیرقانونی از نظام بانکی به بازار طلا: ریسک پولشویی / محمد راستی / سعیده هوشمندگهر

فصل دوم / نگاهی به نظام اندیشه آدم پوزن

- ۴۷ سیاست‌گذاری با حاصل جمع صفر
- ۵۶ تعرفه‌ها، بدترین شکل مالیات‌گیری
- ۵۸ آمریکا در جنگ تجاری به سادگی می‌بازد: این چین است که «برتری تشدید» دارد

فصل سوم / جنگ تجاری

- ۶۳ اثرات جنگ تعرفه‌ای بر اقتصاد ایران: برآوردها و راهکارها / امین مالکی
- ۶۶ آخرین تحولات جنگ تجاری در اقتصاد جهانی / فرزاد مرادپور

فصل چهارم / اقتصاد جهانی

- ۷۱ مشکل لیبرال‌ها این است که هدف آن‌ها وسیله آن‌ها را توجیه نمی‌کند / پینو دومینیک
- ۷۴ امروز آینده را دیدم، آمریکا در آن جایی نداشت / توماس فریدمن
- ۸۰ ایده‌های مان را نمی‌توانند بدزدند، اراده‌های استثنایی مان کجا رفتند؟ / دنی رادریک
- ۸۳ ترامپ، مائو و کاسترو / ریکاردو هاسمن
- ۸۶ فلج کردن اقتصاد نوآوری آمریکا / ویلیام ای. جانوی
- ۹۴ قمار تعرفه‌ای: چرا دست «شی» از دست «ترامپ» قوی‌تر است؟ / گیدئون راگمن
- ۹۷ ایده‌های مان را نمی‌توانند بدزدند، اراده‌های استثنایی مان کجا رفتند؟ / جان تم‌نی
- ۹۹ جهان چینی یا اروپایی؟ / اورویل شل



فصل پنجم / منتخب دیدگاه‌ها

- تجربیات روسیه در تامین و توزیع کالاهای اساسی در طول جنگ اوکراین... / الناز میان‌دوآبچی / زهرآقاچانی ۱۰۵
- پویایی‌شناسی تقاضا در بازار خدمات در مواجهه با جنگ‌های نظامی مقطعی / رضا احمدی ۱۰۷
- یوانیزاسیون / امین مالکی / پریسا یعقوبی ۱۱۰
- دیپلماسی اقتصادی ایران و تقویت روابط با شورای همکاری خلیج فارس / میرعبداله حسینی ۱۱۶
- نقدی بر تغییرات تعرفه‌ای ایران در سال ۱۴۰۴ / فرزاد مرادپور ۱۱۸

فصل ششم / ترامپ در بوته نقد

- بازاندیشی در مورد جهانی بدون آمریکا / توماس پیکتی ۱۲۳
- ترامپ مثل ویروس: آشوبی که به‌زودی هزینه خود را تحمیل خواهد کرد / بل کروگمن ۱۲۶

فصل هفتم / منتخب نشست‌ها

- کریدور زنگزور: از ایده تا واقعیت ۱۳۳
- صنعت چرم ایران در زنجیره ارزش جهانی و منطقه‌ای ۱۳۸

فصل هشتم / گفتگوی اقتصاددانان

- در روزی که ترامپ آن را «روز آزادی» نامید چه اتفاقی افتاد؟ ۱۴۵
- آیا به راستی دلمان برای عصر تجارت آزاد تنگ خواهد شد؟ ۱۵۵
- تورم و اقتصاد کلان ۱۶۲

فصل نهم / منتخب کتاب‌ها

- اقتصاد دریامحور ۱۹۵
- آنچه همه باید درباره تجارت بین‌المللی بدانند ۱۹۶
- راهنمای جامع صادرات محصولات معدنی و فلزی به هند، امارات و چین ۱۹۷
- سایه‌روشن‌های بازار هند ۱۹۹
- نمایشگاه‌های بین‌المللی، توسعه تجارت و نوآوری ۲۰۱



یادداشت مدیر مسئول



حسین مدرس خیابانی
رئیس مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

انتشار شماره چهارم نشریه «سیاست پژوهی بازرگانی و توسعه» حاصل تلاشی جمعی، پیوسته و اندیشه‌محور از سوی همکاران و پژوهشگران مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی است؛ تلاشی که با اتکا بر تجربه نهادی، انباشت دانش تخصصی و دغدغه فهم عمیق تحولات سیاستی، کوشیده است پلی میان پژوهش، تحلیل و تصمیم‌سازی برقرار کند.

«سیاست پژوهی» بر بنیان نگاهی شکل گرفته است که سیاست را نه صرفاً مجموعه‌ای از تصمیمات اداری یا مقررات اجرایی، بلکه فرآیندی پیچیده، چندلایه و متأثر از نیروهای اقتصادی، نهادی، اجتماعی و بین‌المللی می‌داند. نگاه سیاست‌پژوهانه، در پی آن است که از سطح توصیف عبور کند و به فهم منطق درونی سیاست‌ها، پیامدهای آشکار و پنهان آن‌ها، و نسبتشان با منافع عمومی، ساختارهای قدرت و روندهای بلندمدت توسعه دست یابد. در این چارچوب، سیاست نه امری ایستا، بلکه میدان پویایی از کنش، واکنش و انتخاب‌های گاه متعارض تلقی می‌شود که تنها با تحلیل دقیق و شواهدمحور می‌توان آن را به درستی فهم و ارزیابی کرد. بر همین اساس، نشریه «سیاست پژوهی» بر آن است تا ترکیبی سنجیده و هدفمند از مطالعات منتخب انجام‌شده در مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی و سایر نهادهای پژوهشی و تجربه‌های موفق سیاست‌گذاری در داخل و خارج کشور و نیز تحلیل‌های موضوعی و بین‌المللی به قلم اندیشمندان و صاحب‌نظران برجسته را در کنار یکدیگر بنشانند. این تلفیق، نه تنها به غنای محتوایی نشریه می‌افزاید، بلکه امکان گفت‌وگوی میان تجربه سیاست‌پژوهی بومی و خوانش‌های تحلیلی جهانی را فراهم می‌سازد؛ گفت‌وگویی که می‌تواند به تعمیق فهم مسائل، پرهیز از ساده‌انگاری و ارتقای کیفیت اندیشه سیاستی در کشور یاری رساند.

موضوعی که در این شماره مدنظر شورای هماهنگی محترم و سردبیر مجله قرار گرفته، سیاست‌های جدید تجاری رییس‌جمهور آمریکا در دور دوم ریاست جمهوری و به ویژه مساله تعرفه‌ها است. نمی‌توان کتمان کرد که این روایت، به ویژه، واقعیتی عریان از «جنگ سرد تجاری» میان آمریکا و چین را بازگو می‌کند؛ رویارویی دو ابرقدرت که هر یک مسلح به سلاحی اقتصادی و هیچ‌کدام مایل به شلیک نیستند، اما هر دو خواهان تحمیل اراده خودند. در این جنگ، اهرم قدرت نه نظامی بلکه «ریاضت اقتصاد سیاسی» است؛ رنجی که نه فقط آمریکا و چین، بلکه کل جهان را نشانه گرفته است. همان‌گونه که در جنگ سرد آمریکا و شوروی، سلاح‌ها جهان را تهدید می‌کردند، امروز نیز تعرفه‌های آمریکا و محدودیت‌های صادرات عناصر نادر چین، کل سیاره را در تیررس



قرار داده است. آغاز این وضعیت به آوریل ۲۰۲۵ بازمی‌گردد؛ روزی که با یک امضا عملاً به نظام تجارت مبتنی بر قواعد بین‌المللی اعلان جنگ شد و تمامی توافقات تجاری، تعهدات چندجانبه و وعده‌های پیشین با وضع تعرفه‌های گسترده و یک‌جانبه علیه دوست و دشمن، درهم شکسته شد. جهان مبهوت ماند، متحدان شاهد فروپاشی اعتماد چنددهه‌ساله بودند و رقبا از نابودی اعتبار ابرقدرت جهان شگفت‌زده شدند.

گرچه بیشتر کشورها عقب‌نشستند؛ اما چین نه. پکن بلافاصله با تعرفه‌های تلافی‌جویانه واکنش نشان داد، اما هم‌زمان سلاحی بسیار خطرناک‌تر را رونمایی کرد: «نظام کنترل صادرات عناصر نادر». «اعلامیه شماره ۱۸» چین که در ۴ آوریل ۲۰۲۵ اجرایی شد، یک ابزار راهبردی در قلب جنگ تجاری این کشور با آمریکا است که بر کنترل صادرات عناصر نادر خاکی و به‌ویژه آهن‌رباهای دائمی، که آلیاژ این عناصر ساخته می‌شود، تمرکز دارد. بر اساس این اعلامیه، هرگونه صادرات این محصولات از چین مستلزم دریافت مجوز دولتی است؛ امری که با توجه به تسلط بیش از ۹۰ درصدی چین بر زنجیره تامین جهانی این کالاها، به پکن قدرتی کم‌سابقه برای اثرگذاری بر صنایع پیشرفته جهان می‌دهد. این اقدام به ظاهر فنی و با ادبیات امنیت ملی و منطبق با قواعد سازمان تجارت جهانی طراحی شده، اما در عمل یک سلاح دقیق اقتصادی است که می‌تواند بدون اعلام رسمی تحریم، دسترسی صنایع خارجی به نهاده‌های حیاتی را محدود یا مختل کند. اهمیت «اعلامیه شماره ۱۸» در این بود که زنجیره‌های تامین جهانی؛ از خودروسازی و انرژی‌های تجدیدپذیر گرفته تا هوافضا، صنایع دفاعی و الکترونیک پیشرفته را به اهرم فشار سیاسی تبدیل کرد. این اعلامیه به دولت چین امکان می‌دهد به صورت انتخابی و شرکت به شرکت، جریان مواد حیاتی را تنظیم کند و بدین‌وسیله فشار غیرمستقیم اما مؤثری بر دولت‌ها، به‌ویژه متحدان آمریکا، وارد آورد. امروز «اعلامیه شماره ۱۸» یکی از قدرتمندترین اهرم‌های چین برای بازدارندگی، مدیریت تنش و شکل‌دهی به نوعی آتش بس تجاری در چارچوب جنگ سرد اقتصادی محسوب می‌شود.

قطعاً اعمال قدرت این چنینی از ناحیه چین بر زنجیره‌های تامین جهانی، دائمی نخواهد بود و کشورهای دیگر به دنبال منابع جایگزین می‌روند و شرکت‌ها با بازطراحی محصولات خود سعی در تقلیل این فشار می‌کنند، اما این فرآیند سال‌ها زمان می‌برد و این بیش از مدتی است که احتمالاً از دوره ریاست جمهوری ترامپ باقی مانده است. اهمیت این عناصر نادر از آن روست که قلب تپنده موتورهای الکتریکی هستند و بدون آن‌ها خودروها، ربات‌ها، جنگنده‌ها، موشک‌ها، توربین‌های بادی، سامانه‌های دفاعی و حتی گوشی‌های هوشمند ساخته نمی‌شوند (نمونه روشن آن توقف یک‌هفته‌ای خط تولید فورد در شیکاگو به دلیل کمبود همین آهن‌رباها بود).

بدین ترتیب، دولت چین اکنون مجموعه‌ای از «کلیدهای قطع» در اختیار دارد که می‌تواند به صورت هدفمند تولید پیشرفته را در سراسر جهان کنترل کند. «اعلامیه شماره ۱۸» جنگ یک‌جانبه ترامپ علیه نظام تجارت جهانی را به یک جنگ تجاری دوطرفه و واقعا جهانی بدل کرد و حال این وضعیت پرسش محوری را پیش می‌کشد که این جنگ به کجا ختم می‌شود؟ آیا تهدید اختلال در بازارها و زنجیره‌های تامین به نوعی آتش بس تجاری می‌انجامد، یا ملی‌گرایی و واکنش‌های زنجیره‌ای، جهان را به چرخه‌ای فروکاهنده سوق می‌دهد؟ برای پاسخ می‌توان از چارچوبی برگرفته از ادبیات راهبرد نظامی تحت عنوان «نظریه پیروزی» استفاده کرد. این چارچوب چهار عنصر را بررسی می‌کند: ۱- هدف‌ها، ۲- شیوه‌ها، ۳- ابزارها و ۴- سازوکار موفقیت. در جنگ‌های تجاری، هدف‌ها می‌توانند بازگرداندن مشاغل، تنبیه رقبا یا تامین زنجیره‌ها باشند؛ شیوه‌ها از اقدام یک‌جانبه تا ائتلاف‌سازی را شامل می‌شوند؛ ابزارها از تعرفه و سهمیه تا یارانه و کنترل صادرات را در برمی‌گیرند و سازوکار موفقیت معمولاً واداشتن طرف مقابل به عقب‌نشینی از ترس هزینه‌هاست که البته این منطق با مفاهیم بازی در اقتصادی ذیل راهبردهای «قیمت‌گذاری تهاجمی» هم‌خوانی دارد.

در این چارچوب، «نظریه پیروزی آمریکا» در دوره ترامپ ماهیتی تهاجمی، یک‌جانبه و اساساً احساسی دارد. هدف اصلی نه اصلاح ساختار اقتصادی، بلکه ترمیم روانی حس قدرت و رفع احساس قربانی‌بودن در میان پایگاه اجتماعی طرفداران رییس‌جمهور وقت است و اهدافی چون تقویت تولید یا افزایش دستمزد واقعی بیشتر تزئینی هستند تا راهبردی. تعرفه‌ها نه توان بازصنعتی‌سازی دارند و نه به نفع اکثریت نیروی‌کارند؛ در عوض، افزایش قیمت‌ها قدرت خرید را کاهش می‌دهد یا صرفاً سطح بوروکراسی و عدم شفافیت را بیشتر می‌کنند. اما این جنگ احساسی، از نظر سیاسی مقاوم است و تقریباً هر رخدادی، حتی تحقیر نمادین رهبران خارجی، در آن به‌عنوان «پیروزی» بازنمایی می‌شود. شیوه ترامپ، اعمال تعرفه‌های گسترده، تغییرات ناگهانی، نمایش‌های رسانه‌ای، تحقیر متحدان و عقب‌نشینی‌های پنهانی است که به‌عنوان نبوغ تاکتیکی از ناحیه طرفداران او عرضه می‌شوند. ابزار اصلی، اندازه بازار آمریکا و قدرت روایت‌سازی رسانه‌ای است. سازوکار موفقیت نیز «ایجاد شوک»، «بی‌ثبات‌سازی روانی طرف مقابل» و «بهره‌گیری از فقدان معیارهای عینی» برای تعریف پیروزی است. نمونه بارز از سوءاستفاده از فقدان یک معیار عینی، بزرگ‌نمایی توافق محدود و غیرالزام‌آور تجاری با انگلیس به‌عنوان دستاوردی «کامل و تاریخی» از ناحیه ترامپ بود.

در مقابل، «نظریه پیروزی چین» ماهیتی تدافعی، دقیق و صبورانه دارد. هدف پکن بازگرداندن وضعیت پیش از ۲ آوریل ۲۰۲۵، مهار تهاجم تجاری آمریکا، حفظ نظام تجارت چندجانبه و جلوگیری از شکل‌گیری ائتلاف‌های ضدچینی است. چین با تعرفه‌های متقابل، کنترل صادرات عناصر حیاتی با پوشش امنیت ملی و رویه‌های اداری مبهم، فشار را به‌طور غیرمستقیم بر شرکت‌ها و دولت‌های ثالث وارد می‌کند. «دیپلماسی آرام»، «ابهام راهبردی» و «تعبیه مسیرهای آبرومندانه برای عقب‌نشینی آمریکا»، هسته سازوکار موفقیت چین را شکل می‌دهد.

آنچه امروز بیش از هر زمان دیگری محتمل به نظر می‌رسد این است که نتیجه این جنگ تجاری، نه پیروزی مطلق یک طرف و شکست دیگری، بلکه نوعی «صلح تجاری بد» است؛ آتش‌بسی مسلحانه که در آن «تهدید تشدید»، خود مانع تشدید می‌شود. آمریکا می‌تواند پیروزی نمادین اعلام کند و چین به هدف دفاعی خود یعنی حفظ نظام قواعدمحور و بازگشت به وضع سابق برسد. در چنین جنگی که طرفین بر سر «زمین واحدی» نمی‌جنگند، هر دو می‌توانند پرچم خود را بکارند و مدعی پیروزی شوند و جهان با زخم‌هایی عمیق به مسیر خود ادامه می‌دهد.

امید آن دارم که این شماره نیز، همچون شماره‌های پیشین، بتواند برای پژوهشگران، سیاست‌گذاران و علاقه‌مندان حوزه سیاست‌گذاری اقتصادی و تجاری، منبعی الهام‌بخش، تأمل‌برانگیز و سودمند باشد. از زحمات سردبیر محترم نشریه آقای «امین مالکی» در تدوین و گردآوری مجموعه حاضر سپاسگزارم.

حسین مدرس خیابانی / بهار ۱۴۰۴



یادداشت سردبیر



امین مالکی

هیأت علمی موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

شماره چهارم نشریه «سیاست‌پژوهی بازرگانی و توسعه» با موضوع اصلی جنگ تجاری تهیه شده است. تقریباً شش ماه پیش، رییس‌جمهور آمریکا با اعلام افزایش شدید تعرفه‌ها، به سطوحی که از دهه ۱۹۳۰ تاکنون دیده نشده بود، جهان را شوکه کرد. از آن زمان، او از برخی تعرفه‌ها عقب‌نشینی کرده، اما برخی دیگر را اعمال کرده است، دلایل خاص ترامپ در اعمال تعرفه‌های بیشتر امروز باعث ایجاد عدم اطمینان مداوم در فضای تجارت بین‌الملل شده است. به نظر می‌رسد او در آینده نزدیک قصد دارد در سفری طولانی به آسیا، با ژاپن، کره جنوبی و چین به توافقاتی دست یابد. آنچه مشهود است، ترامپ به شدت نیاز دارد تا نوعی پیروزی را در اعمال تعرفه‌ها اعلام کند تا بتواند به مسیر خود ادامه دهد. امروز حتی در داخل حزب جمهوری خواه، سیاست‌های تعرفه‌ای او با مشکل مواجه است؛ به طوری که ۵۲ سناتور به تعرفه‌های برزیل رای منفی داده‌اند و سناتورهای ایالت‌های قطب کشاورزی از توقف خرید سویای آمریکا توسط چین ابراز نگرانی کرده‌اند. سیاست‌های تعرفه‌ای آشفتگی آمریکا سه آسیب جدی به اقتصاد این کشور تحمیل کرده است که عبارتند از ۱- بوروکراسی و تقلب، ۲- انجماد بازار کار و ۳- از دست رفتن اعتبار جهانی. در حال حاضر حتی اگر بدترین شرایط از نظر قیمت‌ها و عدم قطعیت تمام شده باشد، واضح است که تعرفه‌های ترامپ آسیب‌های ماندگاری به اقتصاد آمریکا و البته نظم اقتصادی جهانی وارد کرده است.

۱. بوروکراسی و تقلب

واقعیت این است که خارجی‌ها هزینه تعرفه‌های بالاتر را پرداخت نکرده‌اند و قیمت‌هایی که خارجی‌ها با آنها کالاها را به آمریکا می‌فروشند، تنها کمی بالاتر از یک سال پیش شده است. در حالی که برای جبران اثر قیمتی تعرفه‌ها، این قیمت‌ها باید بیش از ۱۰ درصد کاهش می‌یافتند. بنابراین، در واقع، خارجی‌ها سهم قابل توجهی از تعرفه‌ها را متحمل نشده‌اند. پس چرا تعرفه‌ها تأثیر بیشتری بر قیمت مصرف‌کننده نداشته‌اند؟ مرور بر تحلیل‌های متفاوت در این زمینه این نتیجه را به دست می‌دهد که کسب‌وکارهای آمریکایی از افزایش قیمت‌ها خودداری و هزینه را به جای انتقال به مصرف‌کنندگان، خود جذب کرده‌اند. از آنجایی که این وضعیت نمی‌تواند برای همیشه ادامه یابد، این نشان می‌دهد که تورم به مراتب بیشتری در راه است. اگر نرخ تعرفه را در عمل حاصل تقسیم مبلغ واقعی وصول شده به عنوان درآمد تعرفه بر ارزش واردات بدانیم، آمارها نشان می‌دهد که تعرفه‌ها در آمریکا در عمل، اگرچه افزایش داشته‌اند، اما به اندازه تعرفه‌های مصوب روی کاغذ افزایش نیافته‌اند. طرح تعرفه جدید بسیار



پیچیده است و نرخ‌های بسیار متفاوتی بسته به اینکه کدام کالا از کدام کشور وارد می‌شود، دارد و لذا این امر فرصت‌های زیادی را برای واردکنندگان ایجاد می‌کند تا با مدیریت طبقه‌بندی مجدد محصولات خود، قیمت تمام‌شده را پایین نگه دارند. بخشی از این تغییر طبقه‌بندی کاملاً قانونی است. در سال ۲۰۲۴، تنها ۳۸ درصد از واردات آمریکا از کانادا تحت توافق نامه تجارت آزاد و با تعرفه صفر وارد می‌شد که عددی پایین محسوب می‌شود، دلیل اصلی آن نیز احتمالاً کاغذبازی بود. در واقع تأیید اینکه یک کالا با قوانین تجارت آزاد مطابقت دارد، نیاز به اسناد و مدارک زیادی دارد. به ویژه برای صادرکنندگان کوچک‌تر، این کاغذبازی اغلب ارزش انجام دادن نداشت. اکنون تعرفه‌ها بسیار بالاتر هستند و انجام کارهای اداری اضافی به صرفه شده است. در نیمه سال ۲۰۲۵، ۸۱ درصد از واردات آمریکا از کانادا بدون عوارض گمرکی و ذیل توافق نامه تجارت آزاد وارد شده است. این موضوع به هزینه پنهان تعرفه‌ها اشاره دارد و نشان می‌دهد که شرکت‌ها هزینه‌های اداری قابل توجهی را برای مقابله با یک سیستم تعرفه‌ای بسیار پیچیده مترحم شده‌اند. اما راه‌های دیگر برای اجتناب از تعرفه‌ها وجود دارد که ممکن است چندان قانونی نباشند یا به هر حال اهداف تعرفه‌ها را خنثی کنند. کالاهایی از کشورهایی که مشمول تعرفه‌های بالا هستند، ممکن است از طریق کشورهایی که با تعرفه‌های پایین‌تری مواجه هستند صادر شوند. همچنین صادرکنندگان ممکن است راه‌هایی برای تغییر برچسب کالاهایی که می‌فروشند پیدا کنند تا واجد شرایط نرخ‌های پایین‌تر باشند. در واقع نظام تعرفه‌ای جدید سطح تقلب را افزایش داده و داده‌های تجاری این کشور را به تدریج غیرشفاف‌تر ساخته است و با تقویت این رفتارها حتی احتمال دارد به هزینه تخریب نظام آماری و اطلاعاتی تجارت خارجی، تورم کمتر از حد انتظار شود.

۲. انجماد بازار کار

مساله دیگر عدم قطعیت و بازار کار منجمد در آمریکا است. قرار بود تعرفه‌های ترامپ باعث احیای تولید در آمریکا شود، اما تاکنون این اتفاق نیفتاده و این تا حدودی به این دلیل است که برخی از تعرفه‌های ترامپ، به ویژه بر فولاد و آلومینیوم، هزینه‌های تولیدکنندگان آمریکایی را به میزان قابل توجهی افزایش داده‌اند، اشتغال آمریکا در بخش صنعت ساخت کاهش یافته اما این کاهش از ناحیه اخراج‌های گسترده نبوده است (اگرچه چندین کارفرمای بزرگ از جمله «آمازون» و «یوپی‌اس» در چند روز گذشته اهداف خود برای اخراج در مقیاس‌های قابل توجه را اعلام کرده‌اند). این کاهش به واسطه نرخ بسیار پایین استخدام‌ها است. امروز اقتصاد بدون استخدام، زندگی را برای جوانانی که تازه وارد بازار کار آمریکا می‌شوند و همچنین برای کسانی که به هر دلیلی شغل خود را از دست داده‌اند، بسیار دشوار کرده است. در حال حاضر کارگران جوان در آمریکا شاهد کمترین رشد دستمزد از سال ۲۰۱۱ هستند که با توجه به افزایش تورم، این یک ضربه جدی به کارگران آمریکایی است. آنچه مسلم است سرمنشاء تمامی این آثار عدم قطعیتی است که از مجرای سیاست‌های تعرفه‌ای ناشی از خشم و عصبانیت ایجاد شده است، در حال حاضر همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد به نظر می‌رسد ترامپ در تور آسیایی روزهای آتی خود به دنبال ایجاد ثبات در تصویر تعرفه‌ها خواهد بود؛ چرا که آمریکا برخی از تعرفه‌های بسیار بالایی را که وضع کرده یا تهدید به وضع آنها کرده است را در قبال وعده‌های مبهم سرمایه‌گذاری این کشورها در آمریکا کاهش خواهد داد.

۳. آسیب بلندمدت به نظم جهانی و اعتبار آمریکا

هر آنچه ترامپ طی دوره دوم ریاست جمهوری خود در زمینه تجارت انجام داده، علاوه بر غیرقانونی بودن، نقض توافق نامه‌های گذشته آمریکا با سایر کشورها بوده است. آمریکا با هر نتیجه‌ای از این جنگ تجاری خارج شود، به عنوان کشوری خواهد آمد که دیگر نمی‌توان به آن اعتماد کرد که به وعده‌هایش عمل کند. به‌طور خاص اگر به رویارویی آمریکا با چین نگاه کنیم، نتیجه نهایی نمایش ضعف آمریکا و قدرت چین است. چین ممکن است برخی امتیازات ظاهری ارائه دهد (مانند وعده خرید مقداری



سوئا). اما واقعیت که برای همه در جهان آشکار است، این است که ترامپ چین را تهدید به تعرفه‌های بسیار بالا کرد، اما وقتی چین شروع به محدود کردن صادرات عناصر خاکی کمیاب و سایر نهاده‌های صنعتی کرد، از موضع عقب‌نشینی کرد. چین دست بالا را داشت و آن را بازی کرد. در واقع، چین اکنون آشکارا در حال پیروزی در مناقشه ژئوپلیتیکی خود با آمریکا است. آمریکایی که قبلاً می‌توانست روی حمایت متحدان دموکراتیک خود حساب کند، اکنون آنها را از خود بیگانه کرده و به خاطر زیر پا گذاشتن خودسرانه توافقات، شهرت پیدا کرده است. واقعیت این است که اگر قبلاً آمریکا اهرم اقتصادی بی‌رقیبی داشت، اکنون جهان می‌داند که چین اهرم‌های بیشتری دارد.

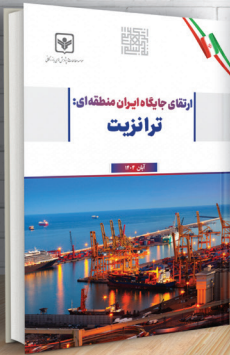
در انتها، در سالی که آسمان ایران چندان رادی به باران نکرده و حق دارد قلم تا به حال پاره‌ای اوضاع بگیرد، وجود همکاری که نه فقط دیداری سخت نیکو دارند، که خط و قلم ایشان نیز همچون رویشان است، امیدها را در دل زنده می‌دارد. گنجشک را آشیانه باز طلب کردن محال است و بدون همکاری این بزرگواران، حقیر صرفاً سنگ منجینی به آگینه می‌کردم. همچنین قدردان حضور محتشم ربیسی جدید موسسه جناب آقای «حسین مدرس خیابانی» هستم که با راهنمایی‌های متعدد و پیگیری امور زمینه‌ساز تهیه این شماره شدند. ایام عزت ایشان مستدام باشد. در ضمن، وامدار زحمات فراوان جناب آقای «مهدی کشاورز افشار» در زمینه طراحی جلد و صفحه‌آرایی هستم.



فصل اول منتخب گزارش‌ها

(موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی)

فصل اول
منتخب گزارش‌ها
(موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی)



بازارآیی زنجیره‌های ارزش جهانی در سال ۲۰۲۵:

گذار به عصر «جهانی سازی مجدد» و الزامات آن برای اقتصادهای در حال توسعه



پریسا یعقوبی

هیات علمی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

چکیده

این مقاله با استناد به یافته‌های «گزارش توسعه زنجیره‌های ارزش جهانی ۲۰۲۵»، تحولات ساختاری در شبکه تولید جهانی را تحلیل کرده و نشان می‌دهد که جهانی‌سازی در حال ورود به فاز «بازآرایی» است که در آن تاب‌آوری، امنیت راهبردی و فناوری‌های نوین نقش محوری ایفا می‌کنند. مقاله ضمن شناسایی محرک‌های کلیدی این تحول (ژئوپلیتیک، فناوری و سیاست‌گذاری)، فرصت‌های تاریخی پیش‌روی اقتصادهای در حال توسعه (به‌ویژه در صنایع سبز و دیجیتال) را برشمرد و چارچوبی سیاستی برای ادغام موفق، تاب‌آور و فراگیر در زنجیره‌های ارزش جهانی نوین ارائه می‌دهد.

مقدمه و تحولات ساختاری زنجیره‌های ارزش جهانی

جهانی‌سازی اقتصادی در سال‌های اخیر نه تنها متوقف نشده، بلکه در حال گذار به مرحله‌ای جدید با عنوان «جهانی‌سازی مجدد» است. در این مرحله، شبکه‌های تولید جهانی از منطق صرفه‌جویی در هزینه به سمت اولویت‌دهی به تاب‌آوری، امنیت راهبردی و هم‌سویی با اهداف اقلیمی و فناورانه حرکت کرده‌اند. گزارش توسعه زنجیره‌های ارزش جهانی ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که تجارت جهانی پس از شوک‌های بیابایی تاب‌آوری نشان داده،

اما شاهد گسست روزافزون بین تجارت سنتی و تجارت مبتنی بر زنجیره ارزش است. این گسست ناشی از تحولات ژئوپلیتیک، تلاش کشورها برای کاهش وابستگی به نهاده‌های خارجی و بازتعریف نقشه مزیت نسبی در پرتو فناوری‌های دیجیتال و گذار انرژی است. در این بازارآیی، بخش خدمات - به ویژه خدمات دیجیتال پذیر- از نظر مشارکت در زنجیره ارزش از بخش کالا پیشی گرفته و تاب‌آوری بیشتری در برابر بحران‌ها نشان داده است. هم‌زمان، زنجیره‌های تولید در برخی مناطق طولانی‌تر شده، اما تمرکز جغرافیایی در بخش‌های کلیدی (مانند باتری خودروهای الکتریکی و نیمه‌هادی‌ها) افزایش یافته است. اقتصادهای پیشرو سهم خود را از تجارت مبتنی بر زنجیره ارزش کاهش داده‌اند، در حالی که اقتصادهای کوچک‌تر و در حال توسعه فرصت‌هایی برای مشارکت بیشتر یافته‌اند. با این حال، این مشارکت لزوماً به معنای ارتقای موقعیت در زنجیره ارزش یا کسب سهم بیشتر از ارزش افزوده نیست.

محرک‌های کلیدی تغییر: ژئوپلیتیک، فناوری و سیاست‌گذاری

سه نیروی عمده و درهم‌تنیده در حال شکل‌دهی به جغرافیای جدید زنجیره‌های ارزش جهانی هستند و چارچوبی را می‌سازند که در آن، بازیگران اقتصادی باید موقعیت خود را بازتعریف کنند.



نخستین و شاید آشکارترین نیرو، **تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیکی** است. تنش‌های راهبردی بین بلوک‌های بزرگ اقتصادی دیگر تنها در عرصه دیپلماسی باقی نمانده و به کانون تصمیم‌گیری‌های تجاری و صنعتی تبدیل شده است. این رقابت به تغییر مسیرهای تجاری، ظهور اقتصادهای «رابط» یا «پل» مانند مکزیک، ویتنام و ترکیه و بازاریابی منطقه‌ای چشمگیری انجامیده است. در این الگوی جدید، افزایش تجارت غیرمستقیم بین قدرت‌های بزرگ از طریق این واسطه‌ها قابل مشاهده است؛ جایی که کالاها به واسطه محدودیت‌های سیاسی، مسیرهای طولانی‌تری را طی می‌کنند. در کنار این جابه‌جایی جغرافیایی، منطق مداخله دولت‌ها نیز دگرگون شده است. سیاست صنعتی دیگر صرفاً ابزاری برای توسعه اقتصادی نیست، بلکه به ابزاری برای کسب برتری فناورانه و تضمین امنیت ملی تبدیل شده است. اعطای یارانه‌های کلان در بخش‌های حیاتی مانند نیمه‌هادی‌ها، وضع تعرفه‌های هدفمند و اجرای محدودیت‌های صادراتی، همگی نشان‌دهنده اولویت یافتن ملاحظات امنیتی و راهبردی بر محاسبات صرفاً اقتصادی است.

دومین نیروی شتاب‌دهنده، **جهش فناوری و دیجیتالی‌سازی** است که خود به دو شکل متناقض عمل می‌کند. از یک سو، فناوری‌هایی مانند هوش مصنوعی، پلتفرم‌های دیجیتال و سیستم‌های لجستیک پیشرفته، هزینه‌های هماهنگی، رهگیری و مدیریت زنجیره‌های ارزش جهانی را به شدت کاهش داده‌اند. این امر امکان تقسیم کار پیچیده‌تر، تولید سفرهای شده و پاسخگویی سریع‌تر به تغییرات بازار را فراهم کرده و در ثنوری می‌تواند به ادغام عمیق‌تر و کارآمدتر کشورها در شبکه تولید بین‌المللی بینجامد. با این حال، از سوی دیگر، همین فناوری‌ها می‌توانند به عاملی برای تشدید نابرابری تبدیل شوند. دسترسی به این فناوری‌های پیشرفته، قابلیت جذب آنها و سرمایه انسانی لازم برای بهره‌برداری، در بین کشورها و حتی بین بنگاه‌های درون یک کشور به شدت نابرابر توزیع شده است. این «شکاف دیجیتال» می‌تواند باعث شود مزیت سنتی برخی کشورها (مانند نیروی کار ارزان) به سرعت از بین رفته و در عوض، قدرت و ارزش افزوده در دستان کشورها و شرکت‌های دارای فناوری برتر متمرکز شود.

سومین نیرو، **بازگشت قدرتمندانه دولت‌ها از طریق سیاست‌های صنعتی و اقلیمی** است. اهدافی چون تأمین امنیت زنجیره‌های حیاتی (مانند دارو و غذا)، کسب یا حفظ

برتری در فناوری‌های آینده (مانند هوش مصنوعی) و هدایت اقتصاد به سمت گذار سبز از جمله وظایف مداخله‌گری دولت‌ها است. بیش از ۷۰٪ اقتصاد بزرگ جهان اکنون اشکال فعال و گسترده‌ای از سیاست صنعتی را در پیش گرفته‌اند که اغلب با یارانه‌های سنگین، اعتبارات مالیاتی و سرمایه‌گذاری مستقیم دولتی همراه است. این مداخلات عمدتاً بر بخش‌های «راهبردی» مانند نیمه‌هادی‌ها، باتری‌ها، انرژی‌های پاک و مواد معدنی حیاتی متمرکز شده‌اند. به موازات این سیاست صنعتی، سیاست اقلیمی نیز به عاملی تعیین‌کننده در تجارت و سرمایه‌گذاری بدل شده است. ابزارهایی مانند «مالیات مرزی کربن» که توسط اتحادیه اروپا پیشگام شده‌اند، به سرعت در حال گسترش هستند. این ابزارها به‌طور مؤثری هزینه کربن را به زنجیره ارزش جهانی تزیق می‌کنند و رقابت‌پذیری کشورها و صنایعی که وابستگی بیشتری به سوخت‌های فسیلی دارند را تحت تأثیر قرار می‌دهند. استانداردهای سبز الزام‌آور نیز به یک شرط ضروری برای دسترسی به بازارهای عمده، به ویژه اروپا، تبدیل شده‌اند.

تعامل پیچیده این سه نیرو است که نقشه نهایی جغرافیای اقتصادی جهان را ترسیم خواهد کرد. اقتصادهایی می‌توانند در این بازاریابی موفق عمل کنند که نه تنها بتوانند بر چالش‌های ژئوپلیتیک فائق آیند، بلکه همزمان توانایی بهره‌برداری از فناوری‌های جدید را داشته باشند و سیاست‌های داخلی خود را با الزامات جهانی گذار سبز و سیاست صنعتی همسو کنند. شکاف بین کشورهایی که از این سه محرک به نفع خود استفاده می‌کنند و کشورهایی که صرفاً تحت تأثیر منفی آن قرار می‌گیرند، به احتمال فراوان در سال‌های آینده عمیق‌تر خواهد شد.

فرصت‌ها و چالش‌ها برای اقتصادهای در حال توسعه

تحولات ساختاری در نظام جهانی زنجیره‌های ارزش، چشم‌اندازی دوسویه و پرمخاطره را پیش روی اقتصادهای در حال توسعه قرار داده است. از یک سو، پنجره‌های بی‌سابقه‌ای برای جهش اقتصادی و صنعتی گشوده شده و از سوی دیگر، تله‌های جدیدی این مسیر را احاطه کرده‌اند که غفلت از آنها می‌تواند به حاشیه‌نشینی دائمی بینجامد.

در کانون فرصت‌های تاریخی، تحول انقلابی در **صنایع مبتنی بر گذار انرژی** قرار دارد. ظهور گسترده فناوری‌هایی مانند خودروهای الکتریکی، باتری‌های نسل جدید، تجهیزات انرژی خورشیدی و بادی و زیرساخت‌های هیدروژن سبز،



تقاضایی انفجاری برای مواد معدنی حیاتی مانند لیتیوم، کبالت، نیکل، گرافیت و مس ایجاد کرده است. این پدیده برای کشورهای دارنده این ذخایر که بسیاری از آنها در آفریقا، آمریکای لاتین و بخش‌هایی از آسیا قرار دارند؛ یک امکان استثنایی ایجاد می‌کند تا از الگوی سنتی و آسیب‌پذیر «صادرکننده مواد خام» فراتر روند. این گذار مستلزم حرکت به سمت فعالیت‌های با ارزش افزوده بالاتر در خود زنجیره ارزش است؛ از استخراج صرف به سمت فرآوری مواد معدنی، تولید پیش‌ماده‌های باتری مانند کاتد و آند و حتی تولید قطعات نهایی مانند ماژول‌های باتری. این ارتقا نه تنها سود اقتصادی بیشتری به همراه می‌آورد، بلکه پیوندهای فناورانه قوی‌تر، ایجاد اشتغال باکیفیت‌تر و افزایش تاب‌آوری اقتصادی را در پی خواهد داشت. علاوه بر این، موج تنوع‌بخشی جغرافیایی که توسط شرکت‌های چندملیتی در جریان است، فرصت‌های ملموسی برای کشورهای با ثبات نسبی، نیروی کار قابل آموزش و دسترسی به بازارهای بزرگ فراهم می‌کند تا به عنوان «قواعد بازی جدید» نقش «اقتصادهای رابط» یا مراکز مونتاژ و تولید منطقی‌ای را به دست آورند.

با این حال، بهره‌برداری از این فرصت‌ها منوط به درک یک تغییر پارادایم در مفهوم رقابت‌پذیری است. در عصر جهانی‌سازی مجدد، موفقیت دیگر صرفاً با حجم صادرات یا میزان جذب سرمایه‌گذاری خارجی سنجیده نمی‌شود، بلکه به «آمادگی» یک کشور برای ارائه بستری قابل اتکا، کارآمد و پایدار وابسته است. این آمادگی بر پنج پایه کلیدی استوار است که غفلت از هر یک، کل پروژه ادغام موفق را با خطر مواجه می‌سازد. این ارکان عبارتند از:

۱. زیرساخت دیجیتال پیشرفته و یکپارچه که ستون فقرات تجارت الکترونیک، لجستیک هوشمند و ارتباطات بی‌درنگ است؛
۲. انرژی پاک، مقرون به صرفه و قابل اتکا که نه تنها یک ضرورت اقلیمی، بلکه یک پیش‌نیاز عملیاتی برای جذب صنایع پیشرفته و صادرات به بازارهای دارای مالیات کربن است؛
۳. مرزهای هوشمند و نظام‌های تسهیل تجارت که زمان و هزینه مبادله را به حداقل می‌رسانند؛
۴. نهادهای شفاف و نظام مالی توانمند که از حقوق مالکیت حمایت کرده و دسترسی به سرمایه را ممکن می‌سازند؛
۵. نگاه‌های کوچک و متوسط توانمند که بتوانند به عنوان تأمین‌کنندگان چابک و نوآور در زنجیره‌های ارزش جهانی ادغام شوند.

کشورهایی که بر ساخت این پایه‌ها سرمایه‌گذاری کنند، به «کریدورهای قابل اعتماد» در نقشه جدید تولید جهانی تبدیل خواهند شد.

در طرف مقابل، چالش‌های ساختاری نیز وجود دارد. بزرگ‌ترین چالش، گیرکردن در پله‌های پایینی زنجیره ارزش است. بسیاری از اقتصادها ممکن است با افزایش کمی صادرات یا جذب پروژه‌های مونتاژی مواجه شوند، اما به دلیل نبود پیوندهای فناورانه، ضعف در توسعه تأمین‌کنندگان داخلی و سیاست‌های نادرست، نتوانند در نزدبان ارزش صعود کنند و در فعالیت‌های کم‌مهارت و کم‌بازده متوقف بمانند. چالش دوم، تشدید شکاف‌های داخلی و بین‌المللی است. منافع ادغام در زنجیره‌های ارزش و فناوری‌های جدید ممکن است به طور نامتناسبی در اختیار بخش‌های محدودی از اقتصاد (مانند صنایع سرمایه‌بر یا مناطق شهری) یا در انحصار شرکت‌های خارجی قرار گیرد و نابرابری درآمدی و جغرافیایی را عمیق‌تر کند. چالش سوم، بار دوگانه زیست‌محیطی است. از یک سو، کشورهای در حال توسعه اغلب بار اصلی آلودگی و تخریب ناشی از استخراج منابع و صنایع آلاینده را تحمل می‌کنند و از سوی دیگر، تحت فشار مالی سنگین برای انطباق با استانداردهای سبز بین‌المللی قرار می‌گیرند که می‌تواند توان رقابتی آنان را تضعیف کند. در نهایت، خطر حاشیه‌نشینی در نظام نوین حکمرانی وجود دارد. شکل‌گیری سریع «توافقی‌های تجاری هدفمند» و «کلپ‌های تنظیم‌گری» در حوزه‌هایی مانند دیجیتال، اقلیم یا امنیت تأمین، اغلب توسط قدرت‌های اقتصادی بزرگ رهبری می‌شود. اقتصادهای در حال توسعه‌ای که نتوانند در این گفتگوهای قاعده‌ساز حضور فعال داشته باشند، ممکن است با مجموعه‌ای از قواعد تحمیلی مواجه شوند که با شرایط و منافع توسعه‌ای آنان همخوانی ندارد و دسترسی آنان به بازارها و فناوری‌های پیشرفته را محدود می‌سازد. بنابراین، نبرد اصلی بر سر چگونگی تبدیل مشارکت کمی به ارتقای کیفی در شبکه‌های جهانی، همراه با حفظ حداکثری منافع ملی و توسعه فراگیر است.

راهبردهای سیاستی برای ادغام موفق و تاب‌آور

برای هدایت اقتصادهای در حال توسعه در مسیر پیچیده جهانی‌سازی مجدد و بهره‌برداری مؤثر از فرصت‌های آن، نیازمند یک نقشه‌راه سیاستی انعطاف‌پذیر، یکپارچه و عمل‌گرا نیاز است که صرفاً واکنشی نبوده، بلکه آینده‌ساز باشد. این راهبرد می‌تواند پنج محور اصلی را پوشش دهد.



محور اول، طراحی و اجرای یک سیاست صنعتی نوین و یادگیرنده است. این سیاست صنعتی جدید باید از الگوهای قدیمی که اغلب به حمایت‌های بی‌قید و شرط و انتخاب برندگان دولتی می‌انجامید، فاصله بگیرد. در عوض، باید بر شناسایی و تقویت «مزیت‌های نسبی پویا» متمرکز شود؛ یعنی بخش‌هایی که نه تنها از منابع فعلی کشور بهره می‌برند، بلکه پتانسیل ایجاد پیوند با زنجیره‌های ارزش جهانی آینده (مانند صنایع سبز یا دیجیتال) را دارند. شفافیت در تخصیص منابع و مشروط کردن حمایت‌هایی مانند یارانه یا اعتبارات ترجیحی به دستیابی به اهداف از پیش تعریف‌شده (نظیر افزایش بهره‌وری، صادرات با فناوری بالاتر یا ایجاد پیوند با تأمین‌کنندگان داخلی)، از فساد و اتلاف منابع جلوگیری می‌کند. همچنین، این سیاست باید به گونه‌ای طراحی شود که رقابت داخلی را از بین نبرد، زیرا رقابت، موتور نوآوری و افزایش بهره‌وری است. این سیاست صنعتی نیاز دارد تا از ابتدا با اهداف اجتماعی و اقلیمی کشور، مانند ایجاد شغل با کیفیت و کاهش ردپای کربن، هم‌سو و یکپارچه باشد.

دومین محور، سرمایه‌گذاری سنگین و هوشمند در زیرساخت‌های حاکمیتی جدید است. در اقتصاد متکی بر سرعت، اطلاعات و قابلیت اطمینان، کیفیت زیرساخت به اندازه‌ی وجود آن اهمیت دارد. این امر مستلزم اولویت‌دهی به زیرساخت دیجیتال (شبکه‌های پهن‌بند، مراکز داده امن، سیستم‌های هویت دیجیتال)، انرژی پاک و پایدار (توسعه سریع انرژی‌های تجدیدپذیر و بهبود راندمان شبکه) و لجستیک مدرن (کریدورهای چندوجهی حمل‌ونقل، بنادر و فرودگاه‌های کارآمد) است. یک راهکار عملیاتی، ایجاد «کریدورهای هوشمند اقتصادی» است. در این مدل، مسیرهای لجستیکی یا مناطق صنعتی خاصی با تمرکز بر دستیابی به استانداردهای عملکردی سطح جهانی مانند زمان ترخیص کالا در گمرک (مثلاً کمتر از ۲۴ ساعت)، توسعه می‌یابند. این کریدورها به آزمایشگاه‌هایی برای اجرای بهترین روش‌ها تبدیل شده و با ارائه یک محیط عملیاتی قابل پیش‌بینی و کارآمد، جذابیت فوق‌العاده‌ای برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی هدفمند ایجاد می‌کنند.

سوم، اتخاذ رویکردی چابک و نتیجه‌محور در دیپلماسی اقتصادی و همکاری‌های منطقه‌ای است. در شرایطی که مذاکرات برای موافقتنامه‌های تجاری جامع و چندجانبه اغلب طولانی و پیچیده است، کشورها می‌توانند بر انعقاد «توافقاتی تجاری هدفمند» متمرکز کنند. این توافق‌ها بر حل یک چالش مشخص و عملیاتی متمرکزند؛ مانند هماهنگی استانداردهای

فنی برای محصولات سبز، تسهیل جریان داده‌های فرامرزی با حفظ حریم خصوصی، یا ایجاد پروتکل‌های مشترک برای تجارت مواد معدنی حیاتی. این توافقاتی چابک، موانع غیرتعرفه‌ای را به سرعت کاهش داده و فضایی برای همکاری عملی فراهم می‌کنند، بی‌آنکه کشورها را درگیر مذاکرات دشوار سازند. این رویکرد به ویژه برای تقویت پیوندهای تولیدی در سطح منطقه و ادغام در زنجیره‌های تأمین کوتاه‌تر منطقه‌ای حیاتی است.

چهارم، تضمین رکن اساسی فراگیری و پایداری در تمامی سیاست‌ها است. ادغام در اقتصاد جهانی نباید به بهای تعمیق شکاف‌های داخلی و تخریب محیط‌زیست تمام شود. این امر نیازمند سرمایه‌گذاری همه‌جانبه در سرمایه انسانی، از طریق بازطراحی نظام‌های آموزشی و ایجاد برنامه‌های گسترده مهارت‌آموزی متناسب با نیازهای بخش‌های در حال ظهور (مانند اقتصاد دیجیتال و سبز) است. همچنین، تقویت شبکه‌های ایمنی اجتماعی و سیاست‌های فعال بازار کار برای حمایت از کارگرانی که مشاغل خود را در فرآیند تحولات تکنولوژیک از دست می‌دهند، ضروری است. در سطح بنگاه‌ها، سیاست‌هایی برای توانمندسازی و ادغام بنگاه‌های کوچک و متوسط در زنجیره ارزش، از طریق تسهیل دسترسی به منابع مالی، فناوری و بازار، باید در اولویت قرار گیرد. از منظر محیط‌زیستی، باید با وضع مقررات مناسب و استفاده از ابزارهای اقتصادی، هزینه‌های اجتماعی و زیست‌محیطی تولید در قیمت نهایی کالاها درونی‌سازی شود.

در نهایت، پنجمین محور، پیگیری یک دیپلماسی اقتصادی فعال و هوشمند در سطح جهانی است. اقتصادهای در حال توسعه باید برای تنوع‌بخشی به شرکای تجاری خود تلاش کنند تا وابستگی و آسیب‌پذیری راهبردی را کاهش دهند. آن‌ها باید به دنبال جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی کیفی باشند که همراه با انتقال فناوری، ایجاد پیوند با اقتصاد داخلی و رعایت استانداردهای زیست‌محیطی و اجتماعی است. مهم‌تر از همه، باید با حضور فعال در مجامع بین‌المللی و تشکیل ائتلاف‌هایی با کشورهای هم‌فکر، در شکل‌دهی به قواعد نوین حکمرانی جهانی اعم از تجارت دیجیتال، مالیات‌بندی بین‌المللی یا اقدامات اقلیمی مشارکت مؤثر داشته باشند تا منافع و دغدغه‌های توسعه‌ای آنان در این چارچوب‌های آینده‌ساز منعکس شود. تنها با چنین رویکرد جامع و پیش‌دستانه‌ای است که می‌توان اطمینان حاصل کرد جهانی‌سازی مجدد به جای یک تهدید، به یک موتور قدرتمند برای توسعه‌ی فراگیر و پایدار تبدیل خواهد شد.



نتیجه‌گیری

جهانی‌سازی مجدد پایان یکپارچگی اقتصادی نیست، بلکه آغاز فازی پیچیده‌تر و متکی بر کیفیت مشارکت در زنجیره‌های ارزش جهانی است. تحولات ژئوپلیتیک، فناوری و سیاست‌های صنعتی-اقلیمی، در حال بازآرایی جغرافیای تولید جهانی هستند. در این نقشه جدید، ارزش دیگر صرفاً از بهینه‌سازی هزینه سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از تاب‌آوری، قابلیت اطمینان، دسترسی به فناوری‌های پیشرفته و پایداری نشأت می‌گیرد. برای اقتصادهای در حال توسعه، این تحول یک گذار اجباری اما سرشار از امکان است. از یک سو، خطر حاشیه‌نشینی، گرفتاری در فعالیت‌های کم‌ارزش و تحمل بار دوگانه اقتصادی-زیست‌محیطی آنان را تهدید می‌کند. از سوی دیگر، ظهور صنایع آینده‌ساز مرتبط با گذار انرژی و دیجیتال، پنجره‌ای تاریخی برای ارتقای ساختاری و جهش به حلقه‌های با ارزش افزوده بالاتر گشوده است. کلید تبدیل این تهدیدها به فرصت، نیازمند گذار از سیاست‌گذاری انفعالی و تک‌بعدی به یک راهبرد جامع و

پیش‌گیرانه است. موفقیت در گرو سرمایه‌گذاری هم‌زمان در پنج حوزه کلیدی است: تدوین سیاست صنعتی هوشمند و یادگیرنده که مزیت‌های بومی را هدف می‌گیرد؛ ساخت زیرساخت‌های حاکمیتی جدید در حوزه دیجیتال، انرژی پاک و لجستیک که «قابلیت اتکا» را تضمین کند؛ پیگیری همکاری‌های منطقه‌ای و هدفمند برای رفع موانع عملیاتی؛ تضمین فراگیری رشد از طریق سرمایه انسانی و حمایت اجتماعی؛ و در نهایت، دیپلماسی اقتصادی فعال برای تأثیرگذاری بر قواعد بازی جهانی. آینده از آن اقتصادهایی است که بتوانند چابکی، یادگیری مداوم و توانایی انطباق را با عدالت اجتماعی و پایداری زیست‌محیطی تلفیق کنند. جهانی‌سازی مجدد اگر با حکمرانی خوب و چشم‌انداز بلندمدت همراه شود، می‌تواند به موتوری برای توسعه‌ای تبدیل شود که نه تنها ثروت می‌آفریند، بلکه آن را به شکلی عادلانه‌تر توزیع کرده و از سیاره‌ای که بر آن زندگی می‌کنیم، محافظت می‌کند. انتخاب نهایی و مسیر پیش‌رو، امروز در دست سیاست‌گذاران، بخش خصوصی و نهادهای جامعه مدنی این کشورها است.



ارتقای جایگاه ایران منطقه‌ای: ترانزیت



زهرا آفاجانی

هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی



الناز میان‌دوآبچی

هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

یکی از محورهای اصلی سیاست‌های کلی ایران منطقه‌ای، بهره‌برداری حداکثری از ظرفیت‌های ژئوپلیتیکی، ژئوآهبردی و به فعلیت رساندن ظرفیت‌های معطل مانده و استفاده نشده در سطح منطقه است. در همین راستا و با توجه به مزیت‌های راهبردی، ایفای نقش ایران به‌عنوان بازیگر تاثیرگذار در حوزه ترانزیت و لجستیک، یکی از ارکان مهم در ارتقای جایگاه ایران در منطقه به‌شمار می‌رود؛ چرا که تحقق این نقش، سبب کاهش تعارض‌ها و افزایش همگرایی بین جمهوری اسلامی ایران و کشورهای منطقه شده و ضمن افزایش وابستگی آنها به ظرفیت‌های ترانزیتی و لجستیکی ایران، سبب تقویت بازدارندگی در برابر تهدیدهای احتمالی می‌گردد. همچنین در کنار فراهم نمودن زمینه جذب سرمایه‌گذاری خارجی، قدرت چانه‌زنی ایران را در عرصه اقتصادی و تجاری ارتقا می‌دهد.

ایران در حوزه ترانزیت و لجستیک ظرفیت‌های متعددی دارد که می‌تواند در خدمت اهداف منطقه‌ای ژئوپلیتیکی، ژئوآهبردی و ژئوآهبردی آن در منطقه قرار گیرد. در این زمینه، می‌توان به مواردی همچون موقعیت ایران در منطقه خاورمیانه به‌عنوان پل ارتباطی بین خشکی‌های قلب اوراسیا با آبهای آزاد و شرق آسیا با اروپا، قرارگیری کشور در مسیر جریان‌های تجاری چین با اروپا (در محوره‌های شرقی- غربی) و روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز با آسیای جنوبی و جنوب غربی، جانمایی ایران در ۲۳ کریدور ترانزیتی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای (همچون ابتکار کمربند-جاده و کریدور شمال-جنوب) و گذر مسیر نیمی از آنها از بنادر کشور، نقش آفرینی

طی سال‌های اخیر، خاورمیانه و آسیای مرکزی شاهد ظهور و توسعه کریدورهای متعددی بوده که چهره ترانزیتی و لجستیکی منطقه را دگرگون کرده است. هر چند بخش عمده‌ای از این کریدورها در مرحله طراحی یا فعال‌سازی قرار دارند، اما در صورت شکل‌گیری کامل می‌توانند جذابیت کریدورهای عبوری از ایران را تحت تاثیر قرار دهند و حتی بیم آن می‌رود که کشور را در برخی محورها دچار انسداد کنند. کشورهای همسایه ایران با تکیه بر مزیت‌های جغرافیایی خود به دنبال تثبیت جایگاه یا تبدیلی شدن به هاب ترانزیت و لجستیک در منطقه هستند. تقریباً تمامی بازیگرانی چون امارات، ترکیه، قطر، عمان، آذربایجان، گرجستان، قزاقستان، ترکمنستان و پاکستان در اسناد راهبردی و توسعه‌ای خود، به ایفای نقش راهبردی به‌عنوان هاب لجستیکی منطقه‌ای اشاره دارند. در چنین فضایی رقابتی، ضرورت اتخاذ سیاست‌های جامع برای تحقق جایگاه واقعی کشور در منطقه از نظر سیاست‌گذار دور نمانده است. مجمع تشخیص مصلحت نظام مورخ ۱۴۰۲/۰۶/۲۷، «ایده اولیه سیاست‌های کلی ایران منطقه‌ای» را با هدف تثبیت، تحکیم و ارتقای موقعیت فعلی ج.ا.ا و تبدیل ایران به قدرت محور، ممتاز و پیشران منطقه تصویب نمود و پس از آن تدوین «پیش‌نویس سیاست‌های کلی ایران منطقه‌ای» را در دستور کار قرار داد و از دستگاه‌های ذیربط (از جمله وزارت صنعت، معدن و تجارت) درخواست نمود تا سیاست‌های پیشنهادی خود را در راستای تحقق محوره‌های اصلی سیاست‌های کلی ایران منطقه‌ای ارائه نمایند.



موثر کشور در سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، وجود شبکه جاده‌ای گسترده و ترانزیتی بودن نیمی از محورهای شبکه، وجود شبکه ریلی با دسترسی به اغلب مراکز استان و بنادر اصلی و اتصال به شبکه ریلی ترکیه، پاکستان و ترکمنستان اشاره نمود. با این وجود، ظرفیت‌های مذکور تاکنون آنچنان که شایسته است مورد بهره‌برداری قرار نگرفته است. به طوری که عملکرد ترانزیتی ایران در سال ۱۴۰۳ به تنها حدود ۲۰ میلیون تن رسید، در حالی که ترکیه و قزاقستان به‌عنوان دو هاب ترانزیتی مهم اوراسیا در سال ۲۰۲۴ به ترتیب به عملکردی بیش از ۶۹ و ۲۷٫۵ میلیون تن دست یافتند. این گزارش با هدف تحلیل مهمترین تحولات و مولفه‌های تاثیرگذار بر ایفای این نقش برای ایران و ارائه سیاست‌های پیشنهادی به منظور ارتقای جایگاه کشور به‌عنوان هاب ترانزیت و هاب توزیع و صادرات مجدد منطقه تدوین شده است. بر همین اساس، پس از ارائه تصویری از وضعیت فعلی ایران از منظر عملکرد ترانزیتی و کریدورهای عبور از ایران و همچنین تحولات و چشم‌انداز منطقه از منظر کریدورهای ترانزیتی و کشورهای لجستیکی رقیب، تحلیلی از عوامل داخلی و خارجی تاثیرگذار بر جایگاه ترانزیتی و لجستیکی ایران در منطقه صورت گرفته است. سپس، ضمن بررسی پتانسیل‌های ترانزیتی عمده ایران، سناریوهایی برای میزان کالاهای عبوری قابل جذب از ایران در افق ۱۴۲۰ ترسیم و تحلیل شده است.

به منظور محاسبه پتانسیل‌های ترانزیتی قابل عبور از ایران، ابتدا ماتریس تناژ تجارت در سال ۲۰۲۳ بین مناطق مبدأ-مقصد با قابلیت عبور از ایران برای چین، روسیه، هند، اروپا، ترکیه، آسیای میانه، قفقاز، پاکستان، افغانستان، امارات متحده، قطر و عمان تشکیل شد. مجموع پتانسیل ترانزیتی ایران در سال ۲۰۲۳ طبق ماتریس معادل ۲۸۴٫۵ میلیون تن محاسبه شد که با احتساب عملکرد ترانزیتی ۱۶٫۲۷ میلیون تن کشور همان سال، سهم ۵٫۷ درصدی از پتانسیل بدست آمد که با توجه به ظرفیت‌های موجود رقم قابل قبولی نیست. مناطق مبدأ-مقصد برحسب حجم مبادلات به چهار گروه دسته‌بندی و اولویت‌بندی شدند که گروه اولیاتی اول و دوم به ترتیب با سهم تجمعی ۸۲٫۷ و ۱۱٫۵ درصد از ماتریس، بخش عمده پتانسیل عبور کالا را به خود اختصاص می‌دهند. گروه اولیاتی اول شامل زوج مناطق چین-اروپا، چین-ترکیه و چین-آسیای میانه، هند-روسیه و هند-اروپا می‌شود. مهمترین کریدورهای متصل‌کننده گروه اول، ابتکار کمربند-جاده و کریدور شمال-جنوب هستند که کریدورهای اولویت‌دار برای ایفای نقش ترانزیتی ایران تعیین می‌شوند.

گروه اولیاتی دوم شامل زوج مناطق چین-عراق (عمدتاً اقلیم کردستان)، ترکیه-آسیای میانه، پاکستان-افغانستان، پاکستان-اروپا و امارات-روسیه می‌شود. کریدورهای اولویت‌دار برای جذب کالاهای عبوری از این گروه، به ترتیب شامل مسیرهای ترانزیتی بنادر جنوبی ایران به مرزهای اقلیم، ابتکار کمربند-جاده، تراسیکای جنوبی، موافقتنامه ترانزیتی چابهار، کریدور اسلام‌آباد-تهران-استانبول و کریدور شمال-جنوب می‌شود.

به منظور برآورد میزان ترانزیت کالا از کشور در افق ۱۴۲۰، سه سناریوی خوش‌بینانه، واقع‌بینانه و بدبینانه بر اساس حجم ترانزیت کنونی ایران، عملکرد کشورهای موفق منطقه (مانند امارات و ترکیه با نرخ رشد سالانه ۳ تا ۶ درصد در ترانزیت) و دیگر عوامل مؤثر مانند تحریم‌ها و ژئوپلیتیک، زیرساخت‌ها، رقابت منطقه‌ای، کریدورهای بین‌المللی عبوری و ریسک‌های محیطی و امنیتی طراحی شده‌اند. در هر یک از سناریوها برای دوره ۱۷ ساله (۱۴۰۴-۱۴۲۰) چهار مرحله توسعه زیرساختی با سرعت‌های رشد متفاوت تعریف شده که منعکس‌کننده دوره‌های شروع سرمایه‌گذاری و آماده‌سازی زیرساخت‌ها، بهره‌برداری از زیرساخت‌های اولیه با رشد سریعتر، اوج بهره‌وری زیرساختی با تکمیل پروژه‌های کلیدی و تثبیت رشد می‌شود. نتایج تحلیل‌های سناریوهای سه‌گانه نشان می‌دهد:

در سناریوی خوش‌بینانه، با جذب ۲۵ میلیون تن کالاهای عبوری در افق ۱۴۰۷ (سال پایانی برنامه هفتم)، تنها ۶۲٫۵ درصد از هدفگذاری ۴۰ میلیون تنی این برنامه برای ترانزیت محقق خواهد شد. پیش‌بینی می‌شود با نگاه خوش‌بینانه در افق ۱۴۱۴ و ۱۴۲۰، به ترتیب حدود ۴۸٫۷ و ۸۳ میلیون تن کالاهای عبوری از ایران جذب شود. در این سناریو تحقق جایگاه ایران به‌عنوان هاب ترانزیت، توزیع و صادرات مجدد متصور است.

در سناریوی واقع‌بینانه، با جذب ۲۳٫۲ میلیون تن کالای عبوری تا سال ۱۴۰۷، تنها ۵۸ درصد هدفگذاری برنامه هفتم تحقق خواهد یافت و تا سال ۱۴۱۴ و ۱۴۲۰ به ترتیب حداکثر ۳۵٫۵ و ۴۸٫۵ میلیون تن کالا از کشور عبور خواهد کرد و با نگاه واقع‌بینانه نیز چشم‌انداز تبدیل ایران به هاب ترانزیت و ایفای نقش به‌عنوان هاب توزیع و صادرات مجدد قابل تحقق خواهد بود، گرچه نقش محدودتری از سناریوی خوش‌بینانه ایفا خواهد شد.

در سناریوی بدبینانه، حجم کالاهای عبوری در پایان برنامه هفتم به ۲۱٫۴ میلیون تن خواهد رسید و عملکرد برنامه هفتم نسبت به هدف تعیین شده به ۵۳٫۵ درصد می‌رسد. در افق ۱۴۱۴ و ۱۴۲۰ به ترتیب ۲۵٫۹ و ۲۹٫۴ میلیون تن کالا از ایران عبور خواهد کرد.



در پایان دوره، ایران به هاب ترانزیت منطقه تبدیل خواهد شد. اما دستیابی به جایگاه هاب توزیع و صادرات مجدد متصور نیست. با توجه به امکان دستیابی به تناژهای قابل توجه برای کالاهای عبوری از ایران در دو سناریوی خوش‌بینانه و واقع‌بینانه، سه مرحله سیاستی برای ارتقای جایگاه منطقه‌ای ایران در افق ۱۷ ساله ۱۴۲۰ (افق برنامه‌ریزی سیاست‌های کلی ایران منطقه‌ای) پیشنهاد شده است. علاوه بر این، با توجه به مزیت‌های راهبردی کشور، ایران از قابلیت ایفای نقش لجستیکی و تجاری در منطقه در زمینه ترانزیت، توزیع و صادرات مجدد برخوردار است. با در نظر گرفتن این قابلیت‌ها، رویکردهای سیاست‌گذاری در هر یک از دوره‌های سیاستی به این شرح تعریف شده است:

دوره اول- تبدیل ایران به هاب ترانزیت منطقه (از ۱۴۰۴ تا ۱۴۰۷) و منطبق با افق برنامه هفتم پیشرفت: در این دوره سیاست‌گذاری‌ها باید متمرکز بر افزایش ظرفیت‌های ترانزیتی کشور باشد که در صورت تحقق سناریوهای خوش‌بینانه و واقع‌بینانه، تبدیل ایران به هاب ترانزیت منطقه با درجاتی متفاوت امکان‌پذیر خواهد بود.

برای تحقق این دوره، سیاست‌های پیشنهادی ذیل ارائه شدند: ۱- ارتقای ظرفیت‌های حکمرانی در حوزه ترانزیت و لجستیک؛ ۲- کارآمدسازی فرآیندهای مرزی و کاهش تاخیرها و هزینه‌ها؛ ۳- هوشمندسازی و دیجیتالی‌سازی در فرآیندها و زیرساخت‌های ترانزیت؛ ۴- استفاده از ظرفیت‌های دیپلماسی برای تحکیم و ارتقای موقعیت ایران در کریدورهای ترانزیتی منطقه؛ ۵- تقویت اتصال و یکپارچگی شبکه‌های دریایی، ریلی و جاده‌ای؛ ۶- ارتقای ظرفیت و کارایی شبکه‌های ریلی و جاده‌ای و بنادر؛ ۷- افزایش همگرایی و همکاری با کشورهای ذینفع برای سرمایه‌گذاری در کریدورها.

دوره دوم- بسترسازی برای ایفای نقش هاب توزیع و صادرات مجدد منطقه (از ۱۴۰۴ تا ۱۴۱۴): در این دوره، سیاست‌گذاری‌ها باید علاوه بر ادامه توسعه ترانزیت، باید بر بسترسازی برای ایفای نقش به‌عنوان هاب توزیع و صادرات مجدد منطقه متمرکز باشد. در سناریوهای خوش‌بینانه و واقع‌بینانه، ورود ایران به عرصه توزیع و صادرات مجدد با درجات متفاوت ممکن خواهد بود.

برای تحقق این دوره، سیاست‌های پیشنهادی ذیل ارائه شدند: ۱- تقویت چارچوب‌های سیاست‌گذاری و بسترهای قانونی برای تبدیل ایران به هاب توزیع و سپس هاب صادرات مجدد منطقه؛ ۲- تقویت پیوندهای دوجانبه و چندجانبه با کشورهای همسایه و دیگر کشورهای منطقه در زمینه توزیع و

صادرات مجدد؛ ۳- به‌کارگیری ظرفیت مازاد تولیدی کشور به منظور پردازش و صادرات مجدد کالا و استقرار زنجیره‌ای ارزش مربوطه (موضوع بند خ ماده ۵۷ برنامه هفتم)؛ ۴- استقرار پایلوت خدمات توزیع و صادرات مجدد در مناطق آزاد منتخب برای گروه‌های کالایی دارای توجیه‌پذیری (با تأکید بر بندر چابهار و کشورهای آسیای میانه و افغانستان).

برای هر یک از سیاست‌های چهارگانه فوق، زیرسیاست‌های پیشنهادی و دستگاه‌های مربوطه (شامل ستاد ملی ترانزیت، وزارت راه و شهرسازی و زیرمجموعه‌های آن، گمرک ج.ا.ا، وزارت صمت و وزارت امور خارجه) ارائه شده است.

دوره سوم- تبدیل ایران به هاب توزیع و صادرات مجدد (از ۱۴۱۴ تا ۱۴۲۰): در این دوره، سیاست‌گذاری‌ها باید بر تحقق نقش ایران به‌عنوان هاب توزیع و صادرات مجدد منطقه، مبتنی بر بسترسازی‌های صورت گرفته در دوره قبل متمرکز باشد. در سناریوهای خوش‌بینانه و واقع‌بینانه تحقق این دو نقش با درجاتی متفاوت امکان‌پذیر خواهد بود. در سناریوی بدبینانه، دستیابی به نقش هاب ترانزیت منطقه، در پایان این دوره قابل تصور است.

برای تحقق این دوره، سیاست‌های پیشنهادی ذیل ارائه شدند: ۱- استفاده از ظرفیت‌های دیپلماسی برای شناساندن ایران به‌عنوان هاب صادرات مجدد منطقه؛ ۲- تشویق و جذب شرکت‌های ایرانی و بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری و فعالیت در زمینه توزیع و صادرات مجدد از ایران؛ ۳- تقویت زیرساخت‌های لجستیکی در مناطق آزاد مرزی با آسیای میانه، افغانستان، قفقاز و اقلیم کردستان برای توزیع و صادرات مجدد کالاهای مورد نیاز آنها؛ ۴- فعال نمودن خدمات توزیع و صادرات مجدد در مناطق آزاد مرزی با سایر کشورهای منطقه (از جمله قفقاز و اقلیم کردستان)؛ ۵- تقویت زیرساخت‌های لجستیکی در پسرکرانه بنادر برای پشتیبانی از توزیع و صادرات مجدد (ایجاد شهر لجستیک در بندر شهید رجایی و بندر چابهار و تقویت خطوط ریلی پرسرعت در شبکه ریلی منتهی به آنها).

در اجرای سیاست‌های پیشنهادی، وزارت صنعت، معدن و تجارت بواسطه نقش آن در تقویت پیوندهای تجاری منطقه‌ای و بین‌المللی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های صنایع داخلی برای جذب کالاهای عبوری و ایجاد ارزش افزوده بر روی آنها، از جمله نهادهای تأثیرگذار در ارتقای ایران به هاب توزیع و صادرات مجدد منطقه محسوب می‌شود. از این رو، بسته عملیاتی برای وزارت صنعت، معدن و تجارت برای دوره‌های سیاستی سه‌گانه و در راستای مأموریت‌های وزارتخانه پیشنهاد شده است.



نقش تجارت الکترونیکی فرامرزی در رونق بنگاه‌های کوچک و متوسط؛ تجربه چین در دوره بسترسازی (۲۰۱۸-۲۰۱۴)



محمد جواد هادی دهکردی

بزهشگر موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

مقدمه

فضای مجازی و اقتصاد دیجیتال، تمامی بخش‌های اقتصادی و اجتماعی را متحول کرده و به‌طور قابل توجهی شیوه‌های تعامل مردم را تغییر داده است. تجارت خارجی هم از این قاعده مستثنی نیست و سکوهای تجارت الکترونیکی فرامرزی (Cross-Border E-Commerce - CBEC) فرصت‌های بی‌سابقه‌ای را برای بنگاه‌های اقتصادی، به‌ویژه بنگاه‌های کوچک و متوسط (SMEs)، فراهم ساخته‌اند تا بتوانند دامنه فعالیت‌های تجاری خود را فراتر از مرزهای ملی گسترش داده و به‌طور مؤثر به بازارهای جهانی دسترسی پیدا کنند. در این میان کشور چین به‌عنوان دارنده بزرگ‌ترین بازار تجارت الکترونیکی جهان، با نرخ رشد سالانه حدود ۲۰ درصد در حوزه تجارت الکترونیکی فرامرزی، یکی از موفق‌ترین نمونه‌های بین‌المللی در بهره‌برداری از ظرفیت‌های این حوزه به‌منظور توسعه بنگاه‌های کوچک و متوسط به شمار می‌رود.

اهمیت تجارت الکترونیکی فرامرزی و مزایای آن:

تجارت الکترونیکی فرامرزی، فرایند فروش برخط کالا و خدمات از یک کشور به کشور دیگر است که طی پنج سال اخیر، حجم آن در سطح جهانی دو برابر شده و به حدود ۱۳۵۰ میلیارد

دلار رسیده است. این رشد چشمگیر، بیانگر ظرفیت‌های گسترده این حوزه در تحول تجارت بین‌المللی، کاهش موانع سنتی ورود به بازارهای خارجی و ایجاد فرصت‌های نوین برای مشارکت فعال بنگاه‌های کوچک و متوسط در تجارت جهانی می‌باشد. مهم‌ترین مزایای تجارت الکترونیکی فرامرزی در راستای توانمندسازی بنگاه‌های کوچک و متوسط شامل دسترسی مستقیم و بدون واسطه به بازارهای جهانی، کاهش هزینه‌ها و ریسک‌های ورود به بازارهای خارجی، افزایش تنوع مشتریان و تقویت درآمدهای ارزی، تسهیل بازاریابی، فروش و ارتباط با مشتریان در سطح بین‌المللی، انعطاف‌پذیری بالاتر در مدل‌های کسب‌وکار و مقیاس‌پذیری فعالیت‌ها، دسترسی به داده‌ها و بازخوردهای بازارهای هدف و ارتقای شناخت برند، اعتبار تجاری و جایگاه بین‌المللی بنگاه‌هاست.

تجربه چین در استفاده از تجارت الکترونیکی فرامرزی:

چین به‌عنوان یکی از کشورهای پیشرو در حوزه تجارت الکترونیکی، در سال ۲۰۲۴ موفق شده است بیش از ۱۰ درصد از کل تجارت الکترونیکی خود - که ارزش آن حدود ۳۰۰۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود - را به تجارت الکترونیکی فرامرزی اختصاص دهد. این سهم قابل توجه، نشان‌دهنده نقش و جایگاه راهبردی



تجارت الکترونیکی فرامرزی در سیاست‌ها و برنامه‌های کلان اقتصادی این کشور است. چین در دوره بسترسازی تجارت الکترونیکی فرامرزی (سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۸) با تمرکز بر اصلاح مقررات، ایجاد زیرساخت‌های فنی و لجستیکی و سیاست‌های حمایتی هدفمند، زمینه لازم برای توسعه این حوزه را فراهم و پس از آن، رشد شتابان و کم‌سابقه‌ای را تجربه نمود. در این دوره، اقدامات چین به‌ویژه با تمرکز بر مناطق کمتربرخوردار و روستایی، در قالب سه برنامه کلیدی دنبال شد: توسعه تجارت الکترونیکی روستایی، اجرای طرح «تائوبائو روستایی» (Rural Taobao) و ایجاد صندوق فقرزدایی شرکت علی‌بابا.

موفقیت تجارت الکترونیکی فرامرزی در چین مخصوصاً در مناطق روستایی، نشان می‌دهد که مزایای فناوری‌های دیجیتال صرفاً محدود به کشورهای با درآمد سرانه بالا یا مناطق شهری نیست؛ بلکه در صورت فراهم بودن بسترهای مقرراتی، فنی و حمایتی مناسب، این فناوری‌ها می‌توانند به عاملی مؤثر در شکوفایی اقتصادی کشورهای در حال توسعه و نیز ارتقای معیشت در مناطق روستایی و کمتربرخوردار تبدیل شوند.

رشد سریع تجارت الکترونیکی فرامرزی نیز منحصر به بخش‌های با فناوری پیشرفته نبوده و ظرفیت بالایی برای ایجاد اشتغال در حوزه‌های متنوع دارد. این رشد می‌تواند فرصت‌های شغلی گسترده‌ای برای کارگران نیمه‌ماهر فراهم آورد و در کنار آن، انواع جدیدی از اشتغال را به وجود آورد که از کارآفرینی پویا و محلی نیز پشتیبانی می‌کند.

طبق گزارش بانک جهانی، درآمد سرانه خانوارهای روستایی فعال در تجارت الکترونیکی در چین، سه برابر میانگین درآمد روستایی بوده و به سطحی نزدیک به میانگین درآمد شهری رسیده است (حدود ۵۶۰۰ دلار در سال). این آمار، گواهی روشن بر نقش تجارت الکترونیکی در کاهش شکاف درآمدی و ارتقای معیشت در مناطق کمتربرخوردار است. علاوه بر این طبق آمار وزارت بازرگانی چین، در سال ۲۰۲۴ حدود ۶۴ میلیون نفر یعنی حدود ۱۰ درصد اشتغال چین اعم از مستقیم و غیرمستقیم، متعلق به بخش تجارت الکترونیکی بوده که نزدیک ۶۰ درصد آن روستاییان هستند.

وضعیت تجارت الکترونیکی ایران و درس‌های تجربه چین:

تجارت الکترونیکی در ایران طی دهه اخیر با رشد قابل توجهی همراه بوده و به‌ویژه پس از شیوع بیماری کرونا، نقش پررنگ‌تری در اقتصاد کشور ایفا کرده است. طبق گزارش‌های سالانه تجارت

الکترونیکی ایران، تعداد کسب‌وکارهای اینترنتی معتبر دارای نماد تجارت الکترونیکی (اینماد) به بیش از ۳۰۰ هزار افزایش یافته و ارزش معاملات تجارت الکترونیکی از ۷۴ هزار میلیارد تومان در سال ۱۳۹۳ به ۵۵۰۰ هزار میلیارد تومان در سال ۱۴۰۳ رسیده است.

در سال ۲۰۲۴ تجارت الکترونیکی ایران با ارزش بیش از ۵ میلیارد دلار جزو ۲۰ کشور برتر دنیا و بعد از ترکیه و عربستان، رتبه سوم در منطقه غرب آسیا بوده است (عربستان طی دو سال اخیر با اختلاف اندک بالاتر از ایران قرار گرفته است) ولی سهم تجارت الکترونیکی فرامرزی ایران همچنان ناچیز باقی مانده است. در ادامه درس‌های تجربه چین بیان شده است.

مهم‌ترین توصیه‌های سیاستی در حوزه وزارت صنعت، معدن و تجارت به‌عنوان متولی تجارت کشور، اول مطالبه تقویت و ارتقای زیرساخت‌های لجستیکی از وزارت راه و شهرسازی و وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات، دوم ایفای نقش هماهنگی و پیگیری در تعامل با گمرک ج.ا.ا، بانک مرکزی ج.ا.ا، شرکت ملی پست ج.ا.ا و دیگر دستگاه‌های ذیربط به منظور تعریف فرآیند تجارت الکترونیکی فرامرزی با رویکرد تسهیل‌گری و حمایت و سوم استفاده از ظرفیت ریزبان بازرگانی و کمیسیون‌های مشترک برای ایجاد زمینه همکاری سکوها بزرگ تجارت الکترونیکی کشور مخصوصاً با کشورهای همسایه و طرف تعامل و توافق با ایران (مثل اتحادیه اقتصادی اوراسیا) می‌باشد.

درس‌های کاربردی تجربه چین در دوره بسترسازی تجارت الکترونیکی فرامرزی، شامل توصیه‌های سیاستی ۵گانه زیر است:

۱. بسیاری از کشورهای کمتر توسعه یافته و در حال توسعه مثل ایران، جریان گسترده مهاجرتی از روستاها به شهرها و جمعیت مستعدی دارند که می‌توانند به‌عنوان فعالان اقتصادی در توسعه تجارت الکترونیکی فرامرزی نقش آفرینی کنند.
۲. اقتصاد دیجیتال الزاماً به معنی مبادله کالاهای با فناوری بالا نبوده و منافع آن محدود به افراد با مهارت‌های بالا نیست؛ لذا تجارت الکترونیکی فرامرزی می‌تواند زمینه اشتغال بسیاری از افراد با سطح تحصیلات و مهارت پایین را نیز فراهم کند.
۳. آموزش بارانهای از طریق مشارکت عمومی- خصوصی، می‌تواند مهارت‌های اساسی و تخصصی لازم برای تجارت الکترونیکی فرامرزی مانند ثبت فروشگاه برخط و عملیات‌های پایه‌ای سکورا مخصوصاً در روستاها فراهم آورد.



۴. شناسایی کالاهای مناسب برای تجارت الکترونیکی فرامرزی، با تمرکز بر مزیت رقابتی هر منطقه و کمک گرفتن از داده‌ها و ارتباطات محلی سکوه‌های برخط، در عین توجه به محصولات سفارشی (پاسخگویی به نیاز پنهان بازار) میسر می‌شود.

۵. مداخلات هدفمند دولت مثل کاهش موانع و هزینه‌های کسب‌وکار، رفع عدم تقارن اطلاعاتی، اجازه به بازیگران جدید برای مشارکت و استانداردسازی محصولات، به گسترش عرضه کالاهای محلی در تجارت الکترونیکی فرامرزی کمک می‌نماید.

۶. توسعه شبکه لجستیکی و خدمات تحویل سریع و زیرساخت پرداخت برخط به شیوه‌های متنوع، جهت تحویل کارآمد کالاها و خدمات و تسهیل تراکنش از طریق سکوه‌های برخط ضروری است.

۷. ایجاد اتصال لجستیکی انتهای مسیر از طریق ارائه یارانه یا مشارکت عمومی - خصوصی و ترکیب ظرفیت شرکت‌های پست خصوصی با پست دولتی، زمینه شکل‌گیری زیست‌بوم و رشد تجارت الکترونیکی فرامرزی در مناطق دورافتاده‌تر را فراهم می‌کند.

۸. استفاده از عوامل واسط محلی برای راهنمایی یا انجام فروش برخط، سفارش‌گذاری و خرید کالاهای مورد نیاز مخصوصاً برای روستاییان، در گسترش سریع تجارت الکترونیکی فرامرزی به ویژه در مراحل اولیه مؤثر است.

۹. بهبود محیط کسب‌وکار و حمایت هدفمند، لازمه موفقیت تجارت الکترونیکی فرامرزی است که شامل همکاری و تعامل دولت با سکوه‌های برخط و شرکت‌های لجستیکی، اعطای یارانه به هزینه‌های لجستیکی بسته‌های کالای مرتبط با نواحی هدف، اعطای یارانه و مشوق به خانوارها و افراد شامل آموزش تجارت الکترونیکی، حمایت‌های پساآموزشی از طریق شرکت‌های خدمات تجارت الکترونیکی و ارائه مشوق‌ها و جوایز برای فروش برخط در حجم بالا می‌شود.

۱۰. استفاده از منابع، تخصص و مشارکت بخش خصوصی می‌تواند موجب کاهش هزینه‌های مبادله و اتصال بنگاه‌های کوچک و متوسط به تجارت الکترونیکی فرامرزی شود.

۱۱. برای افزایش مقیاس تجارت الکترونیکی فرامرزی و ارتقای تأثیر آن بر سطح زندگی مردم، باید به ارتقای زنجیره ارزش و افزایش ارزش افزوده فروش برخط کالا در کنار گسترش فعالان اقتصادی موفق و ورود فروشگاه‌های برخط جدید بیشتر توجه گردد.

۱۲. مهم‌ترین چالش‌های فروشندگان در تجارت الکترونیکی فرامرزی که لازم است توسط حاکمیت تدبیر، مدیریت و کنترل گردد، شامل رقابت شدید ناشی از حاشیه سود کم، کالاهای تقلبی ناشی از خرید غیرحضور و دستکاری بازار توسط سکوها می‌باشد.

۱۳. مهم‌ترین چالش‌های خریداران در تجارت الکترونیکی فرامرزی که لازم است توسط حاکمیت تدبیر، مدیریت و کنترل گردد، شامل امنیت و حریم خصوصی، کالاهای تقلبی یا معیوب و محرمانگی داده‌های کاربران مخصوصاً اطلاعات مربوط به پرداخت می‌باشد.

۱۴. رفع چالش‌ها و متعهد نمودن کسب‌وکار در مقابل مصرف‌کننده به ویژه در حوزه داده به‌عنوان مهم‌ترین دارایی سکوها، نیازمند تنظیم مقررات و اعمال حاکمیت است. به‌عنوان مثال عملیات مرتبط با نگهداری و استفاده از داده‌های کاربران در سکوها علاوه بر رعایت تدابیر امنیتی، باید از حیث انتخاب مصرف‌کننده، شفاف و منصفانه باشد.

۱۵. با توجه به اثر شبکه‌ای و تمرکز بالا در تجارت الکترونیکی فرامرزی، لازم است یک چارچوب تنظیم‌گری و سیاست‌گذاری جدید تدوین گردد تا از توسعه سالم این زیست‌بوم پشتیبانی کرده و زمین بازی برابر (مخصوصاً برای ورود بازیگران جدید) و حمایت از همه طرف‌ها شامل خریداران و فروشندگان و همچنین سکوها را فراهم آورد.



بررسی تطبیقی عملکرد رقبای اصلی ایران در صادرات فرش دستباف



بیتا نوروزی

هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

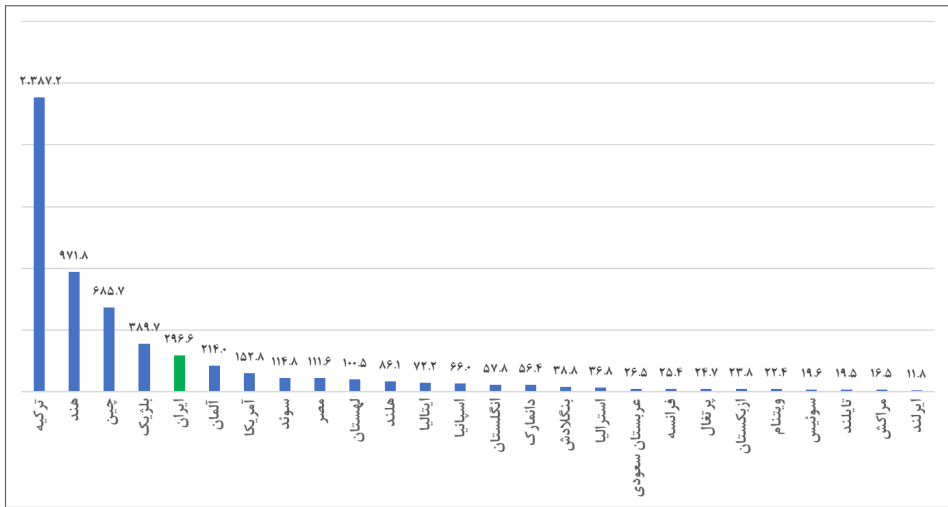
مقدمه

صادرات فرش دستباف ایران طی دهه گذشته با کاهش شدید مواجه شده است. سهم ایران از بازار جهانی که در سال ۲۰۱۱ حدود ۲۵ درصد بود، در سال ۲۰۲۴ به کمتر از ۵ درصد رسیده است. این در حالی است که کشورهایی مانند ترکیه، هند و چین با اتخاذ سیاست‌های مؤثر حمایتی، بازاریابی نوین، تنوع طراحی و افزایش بهره‌وری تولید، توانسته‌اند جایگاه برتر خود را در بازار جهانی تحکیم کنند. ترکیه با سهم ۳۹ درصدی از صادرات جهانی، موفق‌ترین رقیب ایران محسوب می‌شود. این کشور با کاهش ۲۰ درصدی قیمت تمام‌شده نسبت به ایران، ایجاد خوشه‌های صنعتی، اعطای تخفیف مالیاتی، بازرراحی محصولات سنتی منطبق با سلیقه مدرن و حضور گسترده در بازارهای دیجیتال، فرش را به کالایی رقابتی تبدیل کرده است. در مقابل، ایران با چالش‌هایی نظیر قیمت تمام‌شده بالا، ضعف در بازاریابی و طراحی، وابستگی به بازارهای پرریسک (مانند عراق)، مشکلات ساختاری در زنجیره تأمین و تولید و نبود حمایت‌های هدفمند دولتی روبه‌رو است.

وضعیت صادرات ایران و مقایسه با رقبا

بر اساس داده‌های مرکز تجارت بین‌الملل، میانگین ارزش صادرات جهانی فرش دستباف در دوره ۲۰۲۴-۲۰۲۰ حدود ۱.۶ میلیارد دلار بوده است. ترکیه با صادرات سالانه ۲ میلیارد دلاری و سهم ۳۹ درصدی در رتبه نخست جهانی قرار دارد. پس از آن، هند با سهم ۱۶ درصد و چین با سهم ۱۱ درصد به ترتیب در جایگاه دوم و سوم هستند. ایران با میانگین صادرات سالانه ۲۹۶.۶ میلیون دلار و سهم حدود ۵ درصد، در رتبه چهارم جهانی ایستاده است.





نمودار ۱- مقایسه سهم صادراتی ایران، ترکیه، هند و چین در بازار جهانی فرش دستباف (۲۰۲۰-۲۰۲۴)

مشتری محوری، مدیریت کارآمد زنجیره تأمین، حضور گسترده دیجیتال و نمایشگاهی، و انعطاف‌پذیری در طراحی و تولید.

پیشنهادات راهبردی برای ایران

با الهام از تجربه موفق ترکیه و سایر رقبا، راهکارهای زیر برای بازگشت ایران به جایگاه رقابتی پیشنهاد می‌شود:

- تشکیل و توسعه خوشه‌های تولید و صادرات در مناطق کلیدی مانند تبریز، کاشان، اصفهان و کرمان
- **حمایت مالی هدفمند:** ارائه وام‌های کم‌بهره، ایجاد صندوق‌های حمایتی، کاهش هزینه‌های لجستیک و تعرفه مواد اولیه
- **ارتقای کیفیت و تنوع طراحی:** تأسیس مراکز آموزشی تخصصی، حمایت از طراحان جوان و توسعه طرح‌های منطبق با دکوراسیون مدرن جهانی
- **برندسازی و بازاریابی بین‌المللی:** ثبت نشان جغرافیایی، حضور مستمر در نمایشگاه‌های هدف و استفاده از پلتفرم‌های دیجیتال
- **کاهش هزینه‌ها و رفع موانع ساختاری:** حذف واسطه‌ها، تسهیل فرآیندهای گمرکی و افزایش شفافیت در زنجیره تأمین
- **تقویت تعاونی‌های بافندگان:** اعطای اعتبارات سرمایه در گردش به بافندگان خرد
- **افزایش پوشش بیمه‌ای:** اجرای بیمه همگانی و تشویق بیمه‌های تکمیلی برای جلب مشارکت بیشتر زنان

تمرکز صادرات ایران بر چند بازار محدود و پرریسک است: عراق با بیش از ۲۸ درصد سهم، افغانستان حدود ۱۵ درصد، امارات، پاکستان و آلمان در رده‌های بعدی. این وابستگی بالا، لزوم تنوع بخشی به بازارهای صادراتی را آشکار می‌سازد.

تحلیل عملکرد ترکیه و عوامل موفقیت رقبا

ترکیه با اجرای سیاست‌های منسجم حمایتی، توانسته است قیمت تمام‌شده را کنترل کرده و در عین حفظ اصالت، فرش را به کالایی متنوع و رقابتی تبدیل کند. قیمت تمام‌شده فرش دستباف در ایران حدود ۴۲۷۷ دلار به ازای هر تن است، در حالی که این رقم برای ترکیه ۲۴۳۷ دلار است که نشان‌دهنده اختلاف حدود ۴۰ درصدی به ضرر ایران است.

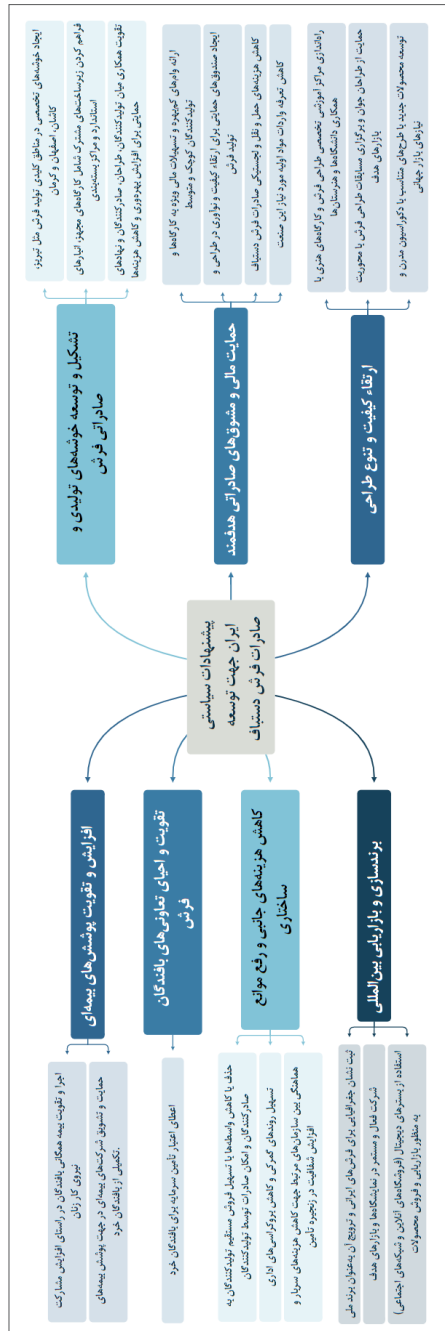
سیاست‌های کلیدی ترکیه عبارتند از:

- حمایت مالی و اعطای تسهیلات کم‌بهره و تخفیفات مالیاتی
 - ایجاد خوشه‌های صنعتی تخصصی برای کاهش هزینه از طریق صرفه‌جویی در مقیاس
 - نوآوری در طراحی و همکاری با طراحان جوان و مراکز دانشگاهی
 - تقویت زنجیره تأمین داخلی و کاهش وابستگی به واردات مواد اولیه
 - بهبود شرایط کاری بافندگان از طریق پروژه‌هایی مانند استپ (STEP)
- عوامل کلیدی موفقیت عمومی رقبای ایران عبارتند از:



نتیجه‌گیری

فرش دستباف ایران به‌عنوان نماد فرهنگی و اقتصادی، علیرغم سابقه درخشان، با کاهش شدید سهم بازار جهانی مواجه شده است. موفقیت رقبایی مانند ترکیه نشان می‌دهد که راهبرد منسجم، حمایت هدفمند دولتی و ادغام نوآوری با اصالت، کلید بازپس‌گیری سهم بازار است. برای ایران، بازگشت به جایگاه نخست مستلزم تحول ساختاری، سرمایه‌گذاری در فناوری و طراحی، تنوع‌بخشی بازارهای صادراتی و همکاری نزدیک بین بخش‌های دولتی، خصوصی و تعاونی‌ها است. با اجرای برنامه‌ای جامع و یادگیری از تجربیات جهانی، ایران می‌تواند بار دیگر فرش دستباف را به‌عنوان کالایی رقابتی و نمادین در بازار جهانی مطرح کند.



نمودار ۲- پیشنهاداتی برای ایران برای توسعه صادرات فرش دستباف با الهام از تجربه کشورهای موفق به خصوص ترکیه



دستفروشی و فروش سیار: چالش‌ها و راهبردهای سیاستی در ایران



داوود چراغی

هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

همچنین موجب ایجاد اشتغال برای بخش زیادی از افراد جامعه شده و در تامین محصولات مورد نیاز بخش عمده‌ای از مردم نیز تأثیر به‌سزایی دارند. در نتیجه، این فعالیت‌ها اهمیت زیادی در زنجیره تأمین و عرضه محصولات و همچنین اشتغال جامعه دارند. وجود مشاغل غیررسمی همچون دست‌فروشی بر اقتصاد مناطق مختلف شهر و روستا تأثیر مثبتی دارد. با توجه به این موضوع، دولت در سطح ملی و محلی (شهرداری)، باید حضور دستفروشان خیابانی را با مبنای قانونی مشخص تسهیل کند تا آنها همچنان بتوانند با رعایت قوانین و مقررات مربوطه فعالیت خود را انجام و گسترش دهند.

در کشورهای مختلف، دست‌فروشی و کسب‌وکار سیار، نه تنها به‌عنوان یک فعالیت اقتصادی غیررسمی بلکه به‌عنوان بخشی از فرهنگ شهری و ابزاری برای توسعه عدالت اقتصادی مورد توجه قرار گرفته است:

■ **تجربه هند:** این کشور با تصویب قانون ملی در سال ۲۰۱۴ برای شناسنامه‌دار کردن دست‌فروشان و صدور مجوز رسمی برای فعالان این کسب‌وکارها از فروشندگان خیابانی حمایت کرد. تصویب قانون ملی تشکیل کمیته‌های محلی برای تعیین مکان‌های مجاز فعالیت این‌گونه کسب‌وکارها و حل اختلافات بین فعالان و کسب‌وکارهای دیگر از دیگر اقدامات مهم این

دستفروشی خیابانی از جمله بخش‌های سازمان نیافته اقتصاد کشورها است، که با کمترین سرمایه‌گذاری، بیشترین فرصت را برای ایجاد اشتغال نیروی کار فراهم می‌کند. باید توجه داشت که در همه کشورها فرصت‌های شغلی در بخش‌های سازمان یافته محدود است و این بخش‌ها برای همه اقشار جامعه اشتغال فراهم نمی‌کنند. براین اساس فعالیت افراد در عرضه کالا و خدمات در خیابان با استفاده از ابزار و ماشین‌آلات سیار مختلف یا بدون آن‌ها، از جمله ساده‌ترین راه‌ها، برای کسب درآمد برای زندگی بخشی از افراد جامعه است. عامل اصلی این حوزه برای انتخاب بخش غیرسازمان یافته به دلیل در دسترس بودن، انعطاف‌پذیری در تعیین زمان و مکان، تنها با تکیه بر منابع محلی و مقیاس نسبتاً کوچک فعالیت است.

فعالیت دست‌فروشان خیابانی اگرچه در همه کشورها ضروری و از اهمیت بالایی در اقتصاد کلان برخوردار است، اما نیازمند سازماندهی و آماده کردن شرایط و پیش‌نیازهای حداقلی است. فعالیت این‌گونه کسب‌وکارها، از چند بعد در اقتصاد کشورها دارای اهمیت است. از جمله کارکردهای مهم این کسب‌وکارها، تامین اقلام و محصولات (کالا و خدمات) مورد نیاز بخش آسیب‌پذیر و کم‌درآمد جامعه با قیمتی مقرون به صرفه است. کسب‌وکارهای دستفروشی خیابانی و سیار



کشور بود. نتیجه این اقدامات کاهش درگیری با مأموران شهری، افزایش امنیت شغلی و بهبود منظر شهری بود.

■ **تجربه تایلند:** دولت تایلند با راه‌اندازی بازارهای شبانه و فضاهای اختصاصی امکان فعالیت شبانه دست‌فروشان در بازارها (تعطیلی کسب‌وکارهای رسمی در این زمان) با طراحی شهری مناسب برای فروشندگان خیابانی را فراهم نموده است. ساماندهی قوانین و مقررات و زیرساخت‌های لازم برای فعالیت‌های این کسب‌وکارها با نظارت شهرداری و ارائه خدمات بهداشتی و امنیتی به فعالان این کسب‌وکارها از دیگر اقدامات مفید در این زمینه می‌باشد. در این کشور، دست‌فروشی بخشی از جاذبه‌های گردشگری محسوب می‌شود. نتیجه این اقدامات جذب گردشگر بیشتر و استفاده از ساعات شبانه برای ایجاد اشتغال نیروی کار و حمایت از تولید محصولات مورد تقاضا در این بازارها مثل انواع پوشاک، صنایع دستی، آرایشی و بهداشتی و... افزایش درآمد فروشندگان خیابانی و کاهش بساط‌گستری در معابر عمومی بود.

■ **تجربه مالزی:** فراهم کردن همکاری و تعامل شهرداری‌ها و تشکل‌های صنفی مرتبط با دست‌فروشان برای تعیین فضاهای مشخص و مناسب برای فعالیت دست‌فروشان. ارائه آموزش‌های شروع و تداوم کسب‌وکار دست‌فروشی در زمینه رعایت استانداردهای سلامت و بهداشت به متقاضیان فعالیت دست‌فروشی. دولت‌ها با طراحی فضاهای شهری مناسب، نورپردازی و نظافت مستمر، این فعالیت‌ها را به بخشی از برند شهری شان تبدیل کرده‌اند. نتیجه این اقدامات افزایش کیفیت خدمات دست‌فروشی از جمله رعایت استانداردهای مصوب در زمینه سلامت و بهداشت تامین و عرضه محصولات، کاهش درگیری بین دست‌فروشان و کسبه رسمی و شکل‌دهی و ارتقاء استانداردهای مختلف نرم‌افزاری و سخت‌افزاری در برند شهری دست‌فروشی بود.

■ **تجربه بنگلادش:** اجرای پروژه‌هایی با مشارکت سازمان‌های مردم‌نهاد برای ارائه وام‌های خرد و آموزش مهارت‌های فروش و ساماندهی فروشندگان خیابانی در بازارهای محلی با نظارت اجتماعی از اقدامات اساسی این کشور می‌باشد. نتیجه این اقدامات شامل کاهش فقر شهری از طریق ایجاد درآمد مناسب برای بخش زیادی از افراد که از ابعاد مختلف توان ایجاد کسب‌وکار رسمی ندارند، کمک به تامین محصولات مورد نیاز اقشار کم درآمد با صرف هزینه کمتر و در کل با

گسترش کسب‌وکارهای خیابانی منجر به افزایش مشارکت اقتصادی اقشار کم‌درآمد در اقتصاد شهرها شدند.

■ **تجربه ترکیه:** این کشور اقدام به ساماندهی دست‌فروشان و برگزاری منظم روزبازارها در همه مناطق شهری و روستایی نموده است. در شهرهای مختلف این کشور، شهرداری‌ها با ایجاد بازارهای محلی و فضاهای اختصاصی برای فروشندگان خیابانی، نظم شهری را حفظ کرده‌اند. فروشندگان با پرداخت هزینه‌ای اندک، مجوز فعالیت در این بازارها دریافت می‌کنند و از خدمات شهری بهره‌مند می‌شوند. در هر محله یک روز در هفته روزبازار محلی (حتی در بازارهای رسمی) تحت نظارت و کنترل متولیان زیرمجموعه شهرداری با مشارکت دست‌فروشان کالا و خدمات باتوجه به قوانین و مقررات مصوب و مشخص ایجاد و محصولات با قیمت و کیفیت مناسب عرضه می‌شود. در این روزبازارها، خوراکی‌ها و نوشیدنی‌های سنتی و بومی مورد تأیید عرضه می‌گردند.

■ **تجربه برزیل:** در عمده شهرهای این کشور، برنامه‌هایی برای آموزش فروشندگان خیابانی در زمینه بهداشت، حسابداری و بازاریابی اجرا شده است.

از بررسی تجربیات کشورهای مختلف می‌توان چالش‌های دست‌فروشی در ایران را به شرح زیر بیان کرد:

■ نبود ساماندهی قانونی و شهری (فقدان چارچوب حقوقی مشخص برای فعالیت دست‌فروشان، برخورد‌های سلیقه‌ای از سوی نهادهای شهری).

■ تضاد منافع در سیاست‌گذاری مرتبط با ارائه مجوز کسب‌وکارهای رسمی (نمایندگان تشکل‌های صنفی کسب‌وکارهای رسمی، متولی صدور پروانه کسب هستند. در نتیجه به‌شدت با فعالیت دست‌فروش و فروش سیار برخورد می‌کنند).

■ آسیب به منظر شهری و فضاهای عمومی (بساط‌گستری در پیاده‌روها و خیابان‌ها باعث آسفتگی بصری و کاهش کیفیت محیط شهری شده است).

■ ناامنی شغلی و فقدان حمایت اجتماعی (دست‌فروشان فاقد بیمه، بازنشستگی و حمایت‌های قانونی هستند و در معرض آسیب‌های اقتصادی و اجتماعی قرار دارند).

■ درگیری با مأموران شهری (برخورد‌های گاه خشونت‌آمیز با دست‌فروشان، به‌ویژه در متروها و بازارهای پرتدد، موجب نارضایتی عمومی و بی‌اعتمادی به نهادهای شهری شده است).



- رشد بی‌رویه به دلیل بحران‌های اقتصادی (تورم، بیکاری و رکود اقتصادی باعث افزایش ورود افراد به این حوزه شده، بدون آن‌که زیرساخت‌های لازم برای ساماندهی فراهم باشد).

در پایان راه‌کارهای پیشنهادی زیر را برای رفع چالش‌های دست‌فروشی در ایران با توجه به تجربیات جهانی در این حوزه مطرح شده است:

۱. ساماندهی قانونی و شهری

- ایجاد چارچوب حقوقی مشخص برای فعالیت دست‌فروشان و صنوف سیار، شامل صدور مجوز، تعیین ساعات و مکان‌های مجاز، تصویب استانداردهای نرم‌افزاری و سخت‌افزاری.
- احداث بازارچه‌های محلی با غرفه‌های ارزان‌قیمت برای استقرار دست‌فروشان، مانند طرح اجراشده در میدان تجریش و چهارراه ولیعصر.

۲. انجام مطالعات میدانی و طبقه‌بندی دست‌فروشان

- شناسایی دقیق تعداد، نوع کالا، میزان سرمایه و اهداف اقتصادی دست‌فروشان در شهرها و مناطق مختلف برای برنامه‌ریزی جهت محل و زمان فعالیت.

۳. توانمندسازی و آموزش

- ارائه آموزش‌های رایگان در زمینه بهداشت، بازاریابی، حسابداری و حقوق شهری برای ارتقای کیفیت خدمات.
- حمایت از دست‌فروشان در مسیر تبدیل به کسب‌وکارهای رسمی از طریق وام‌های خرد و مشاوره کسب‌وکار.

۴. تغییر رویکرد مدیریتی

- جایگزینی برخوردهای سلبی با رویکردهای مشارکتی و حمایتی، با تأکید بر «حق بر شهر» و عدالت اجتماعی.
- مشارکت نهادهای مدنی، اتحادیه‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد در طراحی و اجرای سیاست‌های ساماندهی.
- ایجاد تعادل میان منافع شهری و اقتصادی
- طراحی فضاها شهری بادر نظر گرفتن نیازهای دست‌فروشان، شهروندان و کسبه رسمی.
- استفاده از فناوری برای ثبت‌نام، پرداخت عوارض، و نظارت بر فعالیت‌ها بدون ایجاد فشار فیزیکی.



عوامل موثر بر نرخ ارز و نوسانات آن در ایران با تاکید بر سیاست تجاری



حسن ولی بیگی

هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

کاهش درآمدهای نفتی ناشی از تحریم‌ها، شکل‌گیری انتظارات تورمی، فرار سرمایه و قاچاق اثر معنادار و قابل ملاحظه‌ای بر افزایش نرخ ارز دارند؛ این در حالی است متغیرهای بخش صنعت و معدن بشدت از نوسانات نرخ ارز آسیب دیده‌اند. به‌عنوان مثال با سیاست جدید بانک مرکزی، نیاز به نقدینگی واحدهای تولیدی (۸۴۰ همت برای یکسال) به شدت افزایش یافته است.

۳. تامین ارز مورد نیاز کالاهای قاچاق از مبادی غیررسمی با توجه به حجم زیاد آن بر نرخ ارز تاثیر معناداری دارد. حجم ورود کالاهای قاچاق، طبق برآوردها، سالانه بالای ۱۲ میلیارد دلار است. این حجم از ارز مورد نیاز، توسط ارزهای تسویه نشده صادرات و یا کف بازار تامین می‌شود که در هر دو حالت فشار سنگینی بر بازار وارد می‌کند. شق دیگر تامین ارز مورد نیاز قاچاق کالاها از طریق کم‌اظهاری صادرات و بیش برآورد واردات است که باعث نشستی ارز از بازار رسمی به بازار غیررسمی می‌شود. بر اساس مطالعات صورت گرفته ۱۰ تا ۲۰ درصد نشستی ارزی از این ناحیه صورت می‌گیرد که محلی برای تامین مالی قاچاق می‌تواند باشد؛

۴. عدم برگشت ارز حاصل از صادرات، بر اساس گزارش بانک مرکزی از ابتدای سال ۱۴۰۳ تا پایان آذرماه ۱۴۰۴ بالغ بر ۲۷

این مطالعه با هدف بررسی عوامل موثر بر نرخ ارز به‌ویژه در سالهای اخیر انجام شده و نتایج کلی آن نشان می‌دهد که عوامل بنیادین نظیر رشد بالا و مستمر نقدینگی مازاد بر رشد اقتصادی، حساب جاری و حساب سرمایه بر نرخ ارز تاثیر می‌گذارند. لیکن در کوتاه‌مدت و میان‌مدت افزایش هزینه‌های مبادله و کاهش درآمدهای نفتی ناشی از تحریم‌ها، شکل‌گیری انتظارات تورمی، فرار سرمایه و قاچاق اثر معنادار و قابل ملاحظه‌ای بر نرخ ارز دارند. از سوی دیگر بررسی‌ها نشان می‌دهد که ابزارهای سیاست تجاری نظیر تعرفه‌ها و موانع غیرتعرفه‌ای تاثیری بر نرخ ارز نداشته‌اند.

الف- عوامل موثر بر نوسانات نرخ ارز

۱. نتایج نشان می‌دهد که نه تنها ابزارهای سیاست تجاری نظیر تعرفه‌ها و موانع غیرتعرفه‌ای تاثیر معناداری بر نرخ ارز و نوسانات آن ندارند؛ بلکه با مدیریت هوشمند نظیر کاهش تقاضای ارز از ناحیه ایجاد محدودیت در واردات کالاها، تشویق صادرات غیرنفتی، تامین ارز کمتر از تخصیص و ... در تقویت نرخ ارز گام‌های موثری برداشته است؛
۲. همچنین نتایج بررسی‌ها حاکی از آن است که عواملی نظیر رشد بالا و مستمر نقدینگی مازاد بر رشد اقتصادی، حساب جاری و حساب سرمایه، هزینه‌های مبادله و



میلیارد دلار ارزش حاصل از صادرات به چرخه اقتصاد پرتنگشته است. مهمترین دلیل این وضعیت به شکاف میان نرخ ارز بازار مرکز مبادله ارز و طلای ایران با ارز بازار آزاد بازمی‌گردد. نتیجه این فرآیند، کاهش عرضه ارز در بازار رسمی، فشار مضاعف بر نرخ ارز، کاهش ارزش پول ملی و بی‌انگیزگی صادرکنندگان قانون‌مدار است که در نهایت به نفع صادرکنندگان متخلف تمام می‌شود.

۵. ابزارهای سیاست تجاری:

افزایش و یا کاهش تعرفه‌ها با تحریک تقاضای واردات، می‌تواند بر بازار ارز تأثیرگذار باشد. بررسی روند میانگین حسابی نرخ تعرفه واردات در پنج سال اخیر حاکی از روند کاهشی تعرفه‌هاست. از سال ۱۴۰۰ با خروج از اپیدمی کووید-۱۹، واردات کشور با روند افزایشی از ۵۳ به حدود ۶۴٫۲ میلیارد دلار در سال ۱۴۰۳ رسید. در این مدت، نرخ تعرفه ساده به ترتیب به ۱۸٫۹، ۱۴٫۱، ۱۳٫۹ و ۱۴٫۳ درصد تقلیل یافت. هرچند در نگاه اول به نظر می‌رسد کاهش تعرفه‌ها، منجر به افزایش واردات شده است، اما با افزایش نرخ تسعیر ارز مبنای محاسبه حقوق گمرکی در دوره ۱۴۰۳-۱۴۰۱ به ترتیب ۲۵، ۲۵ و ۷۸ درصد (از ۴۲۰ تومان سال ۱۴۰۰ به متوسط ۵۲۰۰ تومان سال ۱۴۰۳)، عملاً کاهش نرخ تعرفه توسط افزایش نرخ تسعیر ارز جبران گردیده است (ارزش ریالی درآمد گمرکی با وجود کاهش نرخ تعرفه نه تنها کاهش نیافت، بلکه در شرایط مساوی افزایش نیز یافت). به این ترتیب نرخ تعرفه اساساً در جهت تشویق واردات (افزایش تقاضای ارز) عمل نکرده است، بلکه سایر سیاست‌ها عامل افزایش واردات بوده است:

همچنین، از سال ۱۳۹۷ به منظور مدیریت واردات و حمایت از تولید داخل، دولت ممنوعیت‌های گسترده‌ای (تفکیک کالاها ممنوعه به دائم و موقت) اعمال نمود. از سال ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۰ تعداد کالاهای ممنوع دائم از ۱۳۳۹ به ۱۵۳۷ افزایش یافت. در سال ۱۴۰۱ نیز تعداد کالاهای ممنوع دائم و موقت به ترتیب ۱۵۵۲ و ۶۰۰ ردیف تعرفه بود که جمعاً ۲۳۲۸ ردیف تعرفه ممنوع شد. در بهار سال ۱۴۰۲ مصوبه سران قوا در مورد ممنوعیت‌ها لغو گردید، لیکن به دلیل محدودیت‌های موجود اجرایی نشد. در این سال، به ترتیب ۱۵۴۵ و ۵۸۴ قلم کالا دارای ممنوعیت دائم و موقت بودند. در سال ۱۴۰۳ این تعداد ممنوعیت به ۱۴۲۲ و ۶۹۱ قلم تغییر کرد. در سال ۱۴۰۴ نیز

با کاهش تعدادی از اقلام ممنوعه (۱۳۳۸ قلم دائم و ۵۴۰ قلم موقت)، این سیاست تداوم دارد. به عبارت دیگر در سیاست ممنوعیت‌ها، وزارت صنعت، معدن و تجارت، واردات را از طریق کاهش واردات غیرضرور (مدیریت واردات خودرو) مدیریت شده است.

در خصوص تأمین ارز با نرخ‌های ترجیحی برای مواد اولیه، واسطه‌ای و سرمایه‌ای (یارانه به تولید) نیز چنانچه محدودیتی در تأمین ارز وجود نداشت، این سیاست با عنوان تسهیل واردات وضع شده بود، لیکن به جهت اختصاص سهمیه ارزی به وزارتخانه‌های تولیدی، عملاً امکان واردات در حد نیاز نیز مقدور نبود؛ بگونه‌ای که بر اساس اطلاعات تخصیص و تأمین ارز، در سالهای ۱۴۰۲ تا ۱۴۰۴، تنها ۸۲، ۷۶٫۸ و ۶۹ درصد از تخصیص ارز، تأمین شده است. لذا این سیاست نیز در جهت تشویق واردات و افزایش تقاضای ارز عمل نکرده است.

در مجموع، ممنوعیت ورود کالا، تعیین سهمیه ارزی و تأمین ارز و نرخ‌های ارز ترجیحی اختصاص داده شده به وزارت صنعت، معدن و تجارت، نه تنها در جهت افزایش واردات و تقاضای بیشتر ارز عمل نکرده است، بلکه این ابزارها در مجموع از سال ۱۳۹۷ با کاهش واردات، خالص صادرات را کاهش داده است و در نتیجه به عنوان نیروی موثر کاهش‌دهنده نرخ ارز عمل کرده‌اند.

۶. مطابق بررسی‌ها رشد مستمر و بالای نقدینگی (طی سالهای ۱۴۰۳-۱۳۸۰ نسبت رشد نقدینگی به رشد اقتصادی بطور متوسط ۱۲ برابر بوده است) یکی از علل اصلی افزایش تورم در بلندمدت و به تبع آن افزایش نرخ ارز بوده است. در گام بعدی افزایش نرخ ارز به نقدینگی و تورم بیشتر می‌انجامد (به گونه‌ای که هر ۱۰ درصد افزایش نرخ ارز در نهایت به ۴ درصد افزایش در شاخص قیمت مصرف‌کننده منجر می‌شود). این فرایند تا تخلیه کامل ادامه دارد (ضریب همبستگی بین تورم و نرخ ارز حدود ۵۴ درصد در کوتاه مدت و تا ۷۴ درصد در بلندمدت است)؛

۷. بررسی حساب سرمایه در ایران نشان می‌دهد که این حساب همواره منفی بوده که به معنای خروج سرمایه از کشور است. به عبارت دیگر در بلندمدت، تقاضای ارز از این ناحیه منجر به افزایش نرخ ارز شده است. محاسبه ضریب همبستگی بین حساب سرمایه و نرخ ارز حدود مثبت ۸۴ درصد بوده که در جهت افزایش نرخ ارز عمل کرده‌اند؛



۸. حساب جاری (با نفت) برخلاف حساب سرمایه، به طور خالص مثبت بوده که به مفهوم ورود ارز به کشور و در جهت کاهش نرخ ارز عمل کرده است. محاسبه ضریب همبستگی بین حساب جاری و نرخ ارز به میزان منفی ۱۶٫۲ درصد است که نشان دهنده ارتباط معکوس مازاد حساب جاری با نرخ ارز می باشد؛

۹. در سمت عرضه ارز، با تشدید تحریم‌ها، افزایش نااطمینانی‌ها و فشار حداکثری، دولت از نظر درآمدهای ارزی هم به جهت ارزش و هم دریافت ارز در تنگنای سخت‌تری قرار می‌گیرد. در سمت تقاضای ارز، با نامساعد شدن فضای کسب و کار، ضمن کاهش ورود سرمایه، شاهد خروج گسترده سرمایه نیز می‌باشیم. در این شرایط، مردم برای حفظ قدرت خرید پول به سمت خرید ارز، طلا و فعالان اقتصادی نیز با انتظار افزایش قیمت در آینده، تقاضای بیشتری برای خرید مواد اولیه و واسطه‌ای وارداتی (تقاضای ارز) خواهند داشت. به این ترتیب از یک سو با محدودیت عرضه ارز (عمدتاً کاهش درآمدهای ارزی و محدودیت‌های صادرات غیرنفتی) و از سوی دیگر با افزایش تقاضای ارز (واردات موبایل، بیش اظهاری واردات، تقاضای سفته بازی، قاچاق، فرار سرمایه و...)، نرخ ارز بیش از پیش افزایش می‌یابد. بررسی روند نوسانات نرخ ارز به خوبی نشان می‌دهد که تحریم‌ها یک نیروی قوی در ایجاد نوسانات نرخ ارز عمل کرده است؛

۱۰. به جهت سهم بالای درآمد ارزی حاصل از صادرات نفت و عرضه آن به بازار ارز، دولت قدرت قیمتگذاری بالایی در این بازار (پایین‌تر از قیمت تعادلی بازار) دارد. بر این اساس، در دوران درآمدهای سرشاری ارزی، دولت با تزریق ارز به بازار سعی در کنترل تورم از ناحیه تثبیت نرخ ارز دارد. در شرایط محدودیت درآمدهای نفتی (به‌ویژه در دوران شدت گرفتن تحریم‌ها)، تزریق ارز به بازار کاهش یافته و نرخ ارز با جهش‌های بالایی مواجه می‌شود. سالهای ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۲ و یا سالهای ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۴ مصادق بارز این مسئله است. بررسی روند درآمدهای ارزی نفتی و نرخ ارز در بلندمدت، نشان می‌دهد که رونق و رکودهای درآمدهای نفتی با روند نرخ ارز رابطه معکوسی دارد؛

۱۱. وجود نااطمینانی‌ها در اقتصاد نظیر فعال شدن مکانیزم ماشه، تشدید تحریم‌ها، تنش‌های منطقه‌ای و داخلی مانند جنگ تحمیلی ۱۲ روزه و ... به‌عنوان عوامل

شکل‌دهنده انتظارات تورمی از طریق گسترش سفته بازی، خروج سرمایه و ... در ایجاد نوسانات کوتاه‌مدت نرخ ارز ایفای نقش می‌نماید. بر اساس گزارش‌های مرکز پژوهش‌های مجلس، هر ۱۰ درصد افزایش در نرخ ارز ترجیحی می‌تواند انتظارات تورمی را حدود ۵ تا ۷ درصد افزایش دهد و به‌طور غیرمستقیم فشار بیشتری بر بازار آزاد وارد کند؛

ب- آثار و تبعات سیاست جدید ارزی بانک مرکزی

۱. با توجه به افزایش حدود ۵۰ درصدی نرخ ارز (انتقال از تالار اول به تالار دوم)، میزان افزایش نقدینگی مورد نیاز بخش صنعت و معدن در سال ۱۴۰۵، بدون در نظر گرفتن تورم و همین میزان نیاز ارزی، ۸۴۰ همت خواهد بود. این میزان نقدینگی حدود ۲۰ درصد تسهیلات سرمایه در گردش سال ۱۴۰۴ خواهد بود.

۲. با افزایش ۵۰ درصدی نرخ ارز، برآوردها نشان می‌دهد شاخص قیمت تولیدکننده حدود ۱۵ درصد افزایش می‌یابد و تورم خوراکی‌ها به دلیل وابستگی بالای زنجیره تأمین مواد غذایی به واردات نهاده‌ها، رشدی بالاتر خواهد داشت. هم‌زمان، تورم مصرف‌کننده ناشی از انباشت فشار هزینه در بخش تولید، به تدریج افزایش یافته و انتظار می‌رود شاخص قیمت مصرف‌کننده به میزان ۱۰ درصد افزایش یابد.



ریسک تجارت و امنیت غذایی در جهان: درس‌هایی برای ایران



فهیمه بهرامی

هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی



زورار پرمه

هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

الف- سه‌گانه تحول تجارت، تولید و سیاستگذاری:

۱. **تحول تجارت:** «تغییر رویکرد از توجه صرف به کارایی به سمت توجه هم‌وزن به تاب‌آوری»؛ بر اساس این تحول منطق زنجیره تأمین در حال تغییر است. شرکت‌ها و دولت‌ها اکنون به دنبال کاهش ریسک وابستگی به یک منبع خاص (به ویژه اگر آن منبع، یک رقیب ژئوپلیتیکی باشد) هستند. این امر به دو استراتژی اصلی منجر شده است:

■ **دوست-سپاری:** این مفهوم به معنای انتقال زنجیره‌های تأمین به کشورهای متحد و قابل اعتماد از نظر سیاسی است، حتی اگر هزینه‌ها بالاتر باشد.

■ **نزدیک-سپاری:** انتقال فرآیندهای تولید به کشورهای همسایه برای کاهش ریسک‌های لجستیکی و ژئوپلیتیکی؛ این تحول به معنای پایان کارایی به‌عنوان تنها معیار نیست، بلکه به معنای افزودن «تاب‌آوری» به‌عنوان یک متغیر هم‌وزن در معادلات تجاری است.

۲. **تحول تولید:** بازگشت «تولید در داخل»؛ مستقیم‌ترین واکنش به ریسک از دست دادن دسترسی، کاهش وابستگی از طریق افزایش تولید داخلی است. این یک اقدام «احتیاطی» برای بیمه کردن کشور در برابر شوک‌های عرضه است.

عصر «جهانی‌شدن خوش‌بینانه» که در آن کارایی و هزینه، تنها متغیرهای تصمیم‌گیری بودند، به پایان رسیده است. کشورها در حال تجربه دوران جدیدی از «رقابت استراتژیک» می‌باشند، که در آن، «ریسک از دست دادن دسترسی به بازارهای جهانی» به مهم‌ترین عامل در شکل‌دهی به الگوهای تولید، تجارت شده و بازرگانی استراتژی‌های ملی را ضروری ساخته است. پدیده ترامپسیسم و ایجاد جنگ‌های تعرفه‌ای متعدد در سراسر جهان، تنش‌های تجاری آمریکا و چین، همه‌گیری کووید-۱۹ و شکنندگی زنجیره‌های تأمین، جنگ روسیه و اوکراین، بحران‌های اقلیمی و تأثیرات آن بر زنجیره تأمین غذا و انرژی و رقابت بر سر منابع حیاتی و مواد معدنی کمیاب تغییر را پارادایم حداقل سازی هزینه‌های تأمین به سمت تقویت اطمینان در دسترسی پایدار را به دنبال داشته است. این تغییر رویکرد یک «تحول سه‌گانه» شامل بازرگانی زنجیره‌های تأمین تجاری، بازگشت به تولید داخلی، و ظهور حمایت‌گرایی استراتژیک را در پی داشته است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که کانون اصلی این تحول بر پایه امنیت غذایی استوار است؛ زیرا غذا، به دلیل ماهیت حیاتی و غیرقابل جایگزین خود، به اصلی‌ترین ابزار فشار و آسیب‌پذیرترین نقطه در امنیت ملی کشورها بدل گشته است.



۳. **تحول سیاست‌گذاری:** ظهور «حمایت‌گرایی استراتژیک»؛ برای دهه‌ها، تعرفه‌ها و یارانه‌ها به‌عنوان ابزارهای ناکارآمد و مخل بازار تلقی می‌شدند، اما در پارادایم جدید، آنها به‌عنوان ابزارهای مشروع امنیت ملی بازتعریف شده‌اند. بررسی‌ها نشان می‌دهند که در حضور ریسک تجاری، سیاست بهینه برای یک کشور واردکننده، دیگر «تجارت آزاد» نیست، بلکه ترکیبی بهینه از ابزارهای تعرفه‌ای و یارانه‌ای است که کشور بتواند با پرداخت هزینه‌ای اندک در زمان صلح، کاهش کارایی، خود را در برابر فاجعه‌ای بزرگ در زمان بحران، قطع دسترسی به کالاهای حیاتی بیمه می‌کند.

ب- نگاهی به یافته گزارش نهادهای بین‌المللی معتبر در خصوص ضرورت در این تحول سه‌گانه:

۱. **واقعیت انکارناپذیر ریسک:** ریسک‌های تجاری (ناشی از ژئوپلیتیک، اقلیم، سیاست‌های ملی) یک ویژگی دائمی و فزاینده در سیستم غذایی جهانی هستند. پارادایم دنیای باثبات و قابل پیش‌بینی به پایان رسیده است.

۲. **ضرورت بازنگری در مفهوم کارایی:** تمرکز صرف بر «کارایی هزینه»، یک کوتاه‌بینی استراتژیک است. در دنیای پریسک، «تاب‌آوری» و «اطمینان دسترسی» به اندازه کارایی اهمیت دارند.

۳. **حمایت از تولید داخل:** برخلاف دیدگاه سنتی، حمایت از تولید داخل در یک محیط پریسک، نه یک اشتباه اقتصادی، بلکه یک واکنش عقلانی و بهینه برای بیمه شدن در برابر شوک‌های خارجی است.

۴. **مخالفت با روش‌های سنتی حمایت:** این یافته، مهم‌ترین نقطه اشتراک تمام گزارش‌هاست. تمام تحلیل‌ها با روش‌های سنتی حمایت (یارانه‌های قیمتی، حمایت‌های مرزی مخل تجارت) مخالفند. استراتژی بهینه، نه «حمایت کور»، بلکه «حمایت هوشمند» است.

۵. **اجماع بر حمایت هوشمند:** با وجود تفاوت در رویکرد، یک اجماع سیاستی قدرتمند میان تمام این گزارش‌ها در مورد اجزای «حمایت هوشمند» وجود دارد.

ج- شرایط ایران برای حرکت در مسیر تاب‌آوری هوشمند (تغییر پارادایم در الگوی تولید و تجارت)

بدون تردید موضوع ریسک دسترسی به بازارها برای ایران در شرایط تحریم از حالت احتمال به موضوعی قطعی تبدیل

شده است، هزینه بالای بیمه‌های تجاری و ضمانت‌نامه‌ها، هزینه‌های بالای نقل و انتقال پول در دوسوی تجارت (واردات و صادرات) و ورود بنگاه‌هایی برای دور زدن تحریم‌ها شاهدهی بر این ادعا می‌باشد. علاوه بر این تنش‌های ناشی از فشارهای تحریمی آمریکا بر روابط سایر کشورها با ایران نیز پایداری تامین از محل تجارت را در حاله‌ای از ابهام قرار داده و هر لحظه امکان قطع دسترسی‌های سابق برای واردات را با هزینه‌های غیرقابل پیش‌بینی مواجه می‌نماید. از این‌رو موضوع تغییر پارادایم و تحول سه‌گانه ذکر شده را برای ایران به ضرورتی انکارپذیر تبدیل نموده است. با این وجود بهره‌مندی موثر از این تغییر الگو و تحول نیازمند توجه به شاخص‌های ساختار تولید و امنیت غذایی در ایران است تا مسیر این تحول با نگرشی جامع و دقیق طراحی و تامین الزامات مربوطه به درستی مهیا گردد.

۱. چالش‌های گذار کشاورزی ایران به تاب‌آوری هوشمند

■ **چالش‌های فنی و بهره‌وری آب:** بخش کشاورزی ایران بزرگ‌ترین مصرف‌کننده منابع آب است و عدم بهره‌وری در این بخش، بحران آب را تشدید می‌کند. بر اساس آمارها، سطح زیرکشت کشور حدود ۱۷ میلیون هکتار (شامل زراعت و باغبانی) است که ۹۰ درصد آن به زراعت و مابقی آن به باغبانی اختصاص دارد. حدود ۵۰ درصد از بخش زراعی و بیش از ۹۰ درصد از بخش باغی با استفاده از آبیاری مورد بهره‌برداری قرار دارند. این در حالی است که ضریب نفوذ آبیاری تحت فشار در سطح ملی بسیار پایین است (تنها ۱۴ درصد از کل بهره‌برداری‌ها مجهز به سیستم‌های نوین آبیاری هستند. این رقم در بخش زراعت آبی حدود ۲۰ درصد و در باغبانی حدود ۱۷ درصد است).

■ **چالش ساختار بهره‌برداری و مقیاس:** ساختار خرد و پراکنده مالکیت زمین، یکی از بزرگ‌ترین موانع اقتصادی و فنی در پذیرش فناوری‌های مقیاس‌پذیر و هوشمند است (غلبه خرده مالکی به‌طوری که میانگین اندازه زمین هر بهره‌بردار زیر ۳ هکتار است و ۷۶ درصد بهره‌برداران در اراضی کمتر از ۵ هکتار فعال‌اند).

■ **محدودیت نفوذ تکنولوژی:** به دلیل مقیاس کوچک و عدم صرفه اقتصادی برای سرمایه‌گذاری در تجهیزات گران‌قیمت هوشمند (مانند سنسورها، سامانه‌های پایش از راه دور)، تخمین زده می‌شود که ۵۵ درصد از اراضی زیرکشت آمادگی



اقتصادی یا فنی برای پذیرش فناوری‌های بهره‌وری بخش را ندارند. این امر نیازمند مدل‌های تجمیعی و تعاونی کارآمد است. همچنین سهم پایین ۲ درصد فارغ‌التحصیلان کشاورزی در بخش تولید فعال، مانعی جدی در نفوذ دانش فنی و تسهیل تغییر پارادایم بهره‌وری از روش‌های سنتی به سمت رویکردهای دانش‌بنیان ایجاد کرده است.

■ **چالش الگوی کشت و مدیریت منابع خاک:** سیاست‌های کوتاه‌مدت مبتنی بر افزایش تولید در کوتاه‌مدت، منجر به فشار بر منابع طبیعی شده است.

■ **چالش‌های انسانی و ترویجی (سرمایه انسانی):** ۴۶ درصد بهره‌برداران در بازه سنی ۵۰ تا ۷۵ سال قرار دارند، که نشان‌دهنده عدم ورود نیروی جوان و تحصیل‌کرده به این بخش است. ۶۰ درصد بهره‌برداران یابی سواد هستند یا دارای سواد ابتدایی، که این امر استفاده از پلتفرم‌های دیجیتال و سامانه‌های مدیریت هوشمند را دشوار می‌سازد.

■ **چالش‌های مدیریتی و حکمرانی:** ماهیت خانوادگی و غیرتخصصی اداره بسیاری از واحدها، اجرای سیاست‌های اصلاحی را پیچیده می‌کند.

■ **تضاد بین افزایش نهاد و کاهش بهره‌وری:** در حالی که استفاده از نهاده‌ها افزایش یافته است، شاخص‌های عملکردی (مانند بهره‌وری کل عوامل تولید) بین ۲۵ تا ۳۰ درصد کاهش یافته‌اند.

■ **ناکامی حمایت‌های فعلی:** سیاست‌های حمایتی موجود که مبتنی بر مصرف نهاده (توزیع نهاده ارزان) یا قیمت تضمینی هستند، نه تنها محرکی برای تولید بهینه نبوده‌اند، بلکه منجر به استفاده غیربهینه از نهاده‌ها شده‌اند.

۲. چالش امنیت غذایی:

■ **هزینه رژیم غذایی سالم:** هزینه رژیم غذایی با افزایش شدید حدود ۴۶ درصد در بازه زمانی ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۴ همراه بوده است. علاوه بر این، جامعه با ناتوانی در تأمین هزینه رژیم غذایی سالم نیز مواجه بوده است؛ به گونه‌ای که در این دوره تقریباً دو برابر شده است (از ۷۰.۷ درصد جمعیت در سال ۲۰۱۷ به ۱۴۰ درصد در سال ۲۰۲۴ رسیده است. این بدان معناست که تقریباً ۱۲ میلیون نفر توانایی مالی برای خرید مواد غذایی لازم برای یک رژیم سالم را ندارند).

■ **شیوع سوءتغذیه (کمبود کالری):** بر اساس این شاخص، تعداد افرادی که کالری کافی دریافت نکرده‌اند از حدود ۴٫۵

میلیون نفر در سال ۲۰۰۴ به حدود ۶ میلیون نفر در سال ۲۰۲۴ افزایش یافته است.

■ **نامنی غذایی متوسط یا شدید:** با وجود بهبود نسبی این شاخص در یک دهه اخیر، اما همچنان بیش از ۳۵٫۲ میلیون نفر با نامنی غذایی مواجه هستند. تحولات سال ۱۴۰۴ ناشی از افزایش نرخ ارز ترجیحی کالاهای اساسی، به‌طور یقین این وضعیت را تشدید می‌کند.

۳. تحول تولید، تجارت و سیاست‌گذاری در جهت بهبود امنیت

غذایی کشور

■ **تحول در تولید (تقویت تاب‌آوری داخلی برای کاهش مواجهه با ریسک):** این راهبرد بر کاهش وابستگی به منابع خارجی پرریسک، نه از طریق انزوای تجاری، بلکه از طریق هوشمندسازی و کارآمدسازی تولید داخل، تمرکز دارد. بر این اساس تغییر پارادایم در حمایت از کشاورزی ضروری است:

• گذار از حمایت قیمتی به سرمایه‌گذاری در بهره‌وری

- کاهش تدریجی اتکای سیاست‌ها به قیمت‌گذاری دستوری و یارانه نهاده‌ها
- بازتخصیص منابع حمایتی به کاهش هزینه واقعی تولید
- تقویت انگیزه سرمایه‌گذاری بلندمدت در بخش کشاورزی

• تمرکز بر کالاهای عمومی و زیرساختی بخش کشاورزی

- توسعه تحقیق و توسعه کشاورزی با تمرکز بر ارقام مقاوم به خشکی، شوری و تنش‌های اقلیمی
- گسترش آبیاری مدرن و ارتقای بهره‌وری مصرف آب و توجه‌پذیر نمودن استفاده از تکنولوژی‌های مبتنی بر بهره‌وری آب و خاک با تأکید بر تقویت نظام‌های بهره‌برداری مشارکتی و تعاونی محور و الزام به تقویت و شفاف‌سازی قوانین حوزه قراردادهای رعایت حق مالکیت

- سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های ذخیره‌سازی، سیلوها و زنجیره سرد برای کاهش ضایعات پس از برداشت

• مدیریت فعال ریسک‌های اقلیمی و تولیدی

- استقرار بیمه‌های کشاورزی مبتنی بر شاخص به‌منظور جبران سریع خسارت‌ها
- ایجاد و تقویت صندوق‌های تثبیت درآمد برای کاهش نوسانات درآمدی تولیدکنندگان



• تقویت سرمایه انسانی

- ارتقای نظام ترویج کشاورزی و پیوند آن با فناوری های نوین و داده محور
- ایجاد مشوق های اقتصادی، نهادی و مالی برای ورود جوانان و دانش آموختگان به بخش کشاورزی
- تسهیل انتقال دانش، نوآوری و فناوری به واحدهای تولیدی از طریق تشویق به تولید مشارکتی

■ **تحول در تجارت:** این راهبرد بر هوشمندسازی روابط تجاری در عصر بحران های چندوجهی و استفاده از ظرفیت های دوست سپاری و نزدیک سپاری تاکید دارد.

• تحول تجارت از طریق دوست سپاری: باید توجه داشت

که ایران خارج از نظم اقتصادی غرب و تحت تحریم های گسترده قرار دارد؛ بنابراین «کشورهای دوست سپار ایران» الزاماً متحدان رسمی نیستند، بلکه کشورهایی اند که با ایران همسویی سیاسی دارند، یا در برابر فشار آمریکا انعطاف پذیرند، یا منافع اقتصادی شان ایجاب می کند با ایران همکاری کنند. در این چارچوب، چین قطعاً جزو مهم ترین کشورهای دوست سپار ایران است. چین شریک اصلی تجاری ایران، خریدار عمده نفت و تأمین کننده بسیاری از کالاهای صنعتی و واسطه ای است و در عمل نشان داده که حاضر است بخشی از هزینه های تعامل با ایران را بپذیرد. با این حال، دوست سپاری چین نسبت به ایران کاملاً عملگرایانه و منفعت محور است؛ پکن در مواقعی که هزینه های تحریمی بالا می رود عقب نشینی می کند و تعهد سیاسی بی قید و شرط ندارد. روسیه نیز در طیف دوست سپاری ایران قرار می گیرد، اما با ماهیتی متفاوت. روسیه بیش از آنکه شریک اقتصادی پایدار باشد، یک شریک سیاسی-امنیتی است. تقابل مشترک با غرب و تجربه تحریم، زمینه همکاری را فراهم کرده، اما در حوزه هایی مانند انرژی، روسیه رقیب ایران است و توان یا تمایلی محدودی برای سرمایه گذاری بلندمدت و انتقال فناوری دارد. بنابراین روسیه را می توان دوست سپار سیاسی دانست، نه دوست سپار اقتصادی کامل. اما در بخش امنیت غذایی، روسیه به ویژه پس از جنگ اوکراین به یکی از تأمین کنندگان مهم گندم و غلات ایران تبدیل شده است؛ قزاقستان نیز نقش مکمل دارد. برزیل برای سویا و خوراک دام و هند برای برنج و شکر شرکای مهمی برای ایران هستند. وابستگی اصلی ایران به واردات

خوراک دام و نوسانات بازار جهانی، ریسک متوسط اما پایدار ایجاد می کند. به طور کلی، سبب دوست سپاری غذایی متنوع تر از نفت است و انعطاف بیشتری دارد، اما همچنان در برابر شوک های بیرونی آسیب پذیر است.

• تحول در تجارت از طریق نزدیک سپاری: اگر این مفهوم

را در مورد ایران و با تمرکز ویژه بر امنیت غذایی بررسی کنیم، معیار اصلی کشورها عبارت است از: دسترسی زمینی یا دریایی کوتاه، ظرفیت تولید محصولات غذایی یا نهاده ها، ثبات نسبی سیاسی و امکان تسویه مالی عملی. در این چارچوب، عراق یکی از مهم ترین گزینه های نزدیک سپاری برای ایران است. این کشور بازار مصرف بزرگ و زمین های کشاورزی قابل توسعه دارد و در صورت سرمایه گذاری مشترک می تواند در تولید غلات، سبزیجات و دام نقش مکمل ایفا کند. نزدیکی جغرافیایی، مرز زمینی گسترده و پیوندهای سیاسی مزیت بزرگی است. هرچند ضعف زیرساخت و ناپایداری سیاسی، ریسک هایی ایجاد می کند. با این حال، برای تولیدات کم فناوری و تأمین کوتاه مدت غذا، عراق ظرفیت واقعی دارد. قزاقستان و ترکمنستان نیز، اگرچه همسایه مستقیم جنوبی نیستند، اما در منطق نزدیک سپاری ایران جای می گیرند، به ویژه در حوزه غلات. قزاقستان یکی از بازیگران مهم تولید گندم و جو است و دسترسی ایران از طریق دریای خزر یا مسیرهای ریلی امکان پذیر است. ترکمنستان نیز در محصولات زراعی و دامداری ظرفیت هایی دارد. مزیت اصلی این کشورها ثبات نسبی عرضه غلات و فاصله لجستیکی کوتاه تر نسبت به بازارهای دوردست مانند برزیل است. پاکستان گزینه مهم دیگری در نزدیک سپاری امنیت غذایی ایران است. این کشور دارای ظرفیت بالای تولید برنج، گندم، میوه و دام است و مرز زمینی مستقیم با ایران دارد. از منظر ژئوپلیتیکی، پاکستان سیاست موازنه دارد و همکاری غذایی با ایران معمولاً حساسیت کمتری نسبت به حوزه های انرژی یا امنیتی ایجاد می کند. ضعف زیرساخت و نوسانات سیاسی چالش اصلی است، اما برای کشت قراردادی و تجارت مرزی، پتانسیل بالایی وجود دارد. ترکیه نیز می تواند نقش نزدیک سپاری محدودی ایفا کند، به ویژه در صنایع غذایی، فرآوری و ذخیره سازی. این کشور زیرساخت کشاورزی و لجستیکی پیشرفته ای دارد، اما به دلیل همسویی نسبی با غرب و حساسیت به



تحریم‌ها، شریک کاملاً مطمئنی برای تأمین پایدار نیست. بنابراین ترکیه بیشتر برای فرآوری و تجارت منطقه‌ای مناسب است تا تأمین راهبردی بلندمدت غذا. در سطح جنوبی، افغانستان از نظر جغرافیایی بسیار نزدیک است و در محصولاتی مانند گندم، حبوبات و دام ظرفیت بالقوه دارد، اما بی‌ثباتی سیاسی، ضعف نهادی و ریسک امنیتی باعث می‌شود نقش آن در نزدیک‌سازی غذایی ایران محدود و پرریسک باشد. این کشور بیشتر می‌تواند مکمل مرزی باشد تا ستون اصلی امنیت غذایی.

■ **تحولات در سیاست‌گذاری:** این راهبرد بر تغییر پارادایم از حمایت هزینه‌گرا به حمایت هوشمند با تأکید بر تاب‌آوری امنیت غذایی تأکید دارد. با توجه به محدودیت‌های مالی دولت، تداوم الگوی فعلی حمایت از بخش تولید و مصرف از منظر پایداری اقتصادی و اجتماعی قابل‌انکاست نیست. در این چارچوب، گذار به الگوی «حمایت هوشمند از تولید و مصرف» و تقویت تاب‌آوری زنجیره غذا ضروری به نظر می‌رسد. در خصوص توجه به این راهبرد، ذکر این نکته ضروری است که حتی با بهترین استراتژی تولید داخل، هیچ کشوری نمی‌تواند خود را به‌طور کامل از بازارهای جهانی جدا کند. همیشه میزانی از ریسک باقی می‌ماند. از این رو در اتخاذ و اجرای این راهبرد موارد زیر توصیه می‌شود:

● **حذف تدریجی یارانه‌های کالایی غیرهدفمند**

○ کاهش حمایت‌های گسترده‌ای که منجر به اتلاف منابع، تحریف بازار و نابرابری در بهره‌مندی می‌شود.

● **جایگزینی با ابزارهای حمایت هدفمند و انعطاف‌پذیر**

○ پرداخت نقدی هدفمند به دهک‌های آسیب‌پذیر
○ اعتبار خرید برای اقلام غذایی منتخب
○ استقرار نظام‌های حمایت شوک‌پذیر برای واکنش سریع به جهش‌های قیمتی

● **جهت‌دهی حمایت‌ها به کیفیت تغذیه**

○ تمرکز بر بهبود وضعیت تغذیه‌ای گروه‌های حساس شامل کودکان، زنان باردار و سالمندان، به جای تمرکز صرف بر تأمین کالری.

● **اتخاذ سیاست تجاری هوشمند و پیش‌بینانه**

○ تنوع‌بخشی به شرکای وارداتی برای کاهش ریسک تمرکز
○ مدیریت فعال ذخایر استراتژیک کالاهای اساسی

○ پرهیز از اعمال ناگهانی محدودیت‌های صادراتی یا وارداتی که به بی‌ثباتی بازار دامن می‌زند

● **اصلاح زنجیره ارزش کشاورزی و غذایی**

○ کاهش واسطه‌گری ناکارآمد، توسعه قراردادهای کشاورزی، افزایش شفافیت قیمت و بهبود کارایی بازارهای عمده‌فروشی.

○ تقویت زیرساخت‌های نگهداری و انبارداری کالاهای کشاورزی برای کنترل ضایعات

○ تقویت رویکرد اقتصاد چرخشی و تکنولوژی‌هایی که استفاده از ضایعات محصولات کشاورزی را برای تأمین مواد مغذی خاک و یا تغذیه دام و طیور امکان‌پذیر می‌سازد

● **تقویت حکمرانی داده و نظام پایش**

○ ایجاد داشبورد ملی امنیت غذایی، توسعه سیستم‌های هشدار زودهنگام برای شناسایی شوک‌های قیمتی، اقلیمی و عرضه.

● **تقویت هماهنگی نهادی:**

○ ایجاد یا تعیین مرجع واحد سیاست‌گذاری امنیت غذایی با مأموریت هماهنگی میان بخش‌های کشاورزی، تجارت، رفاه اجتماعی و سلامت.



جابه جایی جریان های غیرقانونی از نظام بانکی به بازار طلا: ریسک پولشویی



سعیده هوشمندگهر
هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی



محمد راستی
هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی

مقدمه

الف) مرحله جایگذاری: ورود پول کثیف (حاصل از قاچاق یا فساد) به چرخه رسمی از طریق خریدهای نقدی سنگین، به ویژه در بازار طلای آب شده و مصنوعات دست دوم که نظارت کمتری بر آن ها اعمال می شود.

ب) مرحله الایه گذاری: ایجاد پیچیدگی های تعمدی برای قطع ارتباط وجوه با جرم منشأ. این کار از طریق ذوب مکرر طلا، صادرات و واردات صوری، و استفاده از شرکت های پوششی یا فاکتورهای غیرواقعی انجام می شود.

ج) مرحله ادغام: بازگرداندن ارزش شسته شده به اقتصاد در قالب دارایی های مشروع؛ نظیر تبدیل طلا به شمش های استاندارد، وثیقه گذاری در بانک ها یا خرید املاک و سهام.

در دو دهه اخیر، سخت گیری های نظارتی در نظام بانکی بین المللی موجب شده است تا شبکه های مجرمانه برای تطهیر عواید غیرقانونی، از کانال های رسمی به سمت بازارهای موازی و کم نظارت تر حرکت کنند. در این میان، طلا به دلیل ویژگی های منحصر به فردی چون ارزش واحد بالا، نقدشوندگی جهانی، قابلیت حمل آسان و به ویژه هویت گریزی (قابلیت ذوب و تغییر شکل بدون رد پای فیزیکی)، به جذاب ترین ابزار برای پولشویی، تأمین مالی تروریسم و خروج سازمان یافته سرمایه تبدیل شده است. در ساختار نوین اقتصاد جهانی، طلا دیگر تنها یک کالای زینتی یا ابزار ذخیره ارزش نیست؛ بلکه به عنوان یک «ارز بدون مرز» عمل می کند. در حالی که نظام بانکی با استانداردهای سخت گیرانه «گروه ویژه اقدام مالی» و سامانه پادمان های مالی محصور شده است، بازار طلا به دلیل ماهیت فیزیکی و قابلیت تغییر شکل، به پناهگاهی برای جریان های مالی تاریک تبدیل شده است. این مقاله به واکاوی این موضوع می پردازد که چگونه طلا از مرحله استخراج تا ویتزین گالری ها، می تواند به چرخه تطهیر پول خدمت کند.

۱. تحلیل ساختاری مراحل پولشویی در زنجیره ارزش طلا
عملیات مجرمانه در این بازار بر اساس استانداردهای جهانی چارچوب های ضد پولشویی و مبارزه با تأمین مالی تروریسم در سه مرحله کلیدی صورت می گیرد:

۲. علائم خطر در حوزه طلا و فلزات گرانبها

علائم خطر مجموعه ای از نشانه های رفتاری، مالی، تجاری و فیزیکی هستند که به مؤسسات مالی، دلالتان فلزات گرانبها و نهادهای غیربانکی، مشاغل و حرفه های غیرمالی معین هشدار می دهند که یک تراکنش ممکن است مشکوک بوده و نیازمند بررسی بیشتر یا گزارش دهی به مرکز اطلاعات مالی باشد. این شاخص ها، که از شواهد داخلی و بین المللی استخراج شده اند، در چهار دسته اصلی قابل طبقه بندی اند؛ جدول (۱) دسته بندی علائم خطر در معاملات طلا را نشان می دهد:



جدول ۱- علائم خطر در معاملات طلا

دسته بندی شاخص ها	نمونه های کلیدی
رفتاری و تجاری	فعالیت غیرعادی در رکود بازار، عدم تمایل به ارائه اسناد و اطلاعات هویتی
مالی و پرداخت	پرداخت های نقدی بزرگ و مکرر زیر آستانه، استفاده از حساب های شخص ثالث
فیزیکی و جغرافیایی	ذوب و بازسازی مکرر، تجارت با حوزه های قضایی پرخطر یا فاقد سابقه استخراج
مرتبط با با پولشویی مبتنی بر تجارت	فاکتورنویسی بیش از حد/کمتر از حد، عدم تطابق در اظهارنامه های گمرکی

مأخذ: یافته های تحقیق.

کشورهایی که در فهرست حوزه های قضایی پرخطر قرار دارند.

- **معاملات نامتناسب:** تفاوت های قابل توجه بین مقدار طلای معامله شده و توانایی مالی یا پروفایل تجاری طرفین معامله.

۲-۴- شاخص های مرتبط با پولشویی مبتنی بر تجارت

- **عدم تطابق گمرکی:** مغایرت یا دسته بندی اشتباه در وزن، خلوص یا ارزش طلا در اظهارنامه های گمرکی.
- **فاکتورهای غیرواقعی:** استفاده از فاکتورهایی که ارزش یا حجم کالا را به طور قابل توجهی «بیش از حد» یا «کمتر از حد» واقعی نشان می دهند.

۳. چالش های نظارتی بازار طلای ایران

۳-۱- مقاومت ساختاری؛ تقابل سنت و مدرنیته در پایش تراکنش ها

یکی از کلیدی ترین چالش های نظارتی در بازار طلای ایران، ریشه در ساختار سنتی و مویرگی این صنف دارد. بخش قابل توجهی از بدنه بازار طلا، همچنان بر پایه نظام «اعتمادمحور» و روش های ثبت دستی یا دفتری اداره می شود که قدمتی به بلندای تاریخ بازار دارد. این «فرهنگ گریز از ثبت»، لزوماً به معنای قصد مجرمانه نیست، اما فضایی خاکستری ایجاد می کند که بهترین بستر برای پولشویی است. عدم تمایل فعالان قدیمی به استفاده از سامانه هایی نظیر سامانه جامع تجارت یا سامانه مؤدیان، ناشی از هراس سنتی از شفافیت مالیاتی و برهم خوردن امنیت روانی معامله گران در مواجهه با نظارت های دولتی است. در چنین شرایطی، وقتی «ردپای دیجیتال» وجود نداشته باشد، تمایز میان یک معامله مشروع بنکداری با یک عملیات لایه گذاری پیچیده توسط شبکه های پولشویی، عملاً برای نهادهای ناظر غیرممکن می شود. این شکاف اطلاعاتی باعث شده است که حتی با وجود قوانین مترقی، بخش بزرگی از زنجیره تأمین طلا (از شمش تا مصنوع) در یک «جعبه سیاه» باقی بماند که تنها با فشار حداکثری حاکمیت داده ها قابل گشایش است.

براساس جدول بالا، برای مقابله هوشمند، شناسایی نشانه های رفتاری و مالی ضروری است. مهم ترین این شاخص ها عبارتند از:

۱-۲. شاخص های رفتاری و تجاری

- **فعالیت غیرعادی:** افزایش ناگهانی و غیرمتعارف حجم معاملات واحدهای صنفی طلای آب شده یا دلالان فلزات گرانبها در شرایط رکود بازار یا بدون سابقه فعالیت مرتبط.
- **تغییرات مکرر در شرکای تجاری:** انجام معاملات با شرکت های تازه تأسیس یا تغییرات مکرر در طرف های تجاری بدون توضیح منطقی یا مدل کسب و کار مشخص.
- **عدم تمایل به شفافیت:** امتناع مشتری از ارائه اطلاعات هویتی یا منشأ وجوه، یا ارائه اسناد ناقص، متناقض و غیرقابل اعتبارسنجی.

۲-۲. شاخص های مالی و پرداخت

- **پرداخت های نقدی بزرگ و مکرر:** انجام تراکنش های نقدی در مبالغ ژند و دقیقاً زیر آستانه های قانونی گزارش دهی (الگوی تجزیه مقادیر زیادی پول نقد به مقادیر کمتری).
- **استفاده از شخص ثالث:** پرداخت از طریق حساب ها یا افراد ثالثی که ارتباطی با طرفین معامله ندارند.
- **گردش مالی سریع:** افزایش ناگهانی و غیرقابل توجیه در حجم معاملات طلا توسط یک فرد یا نهاد، بدون پشتوانه مالی یا تجاری روشن.

۳-۲. شاخص های فیزیکی و لجستیکی

- **تغییرات فیزیکی در طلا:** تلاش برای تغییر ظاهر فیزیکی طلا از طریق ذوب، بازسازی یا تغییر بسته بندی به منظور پنهان سازی منشأ یا هویت کالا.
- **بی نظمی های جغرافیایی:** واردات یا صادرات طلا به/ از کشورهایی که فاقد فعالیت استخراج طلا هستند، یا



۲-۳. درهم‌تبدیلی ریسک پولشویی با تقاضای احتیاطی در

بستر نوسانات ارزی

دومین چالش که جنبه‌ای استراتژیک و فرابخشی دارد، نقش دوگانه طلا در اقتصاد کلان ایران است. به دلیل تضعیف مداوم ارزش پول ملی و نرخ تورم بالا، طلا در ایران از یک کالای سرمایه‌ای فراتر رفته و به‌عنوان یک «ارز جایگزین» و پناهگاه امن برای توده مردم عمل می‌کند. این موضوع، تشخیص جریان‌های مالی مشکوک را برای سیستم‌های پایش هوشمند بسیار دشوار کرده است؛ چرا که رفتار مالی یک خانوار معمولی که برای حفظ ارزش دارایی خود اقدام به خرید سنگین طلا آب‌شده یا مسکوکات می‌کند، به لحاظ الگویی شباهت زیادی به رفتار مجرمانی دارد که به دنبال تبدیل «نقدینگی کثیف» به دارایی‌های ثابت و نقدشونده هستند. در واقع، نوسانات شدید ارزی باعث شده است که «انباشت طلا» به یک هنجار عمومی تبدیل شود. این درهم‌تبدیلی تقاضای مشروع ناشی از انتظارات تورمی با تقاضای نامشروع ناشی از پولشویی، موجب می‌شود که هشدارهای سیستم‌های نظارتی با تعداد زیادی «مثبت کاذب» مواجه شده و در نتیجه، تمرکز نهادهای امنیتی و مالی بر روی هسته‌های اصلی جرایم سازمان یافته کاهش یابد.

۴. راه‌کارهای اجرایی برای نظارت هوشمند

برای مهار جریان‌های غیرقانونی در بازار طلا، راه‌کارهای سنتی و بازرسی‌های فیزیکی دیگر کارآمد نیستند. رویکرد پیشنهادی، یک مدل نظارتی سه‌سطحی است که بر پایه داده‌محوری و همکاری‌های فرابخشی بنا شده است:

۱-۴. سطح بنگاه: خط مقدم مقابله با تطهیر و جوه

واحدهای صنفی و بنگداری‌ها باید از نقش «فروشنده صرف» به نقش «امین نظام مالی» تغییر وضعیت دهند.

■ **پروتکل‌های تشخیص هویت مشتری:** الزامی شدن احراز هویت بیومتریک یا سیستمی برای تمامی خریداران در معاملات بالای سقف مقرر قانونی؛ این امر مانع از فعالیت «مشتریان نیابتی» یا استفاده از کارت‌های بازگانی اجاره‌ای می‌شود.

■ **مستندسازی منشأ ثروت:** در معاملات کلان، واحد صنفی موظف به ثبت مستنداتی است که نشان‌دهنده قانونی بودن منشأ وجه (مانند گواهی فروش ملک، ارث یا سود سهام) باشد. ایجاد این «فرهنگ خودکنترلی» در بنگاه‌ها، هزینه پولشویی را برای مجرمان به شدت افزایش می‌دهد.

۲-۴. سطح نظارتی: ایجاد «زنجیره اعتماد» دیجیتال

نظارت هوشمند مستلزم آن است که طلا از نقطه ورود یا استخراج تا نقطه فروش به مصرف‌کننده نهایی، دارای یک شناسنامه دیجیتال غیرقابل خدشه باشد.

■ **اتصال یکپارچه سامانه‌ای:** پیوند میان «سامانه جامع تجارت»، «سامانه مودیان» و «سامانه‌های گمرکی». این اتصال اجازه می‌دهد تا هر گرم طلای وارداتی یا تولیدی، در یک چرخه بسته ردیابی شود. هرگونه قطع شدن این زنجیره (مثلاً فروش طلا بدون ثبت در سامانه)، بلافاصله به‌عنوان یک هشدار ریسک قلمداد می‌شود.

■ **رتبه‌بندی ریسک:** طراحی الگوریتم‌هایی که بر اساس حجم معاملات، دفعات تراکنش‌های مشکوک و موقعیت جغرافیایی، به هر واحد صنفی یک «امتیاز اعتباری» اختصاص دهند. نظارت‌های فیزیکی و بازرسی‌های دقیق باید تنها بر روی واحدهای با ریسک بالا متمرکز شود تا بازدهی سیستم نظارتی افزایش یابد.

۳-۴. سطح بین‌المللی: دیپلماسی پولی و اطلاعاتی

از آنجا که پولشویی در بازار طلا اغلب دارای ماهیت فرامرزی است، انزوای اطلاعاتی بزرگترین آسیب را به بدنه نظارتی وارد می‌کند.

■ **تبادل اطلاعات با شرکای تجاری:** ایجاد کانال‌های ارتباطی امن با کشورهای کلیدی در زنجیره تأمین طلای منطقه (به‌ویژه امارات، ترکیه و هند). این همکاری شامل تطبیق آمار صادرات و واردات برای شناسایی «کم‌اظهاری» یا «بیش‌اظهاری» قیمت‌ها است.

■ **استانداردسازی بازرسی‌های مرزی:** استفاده از فناوری‌های نوین نظیر اسکن‌های اشعه ایکس پیشرفته و ردیاب‌های شیمیایی در مبادی ورودی و خروجی برای شناسایی جابه‌جایی‌های غیرقانونی طلا که اغلب در قالب کالاهای دیگر یا با آلیاژهای فریبنده قاچاق می‌شوند.

نتیجه‌گیری و افق‌های پیش‌رو: گذار از نظارت سنتی به حکمرانی داده‌محور

تحلیل جامع‌گونه‌شناسی پولشویی در بازار طلا نشان می‌دهد که این فلز گرانبها دیگر صرفاً یک کالای زینتی یا ابزار سرمایه‌گذاری خرد نیست، بلکه به‌عنوان یک «ارز موازی و هویت‌گریز» در دستان شبکه‌های مجرمانه عمل می‌کند. یافته‌های این پژوهش



اصطلاحات:

- گروه ویژه اقدام مالی = FATF
- بیش از حد = Over-Invoicing
- پروتکل‌های تشخیص هویت مشتری = Know Your Customer
- پسینی = Ex-post
- ردپای دیجیتال = Digital Trail
- سطح نظارتی = Traceability
- سقف مقرر قانونی = Threshold
- علائم خطر = Red Flags
- کمتر از حد = Under-Invoicing
- الگوی تجزیه مقادیر زیادی پول نقد به مقادیر کمتری = Smurfing
- مثبت کاذب = False Positives
- مرحله جایگذاری = Placement
- مرحله لایه‌گذاری = Layering
- مستندسازی منشأ ثروت = Source of Wealth
- سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی = OECD

تایید می‌کند که هرگونه خلاء قانونی یا نقص در پایش زنجیره ارزش طلا، مستقیماً به تضعیف امنیت ملی و خروج سرمایه‌های کلان از چرخه اقتصاد رسمی منجر می‌شود.

۱. لزوم بازنگری در مدل‌های سنتی بازرسی

نتیجه نهایی این واکاوی حاکی از آن است که رویکردهای سنتی مبتنی بر بازرسی‌های فیزیکی و نظارت‌های پسینی در برابر پیچیدگی‌های روش‌های نوینی همچون «پولشویی مبتنی بر تجارت» و «توکن‌سازی طلا»، کارایی خود را از دست داده‌اند. نظام نظارتی کشور باید از مرحله «شناسایی جرم پس از وقوع» به سمت «پیش‌بینی ریسک بر اساس الگوهای رفتاری» حرکت کند. این امر تنها با استقرار کامل سامانه جامع تجارت و الزام تمامی حلقه‌های زنجیره (از معدن و واردات تا خرده‌فروشی) به ثبت دقیق اطلاعات میسر خواهد بود.

۲. طلا به مثابه ضربه‌گیر تورمی یا ابزار تطهیر؟

یکی از نتایج کلیدی این نوشتار، ضرورت تفکیک میان «تقاضای احتیاطی عامه مردم» و «جریانات مالی سازمان‌یافته» است. سیاست‌گذار باید با درک واقعیت‌های اقتصادی ایران، بسترهایی را فراهم کند که سرمایه‌گذاران خرد بتوانند در محیطی شفاف (مانند گواهی سپرده طلا در بورس کالا) فعالیت کنند. این اقدام باعث می‌شود حجم معاملات فیزیکی و نقدی که مستعد آلودگی به پولشویی هستند کاهش یافته و «سیگنال‌های واقعی جرم» در میان انبوه معاملات خرد، بهتر دیده شوند.

۳. پیوند امنیت اقتصادی و شفافیت صنفی

در نهایت، مبارزه با پولشویی در این بازار نباید به‌عنوان یک تقابل میان دولت و صنف طلا نگریسته شود. نتیجه منطقی شفافیت، صیانت از اعتبار فعالان قانونی و شناسنامه‌دار بازار در برابر رقبای غیرقانونی و مفسد است. تقویت دیپلماسی اقتصادی با کشورهای همسایه و همسوسازی استانداردهای داخلی با الزامات بین‌المللی (مانند راهنماهای «گروه ویژه اقدام مالی» و سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی در مورد زنجیره تأمین مسئولانه طلا)، نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت برای بقای سیستم مالی در عرصه جهانی است.





فصل دوم
نگاهی به نظام اندیشه
«آدام پوزن»



فصل دوم
نگاهی به نظام اندیشه آدام یوزن



سیاست‌گذاری با حاصل جمع صفر



آدام پوزن

رئیس مؤسسه پترسون برای اقتصاد بین‌المللی

موضوع نوشتار حاضر پرداختن به نظریات اقتصاددانی است که گرچه امروز گفته‌ها و نوشته‌های او رسوخ زیادی در سطوح مختلف تصمیم‌سازی‌های جهانی و داخلی کشورها یافته، اما در ایران هنوز چندان شناخته شده نیست. او «آدام اس. پوزن» دانش‌آموخته اقتصاد «هاروارد» است که از سال ۲۰۱۳ تا کنون ریاست «اندیشکده اقتصاد بین‌الملل پترسون» را برعهده دارد و بیشتر در زمینه کارکرد سیاست‌های پولی و مالی در عرصه صنعت و تجارت قلم می‌زند. «پوزن» طی سال‌های اخیر مشاوره‌های کاربردی موثری در خصوص نقش یورو، واحد پول اتحادیه اروپا در اقتصاد جهانی، نحوه تنظیم روابط اقتصادی آمریکا در قبال چین و نحوه بهبود و ثبات مالی در اقتصادهای پیشرفته به دولت‌مردان گروه بیست کشور بزرگ صنعتی، به ویژه آمریکا و انگلستان ارائه کرده و حسن شهرت خود را مدیون اثربخشی این توصیه‌ها است.

سخن گفتن از جایگاه علمی «پوزن» امری سهل و ممتنع است. به عنوان مثال، آنها که حتی آشنایی حداقلی با کتاب‌های اقتصادی مرجع دارند، «فردریک میشکین» و کتاب «اقتصاد پول، بانکداری و بازارهای مالی» او را به خوبی می‌شناسند. همچنین با «بن برنانکه» و دلایل اعطای جایزه نوبل سال ۲۰۲۲ به او آشنایی دارند. حال کافی است که اشاره شود «پوزن» در سال ۱۹۹۹، زمانی که در فدرال رزرو نیویورک مشغول به کار بود، به همراه «میشکین» و «برنانکه»، کتابی تحت عنوان «هدف‌گذاری تورم: درس‌های از تجربه جهانی» تدوین کرد که امروز با گذشت سال‌ها از انتشار، یکی از عمیق‌ترین و کاربردی‌ترین مطالعات حوزه سیاست‌های پولی در هدف‌گذاری تورم است که چارچوبی بدیع در استفاده از ابزارهای پولی توسط دولت‌ها و بانک‌های مرکزی برای رسیدن به یک اقتصاد سالم معرفی می‌کند و توصیه می‌کند که به جای استفاده از راهبردهای تکراری چون کنترل رشد عرضه پول یا تثبیت نرخ ارز، بهتر است بر اعلام عمومی و پیگیری اهداف مشخص تورمی تأکید شود و تجربه اجرای چنین سیاستی را شرح می‌دهد.

اهمیت نکته‌پردازی‌های «پوزن» امروز همچنین به جایگاه رفیع «اندیشکده پترسون» در میان اندیشکده‌های متعدد دیگر در آمریکا بازمی‌گردد که بسیاری آن را محصول راهبری «پوزن» طی دوره ریاست ده ساله می‌دانند. «پترسون» امروز اندیشکده‌ای مستقل و پیشرو در حوزه اقتصاد بین‌الملل است که صریح و دقیق، پاره‌ای سیاست‌های آمریکا در این عرصه را به نقد کشیده و طرف مشورت نهاد‌های چهارگانه مهم اقتصاد بین‌الملل قرار گرفته است.

در مورد سمت‌های دولتی «پوزن» نیز می‌توان به عضویت در «شورای سیاست‌گذاری پولی انگلستان» از ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۲ یا عضویت در «شورای مشاوران اقتصادی دفتر بودجه کنگره آمریکا» از ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۹ اشاره کرد. امروز صاحب‌نظران نقش او در مدیریت بحران مالی سال ۲۰۰۸ اقتصاد جهانی چه با پیش‌بینی دقیق «تحولات تورم جهانی» و چه با پیشنهاد لزوم اتخاذ واکنش سیاسی فعال در قبال بحران از طریق سیاست «تسهیل کمی» را پررنگ می‌بینند. فهرست افتخارات «پوزن» فهرست بلند بالایی است اما از میان آنها می‌توان به دریافت عالی‌ترین نشان بریتانیا در سال ۲۰۱۴ و عالی‌ترین نشان ژاپن (نشان طلوع خورشید) در سال ۲۰۲۱ اشاره کرد.

با این مقدمه، اگر راقم سطور نزد خواننده اندک موفقیتی در انعکاس اهمیت نظریه‌پردازی‌های امروز «پوزن» در گفتمان اقتصادی روز دنیا یافته باشد، احتمالاً ادامه این نوشتار نیز برای او و به ویژه علاقه‌مندان موضوع سیاست‌های صنعتی، تجاری و نقش دولت مفید خواهد افتاد. متن حاضر گفتگویی است که «پوزن» اخیراً با مجله معتبر «فارین پالیسی» آمریکا داشته و در آن نگاهی نقادانه به سیاست‌های اخیر اقتصادی دولت «بایدن» افکنده است. «پوزن» در جا به جا این گفتگو نقطه‌نظرات بدیعی در زمینه شرایط موفقیت سیاست‌های صنعتی، تجاری و فناوری توسط دولت‌ها مطرح می‌کند و گزاره‌هایی دقیق و درس‌آموز در حوزه سیاست‌گذاری را پیش روی خواننده می‌گذارد. امید که مقبول طبع اهل نظر قرار گیرد.

رویکردی با حاصل جمع صفر

گرچه سنگ‌بنای جانمایی مجدد خطوط تولید صنعتی از بیرون به داخل آمریکا، به‌عنوان یک اولویت در سیاست تجاری و صنعتی، در زمان «ترامپ» گذاشته شد، اما امروز توسط «بایدن» با شتاب بیشتری پیگیری می‌شود و البته به رغم همه تفاوت‌ها، وجه مشترک هر دو رییس‌جمهور در پیگیری این سیاست، بی‌توجهی به سایر کشورها است. به رغم نقش منحصر به فرد و پررنگ آمریکا در تدوین، تصویب و اجرای قوانین تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی و انتفاع زیادی که آمریکا از آن به دست آورده، هر دو رییس‌جمهور اخیر قائل به نقش مخرب این دو حوزه بر اقتصاد و امنیت ملی امروز آمریکا هستند. در حال حاضر دولت بایدن به دنبال آن است که خطوط تولید صنعتی آمریکایی را به شکلی صریح، رسمی و بی‌پرده از چین، و کمی با پرده‌پوشی بیشتر، از سایر کشورهای جهان خارج کند و به آمریکا بازگرداند و

در این راه همراهی کم‌نظیر هر دو حزب کنگره را نیز با خود دارد، «رویکردی با حاصل جمع صفر».

چنین سیاستی، اگرچه در حال حاضر در آمریکا جذابیت بسیاری پیدا کرده، اما بر چهار مغالطه تحلیلی عمیق استوار است: ۱- اینکه زد و بند و تبانی می‌تواند هوشمندانه باشد، ۲- اینکه خودکفایی می‌تواند قابل دستیابی باشد، ۳- اینکه یارانه‌های بیشتر می‌تواند بهتر باشد و ۴- اینکه تولید داخلی به جای تجارت می‌تواند مهم‌تر باشد. مساله این است که دستاوردهای دو‌بیست ساله مطالعات ارزشمند حوزه سیاست‌های تجاری، با هر چهار مغالطه بالا در تناقض هستند و البته که بروز تهدیدهای واقعی، اما اغراق‌آمیز، از ناحیه چین، و وجود تفاوت‌هایی در فناوری‌های امروز نسبت به نوآوری‌های گذشته، این تناقض را برطرف نمی‌کنند.

سیاست صنعتی، اگر اعطای یارانه و هدفتگیری حمایت‌های دولتی برای ارتقای ظرفیت داخلی در یک صنعت مورد علاقه تعریف شود، در تاریخ اقتصاد آمریکا و جهان چیز جدیدی نیست و البته تاریخ نشان داده که می‌تواند مفید هم واقع شود. قطعاً تلاش دولت «بایدن» در سرمایه‌گذاری دولتی در زیرساخت‌ها، تحقیقات و نوآوری باید مغتنم شمرده شود، و اگر در مزایای اشتغال‌زایی مستقیم این سرمایه‌گذاری‌ها لاف زیادی هم زده شود، نباید اهمیت داد. علاوه بر این، کنترل‌های هدفمند اقلام صادراتی و کنترل سرمایه‌گذاری بر روی تعداد محدودی از کالاهای با فناوری بالا، اگر مشمول فهرستی مشخص باشد و در قبال رقابتی نظامی مانند چین و روسیه یا دیگران اعمال شود، نیز می‌تواند به لحاظ اقتصادی به صرفه درآید و پایدار باقی بماند. اما مساله اصلی که از نظرها دور مانده این است که حمایت و ترویج تولید داخلی، تولیدی که حتماً باید در خاک آمریکا صورت گیرد، نه تنها یک ملاحظه غیرضروری در موفقیت سیاست صنعتی است، که خود عاملی می‌شود که سیاست صنعتی را با شکست مواجه می‌کند.

تردیدی نیست که در حال حاضر بسیاری از سیاست‌های چین، از جمله سیاست‌های اقتصادی این کشور، تهاجمی هستند و برای همسایگان نزدیک چین، برای امنیت ملی آمریکا و به‌طور گسترده‌تر برای حقوق بشر و حاکمیت‌های دموکراتیک یک تهدید به شمار می‌روند. اما شکی نیست که در میزان تهدید مستقیم چین برای امنیت اقتصادی آمریکا غلو شده است. استدلال من در بزرگ‌نمایی این تهدید این است که اولاً تجارت با چین مزایای قابل‌توجهی برای اقتصاد آمریکا دارد و



تانیا چین نیز دیگر آن کشوری نیست که در گذشته ارزش پول خود را در برابر دلار به شدت پایین می‌آورد، بلکه امروز دریافته آن تاکتیک‌های تجاری سودجویانه، خودسرانه و حتی متقلبانه تا چه اندازه نتیجه‌ای معکوس داشته است. به عنوان مثال، چین امروز متوجه شده است که پرداخت یارانه فولاد برای حصول ظرفیت مازاد بسیار زیاد در این صنعت، نه تنها یک موفقیت اقتصادی نبوده، که با تخریب محیط زیست و ایجاد خیل عظیم نیروی کار غیرقانونی، اقتصاد را به چاله انداخته است.

با این وجود، دست اندرکاران سیاست‌گذاری اقتصادی آمریکا امروز با دو سؤال دشوار روبه‌رو هستند که اولاً چه بخش‌هایی از رابطه اقتصادی آمریکا و چین «ظرفیت» و «نیت» این کشور در ستیزه‌جویی را بیشتر دامن می‌زند؟ و دوماً کدام یک از ابزارهای اقتصادی جایگزین ابزارهای دیپلماتیک یا نظامی در مهار تهدیدهای چین علیه امنیت آمریکا مؤثر می‌افتند؟ هر چه باشد، امروز جداسازی بیشتر اقتصادی از چین نه تنها برای مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان آمریکایی، که برای ارتش و ظرفیت‌های اطلاعاتی آمریکا نیز هزینه‌زا است. از دست رفتن امکان دسترسی به فناوری‌های چینی که نه تنها صنایع بلکه ارتش را نیز می‌تواند منتفع کند از یک طرف و صرف نظر کردن از اطلاعات حاصل از تعاملات تجاری با شرکت‌های چینی از طرف دیگر، مواردی از این هزینه‌ها هستند. این را هم در نظر بگیرید که با جداسازی بیشتر، دیگر آنچه آمریکا از خارج می‌آورد، از جمله سرمایه لازم برای تامین مالی بخشی از بدهی‌های دولت، گران‌تر تمام می‌شود و این خود باعث می‌شود که منابع کمتری را صرف دفاع یا گردآوری اطلاعات کند.

فراموش نکنیم که در شرایط امروز فضای کسب و کار در چین، آن جا که به شکل یک‌جانبه از بازار چین بیرون می‌رویم، سهم بازار خود را در اختیار کشورهای دیگر می‌گذاریم. در واقع این سیاست آمریکا باعث می‌شود دیگر کشورها و شرکت‌هایی از سراسر دنیا، آنجا که آمریکا قطع همکاری کرده، فرصت‌های سودآوری زیادی از تجارت و سرمایه‌گذاری با چین به دست آورند. اما آنچه که باعث می‌شود چنین سیاستی نه تنها منجر به رفع تهدید نشود، بلکه نتیجه معکوس بدهد و تهدید را بیافزاید، تسری دادن این محدودیت‌های صادراتی و ممنوعیت‌های سرمایه‌گذاری به دیگر کشورها است. لذا برای حصول موفقیت در این تسری، لازم است که دولت آمریکا در مقیاسی که تا کنون در تاریخ نظیر آن دیده نشده، نقش «پلیس تجاری» را در عرصه بین‌الملل بازی کند و در داخل نیز ضمن رصد مقر شرکت‌های

آمریکایی، مانع از خروج آنها به بیرون از آمریکا شود. شاید گفته شود همین الان نیز دولت آمریکا این ماموریت را در قبال انتقال برخی فناوری‌های خاص برعهده دارد، اما فراموش نکنید که مقیاس کار است که اهمیت دارد و تعریف ماموریت در سطح فعلی بسیار بلندپروازانه و غیر قابل اجرا است. سیاست صنعتی باید «پذیرش فراگیر بهترین فناوری‌ها در داخل» و نه «تولید داخلی» را تشویق کند. آن زمان که سیاست صنعتی صرفاً تولید داخلی را مورد حمایت قرار دهد، خود مانعی بر سر راه شیوع فناوری می‌شود.

برای مقابله با رفتار تهاجمی یک کشور در قبال امنیت اقتصادی کشور خود، این دیپلماسی و توانایی‌های دفاعی ما است که بهترین کارکرد را دارند و نباید اینجا به شکلی پرنرنگ از ابزارهای اقتصادی استفاده کرد. در حال حاضر واشنگتن به دلیل نرسیدن به پیروزی‌های سریع، دچار نوعی حس ناامیدی شده و در دام استفاده غلیظ از ابزارهای اقتصادی افتاده است. ضمن اینکه با چنین سیاستی نگرانی‌های خود را به بقیه جهان نیز منتقل کرده، چه برسد به شرکت‌های خصوصی چینی که در تجارت با آمریکا موفقیت‌های دوجانبه زیادی داشته‌اند. در واقع این سیاست با سنگ‌اندازی در مسیر پیشرفت‌های فناورانه مورد نیاز برای انعطاف‌پذیری بیشتر و با تخریب قدرت نفوذ بر کشورهای ثالث، امنیت را بدتر نیز می‌کند.

حال رویکردهای اخیر آمریکا را با رویکردی که سال‌های سال برای یک دوره طولانی بوده با یکدیگر مقایسه کنید. آمریکا به عنوان خالق و مجری قواعد اقتصاد بین‌الملل، هیچ‌گاه مستقیماً و آشکارا انتخاب نکرده که چه کسی در یک صنعت خاص وارد یا خارج شود، بلکه به جای قضاوت علنی ماهیت کلی سیاست‌های یک کشور، درون این نظام تدبیری که خود فراهم آورده، عمل می‌کرده و سود می‌برده است. البته پیش آمده که آمریکا خود این قوانین را زیر پا بگذارد یا آنها را به نفع خود تغییر دهد، اما همواره سعی داشته که زیاده‌روی نکند. مساله این است که رهبری یک سیستم قانونمند، هم حداکثر کشش اقتصادی را ممکن می‌کند و هم در عین حال درگیری مستقیم را به حداقل می‌رساند.

دقت کنید که آن راهبرد اقتصادی و تجاری که مستقیماً کشور مقابل را به چالش بکشد، هر چند پای یک انتفاع کم‌اهمیت واقعی یا حتی خیالی در میان باشد، منجر به «سیاست‌های تلافی‌جویانه این به آن درمی» می‌شود و این البته تمامی انتفاع پیش‌گفته را از بین می‌برد و اینجا است که آمریکا به جای اینکه



در نقش خود به عنوان ناظر بازی فرو رفته باشد، بدون هیچ گونه توجیهی در ساخت و پخت و هیچ منطقی برای قرار گرفتن در سمت درست معامله، بدل به یکی از طرفین بازی می شود و دقیقاً این نگاه معاملاتی با انتفاع محدود است که هدف بازاریابی مجدد نظام اقتصاد جهانی، چه محدود کردن قدرت نظامی چین باشد و چه تسریع در پذیرش فناوری های سبز، را نابود می کند.

علاوه بر این، چنانچه آمریکا و اروپا یارانه های صنعتی تبعیض آمیز خود را اعمال کنند و این تنها چین باشد که بتواند به رغم این یارانه ها، کماکان در بازار جهانی رقابت کند، آنگاه با این سیاست به دیگر کشورها خواهیم گفت که آمل و آرزوی آنها برای توسعه یافتگی کمترین اهمیتی برای ما ندارد و تنها اقتصادهای پیشرو اجازه دارند بلندای تولید فناوریانه خود را بالاتر ببرند و این به معنای آن است که کشورهای جهان در حال توسعه نه اینکه بخشی از «فرایند تولید محصول» باشند، بلکه برای دستیابی به «محصول» کشورهای توسعه یافته باید دست گذاری دراز کنند و این البته توانایی صنایع استثناا قابل رقابت و کارآمد در اقتصادهای در حال توسعه در جذب سرمایه گذاری های شایسته سالارانه را نیز کاهش می دهد و همه اینها مجموعاً انگیزه های رشد را کاهش می دهد و سبب بروز برخی ناراحتی هایی موجه از جانب آنها می شود.

در ورزشی که یک لیگ بزرگ دارد، بهترین کار این است که شما «ناظر لیگ» باشید و به این ترتیب صرف نظر از اینکه در یک روز مشخص کدام تیم برد یا ببازد، شما به انتفاع خود دست پیدا می کنید، وارد هر استادیومی نشوید مورد استقبال قرار می گیرید (حتی اگر گهگاه هو شوید) و مرجع اتخاذ تصمیمات بزرگ در خصوص نحوه انجام بازی یا شرایط مالکیت یک تیم می شوید. حال اگر شما به جای ناظر لیگ، بدل به یک تیم در لیگ شوید، گاهی می برید و گاهی می بازید، اما نکته اینجا است که وقتی می بازید، کسی هست که می برد و منتفع می شود و این همان شرایط جدیدی است که امروز با وضع قوانین جدید، آمریکا در اقتصاد جهانی پیدا کرده است. حال دیگر ممکن است به جای اینکه به عنوان ناظر تشخیص با شما باشد که چه کسی تقلب می کند، خود به عنوان یک متقلب تنبیه شوید. بر همین منوال، مثلاً در موضوع «زنجیره تامین»، اگر به جای پذیرفتن نقش نظارت بر کل زنجیره، تصمیم بگیرید که از بازیگران زنجیره باشید، اینجا بسیار ناشایسته کار کرده اید.

امروز در آمریکا شعار «کالای آمریکایی بخر» جذابیت پوپولیستی گسترده ای پیدا کرده است و این شعار البته به

اقتصادی اشاره می کند که خودکفا است. تمام نیازهایش را تولید می کند و «کارگران آمریکایی را در اولویت قرار می دهد». با این حال، تحقیقات دقیق مکرراً نشان داده که سیاست هایی با هدف به حداکثر رساندن اشتغال در تولید داخلی به جای توسعه و پذیرش فناوری های جدید، نه تنها محکوم به شکست هستند، بلکه آن دسته از سیاست های صنعتی و تجاری که بیشترین کمک را به نوآوری، امنیت ملی و کربن زدایی می کنند را حذف می کنند.

البته قابل کتمان نیست که چالش های اخیر ساحت عرضه اقتصاد آمریکا مثلاً در نیمه های اول، کمک شایانی به اتخاذ تدابیر دولت های «بایدن» و «ترامپ» برای سرمایه گذاری در تولید داخلی کرد. اما کمبود نیمه های اول به هر میزان که ترسانک بوده باشد، باز استثناء قاعده را نقض نمی کند. واقعیت به ما نشان داده که اقتصادهای بازاری به سرعت با کمبودها سازگار می شوند و عرضه کنندگان برتر تقریباً هرگز فروش به مشتریان خود را تحریم نکرده اند. واقعیت دیگر نیز این است که گرچه بسیار بهتر است کمبودها همیشه از محل تجارت مرتفع شوند، اما در مورد پاره ای از فناوری ها توصیه می شود راه کارهایی مانند «انبار کردن ذخایر راهبردی» نیز مد نظر قرار گیرد.

واکنش اتحادیه اروپا به توقف عرضه نفت و گاز پس از حمله روسیه به اوکراین را در نظر بگیرید. اقتصادهای منطقه یورو خیلی سریعتر از آنچه که بسیاری انتظار داشتند، خود را با قیمت های انرژی بالاتر و بی ثبات تر سازگار کردند. قیمت ها حتی پس از اینکه اقتصادهای اروپایی تقاضای خود در مواجهه با عرضه مازاد بازار را متوقف کردند، پایین آمدند. همین امر در هر برهه زمانی دیگر که وقفه ای در عرضه نفت و گاز رخ داده یا زمانی که صادرات انرژی متوقف شده، صادق بوده است. مثلاً در سال ۱۹۷۳، پس از تحریم نفتی به رهبری عربستان، اقتصادهای غربی در عرض چند سال الگوهای تولید و مصرف خود را تغییر دادند.

شکی نیست که عرضه کننده یک کالای حیاتی با نیت بدخواهانه می تواند از طریق کمبود موقت در درسد ایجاد کند، اما یک واکنش مؤثر، انبار کردن ذخایر استراتژیک و روی آوردن به تجارت با حوزه های تامین دیگر است.

بر همین منوال، شاهد بودیم که وقتی روسیه تلاش کرد از وابستگی اروپا به نفت و گاز خود به عنوان سلاح استفاده کند، هیچ عایدی سودمندی از نظر دیپلماتیک به دست نیاورد. زمانی که «ولادیمیر پوتین»، رئیس جمهور روسیه، در اواسط سال ۲۰۲۲ گاز خط لوله «نورد استریم ۱» را قطع کرد، آلمان و دیگر اقتصادهای



اروپایی را واداشت تا وابستگی خود را به روسیه کاهش داده و در عین حال حمایت اروپا از اوکراین را تقویت کنند. روسیه حتی از موقعیت مسلط خود در عرضه انرژی نتوانست مانع از آن شود که اتحادیه اروپا کشور اوکراین را تشویق به اتخاذ سیاست‌های جدید مخالف نظر روسیه نکند و علی‌رغم تهدیدهای «پوتین» مبنی بر قطع عرضه، روسیه تا به امروز همچنان صادرات نفت و گاز را به سایر خریداران خود ادامه داده است.

حال به آنچه پیش آمده دوباره نگاه کنید. در یک وضعیت واقعی جنگی، در قبال بدخواه‌ترین تامین‌کننده که تهدیدات به ظاهر معتبری نمی‌کند، اتحادیه اروپا نه منصرف شد و نه حتی تحت تاثیر قرار گرفت. این نشان می‌دهد که انعطاف‌پذیری اقتصادهای بازاری بسیار بیشتر است و توانایی تامین‌کنندگان برای گرفتن امتیاز بسیار کمتر از آن میزان ترسی بود که مقامات آمریکایی برای توجیه سیاست‌های صنعتی افراطی جدید خود در مورد آن شایعه‌سازی کردند.

سرمایه‌گذاری در ظرفیت مولد اشتغال‌زای داخلی در مناطق خاص به دو دلیل نادرست است. در وهله اول، این سرمایه‌گذاری‌ها شغل جدیدی ایجاد نمی‌کنند، بلکه شغل را از مکانی به مکان دیگر می‌برند. یک طرح سرمایه‌گذاری که به شکل هدفمند و آشکارا یارانه دریافت کرده، ناچار است کارگر با مهارت مد نظر خود را از جنگ دیگر کارفرمایان بیرون آورد، مگر اینکه کارگران یا از مجرای مهاجرت تامین شوند و یا اینکه به رغم داشتن مهارت، در حال حاضر علاوه بر اینکه بیکار باشند، مایل به نقل مکان از جایی به جای دیگر هم باشند. لذا در اینجا مهاجرت کلید حل مشکل است، اما مساله این است که در فضای سیاسی حال حاضر، احتمال امکان‌پذیری چنین راه حلی بسیار پایین است. همچنین، اینکه کارگری مهارت مناسب را داشته باشد و هم اکنون بیکار باشد نیز امر بعیدی بوده و در صورت وجود، تعداد این کارگران بسیار اندک است. طی سال‌های اخیر و تا پیش از اجرای سیاست‌های جدید نیز اقتصاد صنعتی آمریکا نسبت به تعداد کارگران موجود، با کمبود شدید انواع کارمندان در تولید تراشه‌های نیمه‌رسانه و اجزاء آنها مواجه بوده و فرصت‌های شغلی خالی زیادی داشته است.

علاوه بر این، شعار «کالای آمریکایی بخر» در عمل به قیمت از دست دادن اشتغال تمام می‌شود. هنگامی که دولت آمریکا به هر شکل ممکن به دنبال رعایت الزامات این شعار برود، حال چه آن را در سیاست‌های تدارکات عمومی خود عملی کند و صرفاً کالای آمریکا بخرد، یا معیارهای سخت‌گیرانه‌ای ذیل «قاعده

مبدأ» (سهم کشور صادرکننده در کالای صادراتی از یک میزان مشخص پایین‌تر نباشد) وضع کند، یا پیش‌شرط‌های ساخت داخل برای واردات در نظر بگیرد، این الزامات سه اثر دارند: ۱- هزینه‌های خرید دولتی را افزایش می‌دهند و لذا مازاد درآمد مالیاتی برای سرمایه‌گذاری‌های ضروری را کاهش می‌دهند، ۲- فروش کالاهای آمریکایی در بازارهای خارجی را محدودتر می‌کنند و ۳- قدرت رقابت کالاهای آمریکایی را به واسطه گران‌تر شدن صادرات کاهش می‌دهند. «موافقتنامه آمریکا-مکزیک-کانادا» در سال ۲۰۲۰ اینجا شاهد مثال خوبی است که با اعمال ملاحظات ساخت داخل، خودرو کمتری از منطقه آمریکای شمالی برای صادرات تولید شد. در عین حال، امروز شرکت‌های خودروسازی مستقر در آمریکا سرمایه‌گذاری بیشتر در چین برای دسترسی به بازار این کشور کرده‌اند. اما تکلیف رقابت بر سر یارانه فناوری سبز چه می‌شود؟ به همان اندازه که این یارانه‌ها برای پیشرفت آمریکا در حوزه فناوری‌های سبز مطلوب و درست هستند، شروع جنگ یارانه‌ها با اتحادیه اروپا نامطلوب و نادرست است.

استدلال حامی اعطای یارانه‌های سبز می‌گوید که همه اقتصادها باید پیشرفتی سریع در گذار انرژی مورد نظر به سمت کاهش تولید کربن داشته باشند، بنابراین هر چه سرمایه‌گذاری بیشتری در این زمینه محقق شود، بهتر است. اما کربن‌زدایی گرچه هدفی مهم است، اما تاریخ به ما نشان داده که جنگ یارانه‌ها به جای همگرایی بر روی بهترین شیوه‌ها، یا حداقل اعمال فشاری مفید بر صنایع داخلی جهت رقابت در جذب این یارانه‌ها، صرفاً منجر به تداوم فساد می‌شود و این فساد به نوبه خود، نوآوری را سرکوب می‌کند.

ستیز طولانی‌مدت دو شرکت «ایرباس» و «بویینگ» یک مثال کلاسیک در این زمینه است. تولید هواپیماهای پهن‌پیکر بارها در سیاست‌های صنعتی مختلف توسط اتحادیه اروپا و آمریکا به‌عنوان یک صنعت راهبردی در نظر گرفته شده است. اما یارانه این دو غول اقتصادی به قهرمانان صنعتی خود چه نتیجه‌ای داشته است؟ به رغم این یارانه‌ها، نوآوری محدودی در هواپیماهای مسافربری وجود داشته و تقریباً هیچ نوآوری در استفاده از انرژی یا تغییر پارادایم‌های حمل و نقلی دیده نشده است. در عوض، «ایرباس» گرچه هواپیمای بسیار بزرگ خود با نام «ایرباس ای-۳۸۰» را ساخت و به بازار عرضه کرد، اما اندک سرمایه‌گذاری یا دقیقاً هیچ سرمایه‌گذاری در حوزه سیستم بسیار آلاینده سوخت جت هواپیماهای خود انجام نداد و صرفاً شاهد پاره‌ای بهبود بهره‌وری‌ها در خود سوخت بوده‌ایم. لذا وقتی



این قضیه در مورد شرکت بزرگی مثل «ایرباس» صدق می‌کند، حال شما شرکت‌هایی را در نظر بگیرید که سهم بازار آنها تحت حمایت دولت است. لذا یارانه‌ها صرفاً تولید حال حاضر را حداکثر می‌کنند و توان ترغیب «نوآوری‌های تحول‌آفرین» را ندارند.

به‌طور کلی، با توجه به اینکه «ایرباس» و «بویینگ» از نظر دولت‌های آمریکا و اروپا «بسیار راهبردی‌تر از آن بوده‌اند که شکست بخورند»، نظارت کافی بر آنها وجود نداشته است و این شرکت‌ها با علم به این واقعیت، نه تنها در طرح‌های عمومی و دفاعی خود ولخرجی زیادی کرده‌اند، بلکه در رعایت استانداردهای تولید نیز سهل‌انگار شده‌اند. آنها را می‌توان به آن بانک‌هایی تشبیه کرد که در بحران مالی ۲۰۰۸ «بسیار بزرگ‌تر از آن بودند که اعلام ورشکستگی کنند» و لذا هم سیستم زیربنایی خود و هم دارایی بسیاری از مشتریان را در معرض نابودی قرار دادند.

حال سوال این است که چه دلیلی دارد صنایع ساخت نیمه‌هادی‌ها یا سایر صنعت‌سازان یارانه‌ای، که بسیار بزرگ‌تر از آن هستند که شکست بخورند، به شکلی دیگر رفتار کنند؟ این‌ها صنایعی هستند که هزینه‌های سرمایه‌گذاری اولیه و برنامه‌ریزی تولید چند ساله دارند و همین به آنها اجازه می‌دهد تا از وابستگی دولت به خود سوءاستفاده کرده، مانع از ورود رقبای جدید شوند. هر کسی که به درستی نگران قدرت انحصاری ناشی از تمرکز صنعتی است، باید این خطر را حس کند که چنین تهدیدی اتفاقاً حال که این صنایع با سیاست‌های اخیر از رقابت‌های داخلی و جهانی نیز منفک شده‌اند، بسیار جدی است.

حتی اگر تهدیدات ناشی از ایجاد یک قدرت انحصاری را نبینیم، به نظارت ناقص توجه نکنیم و از فساد چشم‌پوشی کنیم، باز دلیل دیگری وجود دارد که به ما ثابت می‌کند یارانه‌های ملی بیش از آنکه برای صنایع راهبردی مفید باشد، به ضرر آنها است و آن این است که این یارانه‌ها به کارکرد تخصیصی زنجیره‌های تامین، سرشت و فحوی سیاسی می‌دهند. گرچه ممکن است انتقال خطوط تولید از کشورهای غیردوست به سمت کشورهای دوست با ارزش‌های مورد نظر سیاسی واشنگتن تناسب داشته باشد، اما نهایتاً به ایجاد زنجیره‌های تامینی می‌انجامد که در طراحی آنها نه کارایی و نه انعطاف‌پذیری در اولویت نبوده است، بلکه برای تقویت روابط سیاسی و امنیتی ساخته شده‌اند و این خود سرمنشا عواقب ناخواسته دیگری می‌شود. از جمله آنکه زنجیره تامین به واسطه فقدان «افزونگی» لازم (تدابیری مثل انبار کردن موجودی برای مواجهه با اختلال)، در مواجهه با تغییر

روابط سیاسی، شکنندگی بیشتری پیدا می‌کنند. ضمن اینکه با گسترش مشاخره‌ها و اختلافات تجاری، تجارت نیز کند می‌شود و البته امکان شکل‌گیری دیگر اشکال مفید همکاری بین کشورها نیز مسدود می‌شود.

در این جا مجدداً جدال یارانه‌ای دو شرکت «ایرباس» و «بویینگ» نمونه مناسبی است. ثمره این جدال تاکنون بروز اختلافات تجاری و حقوقی مکرری بوده که مستقیماً مانع همکاری اتحادیه اروپا و آمریکا در مورد طیف وسیعی از مسایل متلابه دیگر شده است و این در حالی است که امروز زنجیره‌های تامین ساخت هواپیما نسبت به گذشته بسیار شکننده‌تر شده‌اند. این شکنندگی حتی مدت‌ها پیش از همه‌گیری کووید-۱۹ در مشکلات تولید آنها مشهود بود و همین امر نگرانی‌هایی از این دست را در مورد چنین آسیب‌پذیری‌هایی بیشتر کرد.

یارانه‌های غذایی یکی دیگر از نمونه‌هایی است که ما را قانع می‌کنند اعطای سیاست‌های یارانه‌ای تبعیض آمیز در سطح ملی تا چه اندازه می‌تواند آسیب‌زا باشد. در نتیجه مباحثی که همین امروز هم در مورد اهمیت تاب‌آوری و اتکاء به زنجیره‌های تامین داخلی گفته می‌شود و ضرورت‌ها اعطای این یارانه‌ها را گوشزد می‌کند، بخش کشاورزی برای چندین دهه مقصد بیشترین یارانه‌ها در اقتصادهای پیشرفته شده است. اما دقیقاً به مانند «ایرباس» و «بویینگ»، آن دستاوردی که از ماحصل این یارانه‌ها

امروز روی میز قرار دارد، بسیار از ایده‌آل مد نظر فاصله دارد. یارانه‌ها تبدیل به موانع و محدودیت‌هایی شده‌اند که راه نوآوری در بخش کشاورزی را سد می‌کنند. «محصولات اصلاح شده ژنتیکی» از جمله این نوآوری‌هایی بودند که نویدهای زیادی می‌رفت منجر به بهبود سلامت و تغذیه در عرصه جهانی شوند، اما وضع یا تحمیل استانداردهای اتحادیه اروپا علیه آنها مانع از آن شد که در بخش‌های بزرگی از جهان مورد پذیرش قرار گیرند. اگرچه بخشی از نگرانی‌ها در این زمینه قطعاً واقعی بوده، اما بسیاری از آنها از دل منافع کشاورزی اروپا بیرون آمدند که از ترسی مبهم در خصوص ضرورت ممانعت از صادرات بیشتر آمریکا را بهانه قرار دادند. امروز اگر کشورهای در حال توسعه اقدام به واردات این محصول کنند، اتحادیه اروپا بازار وارداتی خود را بر روی صادرات آنها می‌بندد. امروز کشورهای در حال توسعه ناچارند بین خرید محصولات کشاورزی با صرفه اقتصادی بیشتر از آمریکا و دریافت کمک‌های غذایی اتحادیه اروپا یکی را انتخاب کنند



و نمی‌توانند هر دو را با هم داشته باشند.

لذا به‌طور خلاصه، پویایی‌های ناشی از جدال یارانه‌ها در عرصه جهانی مشخصاً شتاب‌گذار به انرژی‌های سبز را کند می‌کند. لازمه جایگزینی فناوری‌های نوین انرژی با فناوری‌های سنتی این است که فناوری‌های جدید، مانند خودروهای برقی یا نیروگاه‌های سوخت پاک، در مقیاسی بزرگ به کار گرفته شوند. از آنجا که در انطباق با بحران تغییرات اقلیمی، آنچه اهمیت اساسی دارد میزان شدت انرژی مصرفی فناوری‌های جدید است. اگر هر یک از بازیگران اصلی (یا بلوک‌های مجزایی که به دنبال خودکفایی در حوزه خود هستند) هر یک استانداردهای مجزایی تنظیم کنند، آنگاه اثرات عقب‌ماندگی‌ها سخت‌تر و بزرگ‌تر می‌شود.

نکته اینجاست که لزوماً یارانه‌بگیران صنعتی آمریکا، اتحادیه اروپا و البته چین، انحصار ایده‌های خوب برای فناوری کربن‌زدایی را در اختیار ندارند. همانند بحران پاندمی کووید-۱۹ و مساله تولید واکسن، در اینجا نیز یک رقابت و نوآوری جهانی برای رسیدن به بهترین راه‌حل ضروری است و اگر کشوری مرزهای خود را به روی نوآوری جهانی ببندد و بر تولید داخلی پافشاری کند، یعنی همان کاری که چین و روسیه و چند کشور دیگر در ساخت واکسن‌های کووید-۱۹ کردند، این سیاست عواقب زیادی با خود به همراه می‌آورد. در جدال یارانه‌ها، با دلایل متقن می‌توانیم ادعا کنیم که صنایعی که قهرمان ملی انگاشته می‌شوند و یارانه دریافت می‌کنند و دولت‌های تسخیر شده آنها، استانداردهای متفاوتی را به منظور ایجاد موانع بر روی محصولات خارجی در نظر بگیرند. اما مساله این است که در حوزه‌هایی مانند حمل و نقل، گرمایش، اکسیژن‌رسانی و تهویه مطبوع نسبت به هواپیماسازی، غذایی و تولید واکسن تدوین استانداردهای مجزای مصرف انرژی و باتری و کلیه نوآوری‌های فناورانه در هر شبکه خودکفایی در یک منطقه مجزا، برای انعطاف‌پذیری و تطابق‌پذیری به مراتب غیرمولدتر و غیرسازنده‌تر خواهد بود.

پویایی سیاسی کشورهای ثالث و اینکه شورهایمانند برزیل، هند، اندونزی، و مکزیک و حتی در مواردی چین، که از جمله انتشار دهنده‌های بزرگ کربن هستند، مجبور شوند بین فناوری اروپا و آمریکا برای نظام‌های انرژی خود یکی را انتخاب کنند، به‌طور مستقیم اثری منفی بر کربن‌زدایی خواهد داشت. شاید این اقتصادهای نوظهور بزرگتر بتوانند در خصوص قراردادها، یک جدال مزایده را در میان تولیدکنندگان فرآتلاتنیک

به راه بیندازند، اما برآیند چنین جدالی پیروزی بهترین فناوری یا دستیابی به سریع‌ترین تطابق ممکن نخواهد بود. به همین دلیل است که تشدید رقابت یارانه‌ای بین آمریکا و اروپا که دولت بایدن بر آتش آن افزوده، در واقع عقب‌گردی خطرناک در برنامه کربن‌زدایی است.

بهترین کار بی‌بدیلی که آمریکا می‌تواند برای پیشبرد اهداف خود در حوزه‌های امنیت ملی و تغییرات اقلیمی انجام دهد، حمایت از تطابق فراگیر با فناوری‌های رایج است که آسیب‌پذیری‌ها در زمینه کمبودهای عرضه، تهاجمات اطلاعاتی چین و وابستگی به انرژی کربن‌زا را کاهش می‌دهد و این بهترین کار بی‌بدیل به بهترین وجه از طریق سرمایه‌گذاری‌های عمومی فراگیر در تحقیقات و زیرساخت‌ها و همچنین با تشویق رقابت جهانی و حمایت از شیوع فناوری‌ها در صنایع مربوطه مانند باتری‌ها، دفاع سایبری و تولید واکسن قابل حصول است.

کلید حل این معما در این است که سیاست‌گذار در ذهن خود مساله تولید فناوری را از مساله پذیرش فناوری جدا متمایز کند. سرمایه‌گذاری‌های عمومی در تولید فناوری گاه به ثمر می‌نشیند و گاه بیهوده است و این البته برای آمریکا چیز جدیدی نیست. با وجود همه هیاهویی که پیرامون «قانون کاهش تورم» و «قانون دانش و تراشه» و دیگر اقدامات برپا شده است، این سیاست‌ها اتفاقاً نشان از گسست خلاقانه عمده‌ای از ملاحظات نئولیبرالی ندارند. این اقدامات، مانند هرگونه سیاست‌های انبساطی مالی دیگر، رشد اقتصادی یا اشتغال‌زایی را فراتر از افزایش هزینه‌های اولیه خود تسریع نخواهند کرد، به انقلابی در رقابت‌پذیری آمریکا نمی‌انجامند و به احتمال زیاد با اجرای آنها به جای آنکه نابرابری کاهش یابد، جیب‌های زیادی در دست‌مزد‌های اندک در مشاغل محافظت‌شده با یارانه‌ها پدید خواهد آمد. به‌عنوان یک برنامه اقتصادی، این سیاست‌ها ممکن است مفید باشند یا نباشند، اما قطعاً تحولی ایجاد نخواهند کرد.

با این کار تنها نتیجه‌ای که به بار نمی‌آید، سرعت بخشی به پذیرش فناوری است و این نه تولید، بلکه پذیرش فناوری است که ضامن امنیت ملی و کاهنده سرعت تغییرات اقلیمی است. برای اثبات این موضوع کافی است به تحولات دهه ۱۹۹۰ نگاهی کنید. در این دهه هم بهره‌وری صنایع و هم قابلیت‌های دفاعی آمریکا افزایش قابل توجه‌ای یافت؛ چراکه صنایع آمریکایی و ارتش آمریکا فناوری اطلاعات را به شکلی فراگیر در اقتصاد به کار گرفتند. صاحبان محموله‌ها ردیابی شدند، موجودی اقلام راهبردی رصد و ذخیره شدند، تکالیف تکراری به شکل خودکار درآمدند و



چک‌لیست‌های کاری عموماً در مسیر بهبود پیش رفتند.

نکته مهم این جاست که این جهش بهره‌وری به خاطر این نبود که آمریکا تولید رایانه یا تراشه داخلی را در دستور کار قرار داده بود، تولیدی که دائماً ارزان‌تر تمام شود، زنجیره ارزش را تنزل دهد و مرتباً سهمی کوچک‌تر از اقتصاد آمریکا را به خود اختصاص دهد. بلکه عامل اصلی این جهش این بود که آمریکا رویه‌های کسب و کار خود را تغییر داد و فرصت‌های جدیدی چه در بخش صنعت و چه در بخش خدمات فراهم آورد که امکان بهره‌برداری از فناوری‌های اطلاعاتی جدید را به‌طور فراگیر ممکن کرد. اما طی این دوره اروپا، ژاپن و چین هم‌زمان قادر به این نوع سیاست‌گذاری نشدند و در آنجا پذیرش و سازگاری با فناوری‌های اطلاعاتی به اندازه آمریکا ممکن نشد و لذا این کشورها عقب افتادند. نکته قابل توجه این جا است که این کشورها علی‌رغم سیاست‌های صنعتی حمایت‌گرایانه خود از عرضه‌کنندگان داخلی فناوری اطلاعات، از آمریکا عقب ماندند، اکنون جهان‌بینی «ترامپی-بایدنی» هم این حمایت‌ها را عامل خلق «مزایایی غیرمنصفانه» می‌داند و هم قائل به تقلید چنین سیاست‌هایی است، در صورتی که این کشورها همان زمان باید به جای وسواس نسبت به تولید داخلی فناوری‌ها و رویه‌ها، به منظور پوشش شکاف بهره‌وری خود، فناوری‌های نو و بهترین رویه‌ها را از خارج وارد می‌کردند، اما چنین وسواسی عامل عدم سازگاری با فناوری‌های جدید و عقب‌ماندگی آنها شد.

مثال فوق انعکاسی از یک قانون مهم و کلی توسعه اقتصادی است. اگر منبع قدرت فناورانه نه به‌کارگیری و استفاده از آن فناوری، که تولید آن فناوری می‌بود، آنگاه با مهندسی معکوس این فناوری‌ها، امروز شاهد حرکت همه کشورها به سمت یک برابری تقریبی فناورانه بودیم. در این زمینه طی دو دهه گذشته کم شاهد نهادهایی در چین، روسیه و کره شمالی نبودیم که به شکل نظام‌مند اقدام به جاسوسی صنعتی و سرقت مالکیت معنوی کرده‌اند. اما واقعیت این است که افزایش دامنه سرقت آی.پی‌ها که «چین‌هراسان» آن را به این کشور نسبت می‌دهند، در دوره‌ای رو به گسترش نهاد که هم‌زمان رشد اقتصادی چین به سرعت کاهش یافته است.

اینکه اقتصادهای در حال توسعه از برزیل تا هند صرفاً با چشم‌اندازی از توسعه صنایع داخلی، در پی فناوری‌های پیشرفته برآمدند اما نتوانستند به شکلی معنادار شکاف خود در درآمد سرانه یا پیچیدگی‌های فناورانه مرزی را با آمریکا کاهش دهند، همگی نشان از این واقعیت مهم دارد که: رشد ناشی از

انطباق با فناوری است و نه تولید فناوری. این انطباق اقتصادی با فناوری‌های عمومی است که مهم است و داخلی‌سازی محصولات فناورانه نباید در اولویت باشد.

موضوع پیچیده‌تر این است که وقتی شما هم اکنون صنعت پیشرویی ندارید، تلاش برای افزایش داخلی‌سازی فناوری‌ها، به‌طور کلی نتیجه‌ای معکوس دارد که این مهم نیز به تازگی در چین به اثبات رسیده است. تلاش فراوان این کشور برای داخلی‌سازی نیمه‌هادی‌ها، که قبلاً از وضع محدودیت‌های صادراتی آمریکا نیز دنبال می‌شد، این کشور را قادر به تولید تراشه‌های پیشرفته نکرد. چین خود امروز معترف است که با اجرای سیاست صنعتی داخلی‌سازی تراشه‌ها میلیاردها دلار هدر داده، به جای اشتغال‌زایی صرفاً منابع انسانی را از یک فعالیت به سمت فعالیت دیگری منحرف کرده و منجر به فساد مدیران و مقامات شده است. با این سیاست چین نه تنها قادر به استفاده فراگیر و نوآورانه از جدیدترین تراشه‌ها در اقتصاد نشد، که حتی توان هم‌پایی لازم را نیز پیدا نکرد.

امروز در صنایع نظامی، جایی که دسترسی به مزیت‌های مورد نظر در ظرفیت‌های تسلیحاتی خاص، کارکردی حیاتی دارد، شکست‌های مداوم ارتش روسیه در اوکراین تا حدود زیادی ناشی از شکست در ترجیح طرح‌های داخلی‌سازی است. مبتنی بر همین سیاست جحان عرضه داخلی است که کماکان سازمان اطلاعاتی روسیه با شدت و حدت اقدام به جمع‌آوری اسرار فناوری غرب می‌کند و شرکت‌های روسیه بدون هیچ‌گونه محذورتی و بلکه ذیل حمایت‌های دولتی، اقدامات خود در مهندسی معکوس فناوری‌ها را دنبال می‌کنند. صرف در دست گرفتن یک سلاح اهمیت بسیار ناچیزی در مقابل برخورداری از توانایی موثر استفاده از آن سلاح دارد و این توانایی امروز فراگیر کردن دسترسی به فناوری‌های جدید در سراسر جامعه است.

بهبود انعطاف‌پذیری زنجیره تامین، درآمدزایی پایدار برای کارگران آمریکایی، دفاع از اقتصاد آمریکا در برابر سیاست‌های تهاجمی چین و تسریع در گذار به انرژی‌های سبزتر، همگی اهداف ارزشمندی هستند و سزاوار آن هستند که دولت در این حوزه‌ها تدابیر لازم را به عمل آورد اما اگر دولت در این تدابیر و برای رسیدن به اهداف مورد نظر واقعیت‌های جهانی تجارت و فناوری را نادیده بگیرد، این تدابیر بیش از آنکه سودی داشته باشند، خود عامل خسارت به امنیت اقتصادی و امنیت ملی خواهند بود. بحث اصلی اینجا رویکرد اقتصادی «با حاصل جمع صفر» در قبال تولیدات صنعتی از جیب سایر کشورهای جهان



است که به منافع واشنگتن نیز در بلندمدت آسیب می‌رساند. این رویکرد که توسط هر دو دولت «ترامپ» و «بایدن» در دستور کار قرار گرفته است، گرچه حتماً به چین و البته خود آمریکا آسیب می‌رساند، اما منجر به کاهش تهدید چین نخواهد شد.

یک سیاست صنعتی موفق، آن سیاستی است که، صرفنظر از داخلی‌سازی فناوری، منجر به انتشار فراگیر و ترویج پذیرش بهترین فناوری‌ها شود. تسریع نوآوری و پیشرفت‌های فنی، نه از بطن صنایع تسخیر شده سیاسی با درهای بسته بر روی ورود شرکت‌های جدید، که از دل وضع استانداردهای مشترک در مقیاس جهانی بیرون می‌آید. اتخاذ چنین رویکردی به ویژه در موضوعات مربوط به کربن‌زدایی، ارتقاء انعطاف‌پذیری زنجیره‌های تامین و بهبود توانایی ایستادگی کشورها در برابر تهدیدات چین ضروری است.

امروز بهترین مسیر پیش روی دولت آمریکا این است که بی‌درنگ جنبه‌های تبعیض‌آمیز قوانین اخیر، از جمله «قانون دانش و تراشه»، «قانون کاهش تورم» و «قانون سرمایه‌گذاری در زیرساخت و مشاغل» را اصلاح کند. البته واقعیت این است که پیش از این دولت «بایدن» ناگزیر شده است پاره‌ای اصلاحات موقت در این قوانین به عمل آورد. مثلاً به منظور ممانعت از اتخاذ سیاست‌های تلافی‌جویانه توسط متحدان اروپایی و آسیایی، خزانه‌داری آمریکا سوراخی در این قوانین ایجاد کرد و خرید خودروهایی الکتریکی تولید شده در خارج از کشور را نیز مشمول دریافت اعتبار مالیاتی کرد. در آن دسته از صنایع راهبردی، مانند تولید باتری یا دیگر فناوری‌های پاک مرتبط با خودروهایی الکتریکی، که تولیدکننده‌ای در آمریکا وجود ندارد، این قوانین شرکای اروپایی و آسیایی آمریکا را ناگزیر از سرمایه‌گذاری مشترک با شرکت‌های آمریکایی کرده است و این همان کاری است که چین هم، به منظور «اکتساب» فناوری‌های پیشرو، نگاه‌های خارجی را ناگزیر از آن کرده بود و منجر به بی‌اعتمادی دوجانبه امروز در قبال چین شده است، اما اکنون آمریکا همین رویکرد را در برابر متحدان خود در پیش گرفته است.

به جای چنین سیاستی، واشنگتن باید یک فهرست محدود از فناوری‌های مهم نظامی که نباید به چین صادر شود و فهرست دیگر از اقلامی که آمریکا نباید صرفاً در تامین آنها به چین وابسته باشد را تنظیم کند و اجازه دهد که روال طبیعی توسعه دیگر امور طی شود. آمریکا بهتر است در زمینه سرمایه‌گذاری‌های عمومی در فناوری‌های پیشرفته در قبال اتحادیه اروپا، ژاپن، کره جنوبی و تایوان، دنبال هماهنگی بیشتر باشد نه رقابت و

به این ترتیب، ضمن اعطای یارانه برای پیشرفت در حوزه‌های حیاتی، تضادهای تجاری در حال پیدایش و موانع پیش روی فراگیری و پذیرش بهترین فناوری‌ها را از میان بردارد. آمریکا باید به نقش نظارتی خود در اقتصاد جهانی بازگردد، به سایر بازیگران اجازه دهد که در یک بازی یا حتی در یک فصل، برنده یا بازنده شوند اما نهایتاً این آمریکا باشد که تعیین کند چه کسی و در چه شرایطی بازی کند. سیاست صنعتی برخوردار از چنین مختصات است که به موفقیت می‌انجامد، نه زد و بندهای کوتاه‌بینانه فعلی.

اصطلاحات:

- Zero-Sum Way = رویکردی با حاصل جمع صفر
- Decoupling = جداسازی
- Tit-For-Tat = تلافی‌جویانه
- Disruptive Innovation = نوآوری‌های تحول‌آفرین یا برافکن
- Friend Shoring = انتقال خطوط تولید به سمت کشورهای دوست
- Redundancy = افزونگی
- China Hawks = چین‌هراسان

منابع:

- <https://foreignpolicy.com/2023/03/24/economy-trade-united-states-china-industry-manufacturing-supply-chains-biden/>



تعرفه‌ها، بدترین شکل مالیات‌گیری



آدام پوزن

رئیس مؤسسه پترسون برای اقتصاد بین‌المللی

این بی‌ثباتی مستقیماً بر تصمیم‌گیری مردم در زندگی‌شان، بر برنامه‌ریزی کسب‌وکارهای کوچک و بر رفتار مصرف‌کنندگان اثر می‌گذارد. افزون بر آن، نظام تعرفه‌ای دروازه‌ای گشوده به سوی فساد است، زمینه‌ای برای تبعیض و سوءاستفاده که در دیگر اشکال مالیات‌ستانی یا وجود ندارد یا بسیار محدودتر است. در اینجا صحبت‌های من صرفاً بازرگوبی متنی نیست که دستیاران خبره‌تان نوشته‌اند، بلکه تصدیق یافته‌های محققانی است که طی ۲۵ سال گذشته، اقتصاد سیاسی تجارت را کاویده‌اند. اگر بخواهیم ساده بگوییم، سه دلیل بنیادین برای رد تعرفه‌ها به‌عنوان ابزار مالیاتی وجود دارد: «هزینه‌زا بودن»، «بی‌نظمی» و «فسادآفرینی».

ابتدای سخنانم از سنا برای شجاعت‌تان در آشکارسازی موضوع تعرفه‌ها صمیمانه قدردانی می‌کنم. کمیته‌ی مالی سنا وظیفه دارد که به تعرفه‌ها نه همچون ابزاری برای مجازات رقبا، بلکه چونان شکلی از مالیات بنگرد و از این منظر داوری کند که آیا چنین مالیاتی برای مردم آمریکا مناسب است یا نه. نام این جلسه‌ی استماع به‌دقت انتخاب شده: «تعرفه‌ها، بدترین شکل مالیات‌گیری» و واقعاً هم همین است، تعرفه‌ها هم از حیث هزینه‌ای که بر اقتصاد تحمیل می‌کنند، در قیاس با درآمدی که می‌آفرینند و هم از حیث ناعادلانه بودن آن‌که چه کسانی بار آن را بر دوش می‌کشند و هم از منظر آشفستگی بی‌ثباتی و عدم قطعیتی که در ساختار اقتصاد می‌پراکنند، بدترین شکل مالیات‌گیری هستند.



تعرفه‌ها: قربانیانی خاموش از جنس خانوارهای کم درآمد

برای روشن تر شدن بحث، اجازه دهید به پژوهش‌های همکارانم در «مؤسسه‌ی پترسون»، به‌ویژه «کیمبرلی کلوزینگ و مری لاولی»^۱ در نوع تصادم مالیاتی تعرفه‌ها اشاره کنم. آن‌ها بررسی کرده‌اند که تعرفه‌ها چگونه به‌طور واقعی توزیع درآمد را مختل می‌کنند؛ یعنی چه کسانی، چقدر و به چه شکلی هزینه‌ی آن‌ها را می‌پردازند. طبق برآوردهای ما، یک خانوار معمولی در دهک میانی درآمدی، پس از کسر مالیات سالانه به‌طور متوسط ۲۶۰ دلار کاهش در درآمد واقعی را تجربه می‌کند و نکته مهم اینجاست که هرچه در منحنی درآمد به طبقات پایین‌تر برویم، اثر مالیاتی تعرفه‌ها بیشتر می‌شود. برای نمونه، خانوارهای قرارگرفته در دهک پایین درآمدی، سالانه حدود ۳۰۰ دلار، معادل ۳۰.۷ درصد از درآمدشان را از دست می‌دهند. همان‌گونه که سناتور «کورتز ماستو» به‌درستی بیان کرد، این یک ضربه‌ی دوگانه است: از یک‌سو، برنامه‌هایی مانند «مراقبت‌های بهداشتی دولتی» و سایر حمایت‌های اجتماعی در حال کاهش‌اند و از سوی دیگر، همین خانوارهای آسیب‌پذیر ناچار به پرداخت مالیات‌های بیشتر به واسطه تعرفه‌های بالاترند. چنین سیاستی، از منظر انسانی، عقلانی و اقتصادی، نه تنها غیرمنصفانه بلکه به‌شدت مخرب است.

تعرفه‌ها: دروغی بزرگ و توهمی در درآمدزایی

اما حتی اگر از مساله عدالت بگذریم و صرفاً به توجیه اقتصادی آن بنگریم، باز هم تکیه بر نظام تعرفه‌ای (شدید، یک قبا برای همه و حمایتی صرف) مردود است. ارزیابی‌های گوناگون، چه توسط «مؤسسه پترسون»، چه از سوی نهادهایی با گرایش‌های گوناگون همچون «بنیاد مالیاتی» (راست‌گرا)، «اندیشکده سیاست‌پژوهشی بودجه در دانشگاه ییل»^۲ (چپ‌گرای میانه‌رو) و پژوهش‌های (مستقل) «بن-وارتون»^۳ (پروژه مدل‌سازی مالی از دانشکده وارتون دانشگاه پنسیلوانیا) که سناتور «بن ری لوجان» نیز به آن‌ها اشاره کرد، همگی نشان می‌دهند که حتی در خوش‌بینانه‌ترین سناریو، سقف درآمدی که دولت می‌تواند از محل تعرفه‌ها کسب کند چیزی بین ۱ تا ۱.۵ درصد

1. https://www.piee.com/publications/policy-briefs/2024/why-trumps-tariff-proposals-would-harm-working-americans?utm_source=chatgpt.com
2. <https://budgetlab.yale.edu>
3. <https://budgetmodel.wharton.upenn.edu>

تولید ناخالص داخلی است و این در حالی است که هزینه‌های «بسته اصلاح بودجه» که اکنون در حال بحث است، تا ۴ تریلیون دلار در طول ۱۰ سال برآورد می‌شود. به بیان دیگر، تعرفه‌ها نه توان جبران کسری بودجه را دارند و نه می‌توانند پایه‌ای پایدار برای برنامه‌های ملی باشند. افزون بر آن، تحقق همه‌ی آن شرایط ایده‌آل برای حفظ همه‌ی تعرفه‌ها، یعنی شرایطی چون عدم تلافی از جانب کشورهای طرف تجاری، فقدان انگیزه‌های سوءاستفاده و درجا زدن صنعتی در داخل و فقدان فرار مالیاتی، همگی در دنیای واقعی تقریباً محال است.

تعرفه‌ها: ابزار خطرناک قدرت اجرایی

یکی از تهدیدهای بزرگ در نظام تعرفه‌ای، قدرت مهارنشده‌ی رئیس‌جمهور در اعمال و لغو آن‌هاست. روسای جمهور می‌توانند با یک فرمان اجرایی، برخی صنایع یا کشورها را مستثنی کنند. این بدان معناست که درآمدزایی از تعرفه‌ها، هیچ ثباتی در افق برنامه‌ریزی ندارد و بیش از آنکه به‌مثابه سیاست مالیاتی عمل کند، به ابزاری ژئوپولیتیک‌ی بدل می‌شود. برخلاف مالیات‌های داخلی که در اختیار کنگره و قاعده‌مند هستند، تعرفه‌ها مستعد تلافی، سیاست‌زدگی و بهره‌برداری‌های آنی‌اند. آن‌ها ساختار اقتصاد را دگرگون می‌کنند، از بهره‌وری می‌کاهند و رشد اقتصادی را کند می‌سازند.

منابع:

- گزارش «آدام پوزن» به کمیته مالی سنا آمریکا مورخ ۲۱ خرداد ۱۴۰۴
- <https://www.youtube.com/watch?v=AvTPW1-46AQ>



آمریکا در جنگ تجاری به سادگی می‌بازد: این چین است که «برتری تشدید» دارد



آدام پوزن

رئیس مؤسسه پترسون برای اقتصاد بین‌المللی

مقدمه: برتری تشدید

هنگامی که کشوری چون آمریکا در مراودات تجاری خود با تقریباً تمامی شرکای جهانی‌اش متحمل زیان‌های هنگفتی به ارزش میلیاردها دلار می‌شود، دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور پیشین این کشور، در سال ۲۰۱۸ طی پیامی توییتری اعلام کرد: «جنگ‌های تجاری نه تنها سودمندند، بلکه فتح آن‌ها نیز آسان است...». این هفته، هنگامی که دولت تحت هدایت او تعرفه‌هایی بیش از ۱۰۰ درصد بر کالاهای وارداتی از چین اعمال کرد و به این ترتیب جرقه یک جنگ تجاری نوین و به مراتب پرمخاطره‌تر را زد، «اسکات بسنت»، وزیر خزانه‌داری آمریکا، استدلالی مشابه داشته: «به باور من، تشدید تنش از سوی چین خطایی راهبردی است، زیرا آن‌ها در این بازی تنها با یک پاکت ضعیف (دو برگ مشابه با مقدار کم مثلاً دو عدد ۲ که در پوکر یک دست ریسکی تلقی می‌شود) به میدان آمده‌اند. افزایش تعرفه‌های چین بر صادرات ما چه زبانی در پی دارد؟ ما تنها یک پنجم از حجم صادراتی را که چین به ما عرضه می‌کند، به آن‌ها ارسال می‌کنیم؛ پس این چین است که در این نبرد دست ضعیف‌تری دارد».

به بیانی موجز، نگاه دولت «ترامپ» این است که بر اساس نظریه بازی‌ها، از «برتری تشدید» نسبت به چین و هر اقتصاد

دیگری که با آن کسری تجاری دوجانبه دارد، برخوردار است. برتری تشدید، چنان‌که در گزارشی از «مؤسسه رند» آمده، به این معناست که «یکی از طرفین منازعه قادر است سطح درگیری را به گونه‌ای بالا ببرد که برای حریف زیان‌بار یا پرهزینه باشد، بی‌آنکه حریف توان پاسخگویی مشابه داشته باشد». اگر این منطق دولت درست باشد، چین، کانادا، و هر کشوری که به تعرفه‌های آمریکا واکنش نشان دهد، در حقیقت در موضعی بازنده قرار گرفته است.

اما این منطق از ریشه نادرست است: در واقع، این چین است که در این جنگ تجاری از برتری تشدید بهره‌مند است. آمریکا به کالاهای حیاتی وارداتی از چین وابسته است؛ کالاهایی که نه در کوتاه‌مدت جایگزین‌پذیرند و نه تولید داخلی آن‌ها جز با هزینه‌هایی گزاف و غیرقابل تحمل ممکن است. کاهش وابستگی به چین می‌تواند انگیزه‌ای معقول برای اقدامات پیش‌دستانه باشد، اما ورود به این جنگ تجاری پیش از تحقق چنین هدفی، راهبردی است که به احتمال بسیار به شکست می‌انجامد و بار هزینه‌های کلانی را بر دوش اقتصاد این کشور می‌نهد. با همان ادبیات پوکری «بسنت»، این واکنش‌گن است، نه پکن، که همه دارایی خود را روی یک دست بازنده قمار کرده است.

1. <https://www.rand.org/pubs/monographs/MG614.html>



زمان نمایش کارت‌ها برنده مشخص می‌شود

ادعاهای دولت از دو منظر بر پایه‌های سست بنا شده‌اند. نخست آنکه، در یک نبرد تجاری، هر دو سوی میدان زبان می‌بینند؛ چراکه هر دو از دسترسی به کالاها و خدماتی محروم می‌شوند که اقتصادشان بدان‌ها نیازمند است و این مردم و بنگاه‌ها هستند که باید بهای این سیاست را پرداخت کنند. همانند به‌راه‌انداختن جنگی حقیقی، جنگ تجاری عملی ویرانگر است که نه تنها نیروهای خط مقدم، بلکه نیروهای خودی پشت جبهه را نیز در معرض تهدید قرار می‌دهد؛ اگر مدافع باور نداشت که می‌تواند با ضربات متقابل به مهاجم آسیب برساند، سر تسلیم فرود می‌آورد. استعاره پوکر «بسن» از بنیان گمراه‌کننده است، زیرا پوکر بازی‌ای است با برآیند صفر؛ من تنها زمانی پیروز می‌شوم که شما شکست بخورید، و شما تنها زمانی به پیروزی می‌رسید که من میدان را واگذار کنم. اما تجارت، بازی‌ای است با برآیند مثبت؛ در بیشتر حالات، هرچه شما بیشتر کامیاب شوید، من نیز به همان نسبت به موفقیت نزدیک‌تر می‌شوم و برعکس. در پوکر، تنها در حالتی پول قمار وسط میز نصیب فرد می‌شود که برگ برنده داشته باشد؛ حال آنکه در تجارت، بازده را بی‌درنگ در قالب کالاها و خدمات تصاحب شده به دست می‌آورید.

دولت «ترامپ» چنین می‌پندارد که هرچه بیشتر وارد کرده باشد، در جنگ تجاری کمتر در معرض آسیب قرار می‌گیرد و حال چون آمریکا با چین کسری تجاری دارد و کالاها و خدمات چینی بیشتری نسبت به آنچه چین از او می‌خرد وارد می‌کند، از ظرفیت آسیب کمتری برخوردار است. این باور، نه از سر حدس و گمان، که بر اساس داده‌ها و واقعیت‌ها نادرست است. بستن درهای تجارت، درآمد واقعی و توان خرید یک ملت را کاهش می‌دهد؛ کشورها دست به صادرات می‌زنند تا سرمایه‌ای فراهم آورند برای خرید آنچه ندارند یا ساختنشان در خانه بیش از حد پرهزینه است.

از این گذشته، حتی اگر تنها بر تراز تجاری دوجانبه چشم بدوزیم (چنان‌که دولت «ترامپ» چنین کرده است)، باز هم چشم‌انداز پیش‌رو برای آمریکا در نبرد تجاری با چین تیره و تار است. در سال ۲۰۲۴، ارزش صادرات کالاها و خدمات آمریکا به چین ۱۹۹.۲ میلیارد دلار و ارزش واردات از چین ۴۶۲.۵ میلیارد دلار بود که کسری تجاری ۲۶۳.۳ میلیارد دلاری را رقم زده است. تا آنجا که تراز تجاری دوجانبه می‌تواند پیروز احتمالی یک جنگ تجاری را پیش‌بینی کند، برتری از آن اقتصاد

برخوردار از مازاد است، نه اقتصادی که در کسری غوطه‌ور است. اما چین، کشوری با مازاد تجاری، تنها فروش خود را از دست می‌دهد در حالی که آمریکا، کشوری با کسری، کالاها و خدماتی را از کف می‌دهد که یا به صورت رقابتی نمی‌تواند تولید کند و یا اصلاً قادر به تولید آن‌ها نیست. فراموش نکنیم که پول، ماهیتی جایگزین‌پذیر دارد؛ اگر درآمد شما کم شد، می‌توان هزینه‌ها را کم کرد، بازارهای دیگری جستجو کرد، بار هزینه‌ها را بر شانه‌های تولیدکنندگان مختلف تقسیم کرد (یا مثلاً با توسل به سیاست‌های تحریک مالی) از پس اندازه‌ها کاست. چین، مانند بسیاری از کشورهایی که مازاد تجاری دارند، بیش از آنچه سرمایه‌گذاری می‌کند، پس‌انداز می‌کند (به این معنا که گویی پس‌اندازی بیش از نیاز در چنته دارد). لذا امکان تطبیق برای چین در این جنگ تجاری آسان خواهد بود. نه کمبودی حیاتی گریبانش را خواهد گرفت و نه از جایگزینی فروش به آمریکا با بازارهای داخلی یا دیگر کشورها عاجز خواهد ماند.

برعکس، کشورهایی با کسری تجاری، مانند آمریکا، بیش از پس‌اندازشان خرج می‌کنند. در جنگ‌های تجاری، آن‌ها عرضه چیزهایی را که بدان‌ها نیاز دارند، کم می‌کنند یا از دست می‌دهند (چراکه با تعرفه‌ها بهای آن‌ها سر به فلک می‌کشد)، و این‌ها نه مانند پول به‌آسانی جایگزین می‌شوند و نه جای خالیشان پر می‌شود. در نتیجه، ضربه‌های این جنگ تجاری بر پیکر صنایع خاص، مناطق ویژه یا خانوارهایی آمریکایی فرود می‌آید که با کمبود روبه‌رو خواهند شد (از ناحیه اقلام وارداتی ضروری که در کوتاه‌مدت بی‌جانشین‌اند و از ناحیه کمبود سرمایه چون آمریکا به واردات سرمایه وابسته است). این وضعیتی است که آمریکا را چه از منظر تخریب اعتباری که دولت این کشور نزد افکار عمومی جهان دارد و چه از منظر کشوری که مقصدی جذاب برای تجارت است، شکننده‌تر می‌کند. هنگامی که دولت «ترامپ» با تصمیماتی خودسرانه، مالیاتی سنگین و عدم اطمینانی بزرگ بر زنجیره‌های تامین تولیدکنندگان تحمیل می‌کند، نتیجه آن کاهش سرمایه‌گذاری در آمریکا و بالا رفتن نرخ بهره بر بدهی‌های آمریکا خواهد بود.

کسری‌ها و برتری‌ها

به بیانی کوتاه، اقتصاد آمریکا در نبردی تجاری، که تعرفه‌های بیش از ۱۰۰ درصد ترامپ، اگر پارجا بماند، بی‌گمان آن را رقم خواهد زد، رنجی جان‌فرسا خواهد کشید. در حقیقت، اقتصاد



آمریکا بیش از اقتصاد چین زخم خواهد خورد و این زخم‌ها با هر گام تشدید از سوی واشنگتن ژرف‌تر خواهد شد. دولت «ترامپ» شاید گمان برده که با سیاست‌های سخت‌گیرانه اقتصاد را شکوفا می‌کند، اما در واقع اقتصاد آمریکا را در برابر تسلط رو به فزاینده چین بی‌دفاع گذاشته است.

آمریکا با کمبودی گزنده از نهاده‌های حیاتی روبه‌رو خواهد شد، از مواد اولیه‌ای که شالوده بیشتر داروها را می‌سازد تا نیمه‌هادی‌های ارزان که در خودروها و ابزار خانگی به کار می‌روند و از مواد معدنی کلیدی که چرخ صنعت (از جمله تولید جنگ‌افزارها) را می‌چرخاند. شوک عرضه‌ای که از کاهش ناگهانی یا قطع کامل واردات از چین سرچشمه‌گیرد (همان که «ترامپ» مدعی است در پی آن است) به تورم رکودی خواهد انجامید، کابوسی در اقتصاد کلان که در دهه ۱۹۷۰ و در روزگار همه‌گیری کووید رخ نمود، هنگامی که اقتصاد در تنگنا افتاد و تورم سر به آسمان کشید. در چنین هنگامه‌ای، که شاید زمان آن نزدیک‌تر از تصور خیلی‌ها باشد، سیاست‌گذاران پولی و مالی جز پاره‌ای گزینه‌های بد روی میز نخواهند دید و امیدی اندک به مهار بیکاری جز با دامن زدن بیشتر به تورم نخواهند یافت. در یک جنگ حقیقی که بیم تهاجم دشمن را در دل دارید، اگر، پیش از آنکه به اندازه کافی توان تسلیحاتی ایجاد کنید، دشمن را تحریک کنید، عملاً خودکشی کرده‌اید. این همان خطری است که یورش اقتصادی «ترامپ» به جان خریده است: آمریکا بی‌چون و چو در کالاهای حیاتی (از ذخایر دارویی و تراشه‌های ارزان الکترونیکی گرفته تا مواد معدنی راهبردی) به چین وابسته است و هنوز تامین‌کنندگان جایگزین در آن‌ها نیافته و لذا گسستن پیوندهای تجاری پیش از تقویت نظام تولید و تامین یک دیوانگی محض است. این نعل وارونه زدن، اتفاقاً همان ویرانی را در پیش رو دارد که دولت «ترامپ» مدعی است دارد از آن فرار می‌کند.

شاید همه این‌ها تنها بازی‌ای برای چانه‌زنی باشد، بی‌اعتنا به گفته‌ها و کرده‌های پی‌درپی «ترامپ» و «بسننت». اما حتی در این صورت، این بازی بیشتر ضرر خواهد داشت تا سود. چنان‌که در ماه اکتبر سال ۲۰۲۴ در همین مجله «فران افروز» هشدار دادم، چالش اصلی راهبرد اقتصادی «ترامپ» این است که برای باورپذیر شدن، باید «تهدیدهایی خودویرانگر» را به کار بندد و این یعنی بازارها و خانوارها باید انتظار آشوب‌های مداوم داشته باشند. آمریکایی‌ها و بیگانگان به‌جای افزودن بر سرمایه، از سرمایه‌گذاری در اقتصاد آمریکا

کم خواهند کرد و دیگر به دولت آمریکا برای پایبندی به پیمان‌ها دل نخواهند بست و این کار، توافق یا تنش‌زدایی را به رویایی دور بدل می‌کند. در پایان، توان تولیدی آمریکا نه رو به رشد، که رو به زوال خواهد رفت و این تنها دست چین و دیگران را برگردن آمریکا سنگین‌تر خواهد کرد.

دولت «ترامپ» در مسیری رفته که چیزی شبیه پیامدهای اقتصادی جنگ ویتنام را در پیش‌رو خواهد داشت (نبردی خودخواسته که به‌زودی در باتلاق آن فرو خواهد رفت و اعتماد و اعتبار درون و برون مرزها به صداقت و شایستگی آمریکا را تخریب خواهد کرد) و البته همه ما پایان این داستان را می‌دانیم.

اصطلاحات:

- Escalation Dominance = برتری تشدید
- Self-Harming Threats = تهدیدهای خودویرانگر

منابع:

- https://www.foreignaffairs.com/ united-states/ trade-wars-are-easy-lose?utm_medium=social





فصل سوم
جنگ تجاری

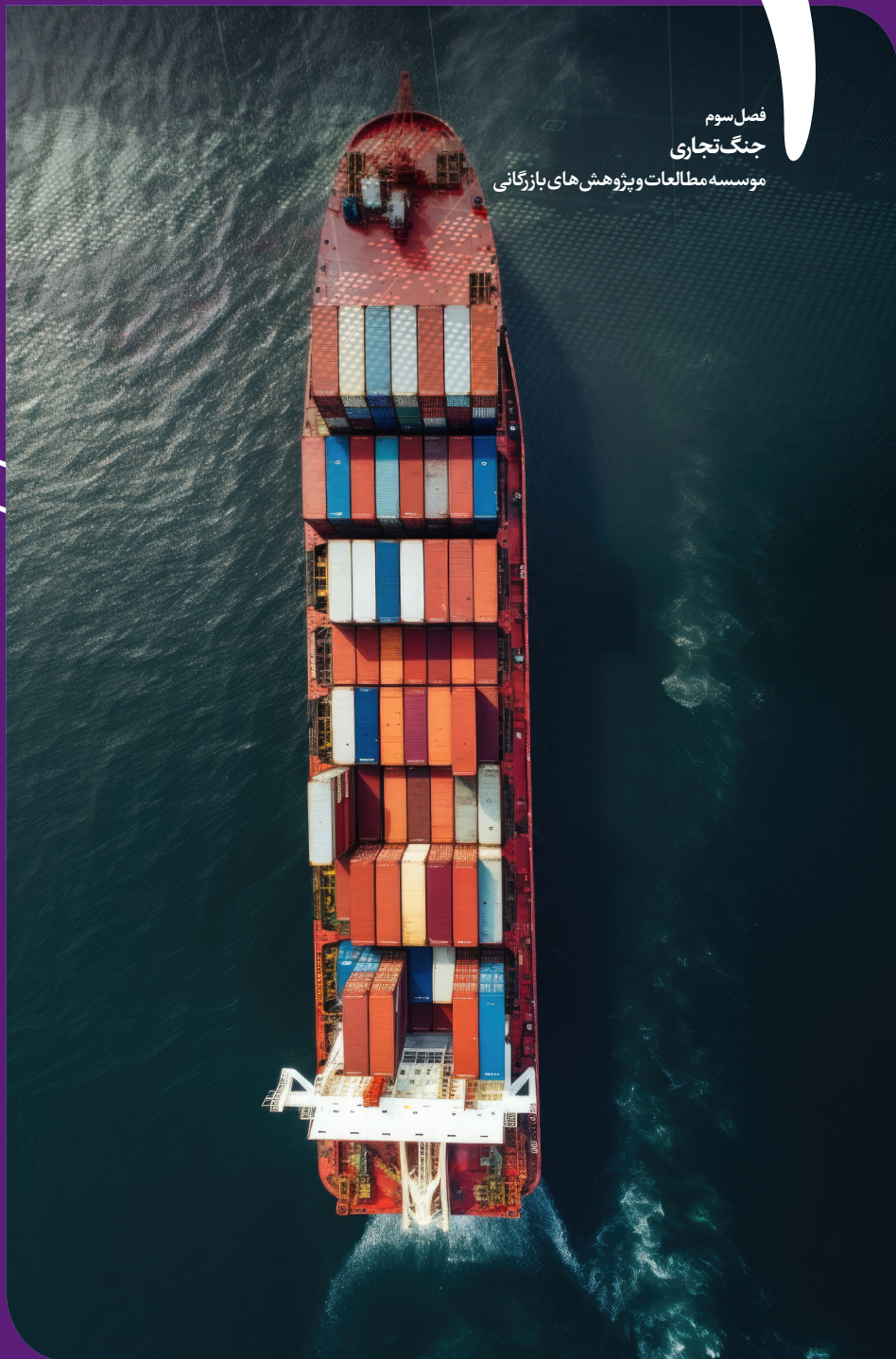
(موسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی)



فصل سوم

جنگ تجاری

موسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی



اثرات جنگ تعرفه‌ای بر اقتصاد ایران: برآوردها و راهکارها



امین مالکی

هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

بالاتر از نرخ پایه ۱۰ درصد و در همه موارد به‌طور محسوسی بالاتر از سال ۲۰۲۲ است در حال حاضر تعرفه‌های متقابل آمریکا، تشدید سریع اقدامات متقابل بین آمریکا و چین و مجموعه‌ای از توافقات تجاری جزئی، عدم اطمینان را در اقتصاد جهانی ایجاد کرده‌اند. امروز اگر پژوهشی بتواند دقیق پاسخ دهد که این تعرفه‌ها چه اثری بر حجم تجارت می‌گذارد و بهترین روش‌ها برای پاسخگویی به آن چیست، ارزش بالایی پیدا می‌کند. در اینجا برای ساده‌سازی سناریوی تغییرات تعرفه‌ای را بین وضعیت موجود ۱۰ تا ۵۰ درصدی (سناریوی الف) و وضعیت محتمل سه رقمی شدن تعرفه‌ها (سناریوی ب) خلاصه می‌کنیم.

در تاریخ ۲ آوریل ۲۰۲۵، آمریکا تعرفه‌های متقابل با نرخ‌های ۱۰ تا ۵۰ درصد (با میانگین بیش از ۳۰ درصد) را بر اقتصادهای آسیایی اعمال کرد. به جز چند استثنا، این سیاست شامل تمامی شرکای تجاری جهانی آمریکا می‌شود. اکثر کشورها از اقدامات تلافی‌جویانه خودداری کرده‌اند، اما چین بلافاصله واکنش نشان داد و چرخه‌ای از افزایش تعرفه‌ها را آغاز کرد. در تاریخ ۹ آوریل، توقف ۹۰ روزه‌ای اعلام شد که نرخ‌های تعرفه را به ۱۰ درصد کاهش داد تا مذاکرات ادامه یابد، با این حال، چارچوب اولیه تعرفه‌ها همچنان مبنای اقدامات آتی آمریکا قرار دارد.

تا ۱۱ آوریل ۲۰۲۵، تعرفه‌های آمریکا بر واردات چین و تعرفه‌های تلافی‌جویانه چین بر کالاهای آمریکایی هر دو به اوج ۱۲۵ درصد رسیدند. این تشدید از پاسخ فوری چین به اقدامات آمریکا در ۲ آوریل آغاز شد و در کمتر از ده روز به سطوحی بسیار فراتر از دوره‌های قبلی رسید. کاهش موقت تعرفه‌ها به ۱۰ درصد در ۱۲ می تنش‌ها را کاهش داد، اما احتمال تشدید مجدد همچنان وجود دارد. تا زمان نگرارش این مطلب، آمریکا تنها پنج توافق تجاری را با کشورهای انگلستان، ویتنام، فیلیپین، اندونزی و ژاپن منعقد کرده است. در تمام موارد به جز انگلستان، نرخ‌های تعرفه توافق‌شده



سناریوی الف

پژوهش‌ها نشان می‌دهند که اگر تعرفه‌ها در همین سطح ۱۰ تا ۵۰ درصد بمانند، می‌توانند طی سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ رشد اقتصادی را در چین به میزان ۷ درصد و در سایر مناطق آسیا از جمله هند و ترکیه تا ۴ درصد، در آمریکا ۱٫۷ درصد و در سطح جهانی ۰٫۸ درصد کاهش می‌دهند. این برآوردها توافقات تجاری اعلام‌شده تا ۱۷ جولای و نرخ‌های تعرفه به‌روزشده در مکاتبات آمریکا با اقتصادهای مختلف را نیز دیده‌اند. کاهش رشد اقتصادی و تضعیف چشم‌اندازها می‌تواند قیمت‌های نفت را در سال ۲۰۲۵ به میزان ۱٫۳ درصد و در سال ۲۰۲۶ نزدیک به ۱۱ درصد کاهش دهد.

سناریوی ب

در سناریوی افزایش مجدد تعرفه‌ها به ۱۲۵ درصد، رشد اقتصادی آمریکا ۲٫۵ درصد، چین ۲٫۲ درصد و متوسط رشد اقتصادی دیگر کشورها تا ۱٫۴ درصد کاهش می‌یابد که می‌تواند قیمت‌های جهانی نفت را در سال ۲۰۲۵ به میزان ۲٫۷ درصد و در سال ۲۰۲۶ به میزان ۲۱ درصد کاهش دهد. در این سناریو، فروپاشی بازار نفت، شوک تقاضا را تشدید می‌کند و منجر به کاهش تورم در اکثر اقتصادها می‌شود، اما قیمت‌های داخلی در کشورهای درگیر افزایش می‌یابد.

اثر جنگ تعرفه‌ای بر صادرات غیرنفتی ایران

برای ایران در سناریوی الف سه عامل ۱- تغییرات قیمت نفت، ۲- رشد اقتصادی چین (بازار اول صادراتی) و ۳- رشد اقتصادی ۹ بازار دیگر به ویژه ترکیه و هند (بازار چهارم و هفتم صادراتی) مهم‌ترین مجاری اثرگذاری هستند. در صورت اجرای سناریوی ب، عامل چهارم ۴- رشد اقتصادی عراق (بازار دوم صادراتی) و آسیب‌دیده از کاهش شدید قیمت نفت) هم به آن اضافه می‌شود. اینجا اما یک نکته مهم داریم. با توجه به ساختار تجارت خارجی ایران اعم از نوع بازارها و جنس اقلام صادراتی (به چین، ترکیه و هند مواد خام و اولیه مورد نیاز تولید صادر می‌شود و به عراق، افغانستان و پاکستان اقلام مصرفی با مزیت رقابتی جغرافیامحور)، برآوردهای تغییرات صادرات غیرنفتی ایران به ازای رشد اقتصادی ده بازار اول نشان می‌دهد که هر یک درصد کاهش رشد اقتصادی ده کشور اول، تنها بین ۲٪ تا ۳٪ درصد صادرات غیرنفتی ایران را کم می‌کند. مجموع این کاهش‌ها در سناریوهای الف

حداکثر ۳۰۰ میلیون دلار و در سناریوی ب حداکثر ۷۰۰ میلیون دلار برآورد می‌شود. لذا پیش‌بینی می‌شود با توجه به حجم تجارت خارجی با این کشورها در پایان سال ۱۴۰۳، «صرفاً از ناحیه جنگ تجاری»، در سناریوی الف صادرات غیرنفتی ایران ۳۴ درصد و در سناریوی ب صادرات غیرنفتی ۱٫۰۳ درصد کاهش پیدا کند.

اثر جنگ تعرفه‌ای بر صادرات نفتی ایران

حال به سراغ حوزه نفتی می‌رویم. کاهش قیمت نفت مهم‌ترین دالان آسیب‌پذیری ایران از جنگ تعرفه‌ای است که در سناریوی الف و ب در سال ۲۰۲۶ به ترتیب ۱۱ و ۲۱ درصد کاهش قیمت نفت اتفاق خواهد افتاد. با تلفیق چند داده مهم از جمله هزینه استخراج حدود ۱۰ دلاری، متوسط تخفیف ۱۲ درصدی (عدم اجرای اسنپ‌ک) و ۱٫۵ میلیون بشکه در روز صادرات برای سال ۲۰۲۶، نزدیک به ۲۳ میلیارد دلار درآمد نفتی برای سال آتی قابل پیش‌بینی است که در سناریوی الف جنگ تجاری این درآمد حدود ۳٫۵ میلیارد دلار و در سناریوی ب حدود ۷ میلیارد دلار کاهش پیدا می‌کند. قیمت نفت برای سال ۲۰۲۶ بر اساس برآورد جی‌پی مورگان و اداره اطلاعات انرژی آمریکا (ای.آی.ای) حدود ۵۸٫۵ دلار در نظر گرفته شده است.

راهکارها

در کوتاه‌مدت حفظ ثبات اقتصاد کلان برای تقویت اطمینان بازار و تاب‌آوری اقتصادی در برابر تکانه‌های خارجی ضروری است. در عین ضرورت تداوم مذاکرات، سیاست‌گذاران می‌توانند از سیاست‌های پولی و مالی ضدچرخه‌ای برای حمایت از تقاضای داخلی و کاهش تاثیر تکانه‌های خارجی استفاده کنند. در میان مدت، دولت باید از طریق توافقات تجاری دوجانبه، چندجانبه و منطقه‌ای، سطح یکپارچگی اقتصاد ایران با کشورهای هم‌پیمان را تعمیق بخشد و در بلندمدت با تنوع‌بخشی به خطوط تولید، اتخاذ راهبردهای صادراتی زنجیره‌محور و تقویت یکپارچگی در زنجیره‌های تامین، وابستگی به بازارهای واحد را کاهش دهد. اگرچه این اقدامات ممکن است به تدریج نتیجه دهند، برای تاب‌آوری بلندمدت اقتصادی حیاتی هستند و آسیب‌پذیری در برابر تکانه‌های خاص بازار، نوسانات تعرفه‌ای و بی‌ثباتی تقاضا را کاهش داده و ثبات را تقویت می‌کنند. در هر دو سناریوی الف و ب اتخاذ سیاست‌های تجاری مدرن و چندوجهی و



هم‌پوشانی بالای سیاست‌های تجاری و صنعتی برای ورود به زنجیره‌های ارزش منطقه‌ای ضرورتی است که عدم توجه به آن پیامدهای قابل توجه‌ای برای رشد اقتصادی، سطح قیمت‌ها و پایداری بازارهای صادراتی دارد. راه‌اندازی «مرکز ژئوپلیتیک تجارت خارجی» می‌تواند دستور کار مناسبی باشد. مساله اصلی آسیب جنگ تجاری بر صادرات غیرنفتی نیست، اهمیت حیاتی تقویت صادرات غیرنفتی برای جبران آسیب حتمی به صادرات نفتی است.

تا آنجا که به اقتصاد ایران و دیگر کشورهای مشابه ما بازمی‌گردد، تهدیدهای مکرر دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا مبنی بر اعمال تعرفه‌های متقابل بر کالاهای تقریباً همه کشورها، زنگ خطر را در سراسر جهان به صدا درآورده است. تعرفه‌های ترامپ احتمالاً جریان تکه‌تکه شدن اقتصاد جهانی را تسریع خواهد کرد و به مانند دیگر موارد، این اقتصادهای در حال توسعه‌ای مانند ایران هستند که بار اصلی عواقب چنین سیاستی را متحمل خواهند شد.

با توجه به نوع کالاها و بازارهای صادراتی، در حال حاضر صرفاً به واسطه جنگ تعرفه‌ها با یک سری تهدیدات سلسله‌وار مواجه هستیم. ابتدا جنگ تعرفه‌ها و هزینه‌های تعرفه‌ای، تورم وارداتی را بالا خواهد برد، به دنبال آن احتمال دارد رکود جهانی اتفاق بیفتد، سپس در ادامه به واسطه رکود اقتصاد جهانی قیمت‌های صادراتی کاهش خواهند یافت و در نهایت جریان تشدید عدم اطمینان‌های تجاری به نوبه خود سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را کاهش خواهد داد. کشورهای در حال توسعه‌ای مانند ایران باید برای محافظت از خود دالانی برای عبور از هرج و مرج ترامپی امروزی بیابند تا بتوانند به تقاضا برای فرصت‌ها و مشاغل مناسب پاسخ دهند.

دستیابی به این امر مستلزم سیاست‌گذاری هوشمندانه و ایجاد تعادلی ظریف میان برخورداری از بازارهای باز جهانی و حفظ حاکمیت اقتصاد داخلی است. روشن‌تر، مهارت و توانایی سیاست‌گذار اقتصادی کشور در اتخاذ تصمیمات مهم اثرگذار بر اقتصاد داخلی، مستقل از منافع دیگر کشورها در عین برخورداری از طیف وسیع منافع مشترک تعیین‌کننده است. البته که گفتن این گزاره آسان‌تر از انجام دادن آن است. ایران به مانند اکثر اقتصادهای در حال توسعه در آفریقا، آمریکای لاتین و آسیای جنوبی و مرکزی به شدت به صادرات ارزآور صنایع منبع‌پایه و کشاورزی پایه وابسته است اما برخلاف عموم کشورهای در حال توسعه که این دو بخش در آن‌ها

عموماً تحت سلطه شرکت‌های چندملیتی عموماً غربی است، ایران وابسته به شرکت‌های چندملیتی بزرگ شرقی یا روشن‌تر چینی است و اتفاقاً چین در اینجا یک الگوی کاملاً مناسب و مفید است. این کشور پس از پیوستن به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱، با مجبور کردن شرکت‌های خارجی به سرمایه‌گذاری مشترک با شرکت‌های چینی، جریان انتقال فناوری از خارج به داخل را تقویت کرد و شرکت‌های خارجی نیز با انگیزه بالای بهره‌مندی از مقیاس بالای اقتصاد داخلی به سرعت در حال رشد چین و نیروی کار ارزان آن، تن به این اجبار دادند. برخی دیگر از کشورهای آسیایی مانند بنگلادش و ویتنام اما گرچه تلاش فراوانی در جذب شرکت‌های چند ملیتی به خرج داده‌اند و موفقیت‌های زیادی در این زمینه کسب کرده‌اند، اما در داخلی سازی تولید و تخصص، کامیابی اندکی یافته‌اند.

اقتصاد ایران در حال حاضر بیش از همه نیازمند یک «سیاست صنعتی ترکیبی» است که ذیل آن اولاً یارانه‌های موقت و مشروط با بندهای غروب مشخص و شفاف را با فشارهای رقابتی ترکیب کند. به شکلی که این فشارها به پیشرفت‌ها پاداش دهند و ائتلاف منابع را پایین آورند. از طرف دیگر با کاستن از فشار تحریم‌ها باید پذیرای شرکت‌های چندملیتی با انگیزه‌های قوی برای ارتقاء مشارکت فناورانه و داخلی سازی تولید به شکلی باشد که به ایجاد شغل خوب منتهی شود.



آخرین تحولات جنگ تجاری در اقتصاد جهانی



فرزاد مرادپور

هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

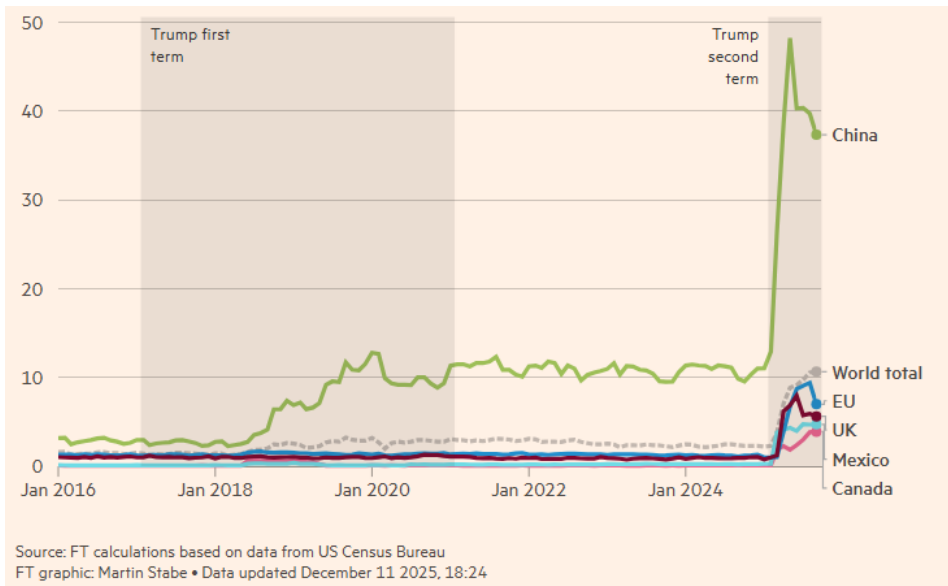
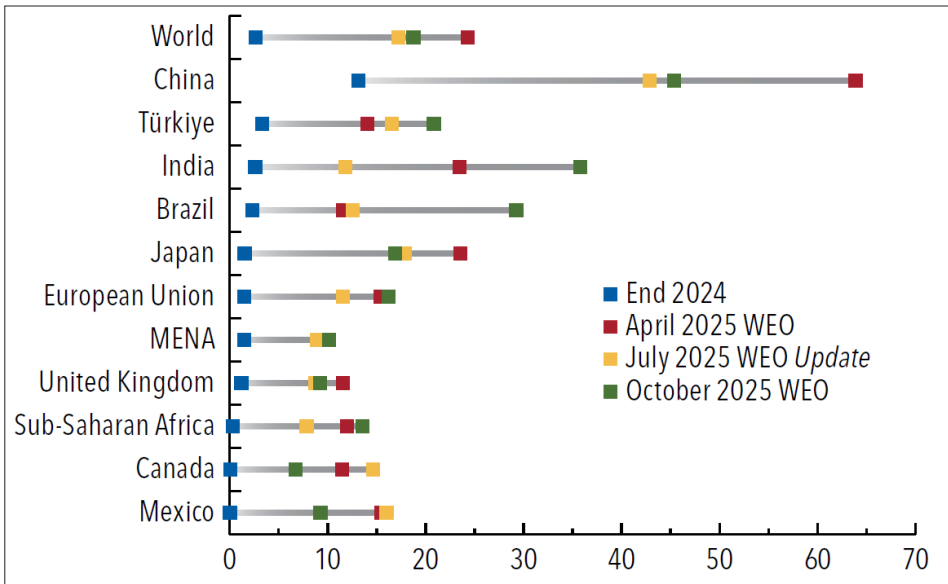
نتیجه توافقات دوجانبه یا اقدامات یکجانبه آمریکا نیز تا اکتبر ۲۰۲۵ در حوالی ۲۰ درصد ماند که فاصله‌ای عظیم با نرخهای ابتدای سال نشان می‌دهد. این نرخ البته برای کشورهای مختلف متفاوت است.

در خصوص چین که منشا اصلی جنگ تجاری آمریکا محسوب می‌شد اگرچه نرخ عمومی تعرفه موثر در آوریل ۲۰۲۵ تا حوالی ۶۵ درصد رسیده بود تا اکتبر ۲۰۲۵ و در پی توافقات متقابل در حوالی ۴۵ درصد متوقف ماند و در اواخر سال به زیر ۴۰ درصد رسید. اما تعرفه‌های اعمالی بر هند از حدود ۳ درصد در آغاز سال به بالای ۳۵ درصد رسید. برزیل هم در همین فاصله زمانی افزایش تعرفه به بالای ۳۰ درصد را تجربه کرد. افزایش تعرفه برای ترکیه به بالای ۲۰ درصد و برای کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا به بالای ۱۰ درصد و برای آفریقای زیر صحرای به بالای ۱۵ درصد رسید. حتی انگلستان و اتحادیه اروپا - که ابتدا با تهدید تعرفه ۵۰ درصدی آمریکا مواجه شد- نیز افزایش تعرفه تا بالاتر از، به ترتیب، ۱۰ درصد و ۱۵ درصد را تجربه کردند و نهایتاً به زیر ۱۰ درصد رسید. کانادا و مکزیک شرکای تجاری تجارت آزاد آمریکا نیز ابتدا افزایشی تا نرخ حدود ۱۵ درصد را شاهد بودند که تا اکتبر ۲۰۲۵ و در پی توافق بدست آمده به زیر ۱۰ درصد رسید.

جنگ تعرفه ای در دولت دوم ترامپ با تفاوتی اساسی نسبت به جنگ تعرفه ای ترامپ در دولت اولش ظاهر شد. جنگ تعرفه ای اول تنها به چین محدود می‌شد و اگرچه ابعاد آن قابل توجه بود موجب تغییر اساسی نرخهای جهانی نشد. در حقیقت اولی جنگ تجاری آمریکا و چین بود که در سال ۲۰۱۸ با اعمال تعرفه‌های متقابل آغاز شد و اگرچه در سال ۲۰۲۲ تا حدی کاهش یافت، اما آثار آن بر تجارت جهانی باقی ماند. در این تقابلات، میانگین تعرفه آمریکا بر چین از ۲٫۷ درصد در سال ۲۰۱۷ به ۱۹ درصد در سال ۲۰۲۳ و میانگین تعرفه چین بر آمریکا از ۸ درصد به ۲۱ درصد در همین فاصله زمانی رسید. در سال ۲۰۲۴ نیز دولت بایدن افزایش تعرفه‌ها بر نیمه‌هادیها و خودروهای برقی چین را در دستور کار قرار داد اما دولت دوم ترامپ یک جنگ تجاری جدید جهانی از طریق افزایش شدید نرخ عمومی تعرفه‌ها را در سال ۲۰۲۵ عملیاتی کرد که دیگر تنها چین را در بر نمی‌گرفت و حتی متحدان نزدیک آمریکا را هم از دامنه خود برکنار نمی‌داشت. این به منزله یک تغییر رویکرد اساسی در سیاست تجاری آمریکا بود که نرخ تعرفه‌ها را به سطوحی بی سابقه در قریب یک قرن اخیر رساند و تأثیر معنادار بر تجارت جهانی گذاشت. نرخ تعرفه موثر آمریکا بر جهان از سطوح زیر ۳ درصد در آغاز سال ۲۰۲۵ تا بالای ۲۵ درصد در آوریل ۲۰۲۵ بالا رفت و در



برآورد نرخ تعرفه موثر آمریکا از حدود ۱۹ درصد در اکتبر ۲۰۲۵ (با نرخ تعرفه موزون حدود ۱۱ درصد) به حدود ۱۰ درصد در اواخر سال کاهش یافته است که حاکی از تعدیل نسبی هر چه بیشتر سیاست تعرفه ای آمریکا است اما این نرخها، با وجود تعدیلات ناشی از معافیت‌ها یا خویشننداری طرفهای تجاری و انجام توافقات، همچنان نسبت به نرخهای ابتدای سال ۲۰۲۵ و تعهدات تجاری آمریکا فاصله زیادی دارند و از سوی آمریکا دلایل امنیتی برای توجیه آنها مطرح شده است.



ما و جنگ تعرفه ای آمریکا

اگر چه ایران بواسطه حجم تجارت ناچیز و اتکای پایین به بازار و سرمایه گذاری آمریکا کمترین تاثیر مستقیم را از افزایش محدودیت‌های بازار و سرمایه گذاری آمریکا می‌پذیرد اما از تاثیرات غیرمستقیم اقتصاد جهانی از آن نمی‌تواند برکنار باشد. بدون تردید مهمترین تاثیر این منازعه تاثیر آن بر جایگاه جهانی آمریکا بعنوان کشور محور تخصیصات علیه ایران است. هر چه شکاف جهان با آمریکا افزایش یابد مجال جهانی تخصیصات آمریکا با ایران زمینه بروز کمتری می‌یابد و بر فرصت‌های جهانی همکاری برای ایران می‌افزاید.

بعلاوه تنزل وضعیت مسلط اقتصاد آمریکا بر جهان با تنزل ارزش دلار و تضعیف جایگاه مسلط آن به سست شدن جنبه تحریم مالی ایران و کاهش هزینه‌های مبادله ایران مدد می‌رساند.

نقض فاحش هنجارهای تجاری بین المللی خدشه ای جبران ناپذیر بر وجهه آمریکا در جایگاه رهبری هنجارسازی بین المللی است اما اینکه تا چه میزان در فروپاشی نظام هنجاری کنونی جهان موثر باشد به نحوه تعامل کشورهای دیگر جهان بستگی دارد ولی به هر حال برای کشورمان بعنوان یک منتقد اعمال و یا ماهیت تبعیض آمیز این هنجارها می‌تواند سرشار از فرصت باشد.

آثار رکودی جنگ تعرفه ای که کاهش تقاضا برای نفت و کاهش قیمت آن را در پی دارد می‌تواند بر کشورهای صادرکننده نفت و رشد اقتصادی آنها تاثیر منفی بگذارد.

محدودیت واردات در بزرگترین کشور واردکننده جهان جریان‌ی از تجارت را به سوی دیگر نقاط جهان روانه خواهد ساخت و تجارت‌های جدید و ترتیبات نوین تجاری را ایجاد خواهد کرد که رقابت پذیری‌های بالاتری خواهد داشت. بنابراین، تشدید رقابت در این عرصه‌های جدید قابل پیش بینی است که مواجهه با آن نیازمند هشیاری، سرعت عمل و فراهم آوردن تمهیدات لازم است.

در عین حال سرمایه گذاری عظیم چین در آمریکا هم در پی یک جنگ تجاری به تدریج باید مقاصد جدیدی برای خود بیابد و ملاحظات تحریمی ایران در فضای پرتنش چین و آمریکا رنگ خواهد باخت.

در تغییرات جغرافیای تولید و تجارت جهان در شرایط جنگ تجاری قطعاً بخت ایران بالاتر خواهد رفت و فرصت‌های جدیدی از مشارکت در زنجیره‌های جدید ارزش

و همکاری‌های نوین منطقه ای و جهانی خواهد یافت. بسترسازی‌های پیشین ایران در این خصوص در چهارچوب هایی چون بریکس و شانگهای و اوراسیا هم همکاریهای نیرومندتری را شکل خواهند داد. پدید آمدن اشتراک منافع با طیف وسیعی از کشورهای جهان نویدبخش گسترش عرصه‌های همکاری است.

منابع:

- UNCTAD (2025), UNCTAD (2025), KEY STATISTICS and TRENDS in TRADE POLICY 2024
- WTO, ITC and UNCTAD (2025), World Tariff Profiles 2025
- FINANCIAL TIMES, June 11 2024 (Tariffs are bad policy, but good politics) and Dec 11 2025 (Trump tariff tracker: US trade, markets and the economy)
- IMF (2025) World Economic Outlook (WEO), Global Economy in flux, Prospects remain dim





فصل چہارم
اقتصاد جہانی



مشکل لیبرال‌ها این است که هدف آن‌ها وسیله آن‌ها را توجیه نمی‌کند



پینو دومینیک
پروفسور اقتصاد دانشگاه ییل

کنند. این اصل در قلب علم اقتصاد جای دارد و گرچه ممکن است به صورت انتزاعی بدیهی به نظر نرسد، اما تجربه نشان داده که این سازوکار واقعیت دارد. کشورهایی که در آن‌ها مردم به تخصص‌گرایی و مبادله روی نمی‌آورند و به جای آن، خود غذای خود را تولید می‌کنند، لباس‌هایشان را می‌دوزند و خانه‌هایشان را می‌سازند، جزو فقیرترین کشورهای جهان هستند. کشوری که خودکفایی را به عنوان اصل بنیادین خود پذیرفته و تقریباً به طور کامل از تجارت بین‌المللی منزوی شده، کره شمالی است.

کره شمالی برای جلوگیری از تجارت، به سرکوب نیاز دارد، زیرا تجارت بخشی از طبیعت انسان است. اسمیت در ثروت ملل می‌نویسد: «تقریباً در میان تمام گونه‌های دیگر حیوانات، هر فرد بالغ به طور کامل مستقل است و در وضعیت طبیعی خود نیازی به کمک سایر موجودات زنده ندارد». او می‌آورد اینکه سگ‌ها درباره مبادله استخوان‌ها با هم مذاکره کنند امر مضحکی است. اما در مورد انسان‌ها این‌گونه نیست. اسمیت می‌نویسد: «انسان تقریباً همواره به کمک هم‌نوعان خود نیاز دارد، و این انتظار که صرفاً از روی خیرخواهی دیگران به او کمک کنند، بی‌فایده است. احتمال موفقیت او بیشتر خواهد بود اگر بتواند منافع شخصی آنان را در این همکاری درگیر کند و نشان دهد که انجام آنچه او می‌خواهد، به نفع خودشان است.»

هر طرفدار تجارت آزاد بارها این استدلال را شنیده است: «قطعاً همه ما دوست داریم که تجارت آزاد وجود داشته باشد. در تئوری ایده‌ای جذاب به نظر می‌رسد، اما در دنیای واقعی قابل تحقق نیست». در این چارچوب رایج، تجارت آزاد به عنوان یک ایده‌آل دست‌نیافتنی و حمایت‌گرایی به عنوان گزینه‌ای عمل‌گرایانه و واقع‌گرایانه معرفی می‌شود. چنین برداشتی کاملاً اشتباه است. حمایت‌گرایی در واقع نظریه‌ای آرمان‌گرایانه است که بر سه فرض غیرواقع‌بینانه بنا شده است: ۱- اینکه افراد و بنگاه‌ها برخلاف منافع شخصی خود عمل خواهند کرد، ۲- دولت‌ها در راستای منافع ملی تصمیم می‌گیرند و ۳- گروه‌های ذی‌نفع خاص در حاشیه باقی می‌مانند و در نتایج موثر نیستند. اما به همان اندازه که این فرض غیرواقع‌بینانه هستند، در مقابل این تجارت آزاد است که شیوه زیست روزمره عامه مردم را منعکس می‌کند.

آدام اسمیت در ثروت ملل تلاش کرد نشان دهد که چگونه اقدام افراد در راستای منافع شخصی می‌تواند به نفع دیگران تمام شود. مکانیسم اصلی تحقق این پدیده، تقسیم کار است. زمانی که افراد در حوزه‌هایی که در آن مهارت بیشتری دارند تخصص پیدا می‌کنند و سایر نیازهای خود را از طریق مبادله تأمین می‌کنند، هم خود و هم شرکای تجاری‌شان را ثروتمندتر از حالتی می‌سازند که بخواهند همه چیز را به طور مستقل تولید



اینجاست که آرمان‌گرایی حمایت‌گرایی نمایان می‌شود. حمایت‌گرایی مدعی است که تمایل طبیعی انسان به پیگیری منافع شخصی که مبنای تجارت است، یک «مشکل» است که باید اصلاح شود. این نظریه می‌گوید که برای رشد واقعی، مردم باید برخلاف طبیعت انسانی خود عمل کنند و از این رو، خواسته‌ها و ترجیحات آن‌ها باید تغییر یابد. عامل اجرای این تغییر، دولت است. طرفداران حمایت‌گرایی باید دیدگاهی به‌شدت ایده‌آل‌گرایانه نسبت به دولت داشته باشند و اعتماد زیادی به توانایی دولت برای اجرای برنامه‌هایشان بکنند. اما اگر دولت به اندازه‌ای که آن‌ها تصور می‌کنند کارآمد یا خیرخواه نباشد، برنامه‌هایشان شکست خواهد خورد.

اگر استدلال حمایت‌گرایان درست باشد، چرا این منطق فقط برای کشورها مطرح می‌شود؟ بسیاری از ایالت‌های آمریکا از بسیاری از کشورها بزرگ‌ترند؛ بنابراین، این مسئله نه به جغرافیا مرتبط است و نه به جمعیت. همچنین، تفاوت‌های قابل توجهی در سطح ثروت بین ایالت‌های مختلف وجود دارد؛ مثلاً تولید ناخالص داخلی سرانه ماساچوست تقریباً دو برابر می‌سی‌سی‌پی است و متوسط دستمزد ساعتی در ماساچوست بالاتر از ۱۴ دلار است. روشن‌تر آنکه، اگر استدلالی قوی و منطقی برای حمایت‌گرایی در سطح ملی وجود داشته باشد، همان استدلال باید در سطح استانی هم منطقی‌تر باشد، زیرا انتقال تولید به مکانی دیگر در داخل یک کشور که قوانین یکسان، زبان مشترک و دسترسی به کالاهای عمومی مشابه دارد، بسیار ساده‌تر از انتقال آن به قاره‌ای دیگر با نیروی کار جدید است. به همین دلیل است که مرکز تولید در آمریکا بارها جابه‌جا شده است: ابتدا از شمال شرقی به غرب میانه، و اکنون از غرب میانه به جنوب. حال اگر قانون اساسی آمریکا حمایت‌گرایی ایالتی را ممنوع نکرده بود، آیا ماساچوست باید برای حفاظت از کارگران خود در برابر نیروی کار ارزان‌تر می‌سی‌سی‌پی باید تعرفه وضع می‌کرد؟ شاید برخی از حمایت‌گرایان پاسخ مثبت دهند، اما احتمال آن کم است. زمانی که سطح تحلیل از بین‌المللی به بین‌ایالتی و حتی مضحک‌تر به بین‌شهری پایین‌تر بیاید، برتری تجارت آزاد به‌وضوح آشکارتر می‌شود، حتی اگر به از دست رفتن برخی مشاغل در نتیجه جابه‌جایی تولید منجر شود.

ترامپ خود به این تناقض اعتراف کرده است، زمانی که اشاره می‌کند اگر کانادا ایالتی از آمریکا بود، تعرفه‌ها از بین می‌رفتند. او درست می‌گوید؛ اما این بدان معناست که همان افراد همان

کالاها را می‌خریدند و می‌فروختند، بدون اینکه تغییری اساسی در وضعیت اقتصادی ایجاد شود. تنها تفاوت عمده این بود که حدود ۳۰ میلیون کانادایی در انتخابات آمریکا رأی می‌دادند و سیاست‌های کشور را به‌شدت به سمت چپ متمایل می‌کردند. در نتیجه، به‌نظر می‌رسد بهتر است که مزایای اقتصادی این اتحاد را بدون پیامدهای سیاسی آن داشته باشیم؛ یعنی دقیقاً همان کاری که آمریکا در سال ۱۹۸۸ تحت رهبری ریگان با امضای توافق تجارت آزاد با کانادا انجام داد.

یک تصمیم سیاست‌گذاری نادرست، ناگزیر به تصمیمات اشتباه دیگری برای جبران خسارات ناشی از آن منجر می‌شود، و این مسئله در مورد تعرفه‌های ۲۵ درصدی جدید رئیس‌جمهور ترامپ بر واردات خودرو نیز صادق است. طبق گزارش وال استریت ژورنال در روز پنجشنبه، آقای ترامپ در یک تماس تلفنی با مدیران خودروسازی در ماه جاری، آن‌ها را تهدید کرده است که در صورت اجرای این تعرفه‌ها، نباید قیمت‌ها را افزایش دهند. حداقل این اعتراف ضمنی را می‌توان از اظهارات ترامپ برداشت کرد که تعرفه‌هایش هزینه‌ای بر دوش کسب‌وکارها و مصرف‌کنندگان تحمیل می‌کند، موضوعی که پیش‌تر به‌وضوح از سوی او تأیید نشده بود. اما ظاهراً، مانند برخی از پیشینیان دموکرات خود، برایین باور است که می‌تواند با اعمال فشار بر مدیران عامل، تأثیرات منفی سیاست‌هایش را پنهان کند.

در کارزار انتخاباتی سال گذشته، کامالا هریس پیشنهاد داد که کمیسیون تجارت فدرال آمریکا (افتی‌سی) شرکت‌های مواد غذایی را که قیمت‌ها را بیش از حد افزایش می‌دهند، جریمه کند. ترامپ در واکنش به این پیشنهاد اظهار داشت: «پس از ایجاد یک تورم فاجعه‌بار، رفیق کامالا اعلام کرده که قصد دارد کنترل سوسیالیستی قیمت‌ها را اعمال کند». اما اکنون خود ترامپ برای جلوگیری از افزایش فاجعه‌بار قیمت‌ها ناشی از تعرفه‌های خودروبی، در حال تقلید از «رفیق کامالا» است. پیش‌بینی ابعاد تأثیر قیمتی این سیاست دشوار است، اما «جیم فارلی»، مدیرعامل فورد، ماه گذشته هشدار داد که «در بلندمدت، یک تعرفه ۲۵ درصدی بر واردات از مکزیک و کانادا، ضربه‌ای به صنعت خودروی آمریکا وارد خواهد کرد که تاکنون مشابه آن را ندیده‌ایم». واقعیت این است که کسب‌وکارها با بازگشت ترامپ به دفتر ریاست‌جمهوری، خوش‌بین بودند، زیرا گمان می‌کردند که او درک درستی از نحوه عملکرد بازارها دارد. اما ممکن است در این مورد دچار اشتباه شده باشند.



ثروت از طریق روحیه‌ای پرتحرک و فعال در اقتصاد که مبتنی بر سخت‌کوشی و آزادی کسب‌وکار است خلق می‌شود و نه وضع محدودیت‌ها و تعرفه‌ها. با این حال انتظار می‌رود ترامپ ضمن معکوس کردن روند ۷۵ ساله کاهش نرخ تعرفه‌ها در آمریکا، نرخ تعرفه‌ها را در سال ۲۰۲۵ به ۸.۴ درصد برساند که بالاترین میزان از سال ۱۹۴۸ تاکنون خواهد بود. برخلاف آنچه تیم حمایت‌گرای ترامپ تصور می‌کند، در تاریخ اقتصادهای پیشرفته، هیچ نمونه‌ای وجود ندارد که در آن اعمال گسترده تعرفه‌ها منجر به اثرات مثبتی شده باشد، حتی یک مورد. مشکل لیبرال‌ها این است که هدف وسیله را برای آن‌ها توجیه نمی‌کند و لذا می‌خواهند به اهداف رادیکال (آنچه مورد حمایت اکثریت نیست) خود با استفاده از ابزارهای غیررادیکال (آنچه مورد حمایت اکثریت است) دست پیدا کنند.

منابع:

- de Ruy, Veronique (2025). "The Libertarian DOGE Derangement Syndrome?", National Review, 8 MAR 2025
- Luse, Jeff (2025). "Trump Is Sabotaging His 'Drill, Baby, Drill' Agenda", Reason, 28 MAR 2025
- Pino, Dominic (2025). "Free Trade Is How You Live Your Life", National Review, 27 MAR 2025
- The Editorial Board, "Trump to Auto CEOs: No Price Increases", The Wall Street Journal, 28 MAR 2025



امروز آینده را دیدم، آمریکا در آن جایی نداشت



توماس فریدمن

ستون‌نویس امور خارجی در روزنامه نیویورک تایمز

دیدن آینده به آمریکا می‌آمدند؛ اکنون مقصدشان اینجاست». من پیش از این هرگز چیزی مشابه پردیس هوآوی ندیده بودم. این مجموعه در مدتی کمی بیش از ۳ سال ساخته شده و از ۱۰۴ ساختمان مجزا با طراحی‌های منحصر به فرد تشکیل شده است. فضای سبز آن با دقت آرایش یافته و ساختمان‌ها از طریق یک سامانه قطار مونوریل با ظاهری مشابه قطارهای دیزنی‌لند به یکدیگر متصل‌اند. این پردیس میزبان آزمایشگاه‌هایی با ظرفیت استقرار ۳۵ هزار نفر از دانشمندان، مهندسان و سایر نیروهای تخصصی است و همچنین شامل ۱۰۰ کافه، مراکز بهداشتی و تندرستی و سایر مشوق‌هایی است که با هدف جذب برترین فناوران چینی و بین‌المللی طراحی شده‌اند.

پردیس تحقیق و توسعه دریاچه «لیان‌چیانو» را می‌توان به‌مثابه پاسخ راهبردی هوآوی به تلاش آمریکا برای «خفه‌کردن فناورانه» این شرکت دانست؛ تلاشی که از سال ۲۰۱۹ و با اعمال محدودیت‌های صادرات فناوری آمریکایی، از جمله نیمه‌رساناها، به هوآوی، با استناد به دغدغه‌های امنیت ملی آغاز شد. این تحریم‌ها خسارات سنگینی به هوآوی وارد کرد، اما این شرکت با حمایت دولت چین، مسیر دور زدن تحریم‌های آمریکا را از طریق نوآوری در پیش گرفت. همان‌طور که روزنامه اقتصادی «ماییل» کره جنوبی در سال ۲۰۲۴ گزارش داد، هوآوی دقیقاً چنین مسیری

یادداشتی مهم از نویسنده برنده سه جایزه پولیتزر که امروز اتخاذ راهبرد «ساخت آمریکا، به‌دست کارگران آمریکایی، در همکاری با فناوری، سرمایه و متخصصان چینی» را برای آمریکا ضروری می‌داند. دقیقاً مشابه راهبردی که چین در دهه ۱۹۹۰ برای دستیابی به ثروت برگزید؛ یعنی راهبرد «ساخت چین، به‌دست کارگران چینی، با استفاده از فناوری، سرمایه و شرکای آمریکایی، اروپایی، کره‌ای و ژاپنی»

مقدمه

چند روز پیش در شانگهای با یک انتخاب مواجه بودم: به کدام «سرزمین فردا» بروم؟ آیا باید به نسخه فیک شبیه‌سازی شده از آمریکایی‌ها در «دیزنی‌لند شانگهای» سر می‌زدم یا به «سرزمین فردای واقعی» یعنی مرکز پژوهش‌های بزرگ شرکت فناوری محور چینی «هوآوی» که مساحتی معادل ۲۲۵ زمین فوتبال دارد می‌رفتم؟ گزینه دوم را انتخاب کردم و به بازدید از پردیس تحقیق و توسعه هوآوی رفتم.

این تجربه در عین جذابیت و شکوه، اما عمیقاً برایم نگران‌کننده بود و البته مهر تاییدی روشن و انکارناپذیر بود بر آنچه یکی از بازرگانان آمریکایی که چندین دهه در چین فعالیت کرده، در یکن به من گفت. «زمانی مردم برای



را طی کرده است: این شرکت در کمال شگفتی جهانی، در سال گذشته سری گوشی‌های هوشمند «میت ۶۰» را با بهره‌گیری از نیمه‌رساناهای پیشرفته عرضه کرد؛ آن هم در شرایطی که تحریم‌های آمریکا همچنان برقرار بود. در ادامه، هواوی نخستین گوشی هوشمند سه‌تاشونده جهان را معرفی کرد و همچنین سیستم‌عامل اختصاصی خود با نام «هونگ‌منگ» به معنای هارمونی را رونمایی کرد؛ سامانه‌ای که برای رقابت مستقیم با سیستم‌عامل‌های اپل و گوگل توسعه یافته است.

این شرکت همچنین وارد حوزه توسعه فناوری هوش مصنوعی برای طیفی گسترده از کاربردها شده است؛ از خودروهای برقی و وسایل نقلیه خودران گرفته تا تجهیزات خودمختار استخراج معدن که می‌توانند جایگزین نیروی انسانی شوند. به گفته مقامات هواوی، تنها در سال ۲۰۲۴، این شرکت تعداد ۱۰۰ هزار ایستگاه شارژ سریع را برای خودروهای برقی خود در سراسر چین نصب کرده؛ در حالی که کنگره آمریکا در سال ۲۰۲۱ مبلغ ۷.۵ میلیارد دلار برای ایجاد یک شبکه سراسری ایستگاه‌های شارژ تخصیص داده. اما تا ماه نوامبر سال ۲۰۲۴، تنها ۲۱۴ ایستگاه شارژ عملیاتی در ۱۲ ایالت به بهره‌برداری رسیده است.

تماشای این وضعیت از نزدیک، حقیقتا هراس‌انگیز است. در حالی که ترامپ تمرکز خود را بر این گذاشته که ورزشکاران ترانزجستی آمریکایی باید در کدام تیم‌ها رقابت کنند، چین در حال تحولی بنیادین در ساختار صنعتی خود از طریق هوش مصنوعی است تا بتواند از تمامی کارخانه‌های ما پیشی بگیرد. راهبرد موسوم به «روز رهایی» ترامپ (که روز گذشته در باغ رزهای کاخ سفید اعلام شد)، متکی بر تشدید تعرفه‌ها و در عین حال تضعیف نهادهای علمی ملی و نیروی انسانی متخصصی است که موتور محرک نوآوری آمریکا به‌شمار می‌روند. در مقابل، راهبرد رهایی چین بر گسترش پردیس‌های تحقیقاتی و تمرکز مضاعف بر نوآوری مبتنی بر هوش مصنوعی استوار است، با این هدف که به‌طور پایدار چین را از وابستگی به زنجیره‌های تامین متاثر از تعرفه‌های ترامپ رها سازد.

پیام پکن به آمریکا روشن است: «ما از شما هراسی نداریم. شما آن چیزی نیستید که خودتان می‌پندارید و ما نیز آن چیزی نیستیم که شما تصور می‌کنید. منظورم چیست؟ شاهد شماره ۱: در سال ۲۰۲۴، وال استریت ژورنال گزارش داد که «سود خالص هواوی در سال گذشته بیش از دو برابر شده است»؛ نشانه‌ای خیره‌کننده از بازگشت قدرتمند این شرکت، که با اتکاء به سخت‌افزارهای جدید مبتنی بر تراشه‌های بومی‌سازی شده این

شرکت محقق شده بود. شاهد شماره ۲: همین روزنامه اخیراً از سناتور جمهوری خواه، «جاش هالی»، نقل قول کرده که در مورد چین گفته است: «برخی از سناتورهای آمریکایی باید بیشتر با جهان بیرون مواجه شوند. اگر قانون‌گذار آمریکایی هستی و قصد دارید چین را مورد انتقاد قرار دهید، اختیار با شماست، حتی ممکن است من هم در این کار با شما همراه شوم، اما دست‌کم پیش از آن، تحقیق و بررسی لازم را انجام دهید. امروزه در هر دو حزب سیاسی، این کار (مطالعه و شناخت واقعیت‌ها) به میزان نگران‌کننده‌ای ضعیف شده و در عوض، نوعی اجماع سطحی پدید آمده است؛ اجماعی که منطقه امن سیاسی خود را در حملات لفظی به پکن می‌بیند، چند بار شعار «آمریکا، آمریکا، آمریکا» سر دهد، جملاتی کلیشه‌ای درباره این‌که «دموکراسی‌ها همواره نوآورتر از حکومت‌های خودکامه هستند» بیان و پس از آن، ماجرا را پایان یافته تلقی کند».

ترجیح می‌دهم میهن‌دوستی‌ام را نه با شعار، بلکه با صداقتی بی‌رحمانه نسبت به نقاط قوت و ضعف خودمان و همچنین نسبت به نقاط قوت و ضعف چین ابراز کنم و نیز با توضیح این‌که چرا به باور من، بهترین مسیر پیش روی هر دو کشور، در آستانه‌ی انقلاب هوش مصنوعی، راهبردی است تحت عنوان: «ساخت آمریکا، به‌دست کارگران آمریکایی، در همکاری با سرمایه و فناوری چینی». اجازه دهید بیشتر توضیح دهم.

ساده‌انگاری‌های ترامپ

در دوره نخست ریاست جمهوری ترامپ، من با سیاست تعرفه‌گذاری او علیه چین موافق بودم. چین به‌طور نظام‌مند مانع ورود برخی کالاها و خدمات آمریکایی می‌شد و ما نیز نیاز داشتیم که سیاست تعرفه‌ای متقابل را در قبال پکن به‌کار بگیریم. برای نمونه، چین سال‌ها در اعطای مجوز استفاده از کارت‌های اعتباری آمریکایی در بازار داخلی خود تعلل ورزید، تا زمانی که پلتفرم‌های پرداخت بومی‌اش به سلطه کامل بر بازار دست یافتند و آن را به جامعه‌ای بدون پول نقد تبدیل کردند؛ جایی که تقریباً همه چیز با اپلیکیشن‌های پرداخت موبایلی تسویه می‌شود. هفته گذشته، زمانی که در ایستگاه راه‌آهن پکن قصد استفاده از کارت ویزای خود را داشتیم، به من گفته شد که تنها در صورتی قابل استفاده است که از طریق یکی از این اپلیکیشن‌ها، نظیر «علی‌پی» یا «وی‌چت‌پی»، به سیستم پرداخت متصل شده باشد. این دو سامانه به‌طور ترکیبی بیش از ۹۰ درصد سهم بازار پرداخت الکترونیکی چین را در اختیار دارند.



من حتی با ترامپ موافقم که اعمال تعرفه‌های هدفمند مضاعف بر مسیرهای غیرمستقیم ورود کالاها چینی به بازار آمریکا از طریق مکزیک و ویتنام می‌تواند ابزار سیاستی مفیدی باشد، اما مشروط بر آنکه در چارچوب یک راهبرد جامع‌تر تعریف شود.

مسأله‌ی من با ساده‌انگاری‌های ترامپی است؛ این تصور خام که اگر صرفاً با وضع دیوارهای حمایتی پیرامون یک صنعت یا حتی کل اقتصاد از آن‌ها حفاظت شود، ناگهان و به‌طور معجزه‌آسا، کارخانه‌های آمریکایی شکوفا و همان کالاها در داخل کشور، با همان هزینه و بدون هیچ‌گونه بار اقتصادی برای مصرف‌کنندگان آمریکایی، تولید خواهند شد.

برای شروع، این دیدگاه به‌طور کامل از این واقعیت چشم‌پوشی می‌کند که تقریباً تمامی محصولات پیچیده‌ی امروزی، از خودرو گرفته تا آیفون و واکنس «آر.ان.ای»، در درون زیست‌بوم‌های عظیم، پیچیده و جهانی تولید صنعتی ساخته می‌شوند. همین ساختارهای جهانی هستند که سبب بهبود مستمر کیفیت و کاهش تدریجی قیمت این محصولات می‌شوند. البته، اگر هدف سیاست‌گذار حمایت از صنعت فولاد به‌عنوان کالایی پایه و عمومی باشد، تعرفه‌ها ممکن است به‌سرعت مؤثر واقع شوند، اما اگر قصد حمایت از صنعت خودروسازی را دارید و گمان می‌کنید که صرفاً ایجاد دیواری تعرفه‌ای برای این کار کافی است، درک دقیقی از فرایند تولید خودرو ندارید. سال‌ها زمان خواهد برد تا شرکت‌های خودروساز آمریکایی بتوانند وابستگی شدید خود به زنجیره‌های تامین جهانی را جایگزین کرده و تمامی اجزای خودرو را در داخل آمریکا تولید کنند. حتی شرکت «تسلا» نیز ناگزیر است بخشی از قطعات مورد نیاز خود را وارد کند.

اما شما هم در اشتباه هستید اگر فکر کنید که چین تنها از طریق تقلب به تسلط جهانی در تولید صنعتی دست یافته است. بله، چین تقلب کرده، کپی کرده و شرکت‌ها را مجبور به انتقال فناوری کرده اما آنچه که قدرت عظیم امروز ماشین تولید چین را رقم زده، این نیست که فقط اجناس را ارزان‌تر تولید می‌کند؛ بلکه چین امروز دارد این اجناس را ارزان‌تر، سریع‌تر، بهتر، هوشمندتر و به‌طور فزاینده‌ای با هوش مصنوعی ترکیب شده‌تر تولید می‌کند.

درون باشگاه پرورش اندام چین

چطور؟ «یورگ وونکه»، رئیس پیشین و قدیمی اتاق بازرگانی اتحادیه اروپا در چین، این پدیده را «باشگاه پرورش اندام

چین» می‌نامد و اینگونه روایت می‌کند: «چین با تأکید بر مدل آموزشی استم (علوم، فناوری، مهندسی و ریاضیات) (*) شروع می‌کند. هر سال، این کشور حدود ۳.۵ میلیون فارغ‌التحصیل استم بیرون می‌دهد تقریباً معادل فارغ‌التحصیلان برنامه‌های کارشناسی، کارشناسی ارشد، دکتری و سایر رشته‌ها در آمریکا است. وقتی این تعداد فارغ‌التحصیل در رشته‌های استم دارید، می‌توانید نسبت به هر کشوری استعداد بیشتری صرف حل مسائل کنید.» همانطور که «کیت برادرش»، رئیس دفتر پیشین روزنامه «نیویورک تایمز» در پکن، سال گذشته گزارش داد: «چین ۳۹ دانشگاه دارد که برنامه‌هایی برای آموزش مهندسان و پژوهشگران ویژه صنعت فلزات نادر دارند. دانشگاه‌های آمریکا و اروپا معمولاً فقط دوره‌های پراکنده‌ای در این زمینه ارائه می‌دهند.»

گرچه بسیاری از مهندسان چینی ممکن است با مهارت‌هایی در سطح دانشگاه «ام.آی.تی» فارغ‌التحصیل نشوند، اما بهترین‌ها در سطح جهانی هستند و به تعداد زیاد وجود دارند. جمعیت چین ۱.۴ میلیارد نفر است. این بدین معناست که در چین، وقتی شما دارای یک استعداد ویژه در میان یک میلیون نفر هستید، حداقل ۱۴۰ نفر دیگر دقیقاً مشابه شما وجود دارند.

حال به این مهم هم توجه کنید که مدارس فنی و حرفه‌ای چینی هر ساله ده‌ها هزار برقکار، جوشکار، نجار، مکانیک و لوله‌کش تربیت می‌کنند، بنابراین زمانی که کسی ایده‌ای برای تولید یک محصول جدید داشته باشد و بخواهد یک کارخانه راه‌اندازی کند، این کارخانه به سرعت ساخته خواهد شد. یک دکمه صورتی با نقطه‌های سفید می‌خواهید که بتوان با فشار آن سرود ملی چین را به‌طور معکوس خواند؟ کسی هست که همین فردا آن را برای شما خواهد ساخت و سریعاً هم تحویل خواهد داد. بیش از ۵۵۰ شهر چینی از طریق قطار سریع‌السیر به یکدیگر متصل هستند که قطارهای «آیلا» شرکت آمریکایی «آمتراک» در مقابل آن شبیه سیستم چاپار قدیمی است.

زمانی که همه چیز را به‌طور مداوم دیجیتال و متصل می‌کنید، می‌توانید به راحتی و با استفاده از شناسایی چهره به اتاق هتل خود وارد شوید. حتی گداهای چینی مسلط به فناوری اسکن «کیو.آر.کد» هستند و می‌توانند به سرعت از طریق اسکن گوشی تلفن همراه، اعانه دریافت کنند. کل سیستم برای سرعت تنظیم شده است، حتی اگر فردی باشید که در مقابل قانون یا برای حزب کمونیست چالش ایجاد می‌کنید، با توجه به دوربین‌های امنیتی در هر مکانی، به سرعت دستگیر و ناپدید خواهید شد.



پکن خواهان جنگ تجاری نیست

با وجود تمام مزیت‌های ساختاری چین، این کشور تمایلی به ورود به جنگ تجاری با آمریکا ندارد. در حال حاضر، بخش قابل توجهی از طبقه متوسط چین در وضعیت نارضایتی به سر می‌برد. طی بیش از یک دهه، بسیاری از چینی‌ها به جای سپرده‌گذاری در بانک‌هایی که سود اسمی یا ناچیز پرداخت می‌کردند، سرمایه خود را به بازار مسکن وارد کردند. این رفتار منجر به شکل‌گیری یک حباب بزرگ ملکی شد. برخی در این روند سودهای قابل توجهی کسب کردند، اما پس از اعمال محدودیت‌های اعتباری در حوزه املاک توسط دولت در سال ۲۰۲۰، این بازار دچار افت شدیدی شد. در نتیجه، بخش زیادی از مردم اکنون نقدینگی خود را حفظ می‌کنند، چراکه سود حاصل از سرمایه‌گذاری ملکی از بین رفته و حمایت‌های دولتی در حوزه مستمری و خدمات سلامت عمومی بسیار اندک است. بنابراین، خانوارها مجبورند برای مواجهه با روزهای سخت آینده، پس‌انداز کنند.

همان‌گونه که همکارم «کیت برادشر» به‌تازگی گزارش کرده است، رکود اقتصادی، دولت مرکزی چین را از دریافت درآمدهای مالیاتی لازم برای تحریک تقاضای داخلی و حمایت مالی از صنایع صادرات‌محور که پیشران اصلی رشد اقتصادی این هستند، اما ممکن است تحت تاثیر تعرفه‌های خارجی قرار گیرند، محروم کرده است. به بیان ساده، باشگاه پرورش فناوری چین، ساختاری پیشرفته و تحسین‌برانگیز دارد؛ اما دولت پکن همچنان به توافق تجاری با ترامپ نیاز دارد. توافقی که بتواند موتور صادراتی اقتصاد چین را محافظت و تثبیت کند.

نکته اینجاست که آمریکا نیز به توافق تجاری نیاز دارد. با این حال، ترامپ به‌حدی بازیگری غیرقابل پیش‌بینی شده و هر ساعت سیاست‌هایش را تغییر می‌دهد که مقامات چینی جدی‌تر از همیشه تردید دارند که بتوانند با او به توافقی برسند که به آن پایبند بماند. بانو «میچل گلفند»، متخصص مذاکرات تجاری از دانشگاه استنفورد گفته است: «مدافعان ترامپ معتقدند که غیرقابل پیش‌بینی بودن او، رقبا را از تعادل خارج می‌کند. اما مذاکره‌کنندگان بزرگ می‌دانند که اعتماد و نه آشوب، عامل تحقق نتایج پایدار است. اگر ترامپ همچنان بی‌محای متحدان را همچون دشمنان بیندارد و مذاکرات را به میدان جنگ بدل کند، آمریکا نه‌تنها به توافقات بد خواهد رسید، بلکه در جهانی گرفتار می‌شود که دیگر هیچ شریک مذاکره‌ای برایش باقی نمانده است.» از نظر من، تنها توافقی که منافع دوسویه دارد، توافقی است که می‌توان آن را این‌گونه توصیف کرد: «ساخت آمریکا، به‌دست

زمانی که باشگاه پرورش اندامی مشابه چین پشت هر دیوار تعرفه‌ای نساخته باشیم، با وضع تعرفه‌های بیشتر تنها تورم و رکود به دست خواهیم آورد. شما، به‌ویژه در آستانه انقلاب هوش مصنوعی، نمی‌توانید با تعرفه‌ها در مسیر شکوفایی اقتصادی حرکت کنید. من چهار ماه پیش هم در چین بودم. بین آن زمان و حالا، نوآوران هوش مصنوعی چین توانستند موتور هوش مصنوعی متن‌باز خود را به نام «دیپ‌سیک» را با استفاده از تعداد کمتری از چیپ‌های تخصصی آمریکایی توسعه دهند. من انرژی خاصی در جامعه فناوری چین حس می‌کردم. این انرژی قابل لمس بود. ماه گذشته، نخست‌وزیر «لی کیانگ» در مراسم افتتاحیه کنگره ملی مردم چین اعلام کرد که دولت چین از «کاربرد گسترده مدل‌های هوش مصنوعی در مقیاس بالا» حمایت می‌کند.

یک مهندس خودروری جوان چینی که زمانی برای «تسلا» کار کرده بود به من گفت: «الان همه در حال رقابت بر سر میزان هوش مصنوعی‌ای هستند که وارد محصول می‌شود. حالا شما افتخار می‌کنید که چقدر هوش مصنوعی وارد محصول نهایی کرده‌اید. همه متعهد هستند. من از هوش مصنوعی استفاده خواهیم کرد، حتی اگر الان ندانم چگونه. شما برای آن آماده می‌شوید، حتی اگر در یک خط تولید ساده برای ساخت یخچال مشغول باشید. باید از هوش مصنوعی استفاده کنیم، چون رئیس من به من گفته است.» ما آمریکایی‌های کی‌مارتی باید دقت کنیم که وقتی شما از یک موتور تولیدی با این قدرت و با این اتصال دیجیتالی شبیه چین برخوردار باشید، زمانی که آن را در تمام سطوح با هوش مصنوعی نیز ترکیب کنید، گویی که یک محرک به آن تزریق کرده‌اید که می‌تواند هر جنبه‌ای از فرآیند تولید، از طراحی تا آزمایش و تولید، را بهینه‌سازی و تسریع کند.

به هیچ عنوان اکنون زمان مناسبی نیست که قانونگذاران آمریکایی، به دلیل ترس از اینکه به آنان برچسب «عاشقان پاندا» (***) زده شود، از سفر به چین یا بررسی اقدامات این کشور اجتناب کنند. همانطور که «هان شن لین»، یک آمریکایی که به‌عنوان مدیر میز چین در اندیشکده «گروه آسیا» فعالیت می‌کند، در طول یک صبحانه در هتل «پیس» شانگهای به من گفت: «دیپ‌سیک یک جهش خیلی بزرگ نیست اما با تمام محدودیت‌ها و محرک‌های جدید سرمایه‌گذاری خارجی و عدم تمایل به همکاری از ناحیه آمریکا، اکنون ما از پیشرفت‌های فناوری چین بی‌اطلاع شده‌ایم. چین بدون هر گونه ورودی از ناحیه آمریکا در حال تعریف استانداردهای فناوری و آینده است و این موضوع ما را در آینده در موقعیت رقابتی جدی با چین قرار خواهد داد.»



کارگران آمریکایی، در همکاری با فناوری، سرمایه و متخصصان چینی. یعنی دقیقا مشابه راهبردی که چین در دهه ۱۹۹۰ برای دستیابی به ثروت بزرگید؛ راهبردی که این‌گونه تعریف می‌شد: «ساخت چین، به‌دست کارگران چینی، با استفاده از فناوری، سرمایه و شرکای آمریکایی، اروپایی، کره‌ای و ژاپنی.» «جیم مک‌گرو»، مشاور کسب‌وکار که به‌مدت ۳۰ سال در چین زندگی کرده، این موضوع را چنین برایم توضیح داد: «در گذشته شرکت‌های چندملیتی آمریکایی برای ورود به بازار چین، به سراغ سرمایه‌گذاری مشترک با شرکت‌های چینی می‌رفتند. اما اکنون، شرکت‌های خارجی به چین می‌آیند و به شرکت‌های چندملیتی چینی می‌گویند اگر می‌خواهید وارد بازار اروپا شوید، با من سرمایه‌گذاری مشترک انجام دهید و فناوری‌تان را بیاورید.»

ما باید اعمال هرگونه تعرفه بر کالاهای چینی را با انداختن فرش قرمز جلوی پای شرکت‌های چینی جهت ورود به بازار آمریکا ترکیب کنیم. باید به صنایع آمریکایی مجوز استفاده از لایسنس بهترین نوآوران صنعتی چینی برای تولید در خاک آمریکا را بدهیم و باید اجازه دهیم تا صنایع آمریکایی پذیرای همکاری مشترک با چینی‌ها در سرمایه‌گذاری‌های خطرپذیر و تاسیس کارخانه‌های تولید پیشرفته در قالب سهام ۵۰-۵۰ باشند. البته، مشارکت‌کنندگان چینی در آمریکا باید متعهد شوند که به‌صورت تدریجی سهم قطعات تامین‌شده از منابع داخلی آمریکا را افزایش دهند، نه اینکه تا ابد به واردات متکی بمانند. این راهکار، به‌وضوح، مستلزم تلاش عظیمی برای بازسازی اعتماد میان طرفین است؛ اعتمادی که در حال حاضر تقریباً به‌طور کامل از روابط دوجانبه رخت‌برسته است. با این حال، این تنها مسیر برای رسیدن به تجارت برد-برد معقول است.

در غیر این صورت، به سمت یک سناریوی باخت-باخت در حال حرکت هستیم. برای مثال، در ۱۹ مارس ۲۰۲۵ (۲۹ اسفند ۱۴۰۴)، مجلس سنای ایالت تگزاس به‌طور مقدماتی طرحی را تصویب کرد که به‌موجب آن، شهروندان و نهادهای مستقر در چین، ایران، کره شمالی و روسیه از خرید و مالکیت املاک در ایالت تگزاس منع می‌شوند. قرارداد چین در این فهرست و اینکه به‌جای آن‌که مشوق‌ها و چارچوب‌های لازم برای جذب سرمایه‌گذاری چینی‌ها در تگزاس را تدوین نماییم بیاییم بخشی از بزرگ‌ترین توانمندی‌های مغزی جهان را طرد کنیم، اقدامی کاملاً غیرعقلانی است. از چه زمانی آمریکا تا این حد دچار واگم شده است؟ و از کی دیدگاه واقع‌گرایانه خود را نسبت به جهانی که در آن زندگی می‌کنیم از دست داده‌ایم؟ شما می‌توانید هرچقدر

که بخواهید از جهانی‌سازی انتقاد کنید، اما این واقعیت را تغییر نخواهد داد که حوزه‌های ارتباطات راه دور، تجارت، مهاجرت و تغییرات اقلیمی ما و سرنوشت‌هایمان را به‌طور تفکیک‌ناپذیری در هم تنیده‌اند.

من از شیوه‌ای که «داو سیدمن»، نویسنده‌ی کتاب «چرا چگونگی انجام کارهاست که همه چیز را رقم می‌زند؟»، این موضوع را تبیین می‌کند، بسیار خوشم می‌آید. او در گفت‌وگویی به من گفت: «در مورد آمریکا، چین، و اساساً کل جهان، وابستگی متقابل دیگر یک انتخاب نیست؛ بلکه وضعیت موجود ماست. تنها انتخاب ما این است که آیا می‌خواهیم وابستگی‌های متقابل سالم شکل دهیم و هم‌زمان با یکدیگر اوج بگیریم، یا وابستگی‌های متقابل ناسالم را حفظ کنیم و با یکدیگر سقوط کنیم.» اما در هر دو حالت، این مسیر را با هم طی می‌کنیم. رهبران آمریکا و چین پیش‌تر این حقیقت را درک می‌کردند، و نهایتاً بار دیگر به این درک بازخواهند گشت. تنها پرسشی که در ذهن من باقی می‌ماند این است: تا آن هنگام، چه چیز از آن نظم اقتصاد جهانی زمانی یکپارچه که ثروتی عظیم برای هر دو کشور به ارمغان آورد باقی خواهد ماند؟



یادداشت:

- * مدل آموزشی «استیم» یک ایده و متد جدید آموزش برای سنین پایه است که در آن روش‌های حل مسائل پیرامونی با تکیه بر چهار مهارت برگرفته از دروس علوم، فناوری، مهندسی و ریاضی تدریس می‌شود. تدریس به روش استیم به صورت جدی چند سالی است که در کشورهای پیشرفته به عنوان یک متد آموزشی مهم در مدارس و پیش دبستانی‌ها آموزش داده می‌شود. توجه به آینده شغلی و تناسب آموزش علوم و مهارت‌های کاربردی در آینده سبب شده تا در کنار دروس مدرسه، استیم نیز در قالب برنامه‌های درون مدرسه و یا خارج از آن اجرا شود.
- ** اصطلاح «عاشقان پاندا» در مقابل اصطلاح «قاتلان اژدها» در آمریکا استفاده می‌شود که اولی مترادف «مماشات‌گران با چین» و دومی «ستیزه جویان با چین» است.

اصطلاحات:

- Alipay & WeChat Pay = علی پی و وی چت پی
- Attempt to Choke it to Death = تلاش برای ممانعت از پیشرفت فناوریانه
- Back Doors = مسیرهای غیرمستقیم / در پشتی
- Homegrown Chips = تراشه‌های بومی سازی شده
- Innovate around Sanctions = دور زدن تحریم‌ها از طریق نوآوری
- Large-Scale A.I. Models = مدل‌های هوش مصنوعی در مقیاس بالا
- Manicured Lawns = فضای سبز با آرایش دقیق
- Manufacturing Juggernaut = ماشین تولید عظیم
- Panda Huggers / Dragon Slayers = عاشقان پاندا / قاتلان اژدها
- Platitudes = شعارهای کلیشه‌ای
- Pony Express = سیستم حمل نامه با اسب / چاپار
- STEM (Science, Tech, Engineering, and Math) = مدل آموزشی استیم
- Triple-Folding Smartphone = گوشی هوشمند سه تاشونده
- Vivid Confirmation = مهر تایید انکارناپذیر

منابع:

- یادداشت توماس فریدمن در روزنامه نیویورک تایمز مورخ ۱۴۰۴/۰۱/۱۶



امروز بیش از هر زمان دیگر،

سرنوشت کشورهای در حال توسعه در دستان خودشان است



دنی رادرک

پروفسور اقتصاد سیاسی در مدرسه کندی دانشگاه هاروارد

توانمندسازی طبقه‌ی متوسط و ۳- توسعه‌ی بخش خدمات برای ایجاد اشتغال خوب.

کشورهای کم‌درآمدی که در پی توسعه بودند عموماً چهار بستر آسیایی (تایوان، کره جنوبی، هنگ‌کنگ و سنگاپور) را الگوی خود قرار دادند. چهار کشوری که در دهه‌ی ۱۹۵۰، در سطحی از فقر مشابه با کشورهای آفریقایی قرار داشتند و به شدت به صادرات محصولات کشاورزی و مواد خام معدنی خود وابسته بودند. اما باز شدن درهای تجارت به آن‌ها امکان داد تا با تمرکز بر تولید کالاهای صنعتی پیچیده‌تر (از اسباب بازی و پوشاک گرفته تا فولاد، خودرو، تجهیزات الکترونیکی و امروزه نیمه‌هادی‌ها) به تدریج در زنجیره‌ی ارزش جهانی ارتقا یابند و هم‌زمان، به فناوری‌های پیشرفته و ماشین‌آلات صنعتی نیز دسترسی پیدا کنند.

پس از این چهار، چین نیز به سرعت از این الگو پیروی کرد و با ارتقای کارآمدی‌های این راهبرد، به قطب تولید صنعتی جهان تبدیل شد؛ مسیری که منجر به خروج ۸۰۰ میلیون نفر از جمعیت آن کشور از فقر شدید گردید و جایگاه چین را به عنوان رقیب ژئو-اقتصادی اصلی آمریکا تثبیت کرد (شاید بتوان گفت که راهبرد توسعه‌ی چین بیش از حد موفق عمل کرده؛ چنان‌که در آغاز ریاست جمهوری «بایدن»، «رقابت با

آنچه در باغ رُز کاخ سفید توسط ترامپ اعلامیه «روز آزادی» نام گرفت را کارخانه‌های پوشاک «هانوی» و «بنومپن»، اعلامیه «تعرفه‌های متقابل» و نوعی اعلام جنگ اقتصادی تلقی کردند. تولید کالا و صدور آن به بازارهای خارجی مسیری است که در طول بیش از هفت دهه بسیاری کشورها برای گذار از فقر برگزیده‌اند. این راهبرد که به «صنعت‌گرایی صادرات‌محور» شهرت دارد، گرچه بر پایه‌ی پاره‌ای اصلاحات ساختاری در اقتصاد داخلی آن‌ها استوار بوده، اما پیشران اصلی آن، باز شدن نظام اقتصاد جهانی تحت رهبری آمریکا در دوران پس از جنگ جهانی دوم بوده است.

حال گرچه سیاست‌گذاران و سرمایه‌گذاران، در کشورهایی که پیش از این مسیر ادغام در تجارت جهانی را برگزیده‌اند، به درستی دل‌نگران پیامدهای چرخش حمایت‌گرایانه آمریکا شده‌اند اما بیابید اعتراف کنیم که این راهبرد برای اغلب اقتصادهای در حال توسعه، طی چندین دهه، به تدریج از رمق افتاده بود و فاقد صرفه‌ی اقتصادی شده بود. کشورهای در حال توسعه برای بازیابی پویایی رشد خود، دیگر ناگزیرند تا از سیاست‌های تجاری عجیب و غریب (گریز از مرکز) ترامپ عبور و تمرکز خود را معطوف به چالش‌های ساختاری‌تری کنند که پیش روی آنان است: ۱- تقویت بازارهای داخلی، ۲-



چین» به دغدغهای راهبردی و مشترک برای هر دو حزب اصلی در آمریکا تبدیل شده بود)

با افزایش تدریجی هزینه‌های نیروی کار در چین، بخشی از جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به سمت ویتنام رفت؛ کشوری که از دهه‌ی ۱۹۸۰ فرآیند گذار به سوی الگوی توسعه‌ی صادرات محور را آغاز کرده بود و شاید بتوان آن را آخرین تجربه‌ی موفق در مقیاسی معنادار از چنین الگویی دانست.

با توجه به دگرگونی تقریباً معجزه‌آسای برخی اقتصادهای آسیایی، جای شگفتی نیست که کشورهای کم‌درآمد دیگر در تلاش‌اند تا از مسیر آن‌ها الگوبرداری کنند. الگوی «صنعت‌گرایی صادرات محور» به دستورکار اصلی متخصصان رشد اقتصادی و نهادهای بین‌المللی بدل شده و در پایتخت کشورهای در حال توسعه سیاست‌گذاران آن را ضرورتی راهبردی تلقی می‌کنند.

نکنه اینجاست که از دهه‌ی ۱۹۹۰ به این سو، تحولات فناوری و دگرگونی در شیوه‌های سازماندهی تولید صنعتی، کارآمدی این الگو را به‌طور چشم‌گیری تضعیف کرده است. ظهور فناوری‌هایی نظیر اتوماسیون، روباتیک و چاپ سه‌بعدی، جایگزینی نیروی انسانی با ماشین‌آلات را تسهیل و بدین سان، مزیت رقابتی اصلی کشورهای کم‌درآمد (فراوانی نیروی کار ارزان) را خنثی ساخته است.

اگر با دقت نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که طی چند دهه اخیر و به‌ویژه پیش از همه‌گیری کرونا، رشد اقتصادی بالا تنها نصیب آن دسته از کشورهای در حال توسعه شده که عمدتاً متکی بر صادرات صنعتی نبوده‌اند. اتیوپی نمونه‌ای بارز در این زمینه است: در ابتدای دهه‌ی ۲۰۰۰، به‌واسطه‌ی افزایش هزینه‌ی نیروی کار در چین، انتظار می‌رفت این کشور پرچم‌دار موجی جدید از صنعتی‌سازی صادرات محور شود. مانند معجزه‌های اولیه‌ی آسیای شرقی، اتیوپی نیز انبوهی از نیروی جوان مشتاق به مشاغل باثبات کارخانه‌ای داشت. دولت این کشور با جذب هدفمند سرمایه‌گذاران از چین و دیگر کشورها و ساخت پارک‌های صنعتی، بستر مناسبی برای سرمایه‌گذاری خارجی فراهم آورد. اما در نهایت، برخلاف آنچه انتظار می‌رفت، فرصت‌های شغلی صنعتی کمی ایجاد شد. جالب است بدانید رشد سریع اقتصادی این کشور عمدتاً حاصل سرمایه‌گذاری دولت در زیرساخت‌های حمل‌ونقل و سامانه‌های نوین آبیاری کشاورزی بود که به تحریک تقاضای داخلی انجامید و گسست ساختاری اتیوپی

از بازارهای جهانی مانع از آن شد که به یک قطب تولید صنعتی بدل شود.

در نقطه‌ی مقابل، مکزیک قرار دارد (کشوری که با بزرگ‌ترین اقتصاد جهان مرز زمینی طولانی دارد و از دهه‌ی ۱۹۹۰، ادغام اقتصادی با آمریکای شمالی را با امضای توافق‌نامه‌ی تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا) به محور راهبرد توسعه‌ی خود تبدیل کرده است). مکزیک گرچه با جهش در صادرات، تولید صنعتی و جذب سرمایه‌گذاری خارجی روبه‌رو شد، اما منافع این رشد عمدتاً محدود به بخش کوچکی از اقتصاد این کشور بود و به‌واسطه‌ی عدم ادغام مناسب کارخانه‌های صادرات محور با بدنه‌ی اقتصاد داخلی، نرخ رشد کلان اقتصادی این کشور همچنان پایین ماند؛ چراکه این واحدهای تولیدی، به‌رغم پیوند با زنجیره‌های تامین آمریکا، نتوانستند اشتغال‌زایی فراگیر ایجاد کنند.

شکی نیست که در آینده نزدیک تعرفه‌های تجاری ترامپ به کشورهایی نظیر ویتنام، کامبوج و مکزیک، که به شدت به صادرات به بازار آمریکا وابسته‌اند، آسیب خواهد زد. این کشورها بیش از سایرین تحت تأثیر این سیاست‌های حمایت از تولید داخلی آمریکا قرار خواهند گرفت و حتی ممکن است وارد رکود اقتصادی شوند. با این حال، این واقعیت که مکزیک حتی با دسترسی آزاد به بازار آمریکا نتوانست از این وابستگی سربلند بیرون بیاید، نشان می‌دهد که اتکا به صادرات کالا به اقتصادهای ثروتمند، تضمینی برای موفقیت کشورهای در حال توسعه نیست و این اصلی است که صحت آن ارتباطی به مسیر سیاست‌های تجاری ترامپ ندارد.

حال باید این سوال مهم را از خود بپرسیم که کشورهای در حال توسعه چگونه می‌توانند چنین روندی را معکوس کنند؟ با اذعان به اینکه بخش صنعت کماکان نقشی مهم ایفا می‌کند، پاسخ را باید در ضرورت تمرکز بیشتر آن‌ها بر بخش خدمات جستجو کرد. این کشورها باید تمرکز خود را به زیربخش‌های خدماتی (مراقبت‌های بهداشتی، خرده‌فروشی و گردشگری) معطوف کنند که بیشترین ظرفیت ایجاد شغل در آن‌هاست. چالش اصلی کشورهای در حال توسعه، توانمندسازی اقتصادهای مبتنی بر طبقه‌ی متوسط از طریق ایجاد مشاغل بهتر و بهره‌ورتر در این حوزه‌هاست. و این البته رسالتی سترگ است؛ چراکه در تاریخ توسعه، بهره‌وری در بخش خدمات همواره عقب‌تر از صنعت بوده است.



اصطلاحات:

- Bottom-Up Growth = رشد فراگیر از پایین به بالا
- Export-Oriented Industrialization = صنعت‌گرایی صادرات‌محور
- Trickle-Down Growth = رشد قطره‌چکانی از بالا به پایین
- Trump's Trade Eccentricities = سیاست‌های تجاری عجیب و غریب ترامپ

منابع:

- <https://www.nytimes.com/2025/04/06/opinion/tariffs-vietnam-cambodia-globalization.html>

خوشبختانه، ایده‌های امیدوارکننده‌ای برای گونه‌ای نوین از «سیاست صنعتی» وجود دارد که هدف آن، ارتقاء آن دسته از زیربخش‌های خدماتی است که توان جذب نیروی کار گسترده‌ای دارند. این راهکارها از تشویق شرکت‌های بزرگ (نظیر فروشگاه‌های زنجیره‌ای یا پلتفرم‌های دیجیتال) برای اتصال مؤثرتر به اقتصاد داخلی و به‌کارگیری نیروی کار بومی، تا حمایت از توسعه‌ی بنگاه‌های خرد کارآفرین از مسیر فناوری و آموزش را دربر می‌گیرند. این نوع سیاست‌های مداخله‌جویانه دولتی به احتمال زیاد قادر نخواهند بود تا سرعت رشد در الگوی شرق و جنوب شرق آسیا در دوران اوج صنعتی‌سازی صادرات‌محور را تکرار کنند؛ اما مزیت‌شان آن است که به‌جای تکیه بر «رشد قطره‌چکانی از بالا به پایین»، بر «رشد فراگیر از پایین به بالا»، برخاسته از بسترهای پایین جامعه، و اشتغال‌زایی باکیفیت برای اکثریت نیروی کار کم‌تحصیل‌کرده متمرکز می‌شوند.

امروز دیگر برای میلیارد‌ها انسانی که همچنان در کشورهای با درآمد پایین زندگی می‌کنند، مسیر دستیابی به رفاه بسیار متفاوت از مسیر کشورهای ثروتمند و قدرت‌های صنعتی آسیا شده است. حتی پیش از آن‌که ترامپ «جنگ تجاری جهانی» خود را کلید بزند، دوران رشدهای معجزه‌آسا، آن‌گونه که تا به حال می‌شناختیم، رو به پایان بود. در عصر حاضر بیش از هر زمان دیگر، سرنوشت کشورهای در حال توسعه در دستان خودشان است.



ترامپ، مائو و کاسترو



ریکاردو هاسمن

پروفسور اقتصاد سیاسی و مدیر آزمایشگاه رشد در مدرسه کندی هاروارد

در حوزه سیاست‌گذاری و توسعه اقتصادی. در هفته‌های اخیر، جایگاه علمی او باعث شده تا مستقیماً درگیر منازعه میان کاخ سفید و دانشگاه‌ها شود؛ چرا که دولت ترامپ در حال بررسی محروم‌سازی هاروارد از پاره‌ای منابع از طریق سلب معافیت مالیاتی و محدودسازی توانایی دانشگاه هاروارد در جذب دانشجویان بین‌المللی است.

📌 **پرسش ۱:** سوال اول من این است که تجربه زیسته «ریکاردو هاسمن» چگونه بر دیدگاه امروز او در خصوص آنچه در آمریکا می‌گذرد اثر گذاشته است؟

ریکاردو هاسمن: پدر و مادر من از هولوکاست جان به‌در بردند و به ونزوئلا مهاجرت کردند. پدرم در سال ۱۹۴۳ و مادرم در سال ۱۹۴۹. در آن زمان، این تصور وجود داشت که اروپایی‌تباران است، و در مقابل ونزوئلا به‌عنوان یک دموکراسی باثبات تلقی می‌شد. اما در سال ۱۹۹۹، ونزوئلا مسیری را به سوی اقتدارگرایی آغاز کرد که اکنون به دیکتاتوری آشکار منتهی شده است. (درس مهمی که برای امروز آمریکا می‌گیرم این است که) در برهه‌هایی از زمان، این امکان وجود دارد که رویه‌های بسیار منظم و باثبات پیشین به ناگهان فرو پاشند.

«دونالد ترامپ»، روز ۲۸ فروردین در حالی که در جریان مراسم ادای سوگند «مهمت اوز» به‌عنوان مدیر جدید «برنامه‌های بیمه درمانی برای افراد مسن و کم‌درآمد» گفتگو می‌کرد، به ناگاه سندی درباره «کیل مار آبریگو گارسیا» را جلوی چشم همگان گذاشت و او را تروریست نامید (*).

در نگاه نخست، این ایده به‌طرز غافلگیرکننده‌ای غیرمنتظره به نظر می‌رسد که رئیس‌جمهور آمریکا رفتاری کند که پیشتر آن را از «مائو زدونگ» یا «فیدل کاسترو» توقع داشتیم. اما «ریکاردو هاسمن»، اقتصاددان برجسته‌ای که دیدگاه‌هایش مبتنی بر تجربه زیسته و دانش تحلیلی‌اش است، معتقد است هر سه این افراد را بهتر است به‌مثابه رهبران انقلابی فهم کرد؛ رهبرانی که خود را وقف انهدام هنجارهای نهادی موجود کردند.

«هاسمن»، که والدین یهودی‌اش برای گریز از هولوکاست به ونزوئلا پناه آوردند، در آن کشور به‌عنوان وزیر برنامه‌ریزی و عضو هیأت‌مدیره بانک مرکزی خدمت کرده است. وی سپس به آمریکا مهاجرت کرد و اکنون استاد دانشگاه هاروارد و بنیان‌گذار «آزمایشگاه رشد اقتصادی» این دانشگاه است؛ مرکزی پژوهشی

1. <https://www.cms.gov/newsroom/press-releases/dr-mehmet-oz-shares-vision-cms>



🔴 **پرسش ۲:** آیا فکر می‌کنید تجربه‌ی زیسته‌ی شما این امکان را برایتان فراهم کرده که پدیده‌ها را شفاف‌تر و عمیق‌تر از کسانی ببینید که تمام عمر خود را در آمریکای باثبات سپری کرده‌اند و شاید در درک برخی نشانه‌ها دچار مشکل باشند؟

ریکاردو هاسمن: زمانی که تجربه‌ی مرگ یک دموکراسی را از سر گذرانده باشید، نوعی «حس پیش‌آگاهی» در شما شکل می‌گیرد، نوعی دریافت شهودی نسبت به علائم هشداردهنده، و اکنون در آمریکا نشانه‌هایی از آن را می‌توان دید. همکارم، «استیون لویوتسکی»، کتابی دارد با عنوان «چگونه دموکراسی‌ها می‌میرند»؛ که در آن جایجا از ونزوئلا مثال آورده است. از همین رو، وضعیت کنونی، آمریکا برای من تا حد زیادی حالت «دژاوو» (déjà vu) دارد، یعنی احساس تکرار تجربه‌ای که پیش‌تر از سر گذرانده‌ام.

🔴 **پرسش ۳:** بیا بید از اینجا شروع کنیم که در حال حاضر تا چه حد به وضع موجود امیدوار مانده‌اید؟ چه تفاوت‌های کلیدی میان امروز آمریکا و آنچه در ونزوئلا تجربه کردید می‌بینید؟

ریکاردو هاسمن: در هر جامعه‌ای، نیروهایی وجود دارند که از وضع موجود محافظت می‌کنند. فیلسوف سیاسی بریتانیایی قرن بیستم، «مایکل اوکشات»، می‌گفت که تمایل محافظه‌کارانه با شکر آنچه در زندگی داری آغاز می‌شود. آنچه اکنون در اختیار توست، تا حدی میراثی است از گذشته. در برابر این نگرش، یک گرایش انقلابی با این پیش‌فرض وجود دارد که آنچه موجود است، بد است؛ اگر چیزی وجود دارد، این خود دلیلی است بر بد بودن آن. چنین نگرشی تو را به تغییر هرآنچه موجود است وامی‌دارد. در هر دموکراسی لیبرال، این پدیده بدل به تنشی مضاعف‌تر هم می‌شود؛ چراکه دموکراسی به نوعی به معنای حاکمیت اکثریت است و لیبرالیسم به این معناست که افراد دارای حقوقی غیرقابل سلب هستند که حتی اکثریت نیز نمی‌تواند آن‌ها را از میان بردارد. پس هنگامی که جوامع ناگهان وارد وضعیتی انقلابی می‌شوند، سازوکارهای مهار و موازنه، یعنی همان نهادهایی که از حقوق فردی و اقلیت‌ها محافظت می‌کنند، به منزله‌ی مانعی در برابر تحقق اراده‌ی اکثریت تلقی می‌شوند و ناگهان، نهادهایی که آزادی و حقوق فردی بدهی دیروز را تضمین می‌کردند، مورد حمله قرار می‌گیرند. در این زمینه است که من «ترامپ» را

چهره‌ای انقلابی می‌دانم؛ او می‌خواهد تمام قواعدی را که به ارث برده نابود کند.

🔴 **پرسش ۴:** اگر ترامپ را چهره‌ای انقلابی بدانیم، این برداشت چه تصویری از آمریکا در سه سال ونیم آینده یا حتی بیشتر به ما می‌دهد؟

ریکاردو هاسمن: گاه به نظرم می‌رسد که ترامپ چنان حجم عظیمی از تغییرات را در حوزه‌های گوناگون اعمال می‌کند که وضعیت به کارتون «میکی ماوس، شاگرد جادوگر» شباهت پیدا می‌کند؛ جایی که ناگهان کنترل امور از دستش خارج می‌شود و همه چیز را نابود می‌کند. «ترامپ» ممکن است درنهایت که آمریکا چگونه از نظم بین‌المللی که به ارث برده منتفع می‌شود؛ نظمی که در آن آمریکا از مزیتی قابل توجه در عرصه‌ی فناوری برخوردار است. این مزیت فناورانه، امکان‌های گسترده‌ای برای کسب درآمد از طریق به‌کارگیری این فناوری در مقیاس جهانی فراهم می‌آورد. این سازوکار، تا کنون هم به‌شکلی شگفت‌انگیز برای آمریکا عمل کرده است. در ظاهر، آمریکا با کسری عظیم تجاری در کالاها مواجه است؛ اما این کسری، به‌طور کامل از طریق مازاد درآمد ناشی از ارائه‌ی خدمات به سایر نقاط جهان جبران می‌شود. در مرکز این معادله، مالکیت فکری آمریکایی قرار دارد. شرکت‌های موسوم به «هفت شگفت‌انگیز» بازار سرمایه آمریکا (اپل، مایکروسافت، آمازون، انویدیا، آلفابت، متا و تسلا) بیش از نیمی از درآمد خود را از بازارهای جهانی به‌دست می‌آورند. با این حال، این درآمدها در قالب صادرات کالایی آمریکا ظاهر نمی‌شوند. اکنون، ترامپ در حال از بین بردن توانایی آمریکا برای تجاری‌سازی فناوری در عرصه‌ی جهانی است. او همچنین با حمله به زیست‌بوم علمی کشور، توانایی تولید فناوری‌های جدید را نیز تضعیف می‌کند. بنابراین، او در فرآیند نابودی بنیان‌های شکوفایی اقتصاد آمریکا است و این در حالی است که می‌پندارد آنچه به ارث برده، به نوعی به آمریکا لطمه می‌زند.

🔴 **پرسش ۵:** اگر کسی بخواهد طبیعت ویرانگر یک رهبر انقلابی را مهار کند، چگونه می‌تواند این کار را انجام داد؟ آیا اصولاً چنین چیزی ممکن است؟

ریکاردو هاسمن: در حال حاضر، تمامی اقداماتی که او انجام می‌دهد، از حیث حقوقی بر پایه‌ای بسیار سست و شکننده استوارند و همگی در نظام قضایی با چالش مواجه شده‌اند. خواهیم دید که آیا دادگاه‌ها مانع اقدامات او خواهند شد یا

1. https://en.wikipedia.org/wiki/Michael_Oakeshott



پانویس:

■ (*) شهروند ۲۹ ساله‌ی السالوادوری ساکن ایالت مریلند آمریکا که در ماه گذشته اشتباهی، با وجود دستور قضائی برای توقف، به السالوادور دیپورت شد. پرونده او اکنون بدل به شاخص سنجش اعتبار دستگاه قضائی آمریکا شده است. دادگاه عالی آمریکا دستور بازگشت او را صادر کرده اما دولت «ترامپ» کماکان بر مواضع خود تأکید می‌کند. اخیراً چهار نماینده دموکرات با سفر به السالوادور آزادی این شهروند را پیگیری کردند که ترامپ را بسیار عصبانی کرد. او با نمایش سندی که در این نشست در دست داشت، این شهروند را تروزیست نامید.

■ (*) «میکي ماوس» به عنوان شاگرد یک جادوگر قدرتمند کار می‌کند. روزی، وقتی استادش از کارگاه خارج می‌شود، تصمیم می‌گیرد از کلاه جادویی استاد استفاده کند تا با طلسم کردن یک جارو، کارهای سخت را به او بسپارد. در ابتدا، همه چیز عالی پیش می‌رود و جارو مانند یک خدمتکار مطیع از آب درمی‌آید اما وقتی کنترل طلسم را از دست می‌دهد، جارو شروع به تکثیر شدن می‌کند و کارگاه را غرق آب می‌کند و «میکي» هرچه تلاش می‌کند جلوی فاجعه را بگیرد، وضعیت بدتر می‌شود.

اصطلاحات:

- Bequest of The Past = میراث گذشته
- Checks and Balances = مهار و موازنه
- Flimsy Legal Basis = بنیان حقوقی مست / شکننده
- Inalienable Rights = حقوق غیرقابل سلب
- Status Quo = وضع موجود

منابع:

- <https://www.theglobeandmail.com/world/article-harvard-economist-sees-parallels-between-trump-zedong-and-castro/>

نه، اما همین دادگاه‌ها، او را از تعقیب کیفری بابت تصمیماتی که اتخاذ می‌کند مصون کرده‌اند. همچنین خواهیم دید که آیا در نوامبر ۲۰۲۶، کنترل مجلس نمایندگان را از دست خواهد داد یا نه و اینکه آیا ناگهان با یک قوه‌ی مقننه‌ی غیرمطیع مواجه خواهد شد یا خیر. آیا نظام تفکیک قوا، به مانعی در برابر تلاش‌های او برای رهایی کامل از هرگونه محدودیت در اجرای دستورکار سیاسی‌اش تبدیل خواهد شد؟ این‌ها پرسش‌هایی است که پاسخ آن‌ها هنوز در صحنه‌ی سیاست رقم نخورده است. میدان اصلی نبرد آن جاست.

🔗 **پرسش ۶:** در حال حاضر چقدر به توانایی نهادهای آمریکایی برای ادامه کارکرد درست و حفظ ثبات اعتماد دارید؟ آیا مانند برخی از هم‌تایان دانشگاهی‌تان، شما هم به مهاجرت به کانادا فکر می‌کنید؟

ریکاردو هاسمن: این مقطع، فرصت بی‌نظیری برای کانادا است تا به یک قدرت علمی و فناورانه بدل شود؛ همان‌گونه که آمریکا در گذشته، با جذب پناهندگان علمی از آلمان، به چنین جایگاهی دست یافت. توانمندی علمی و فناورانه، از منظر انسانی، پدیده‌ای است که توسعه‌ی آن بسیار دشوار اما از منظر جغرافیایی، جذب آن بسیار آسان‌تر است. اگر آمریکا به سرزمینی بدل شود که برای نیروی انسانی اندیشمند و علمی، نامساعد و طردکننده باشد، آنگاه کشورهایی که بتوانند این نخبگان را جذب کنند و محیطی برای شکوفایی‌شان فراهم آورند، می‌توانند در بازه‌ای کوتاه به قطب فناوری جدیدی در جهان بدل شوند.

🔗 **پرسش ۷:** تا چه اندازه احتمال می‌دهید که آمریکا به سرزمینی نامساعد برای مهاجرت بدل شود؟

ریکاردو هاسمن: زیاد. «ترامپ» در حال به چالش کشیدن پیش‌فرض‌هایی است که دموکراسی‌های لیبرال برای مدت‌زمانی طولانی به شهروندان خود عرضه کرده‌اند؛ پیش‌فرض‌هایی که بر پایه‌ی میراثی خارق‌العاده از گذشته استوار است، از جمله برخورداری از بهترین دانشگاه‌های جهان و پیشرفته‌ترین زیست‌بوم علمی و فناورانه‌ی دنیا. اما او این میراث را، به جای آنکه نقطه‌ی قوت ببیند، دشمن تلقی می‌کند و مساله اینجاست که این نخبگان، گزینه‌های جایگزین در اختیار دارند.



فلج کردن اقتصاد نوآوری آمریکا



ویلیام اچ. جانوی
پروفسور اقتصاد در دانشگاه کمریچ

«کلمبیا» و «پرینستون» از مطالبات سیاسی وی، بودجه‌های دولتی آن‌ها را قطع خواهد کرد. همچنین تامین مالی پژوهش‌های حیاتی در حوزه‌هایی همچون ایدز، سرطان و سایر زمینه‌های اضطراری علمی در معرض حذف قرار گرفته‌اند. بسیاری از دانشمندان برجسته در «سازمان غذا و داروی آمریکا (اف.دی.ای)»، «سازمان ملی سلامت (ان.آی.اچ)» و سایر نهادهای ذی‌ربط تحت فشار قرار گرفته و به اجبار از خدمات عمومی کناره‌گیری می‌کنند.

ساختار اقتصاد نوآورانه‌ی آمریکا حاصل تلاش سه نسل متوالی است؛ اما به نظر می‌رسد «دونالد ترامپ» با عزمی راسخ در پی آن است که تنها ظرف چند ماه، آن را به شکلی ساختاری و جبران‌ناپذیر تضعیف کند. نهادهایی که هدف حملات او قرار گرفته‌اند، مؤلفه‌هایی بنیادی در زیست‌بومی پیچیده و پویا هستند که طی دهه‌ها، آمریکا را به قدرتی مسلط در فناوری، نظامی‌گری و اقتصاد جهانی بدل کرده‌اند. جایگاه برتر آمریکا، وام‌دار همکاری میان کارآفرینانی متنوع از بخش‌های عمومی، خصوصی و جامعه‌ی مدنی است؛ همان بازیگرانی که جنگ سرد را به سود غرب به پایان رساندند، انقلاب‌های دیجیتال و زیست‌فناورانه را پدید آوردند و مرزهای دانش و نوآوری را در گستره‌ی کامل ظرفیت‌های نوآورانه به پیش راندند.

راه و رسم آمریکایی

هدف روایت حاضر، مجسم‌کردن سیمای واقعی الگوی منحصر به‌فرد آمریکایی است. همان‌گونه که «فرد بلاک» از دانشگاه

«ویلیام اچ. جانوی» استاد برجسته رشته اقتصاد در دانشگاه کمریچ انگلستان و نویسنده کتاب «پیاپی‌سازی سرمایه‌داری در اقتصاد نوآوری» است. او در این متن به خوبی تحولات نظام نوآوری در آمریکا، تضاد در سیاست‌های جدید دستگاه اجرایی جدید ترامپ با مولفه‌های توسعه نظام نوآوری در گذشته و واگرایی ایجاد شده میان منافع گروه‌های مختلف در این زمینه در حال حاضر را شرح می‌دهد. خواننده در انتهای متن به خوبی با ساختار سنتی و مدرن نظام نوآوری در آمریکا و خاستگاه اقتصادی و فکری موثرترین افراد تصمیم‌گیر در دستگاه اجرایی این کشور آشنا خواهد شد و در خواهد یافت که سیاست‌های تجاری اخیر در آمریکا بخشی از یک طرح بزرگ‌تر به نام «پروژه ۲۰۲۵» است.

مقدمه

دولت «دونالد ترامپ» در جنگ خود علیه دانشگاه‌ها و پژوهش‌های تامین‌مالی شده از ناحیه دولت، دقیقا همان نهادهایی را هدف قرار داده است که آمریکا را به قدرتی پیش‌تاز در عرصه‌های فناوری، نظامی و اقتصادی جهان بدل کرده‌اند. با توجه به آن‌که چین نیز در حال اقتباس و بومی‌سازی همین الگوی نوآوری است، تخریب این زیرساخت‌ها می‌تواند در بحرانی‌ترین مقطع زمانی ممکن رخ دهد.

قله‌های راهبردی اقتصاد نوآوری محور آمریکا تحت محاصره قرار گرفته‌اند. دولت «دونالد ترامپ» تهدید کرده که در صورت عدم تبعیت دانشگاه‌های پژوهشی طراز اول جهان نظیر «هاروارد»،



کالیفرنیا، خاطرنشان می‌کند: "توسعه اقتصادی آمریکا از نخستین روزهای جمهوری بر اتکای مداوم به شراکت میان دولت و بخش خصوصی استوار بوده است. دولت زیرساخت‌های ضروری نظیر جاده‌ها، کانال‌ها، خطوط راه‌آهن و بندرگاه‌ها را فراهم می‌کرد، به تربیت نیروی کار می‌پرداخت و ظرفیت‌های فناورانه‌ی جامعه را توسعه می‌داد؛ همچنین، نهادهای دولتی نقش تسهیل‌گر در گسترش نوآوری‌های بهره‌ورانه در حوزه‌های کشاورزی، صنعت و خدمات ایفا می‌کردند" (*).

یکی از ارکان بنیادین این شراکت، «نظام ثبت اختراع» آمریکا بود؛ سازوکاری که پایه‌های حقوقی آن بر بند نخست قانون اساسی آمریکا استوار شده است. این نظام، برخلاف الگوی بریتانیایی که از امتیاز انحصاری سلطنت نشأت گرفته بود، به مراتب قابل حصول‌تر و مردم‌محورتر بود و به همین واسطه زمینه‌ساز شکل‌گیری «بازاری شدن پتنت‌ها» شد؛ بازاری که روند تبدیل اختراعات به نوآوری‌های با ارزش اقتصادی را به‌شدت تسریع کرد.

در دوران جنگ داخلی آمریکا، دولت «آبراهام لینکلن»، در قالب «قانون موریل»، با اهدای زمین به دانشگاه‌ها و تامین مالی پژوهش‌های کشاورزی بسیج منابع عمومی را شروع کرد و با تخصیص یارانه، پروژه‌ی احداث راه‌آهن سراسری قاره‌ای را حمایت نمود. نخستین پیوند نهادی میان امنیت ملی و پشتیبانی دولتی از علم در آمریکا، به ماه مارس سال ۱۸۶۳ برمی‌گردد؛ زمانی که «لینکلن» منشور تاسیس «آکادمی ملی علوم» را صادر کرد، سازمانی غیردولتی و غیرانتفاعی که مأموریت یافت بنا به درخواست هر نهاد دولتی، به «بررسی، مطالعه، آزمایش و ارائه‌ی گزارش در خصوص هر موضوع علمی یا صنعتی» بپردازد.

پیش از این تحولات، نوآوری بنیادینی پدید آمده بود که فرایند تولید صنعتی را در قرن نوزدهم به‌کلی دگرگون کرد: تولید «قطعات قابل تعویض»، که موجب استانداردسازی اجزای سازنده‌ی طیفی گسترده از محصولات از چرخ خیاطی و ماشین تحریر گرفته تا تفنگ و دوچرخه شد. این تحول، زمینه را برای تولید در مقیاس‌های به‌مراتب بزرگ‌تر فراهم آورد؛ پدیده‌ای که نخستین بار در دهه‌ی ۱۸۳۰ در زادخانه‌ی ارتش آمریکا در شهر «اسپرینگفیلد» ایالت ماساچوست به‌طور نظام‌یافته به اجرا درآمد. از آن پس، ماشین‌آلات ابزار دقیق در تمامی نواحی «نیوانگلند» و «شمال غرب کهن» گسترش

یافتند و نهایتاً، «تولید انبوه» کالاهای مصرفی و صنعتی، به‌ویژه خودرو، را ممکن ساختند.

در آغاز سده‌ی بیستم، با افزایش وابستگی نوآوری‌های مستمر به پیشرفت‌های علمی، آثرشرکت‌های انحصاری برآمده از «انقلاب صنعتی دوم» (نظیر ای. تی. اند-تی، دوپون، جنرال الکتریک، آی‌بی‌ام، آرسی‌ای و زیراکس) به‌منظور حفظ مزیت رقابتی خود، اقدام به تاسیس آزمایشگاه‌های تحقیقاتی تخصصی کردند. با این حال، جنگ جهانی دوم به نقطه‌ی عطفی سرنوشت‌ساز در شکل‌گیری و تحول زیست‌بوم نوآوری در آمریکا بدل شد. با ایجاد «دفتر پژوهش و توسعه‌ی علمی»، زیرساخت نوآوری آمریکا به‌شکل بنیادینی بازآرایی شد و دانشگاه‌های پژوهش‌محور، به‌عنوان بازیگرانی نوظهور، نقشی فعال در منظومه‌ی علمی و فناورانه‌ی کشور ایفا کردند.

نظام نوآوری مدرن آمریکا

یکی از گویاترین نشانه‌های تأثیر بلندمدت «دفتر پژوهش و توسعه‌ی علمی»، جایگاه بی‌رقیب آمریکا در عرصه‌ی پژوهش‌های علمی و اکتشافات بنیادین در جهان است. کشوری که پیش از آن نسبت به اروپا عقب‌مانده محسوب می‌شد، بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم، رهبری علمی جهان را به دست گرفت، روندی که از جمله در سهم چشمگیر و بی‌بدیل آن از جوایز نوبل بازتاب یافته است؛ موفقیتی که مهاجرت گسترده‌ی دانشمندان یهودی از آلمان نازی نیز در آن نقشی تعیین‌کننده داشت. با این حال، این شاخص صرفاً بخشی از نقش اقتصادی بنیادینی را نشان می‌دهد که این دفتر ایفا کرد. آن‌گونه که «دانیل گراس» و «بهاون سمیت» مستند کرده‌اند، دستاورد بنیادین این نهاد، در واقع، وارد ساختن «بزرگ‌ترین شوک تحقیق و توسعه» در تاریخ آمریکا بود. آن‌ها در این خصوص می‌نویسند:

"نخست، فعالیت‌های تحقیق و توسعه‌ی دوران جنگ جهانی دوم، فرایند شکل‌گیری خوشه‌های فناورانه در سراسر آمریکا را در دوران پساجنگ آغاز کرد، خوشه‌هایی که به‌صورت ترکیبی از فناوری‌ها و واحدهای جغرافیایی (شهرستان‌ها x فناوری‌ها) تعریف می‌شدند. دوم، این رشد فناورانه‌ی پایدار هرچند از سرمایه‌گذاری‌های دولتی در حوزه‌ی تحقیق و توسعه پس از جنگ بهره‌مند شد، اما به آن وابستگی ساختاری نداشت. شواهد ما حاکی از آن است که این دفتر به‌منزله‌ی

3. <https://www.press.jhu.edu/books/title/1631/american-system-mass-production-1800-1932>

1. <https://journals.sagepub.com/doi/10.1177/0032329208318731>
2. <https://www.aeaweb.org/articles?id=10.1257/aer.91.2.39>



یک کاتالیزور، فرایند «تجمیع و خوشه‌سازی خوداتکاگونه» را در اقتصاد دانش‌محور به جریان انداخت؛ فرایندی که شامل مهاجرت بنگاه‌ها به مناطق خاص، ورود شرکت‌های نوپا و افزایش سرریزهای دانشی و فناورانه میان مخترعان و حوزه‌های فناورانه بود. سوم، این تحولات نهادی و فناورانه با رشد اشتغال صنعتی در سطح استانی و شکل‌گیری بنگاه‌های جدید در صنایع پیشرفته‌ی مرتبط همراه شد و چهارم، تحقیق و توسعه نظامی دوران جنگ تأثیری پایدار بر جهت‌گیری ساختاری نوآوری در آمریکا بر جای گذاشت و مسیر آن را به سوی فناوری‌های الکترونیک و ارتباطات سوق داد.

یکی از عوامل تعیین‌کننده در این فرآیند، تصمیم به هدایت منابع مالی تحقیقات و توسعه‌ی دولت از طریق دانشگاه‌ها به جای اختصاص انحصاری آن به آزمایشگاه‌های دولتی بود، سیاستی که در طول جنگ سرد نیز تداوم پیدا کرد. تنها «پروژه‌ی منهتن» بود که به‌طور مستقیم توسط نهادهای نظامی مدیریت می‌شد و حتی این پروژه نیز ریشه در یک پژوهش علمی در دانشگاه کلمبیا داشت. پس از وقوع «شوک اسپوتنیک» در سال ۱۹۵۷، دولت آمریکا نه تنها تعهد خود به تأمین مالی تحقیقات علمی را مجدداً مورد تأکید قرار داد بلکه ابتکارات نهادی جدیدی را برای تقویت و حمایت از زیست‌بوم گسترده‌تر نوآوری در سطح ملی معرفی کرد.

به‌طور خاص، «قانون آموزش دفاع ملی» سال ۱۹۵۸ منابع مالی عظیمی را برای گسترش قابلیت‌های پژوهشی دانشگاه‌ها و مدارس تحصیلات تکمیلی اختصاص داد، در حالی که تأسیس سازمان ملی هوانوردی و فضایی آمریکا (ناسا) مجرای دیگری را برای پژوهش‌های دانشگاهی مبتنی بر بودجه دولتی گشود. همه این اقدامات در کنار تأسیس بنیاد ملی علوم (ان.اس.اف) در سال ۱۹۵۰ با هدف حمایت از پژوهش‌های بنیادی تمرکز وزارت دفاع آمریکا بر پژوهش‌های کاربردی را به‌طور مؤثری تکمیل نمود. در سال ۱۹۷۱، رئیس‌جمهور «ریچارد نیکسون» اعلام جنگ علیه بیماری سرطان کرد و این شعار او منجر به افزایش چشمگیری در بودجه‌ی «مؤسسه ملی سلامت» شد؛ در حالی که علم ژنتیک آماده ایجاد پیش‌نیازهای لازم برای آغاز دوران جدید نوآوری‌های زیست‌فناوری و مهندسی ژنتیک می‌شد. به‌طور هم‌زمان، در سال ۱۹۸۰، «قانون بای-دول» (*) مالکیت حقوق معنوی تولیدشده در تحقیقات تأمین مالی شده توسط دولت را به دانشگاه‌ها منتقل کرد. این تحولات هم‌زمان با ظهور تعاملات پیشرفته صنعتی در قالب سرمایه‌گذاری‌های خطرپذیر بود

که قادر به شناسایی و حمایت از اختراعات با پتانسیل تولید نوآوری‌های تجاری با اهمیت بودند.

به این ترتیب، پژوهشگران دانشگاهی که از منابع مالی دولتی برخوردار بودند و استارت‌آپ‌های پشتیبانی‌شده توسط سرمایه‌گذاری خطرپذیر، مسیری نو به سوی مرزهای نوآوری گشودند و طی قرن بیستم به شکلی مؤثر عقب‌ماندگی تحقیقات در شرکت‌های بزرگ را جبران کردند؛ چراکه آزمایشگاه‌های تحقیقاتی این شرکت‌ها به دلیل ناپدید شدن سودهای انحصاری آن‌ها و گسترش استفاده از ابزار خرید سهام تحلیل رفته بودند. در این پارادایم، از یک طرف استارت‌آپ‌ها پتانسیل تجاری اختراعات را نمایش می‌دادند و از طرف دیگر شرکت‌های بزرگ (خریداران اختراع) فرآیند توسعه مقیاس را بر عهده گرفته بودند.

البته باید اعتراف کرد که، با توجه کاهش رشد بهره‌وری (نسبت به دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم) به جز یک جهش موقتی حساب‌دات‌کام در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ در آن، کارایی چنین تقسیم‌کاری در نظام نوآوری در جایگزینی کامل آزمایشگاه‌های تحقیقاتی شرکت‌های قدیمی هنوز محل سؤال است اما (به رغم این جایگزینی ناقص) کماکان از جنگ جهانی دوم تا اوایل سال‌های قرن حاضر، رهبری آمریکا در علم و فناوری عملاً بدون چالش باقی‌مانده بود. فراموش نکنیم که رشد انفجاری ژاپن پس از جنگ جهانی دوم به‌عنوان یک قدرت صنعتی مبتنی بر نوآوری در سازماندهی صنعتی، سیاست صنعتی صادرات‌محور و پیاده‌سازی فنون تولید ناب، گرچه بر توانمندی‌های داخلی این کشور متکی بود، اما هرگز به آن اندازه که بتواند برای رهبری آمریکا در مرزهای فناوری چالش برانگیز باشد، به موفقیت دست نیافت و در نهایت ژاپن به دلیل عدم توفیق در پارادایم انتقال ارزش‌افزایی از سخت‌افزار به نرم‌افزار، از گردونه رقابت خارج شد.

واگرادگی‌های نظام نوآوری

در زیست‌فناوری و علم پزشکی به‌طور کلی، این سیستم نوآوری مدون در دوران ریاست‌جمهوری «جو بایدن» به‌کار خود ادامه داد و البته توفیقات آن در واکنش فوق‌العاده به پاندمی کووید-۱۹ به‌وضوح مشهود بود، زمانی که پیشرفت‌های فناوری «ام-آر.ان.آی» این امکان را فراهم آورد که واکنش‌های مؤثر متعددی به‌سرعت و پیش از انتظار همگان، در دسترس قرار گیرند. با این حال (به دلیل حساسیت‌های سیاسی)، «ترامپ»

1. <https://www.nber.org/papers/w25893>



تمایلی به پذیرش «عملیات وارپ اسپید»، برنامه دولتی که مشوق‌های لازم برای تحویل سریع واکسن‌ها را فراهم ساخت، نداشت و این خود دلیل آنچه پیش آمد بود.

در فناوری اطلاعات، با این حال، گروه کوچک غول‌های فناوری که پس از فروپاشی حباب دات‌کام ظهور کردند، جریان‌های نقدی عظیمی به دست آوردند که به نوبه خود نشان‌دهنده‌ی قدرت بازاری آن‌ها بود. در سال ۲۰۲۲، پنج شرکت پیشرو در حوزه فناوری بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار در تحقیق و توسعه سرمایه‌گذاری کردند که این مقدار حدود ۲۵ درصد بیشتر از هزینه‌های تحقیق و توسعه دولت فدرال بود. تمرکز اصلی آن‌ها هم دقیقاً روی هوش مصنوعی است. «هوش مصنوعی مولد» که نسل چهارم تلاش‌ها برای ساخت «ماشین‌های قادر به تفکر» به حساب می‌آیند به منابع محاسباتی عظیمی نیاز داشت تا مدل‌های آن‌ها بر مبنای مجموعه داده‌هایی به اندازه‌ی خود اینترنت آموزش داده شوند. در حالی که برخی از مطالعات، پتانسیل این فناوری را برای افزایش بهره‌وری در کاربردهای خاص نشان داده‌اند، امروز وعده «یا تهدید» هوش مصنوعی عمومی «همچنان موضوعی داغ و مورد مناقشه است». گرچه امروز کماکان تمرکز تحقیقاتی غول‌های فناوری بزرگ همچنان به‌طور قابل توجهی معطوف به خدمت‌رسانی به پلتفرم‌های دیجیتال و مدل‌های کسب‌وکار خودشان است، با این وجود، در دیگر حوزه‌ها مانند فناوری‌های مرتبط با انرژی (از باتری‌ها تا همجوشی هسته‌ای)، پیشرفت در مسیر نوآوری تا سال ۲۰۲۴ با اتکاء به تحقیقاتی که با بودجه دولتی در دانشگاه‌ها انجام می‌شود و به دست استارت‌آپ‌های پشتیبانی‌شده توسط «سرمایه‌گذاران ریسک‌پذیر» به پیش می‌رود همچنان قابل توجه بوده به شکلی که «انقلاب فناوری سبز»، که به دنبال انقلاب‌های دیجیتال و بیوتکنولوژی پا گرفت، قرار بود ریشه در همان رابطه تولیدی قدیمی میان نهادهای دولتی و دانشگاه‌ها داشته باشد و به آن وابسته باشد.

اما از ابتدای سال ۲۰۲۵، این شراکت دیرینه با یک خطر وجودی جدید روبه‌رو شده است. امروز همزمان با گذار چین از یک «دنبال‌کننده سریع» یا «تقلیدکننده خوب» به یک «رهبر نوآوری مستقل»، در بدترین زمان ممکن «ترامپ» و «ایلان ماسک» به هر دو رکن سیستم نوآوری آمریکا (دولت و دانشگاه‌ها) حمله کرده‌اند.

در واقع به سختی می‌توان بسیاری از رفتارهای این دو را از رفتار یک عامل دست‌مزدبگیر نفوذی چینی تفکیک کرد.

همه چیز را از پایه ویران کن

حال آن دسته از افرادی که معتقد بودند دوره دوم ریاست‌جمهوری «ترامپ» مشابه دوره اول او خواهد بود، به‌طور کامل بی‌آبرو شده‌اند. همان‌طور که «مایکل لوتیس» در کتاب خود با عنوان «خطر پنجم^۴» در سال ۲۰۱۸ آورده، «ترامپ» در دوره اول به‌طور کامل برای انجام چنین ماموریتی مهیا نبود. اما این بار، او با گروهی از نوچه‌های خود وارد کاخ سفید شده که کاملاً به اجرای طرح «رسالت رهبری برای تحقق وعده‌های جناح محافظه‌کار در سال ۲۰۲۵»، که در ۹۲۲ صفحه دقیقاً نقشه‌راه تضعیف دولت آمریکا را تهیه کرده، متعهد هستند (در ادامه به این سند نام «پروژه ۲۰۲۵» داده می‌شود).

آنچه مشخص است بی‌طرفی و دقت در «پروژه ۲۰۲۵» را دو ماموریت اصلی آن، که به‌طور مکرر در طرح بیان و با باری احساسی همراه شده‌اند، نقض می‌کنند؛ امری که با اصل رعایت تحلیل بی‌طرفانه در تناقض است. ماموریت اول این طرح از بین بردن «دی.ای.آی» (تنوع، برابری و فراگیری) به‌طور کامل و ریشه‌ای و در هر جایی که قابل شناسایی باشد، است و ماموریت دوم آن حذف تمام ارجاعات نهادی و برنامه‌ای به «تغییرات اقلیمی» و سیاست‌های مربوط به آن است. یکی از تناقضات آشکار در دوره دوم ریاست‌جمهوری «ترامپ» این است که حمله‌ای چندجانبه به نهادها با شعار «آزادی بیان» اما با محدود کردن و مجازات بیان آغاز شده است.

با شروع دوره دوم ریاست‌جمهوری ترامپ، اجرای دستور کار «پروژه ۲۰۲۵» با برخی رفتارهای نامنسجم و بی‌هدف همراه بوده که همگی آن‌ها را از دوره نخست ریاست‌جمهوری «ترامپ» به یاد می‌آوریم. یکی از آشکارترین نمونه‌ها، وزارت کارآمدی دولت موسوم به «دوج» است که اخیراً پرسنل کلیدی «اداره امنیت هسته‌ای ملی» را ابتدا اخراج و سپس تلاش کرد تا آن‌ها را دوباره استخدام کند.

این اقدام در مغایرتی آشکار با متن «پروژه ۲۰۲۵» بود، به‌طوری که در متن این طرح آمده: «مخزن هسته‌ای آمریکا» نیازمند

1. <https://www.gao.gov/products/gao-21-319>

2. <https://garymarcus.substack.com/p/garymarcus-vs-sam-altman-on-gpt>

3. <https://www.project-syndicate.org/commentary/green-tech-boom-needs-state-follow-through-by-william-jane-way-2021-03>

4. <https://www.amazon.com/Fifth-Risk-Michael-Lewis/dp/1324002646>

5. <https://www.project2025.org>

6. <https://www.nytimes.com/interactive/2025/03/27/us/politics/doge-playbook-musk-cuts.html>



به روزرسانی و تقویت مجدد است تا بتوان با اتکاء به آن به شکلی مؤثر با تهدیدات ناشی از چین، روسیه و دیگر دشمنان مقابله کرد. به عنوان یک سازمان نیمه مستقل، «اداره امنیت هسته‌ای ملی» آمریکا مسئولیت اصلی تحقیق و طراحی جنگ‌افزارهای هسته‌ای جدید و تضمین توانمندی مخزن هسته‌ای موجود را بر عهده دارد. این اقدامات نیازمند تخصیص منابع مالی چشمگیر و دانش علمی پیشرفته است.^۱

حمله‌ی «ترامپ» و «ماسک» به اقتصاد نوآوری چندین بازوی مکمل دارد. برنامه‌ی دولت برای تعطیلی برنامه‌های واکنش به تغییرات اقلیمی وزارت انرژی کاملاً با نقشه‌ی راه پروژه ۲۰۲۵ هم‌راستا است. اما این تلاش‌ها به‌طور پراکنده و با حملات موردی «دوج» به دپارتمان‌ها و سازمان‌ها، که با شعارهای مختلف «آنتی‌ووک» (*) صورت گرفته، تکمیل شده‌اند. بسیاری از اخراج‌های جمعی و لغو قراردادهای اخیر توسط افرادی ناآگاه از عواقب این اقدامات صورت گرفته‌اند و هیچ ارزیابی جدی در خصوص پیامدهای آن انجام نشده است.

جنگ علیه علم پزشکی و بهداشت عمومی

مهم‌ترین و تخریب‌گرترین بخش این جنگ، حمله به نقش «سازمان ملی سلامت» در حمایت از علم پزشکی است. خشم ناشی از تلاش‌های ناکارآمد دولت بایدن در ارائه واکنش‌های مؤثر به پاندمی، منجر به لغو گسترده تحقیقات در زمینه بیماری‌های واگیر شده است. در این مورد نیز، مسئولان سیاست‌گذاری آمریکا هیچ درک و آگاهی از پیامدهای اقدامات خود ندارند، همان‌طور که با هدف قرار دادن پیشنهادات پژوهشی حاوی کلماتی چون «تنوع» مشاهده می‌شود؛ حتی زمانی که این تنوع به تنوع ژنوم‌هایی اشاره دارد که فرآیند تکامل را هدایت می‌کنند. در این میان، «رابرت اف. کندی جونیور»، وزیر بهداشت و خدمات انسانی، تصمیم به قطع بودجه تمامی تحقیقات مرتبط با فن‌آوری «ام-آر.ان.ای» گرفته، که این اقدام تأکید بر ادامه وفاداری او به نظریه‌های توطئه ضد واکسن حتی در شرایطی است که شیوع بیماری سرخک تهدیدی جدی برای کودکان کشور به شمار می‌آید و تاکنون منجر به مرگ یک دختر شش‌ساله در ایالت تگزاس^۲ شده است.

اولین اقدام رهبری جدید «سازمان ملی سلامت» آمریکا

1. <https://www.science.org/content/article/saying-pandemic-over-nih-institute-starts-cutting-covid-19-research>
2. <https://www.dshs.texas.gov/news-alerts/texas-announces-first-death-measles-outbreak>

کاهش پرداخت‌ها به هزینه‌های غیرمستقیم به ۱۵ درصد از مجموع تمام گرنت‌های تحقیقاتی بود، که طی آن گزینه مذاکره نهادها برای «بازپرداخت هزینه‌های غیرمستقیم» یا «آی.سی.آر.» حذف شد. با این حال، هر پروژه تحقیقاتی در علوم زیستی به فناوری‌های حیاتی و پرهزینه‌ای مانند «دستگاه‌های توالی‌یابی ژن» و «میکروسکوپ‌های الکترونی کرایوژنیک» نیاز دارد، که این زیرساخت‌ها کاملاً با «هزینه‌های اداری» که گفته می‌شود هدف اصلی دولت هستند، تفاوت دارند.

در یک مقاله جدید^۳، سه تن از برجسته‌ترین پژوهشگران در زمینه اقتصاد نوآوری، تحلیل دقیقی از سیاست‌های «آی.سی.آر.» سازمان ملی سلامت در طول زمان ارائه کرده‌اند. آن‌ها نشان می‌دهند که نرخ‌های مؤثر واقعی «آی.سی.آر.» به‌طور قابل توجهی پایین‌تر از نرخ‌های اسمی مذاکره‌شده هستند (به دلیل وجود محدودیت‌ها و مستثنیات از هزینه‌های مستقیم ۳۶ درصد در مقابل ۵۴ درصد هستند و در طول زمان افزایش نیافته‌اند). سپس نویسندگان پیامدهای سیاست دولت جدید در خصوص محدود کردن «آی.سی.آر.» به ۱۵ درصد را مورد بررسی قرار می‌دهند. در حالی که «سازمان ملی سلامت» خود تخمین می‌زند که پرداخت‌ها به دانشگاه‌های تحقیقاتی تا ۴ میلیارد دلار کاهش یابد، آن‌ها در جمع‌بندی این مقاله آورده‌اند که:

“نهادهایی که بیشترین کاهش در درآمدهای تحقیقاتی کلی را با نرخ ۱۵ درصد تجربه خواهند کرد، همان نهادهایی هستند که به پتنت‌های با ارزش تجاری بالای بخش خصوصی ارتباط دارند. در نهایت، تمام نهادهایی که مسئول مستقیم پتنت‌های مرتبط با چندین دارو از سال ۲۰۰۵ به بعد بوده‌اند، دارای نرخ‌های هزینه غیرمستقیم (مؤثر و مذاکره‌شده) حداقل دو برابر نرخ ۱۵ درصد هستند و با این سیاست جدید دولت، با کاهش قابل توجهی در تامین مالی مواجه خواهند شد. در حالی که نمی‌توانیم تأثیر علی نرخ ۱۵ درصد را به‌طور دقیق ارزیابی کنیم، داده‌ها نشان می‌دهند که این تأثیر به‌طور گسترده‌ای از نظر جغرافیایی و نوع نهاد اثرگذار خواهد شد، اما بیشترین تأثیر آن بر مؤسسه‌ای خواهد بود که بیشترین ارتباط را با نوآوری‌های بخش خصوصی و توسعه دارو دارند.”

حمله به مؤسسات تحقیقاتی اکنون با اخراج‌های گسترده در شرکای فدرال آن‌ها هم‌راستا شده است: «سازمان ملی سلامت»، «سازمان غذا و دارو» و «مراکز کنترل و پیشگیری از بیماری‌ها».

3. <https://www.nber.org/papers/w33627>



پایان برتری آمریکا

یکی دیگر از جبهه‌های حمله دولت، هدف‌گذاری انتخابی برخی از دانشگاه‌ها است که بارزترین آن‌ها دانشگاه کلمبیا است. دولت «ترامپ» اخیراً ۴۰۰ میلیون دلار از کمک‌های تحقیقاتی فدرال را بدون رعایت فرآیند قانونی لغو کرد و سپس به دانشگاه کلمبیا اعلام نمود که ممکن است برای احیای این بودجه‌ها «مذاکره» کند، به شرط آنکه ابتدا اقدامات لازم برای مقابله با «بیهودی‌ستیزی» در دانشگاه را انجام دهد. دانشگاه کلمبیا تصمیم گرفته است که به جای مقابله، تسلیم شود.

در یادداشتی^۱ که به تازگی رئیس دانشگاه پرینستون، «کریستوفر آیس‌گروبر»، در مورد «حمله‌ی دولت به دانشگاه کلمبیا» نوشته، او با اشاره به ارتباط میان آزادی آکادمیک و نقش دانشگاه‌های تحقیقاتی در سیستم نوآوری آمریکا از ابتدای قرن بیستم گفته است: «همکاری موفق دولت با دانشگاه‌های آمریکایی به احترام آن به آزادی آکادمیک وابسته بود، که برای دهه‌ها، روسای جمهوری و قانون‌گذاران از هر دو حزب سیاسی عمدتاً به آن پایبند بودند. این آزادی بهترین دانشمندان جهان را جذب کرد و پیگیری بی‌وقه‌ی دانش را تسهیل نمود».

اما «آیس‌گروبر» اضافه کرد که این توافق با «یک ریسک بزرگ» همراه بود، زیرا اگر «دولت اصول آزادی آکادمیک را رد می‌کرد، می‌توانست با تهدید به قطع بودجه دانشگاه‌ها، آن‌ها را مجبور به تغییر برنامه‌های درسی، برنامه‌های تحقیقاتی و تصمیمات پرسنلی خود کند». و حال این اتفاق افتاده است: «حمله به دانشگاه کلمبیا تهدیدی رادیکال برای برتری علمی و رهبری آمریکا در تحقیقات است». در حال حاضر، بسیاری از دانشگاه‌های آمریکایی به اعمال محدودیت در استخدام‌ها و کاهش پذیرش‌های تحصیلات تکمیلی روی آورده‌اند. علاوه بر این، دانشجویان خارجی دلایل زیادی برای نگرانی دارند که اگر به وطن خود سفر کنند، ممکن است به آن‌ها اجازه ورود دوباره به آمریکا داده نشود. در این زمینه، شایان ذکر است که حدود ۵۷ درصد از پسا دکتري‌های استیم^۲ (علم، فناوری، مهندسی و ریاضیات) در آمریکا اتباع خارجی هستند و در این محیط، به راحتی می‌توان کاهش چشمگیر تقاضا برای مشاغل آکادمیک و تحقیقاتی آمریکا را تصور کرد.

معیار اثرات این برنامه از آشفتنگی‌های بی‌قید و شرط به تازگی توسط نشریه نیچر گزارش شد^۳: «بیش از ۱۴۰۰ دانشمندی

که به‌نظرسنجی نیچر پاسخ دادند (سه‌چهارم از مجموع پاسخ‌دهندگان) در نظر دارند پس از آشفتنگی‌هایی که «ترامپ» ایجاد کرد، آمریکا را ترک کنند. اروپا و کانادا از جمله انتخاب‌های اصلی برای جایجایی بودند» ترغیب استعدادهایی که سیستم نوآوری را هدایت می‌کنند تا با پای خود رای دهند، گامی حیاتی به سوی نابود کردن خود سیستم است.

توطئه فرقه‌ها

تلاش برای «عاقلمنمایی» دستور کار «ترامپ/ماسک» کاری بیهوده است. به جای یک راهبرد منسجم، آنچه می‌بینیم مجموعه‌ای متنوع از بازیگرانی هستند که بیشتر یا کمتر به‌طور ضعیف با یکدیگر هماهنگ هستند، اما همگی در تلاشند تا از فرصتی که توسط ریاست جمهوری دوم «ترامپ» ایجاد شده بهره‌برداری کنند. همه آن‌ها از وضعیت فرقه‌ای «ترامپ» و پایگاه «مگا» (بازگرداندن عظمت به آمریکا) او استفاده می‌کنند، فارغ از اینکه آیا واقعا به او ایمان دارند یا خیر.

در حالی که «مؤمنان واقعی» خود را با فداکاری کامل به رهبر کاربزماتیک تعریف می‌کنند، تا جایی که شامل مشارکت یا حمایت از شورش خشونت‌آمیز در کنگره آمریکا در ششم ژانویه ۲۰۲۱ می‌شود، گروه‌بندی معمول‌تر که شامل رهبران اصلی کسب‌وکارها و صندوق‌های مالی می‌شود، صرفاً به دنبال کاهش مالیات‌ها و کاهش مقررات هستند. عایدی پیروی از اراده و هوس‌های رئیس‌جمهور امروز ارزش قیمت پرداختی را دارد.

گروه بعدی ناسیونالیست‌های اقتصادی هستند که توسط «پیتر ناوارو» نمایندگی می‌شوند و با تمایلات حمایت‌گرایانه تجاری به‌نظر می‌رسد که با گرایش‌های محافظه‌کارانه «ترامپ» همسو هستند. در این مورد، برنامه آن‌ها برای تعرفه‌ها مستقیماً برخلاف منافع مدیران شرکت‌های آمریکایی است.

گروه‌های فرقه‌ای‌تر، «برادران فناوری» سیلیکون ولی هستند که از هر گونه ادعای اقتدار دولتی که بتواند توسعه و استقرار نامحدود نوآوری‌هایشان را محدود کند خشمگین‌اند: «بیانیه خوش‌بینی به فناوری^۴» (* آقای «مارک آندریسن»، نمونه‌ای از این تفکر است. یک زیرمجموعه از آن‌ها دارودسته «کریپتو» را رهبری می‌کنند و فرهنگ کلاهبرداری آن‌ها که توسط «ترامپ» و خانواده‌اش مورد حمایت قرار گرفته) فعلاً، با توجه به عدم وجود برنامه‌های اقتصادی مهم از جانب کریپتو، تهدیدی روشن و مسلم به همراه ندارد. تهدید واقعی زمانی خواهد بود که آن‌ها

1. <https://www.theatlantic.com/ideas/archive/2025/03/columbia-academic-freedom/682088>

2. <https://www.science.org/content/article/international-post-docs-u-s-are-short-changed-more-ways-one>

3. <https://www.nature.com/articles/d41586-025-00938-y>

4. <https://a16z.com/the-techno-optimist-manifesto/>



حمایت «ترامپ» را برای ادغام کریپتو، با ناپایداری های بدون نظارتش، در سیستم مالی معمولی به دست آورند.

در افراطی ترین حاشیه، «برادران فناوری» تصور می کنند که دستیابی به هوش مصنوعی عمومی می تواند نیاز به دانشمندان را غیرضروری کند و با یکپارچه سازی سریع اکتشاف، اختراع و استقرار، کل سیستم نوآوری امروز منسوخ خواهد شد.

«ماسک»، ثروتمندترین فرد جهان، خود یک فرقه است که تمایلش به کاهش های عظیم و بی برنامه در هزینه ها و کارکنان (ابتدا نابود کن، سپس ببین چه چیزی، اگر چیزی باشد، بازسازی کن) رهبری او در «دوج» را بسیار اثرگذار کرده است. اما تمرکز «ماسک» بر دستیابی به منابع داده های شخصی در وزارت خزانه داری و اداره تامین اجتماعی نشان می دهد که دستور کار او محدودتر و خودمحورتر است. این مجموعه های داده منحصر به فرد می توانند برای آموزش مدل زبان بزرگ او «گروک» در رقابت برای رهبری در زمینه هوش مصنوعی مورد استفاده قرار گیرند.

مسئولیت ناپذیرترین وزیر کابینه «ترامپ» «کندی» است که همانند ماسک، مورد احترام پیروانش است، اما بر مبنای علم «همه گیرشناسی» با توسعه بیماری های عفونی که «کندی» به آن ها آزادی کامل داده هزینه های جانی در آمریکا و خارج از آمریکا ممکن است به سرعت افزایش یابد و اعتبار او را در حالی که «ترامپ» هنوز در مقام است، از بین ببرد.

وجه مشترک همه این گروه های مختلف، انگیزه های «لیبرتارینی» (حداکثر آزادی فردی، دولت حداقلی و بازار آزاد) است که «پروژه ۲۰۲۵» را پیش می برد. از زمان تاسیس «سازمان غذا و دارو» و «کمیسون تجارت فدرال» در بیش از یک قرن پیش، کنگره اختیاراتی را به مجموعه ای از نهاد های مستقل سپرده که عمدتاً از کنترل مستقیم رئیس جمهور میرا بوده اند. تمایل به فرار از نظارت دستگاه متولی نظارت (با شعار «ساختار دولتی را بهم بریز» همان طور که «استیو بنن» ملی گرا بیان کرده) با تمایل «ترامپ» برای گسترش اختیارات رئیس جمهور به منظور گنجانیدن کنترل نهاد های مستقل ذیل مصوبات کنگره همسو است. این نهادها می توانند شامل موسساتی باشند که سیستم مالی به اعتبار و ثبات آن ها وابسته است؛ نه تنها کمیسیون بورس و اوراق بهادار، بلکه همچنین بانک مرکزی فدرال.

اما در خصوص خود ترامپ، کمپین انتقامی او علیه افرادی که با او مخالفت کرده اند یا سعی در اصلاح عدالت محورانه سیاست های او داشته اند، حتی می تواند در هر لحظه منافع منتقدین را در مسامحت یا مغایرت با منافع کسانی قرار دهد که به او کمک

کرده اند تا به قدرت برسد. در این محیط، به مانند آنچه که در «پروژه ۲۰۲۵» منعکس شده هیچ سازگاری ایدئولوژیکی یا هیچ برنامه راهبردی باثباتی وجود ندارد. اعضای هر دو گروه می دانند که باید از خود محافظت کنند و لذا در حال حاضر، مفهوم «منفعت عمومی» و به همراه آن ساحتی که سیستم نوآوری آمریکا مبتنی بر آن تکامل یافته از بین رفته است. وقتی همه در حال بازی های با جمع صفر هستند، نتیجه ی کلی تنها می تواند منفی باشد.

بازگرداندن عظمت به چین

در تاریخ ۲۶ مارس، کاخ سفید نامه ای (به امضای ترامپ) به «مایکل کراسیوس»، مدیر جدید دفتر سیاست گذاری علم و فناوری کاخ سفید، منتشر کرد که دستاوردهای سیستم نوآوری آمریکا را جشن می گرفت، گویی هیچ تغییری در سیستم نوآوری آمریکا رخ نداده است. در این نامه می خوانیم:

” پیشرفت علمی و نوآوری فناوری دو موتور محرکه ای بودند که قرن آمریکایی را به پیش راندند. ... پیروزی های قرن گذشته به طور تصادفی رخ ندادند. هنگامی که جنگ جهانی دوم به پایان خود نزدیک می شد، رئیس جمهور «فرانکلین دی. روزولت» نامه ای مشابه این نامه به مشاور علم و فناوری خود، «وانه وار بوش» نوشت و از او خواست تا مرزهای جدیدی را برای ذهن بشر در راستای عظمت ملی و پیشگامی علم در دوران صلح جستجو کند. پاسخ دکتر «بوش» زمینه ساز همکاری منحصر به فردی شد که بین دولت، صنعت و دانشگاه ها در آمریکا شکل گرفت و بزرگترین و مولدترین ملت در تاریخ بشر را ساخت.”

حال، «امپراتوری دولت آشوب»، توانایی دانشگاه های پژوهشی را برای ایفای نقش به عنوان شرکای مولد در نوآوری تضعیف و به این ترتیب تهدیدی برای سیستم نوآوری به شمار می رود که «ترامپ» در این نامه دارد آن را جشن می گیرد. همچون همه کشورهای تابع، چین همه تلاش خود را برای تصاحب مالکیت معنوی قدرت های پیشرو به کار گرفته است. با این حال، مهم ترین تصاحب راهبردی چین مدل نوآوری آمریکا است که بر همکاری های دولتی و خصوصی مبتنی است و از طریق دانشگاه های پژوهشی واسطه گری می شود. تناقض نهایی آنجاست که دولت «ترامپ» به سرعت راه را برای جانشین آمریکا هموار می کند تا به کشوری پیشرو در مقیاس جهانی در مرزهای علم و فناوری تبدیل شود. چینی ها برای همیشه سپاسگزار او خواهند بود.

1. <https://www.whitehouse.gov/briefings-statements/2025/03/a-letter-to-michael-kratsios-director-of-the-white-house-of-fice-of-science-and-technology-policy>



پانویس:

«بلاک» معتقد است با وجود نقش غالب ایده‌های بنیادگرایانه بازار در سیاست‌گذاری‌های آمریکا طی سه دهه گذشته، با این وجود دولت فدرال آمریکا به‌طور چشم‌گیری در تامین مالی و پشتیبانی از تلاش‌های بخش خصوصی برای تجاری‌سازی فناوری‌های نوین مداخله داشته است. اما نظام عملکرد حزبی در سیاست‌های آمریکا (و رقابت و منافع حزبی) باعث شده که این مداخلات در ساحت عمومی چندان پررنگ جلوه نکنند. نتیجه آن شده که یک «دولت توسعه‌ای پنهان» در آمریکا شکل گرفته که از یک طرف اثری عمده بر ساختار سیستم نوآوری ملی آمریکا دارد و از طرف دیگر توانایی آن برای اثربخشی در آینده به‌طور جدی در معرض تردید است.

ویژگی‌های کلیدی قانون «قانون بای-دول» عبارتند از: ۱- انتقال مالکیت به نهادهای تحقیقاتی، ۲- حمایت از تجاری‌سازی فناوری، ۳- حمایت از اختراعات دانشگاهی و ۴- تعریف شرایط خاص برای دولت. برخلاف رویکرد سنتی دولت آمریکا که مالک اصلی اختراعات بود، این قانون به دانشگاه‌ها و شرکت‌های کوچک اجازه داد تا مالکیت فکری حاصل از تحقیقات دولتی را در اختیار بگیرند. نهادهای تحقیقاتی می‌توانند با اعطای مجوز به شرکت‌های خصوصی، فناوری‌های توسعه‌یافته را به بازار عرضه کنند و از این طریق درآمدزایی داشته باشند. این قانون باعث افزایش ثبت‌پتنت‌های دانشگاهی و تقویت ارتباط بین دانشگاه‌ها و صنعت شد و البته دولت آمریکا در موارد خاص مانند عدم تجاری‌سازی مناسب یا نیازهای اضطراری ملی طبق این قانون می‌تواند از حق بهره‌برداری از اختراع استفاده کند.

«ووک» یکی از تعابیری است که در سال‌های اخیر در جوامع غربی رواج زیادی پیدا کرده، و به معنای «بیدار» است. «ووک» از جنس برجسب‌هایی است مانند «لیبرال» در آمریکا و یا «پیشگام»، «مترقی» و «عدالت‌خواه» در جوامع سوسیالیستی و مارکسیستی. ترامپ و طرفداران او معتقدند که «ووک»‌ها زیاده‌روی می‌کنند، تفرقه‌انداز هستند و در عالم واقع و بر حسب رفتار و کردار، خود حق‌پندار، باورمند به تعلق فضای عمومی به آن‌ها، باورمند به وعده بهشت و قائل به تقسیم جامعه به اقلیت‌های مختلف هستند و لذا جریان «ضد ووک» را حمایت می‌کنند.

«بیانیه یا مانیفست خوش‌بینی به فناوری» چند مفهوم کلیدی دارد: ۱- فناوری به‌عنوان ناجی بشر، ۲- ستایش بازار آزاد، ۳- رد هرگونه محدودیت و ۴- نگاه خاص فلسفی و سیاسی.

نویسنده این مانیفست «آندریسن» استدلال می‌کند که فناوری تنها راه حل مشکلات جهانی (مانند فقر، بیماری، و تغییرات آب‌وهوایی) است و هر مساله‌ای را می‌توان با پیشرفت فناوری برطرف کرد. مثال‌های او شامل انقلاب سبز، واکسن‌ها و اینترنت است. او یک جمله نمادین دارد که می‌گوید «هر مشکل مادی چه طبیعی و چه ناشی از فناوری با فناوری بیشتر حل‌شدنی است». او بازارهای آزاد را «ماشین اکتشاف» می‌نامد که به دلیل عدم تمرکز و انگیزه سود، نوآوری را تقویت می‌کنند. به باور او، نظام‌های متمرکز (مانند برنامه‌ریزی دولتی) محکوم به شکست هستند. همچنین او معتقد است که ۹۸ درصد منافع فناوری به جامعه می‌رسد، نه به شرکت‌های سازنده آن. «آندریسن» تنظیم‌گری را دشمن پیشرفت می‌داند و منتقدان هوش مصنوعی یا محیط زیست را به «هراس‌افکنی» متهم می‌کند. او حتی مفاهیمی مانند پایداری را در لیست «دشمنان» فناوری قرار می‌دهد. این مانیفست تحت تاثیر فلسفه‌های نیچه (ابرانسان) و هابک (اقتصاد آزاد) است و از تفکرات نیک لند (فیلسوف راست‌گرای افراطی) نیز الهام گرفته است.

اصطلاحات:

- Artificial General Intelligence = هوش مصنوعی عمومی
- Fast Follower = دنبال‌کننده سریع / مقلد خوب و سریع
- Generative Artificial Intelligence = هوش مصنوعی مولد
- Hell-Bent On = دارای عزمی راسخ
- Hidden Developmental State = دولت توسعه‌ای پنهان
- Interchangeable Parts = قطعات قابل تعویض
- Lean Manufacturing Techniques = فنون تولید ناب
- Operation Warp Speed = عملیات وارپ اسپید
- Paid Chinese Agent = عامل نفوذی دستمزد بگیر چینی
- Patent System = نظام ثبت اختراع
- Techno-Optimist Manifesto = بیانیه خوش‌بینی به فناوری
- Turning Inventions into Innovations = تبدیل اختراعات به نوآوری‌ها
- VC-Backed Startups = استارت‌آپ‌های پشتیبانی شده با سرمایه‌گذاری خطرپذیر

منابع:

- Janeway, William H. (2025) "Crippling America's Innovation Economy", Project Syndicate, Apr 4, 2025



قمار تعرفه‌ای: چرا دست «شی» از دست «ترامپ» قوی‌تر است؟



گیدئون راگمن

ستون نویسی فاینانشال تایمز

«بیل اکمن»^۱، سرمایه‌گذار مالی، این «عقب‌گرد تند و ناگهانی» از سیاست‌های پیشین را «نمونه‌ی درخشان کلاسیک از اصول هنر معامله» توصیف کرده است. سرسخت‌ترین حامیان رئیس‌جمهور همچنان اصرار دارند که او یک استراتژیست تمام‌عیار است. هر کس خلاف این را مطرح کند، در معرض اتهام ابتلا به «سندرم ترامپ‌ستیزی هیستریک» قرار می‌گیرد. متأسفانه من هم کماکان دچار این سندروم هستم (واکسن آن هم ممنوع شده است). در ذهن آشفته‌ی پرتب‌وتاب من، به نظر می‌رسد که دست ترامپ در «یوکر تعرفه‌ای» با چین، بسیار ضعیف‌تر از چیزی است که خود تصور می‌کرد و حال هرچه بیشتر در پذیرش قطعی این واقعیت تعلل ورزد، میزان زیان برای او و آمریکا افزایش خواهد یافت.

فرض بنیادین ترامپ و هم‌پیمانان تجاری او این است که چین، در تقابل تعرفه‌ای، به‌طور پیش‌فرض در موضع ضعف قرار دارد. «اسکات بسنت»^۲، وزیر خزانه‌داری آمریکا، استدلال می‌کرد که چین «با یک پاکت دو بازی می‌کند... آمریکا تنها یک پنجم از آنچه آن‌ها به ما صادر می‌کنند به چین صادر می‌کند، بنابراین

«ترامپ» روز یک‌شنبه (۲۴ فروردین) توییت زد که «هیچ کس قرار نیست قیصر دربره»، جمله‌ای که در آن «هیچ کس» را با حروف بزرگ انگلیسی نوشته بود. به‌نظرم (برخلاف روال معمول) او هر زمان تردید بیشتر و اعتماد به نفس کمتری دارد، از حروف بزرگ استفاده می‌کند. شرحی که او بر سیاست تعرفه‌ای جدید به این شکل داد بر ابهام‌ها بیشتر افزود، چون به تاژگی در بیانیه‌ای تلفن‌های هوشمند و تجهیزات الکترونیکی مصرفی را از تعرفه‌ها مستثنی کرده بود. این معافیت خود نسبت به بازبینی سیاستی که تنها هفته پیش اعلام شده بود، جدید به حساب می‌آمد. هفته پیش او تعرفه‌های جدید «متقابل» به میزان ۱۴۵ درصد بر تمامی کالاهای وارداتی از چین وضع کرده بود. این تعرفه‌های جدید خود نسبت به افزایش شدید در نرخ‌هایی که تنها چند روز پیش از آن اعلام شده بود، جدید به حساب می‌آمد. آن افزایش شدید هم نسبت به سیاست‌های پیش از ۲ آوریل جدید به حساب می‌آمد. واقعا هنوز حوصله دارید سیاست‌های تعرفه‌ای آمریکا را دنبال کنید؟

گرچه ناظر غیرحرفه‌ای ممکن است چنین تصور کند که این تغییرات ناگهانی در سیاست تعرفه‌ای، نشان از بی‌نظمی در کاخ سفید دارد، اما هواداران ترامپ دیدگاهی کاملا متفاوت دارند.

1. <https://www.cnbc.com/2025/04/09/bill-ackman-praises-trumps-tariff-pause-thank-you-on-behalf-of-all-americans.html>
2. <https://www.cnbc.com/2025/04/08/treasury-secretary-besent-says-chinas-escalation-was-big-mistake-country-playing-with-losing-hand.html>



این دست آن هاست که بازنده است». نقص‌های منطقی در استدلال «ترامپ» و «بسننت» را «آدام پوزن»، در مقاله‌ای تحلیلی در نشریه «فارن افزرس»، به روشنی شرح داده است. چنان‌که «پوزن» توضیح می‌دهد، این واقعیت که چین بسیار بیشتر از آمریکا به آن کشور صادرات دارد، دقیقاً نوعی اهرم فشار برای چین به حساب می‌آید نه نشانه‌ی ضعف.

آمریکا با نیت خیرخواهی محصولات چینی را خریداری نمی‌کند؛ آمریکایی‌ها خواهان کالاهایی هستند که چین تولید می‌کند. بنابراین، اگر این محصولات به‌طور چشمگیری گران‌تر یا به‌کلی از قفسه‌ها ناپدید شوند، زیان‌هایی متوجه مصرف‌کنندگان آمریکایی خواهد بود. اهمیت مشقت‌بار گفته‌های اخیر او در خصوص معافیت تلفن‌های هوشمند در این است که «ترامپ» سرانجام ناگزیر شده به‌طور ضمنی به این حقیقت، که همواره منکر آن بوده، اذعان کند: «این واردکنندگان هستند که تعرفه‌ها را پرداخت می‌کنند، نه صادرکنندگان!».

بیش از نیمی از تلفن‌های هوشمند فروخته‌شده در بازار آمریکا، آیفون هستند و ۸۰ درصد از آن‌ها در چین تولید می‌شوند. اگر قیمت آن‌ها بیش از دو برابر شود، واکنش اعتراضی مصرف‌کنندگان آمریکایی شدید خواهد بود. قرار نبود «روز رهایی» به معنای رهایی مردم از تلفن‌های هوشمندشان باشد. تلفن‌های همراه و تجهیزات رایانه‌ای، بارزترین گزینه‌ها برای عقب‌نشینی احتمالی در سیاست تعرفه‌ای هستند و این موارد، استثنا محسوب نمی‌شوند. ترامپ باید امیدوار باشد که تابستان داغی در پیش نباشد؛ چراکه حدود ۸۰ درصد از دستگاه‌های تهیه‌ی مطبوع جهان هم در چین تولید می‌شوند و البته سه چهارم از پنکه‌های برقی وارداتی آمریکا. علاوه بر این کاخ سفید بی‌تردید باید آرزو کند که جنگ تجاری تا کریسمس پیش‌رو در زمستان پایان یابد، چون ۷۵ درصد از عروسک‌ها و دوچرخه‌هایی که آمریکا وارد می‌کند هم در چین ساخته می‌شوند.

آیا می‌توان تمام این اقلام را در داخل آمریکا تولید کرد؟ شاید در حد امکان‌پذیری فنی. اما راه‌اندازی خطوط تولید جدید زمان‌بر است و محصولات نهایی نیز گران‌تر تمام خواهند شد. از آنجا که ترامپ از تیرهای منفی متنفرد و خواهان حذف آن‌ها از ساحت‌گردش رسانه‌ها است. بنابراین، به‌جای تحمل کمبود کالا و فشارهای تورمی، احتمالاً به‌طور فزاینده‌ای اقلام بیشتری را به فهرست کالاهای معاف از تعرفه خواهد افزود.

در چنین شرایطی، چین توان آن را دارد که «راهبرد بازی با زمان» را در پیش بگیرد. اما اگر پکن تصمیم بگیرد رویکردی

تهاجمی اتخاذ کند، برای آن ابزارهایی قدرتمند لازم را دارد. چین نزدیک به ۵۰ درصد از مواد اولیه داروهای آنتی‌بیوتیکی‌ای^۱ را تولید می‌کند که نظام سلامت آمریکا به آن‌ها وابسته است. جنگنده اف-۳۵^۲، ستون فقرات نیروی هوایی آمریکا، برای تولید خود به عناصر کمیاب معدنی نیاز دارد که منشا اصلی تامین آن‌ها، چین است. افزون بر این، چینی‌ها دومین مالک خارجی بزرگ اوراق قرضه خزانه‌داری آمریکا هستند. اهرمی که اگر قرار باشد جنگ به بازارهای مالی هم سرایت کند اهمیت می‌یابد.

حتی اگر دولت ترامپ بتواند گروهی از واردات را شناسایی کند که فقدان آن‌ها در آمریکا حس نشود، باز هم بعید است بتواند آسیبی ساختارشکن به اقتصاد چین وارد کند. بازار آمریکا تنها حدود ۱۴ درصد از صادرات چین را تشکیل می‌دهد. «یورگ ووتکه»^۳، رئیس پیشین اتاق بازرگانی اروپا در پکن، بر این باور است که «تعرفه‌های آمریکا مزاحم‌اند، اما تهدیدی برای اقتصاد محسوب نمی‌شوند... چین اقتصادی ۱۴ تا ۱۵ تریلیون دلاری دارد و کل صادرات چین به آمریکا تنها ۵۵۰ میلیارد دلار است».

کاخ سفید بالحنی التماس‌گونه همچنان پیشنهاد می‌دهد که «شی جین‌پینگ»، رئیس‌جمهور چین، گوشی را بردارد و تماس بگیرد. اما در شرایطی که ترامپ در حال عقب‌نشینی شتاب‌زده است، هیچ انگیزه‌ای برای رهبر چین وجود ندارد که وارد گفتگو شود، چه رسد به آن‌که خواستار بخشش گردد. یک نظام اقتدارگرا که به‌طور متمرکز از سوی حزب کمونیست چین کنترل می‌شود، به احتمال فراوان آمادگی بیشتری برای تحمل یک دوره تنش سیاسی و رکود اقتصادی دارد تا آمریکا، جایی که بی‌ثباتی اقتصادی به‌سرعت به فشار سیاسی بدل می‌شود.

شکی نیست که «شی» هم می‌تواند مرکب اشتباهاتی راهبردی شود؛ مدیریت چین در بحران پاندمی کووید-۱۹ گواهی بر این مدعاست. اما چینی‌ها مدت‌هاست خود را برای رویارویی تجاری با آمریکا آماده و گزینه‌های راهبردی خود را از پیش ارزیابی کرده‌اند. در مقابل، کاخ سفید سیاست‌ورزی را در لحظه و بدون نقشه قبلی پیش می‌برد. ترامپ، در بوکر تعرفه‌ای، روی دست بازنده شرط بسته و دیر یا زود، ناگزیر به «فولد» کردن است. نمونه کامل «هتر معامله» از نوع کلاسیک آن!

1. <https://globalizationandhealth.biomedcentral.com/articles/10.1186/s12992-024-01089-x>
2. <https://www.karveinternational.com/insights/the-impact-of-chinas-rare-earth-supply-chain-monopoly-on-national-security>
3. <https://www.ft.com/content/1dacd561-7fc7-4c26-972f-4f780774d64c>



پانویس:

- * دست «گان‌شات» برگ لازم برای استریت شدن را ندارد و بی‌ارزش است.

اصطلاحات:

- Casual Observer = ناظر غیرحرفه‌ای
- Climbdown = عقب‌نشینی
- Feverish Mind = ذهن آشفته
- Flaws in Logic = نقص‌های منطقی
- Getting off the Hook = قسر در رفتن
- Headlong Retreat = عقب‌نشینی شتاب‌زده
- Plaintively = التماس‌گونه
- Screaching U-Turn = عقب‌نشینی سریع
- Tacitly Acknowledge = تایید ضمنی
- Tariff Poker = پوکر تعرفه‌ای
- The Significance of the Agonising = اهمیت مشقت‌بار
- Trump Derangement Syndrome = سندرم ترامپ‌ستیزی هیستریک

منابع:

- <https://www.ft.com/content/2112e995-3b76-4886-ad45-5fc8991cd120>



ایده‌های مان رانمی توانند بدزدند، اراده‌های استثنایی مان کجارتند؟



جان تمانی

اقتصاددان و رئیس مؤسسه پارکوویو

گزارش «کوهن»، وقتی «اندرسن» حدود ده سال پیش شروع به تماس با طراحان و معماران زمین‌های گلف کرد تقریباً از سوی همه نادیده گرفته شدم».

لطفا قدری در این نکته تأمل کنید. این روایت به ما یادآوری می‌کند که کارآفرینی نه چیزی آموختنی است و نه پدیده‌ای که بتوان آن را در ذهن یا رفتار فردی «نهادینه» کرد؛ بلکه حالتی ذهنی است. کارآفرینی امری نیست که افراد صرفاً به صورت احتمالی یا مصلحتی در اندیشه‌ی انجام آن باشند، بلکه کنشی است که گزیری از آن ندارند؛ گویی ضرورتی درونی و غیرقابل اجتناب از آن حس می‌کنند و تجربه‌ی «اندرسن» به ما نشان می‌دهد که چرا چنین است.

او از سوی تقریباً همه نادیده گرفته شد و «تقریباً همه» قادر به دیدن آنچه «اندرسن» با وضوح می‌دید، نبودند. این بی‌توجهی گسترده به «اندرسن»، تعریف دقیقی از کنشگر کارآفرین به دست می‌دهد و هم‌زمان تبیین می‌کند که چرا این دسته از افراد در مواجهه با طرد مکرر و بی‌پایان، همچنان بر مسیر خود پافشاری می‌کنند. همه چیز به آنچه در ذهن خودشان می‌گذرد بازمی‌گردد، نه آنچه در ذهن دیگران جاری است. آنان به روشنی چیزهایی را می‌بینند که دیگران نمی‌بینند و همین بینش، آنان را از دل دشوارترین سختی‌ها و آتش‌ها عبور می‌دهد.

"پدر «ویل اندرسن» وقتی به یک زمین گلف نگاه می‌کرد، با خود می‌اندیشید که چقدر می‌تواند مزرعه خوبی شود؛ اما «ویل» وقتی به مزرعه‌ای نگاه می‌کرد، در ذهن می‌اندیشید که تا چه حد می‌تواند زمین گلف خوبی شود" این روایتی است که «بن کوهن»، خبرنگار وال استریت ژورنال، از آنچه در نهایت به «باشگاه گلف آندمنند»، واقع در شهر هومر ایالت نبراسکا، انجامید نقل می‌کند.

«لندمنند» امروز در میان هزاران زمین گلف خوب، یکی از پرتقاضاترین مقصدهای مسابقات جهانی گلف است، زمین عمومی گلفی که در زمانی نه چندان دور چراگاهی کشاورزی بود که پدربزرگ «اندرسن» آن را پیش از تولد نوه‌اش خریداری کرده بود. خانواده‌ی «اندرسن»، چهار نسل متوالی است که در نبراسکا به کشاورزی اشتغال دارند و همان‌گونه که در نقل قول آغازین نمود دارد، حتی در درون این خانواده نیز در خصوص کاربری مطلوب بخشی از اراضی کشاورزی دیدگاه‌های متفاوتی وجود داشته است. و این فقط اختلاف نظری درون خانواده بود. بیرون، داستان دیگری در جریان بود.

«ویل اندرسن» در مصاحبه‌ای با «کوهن» گفته است "زمانی که چشم‌انداز یک زمین گلف را در مزرعه ترسیم کردم، برخی آن را دور از واقعیت می‌پنداشتند". به نحوی که، طبق



داستان «ویل اندرسن»، فراتر از مرزهای نبراسکا، معنا می‌یابد و صرفاً حکایت یک روایت غافل‌گیرکننده از شهر کوچک هومر، به عنوان یکی از پرتقاضاترین زمین‌های گلف جهان، نیست. این روایت، به‌طور خاص، ذهن را متوجه عرصه‌ی سیاست‌گذاری عمومی می‌کند و این پرسش را پیش می‌کشد که چرا جوامع به میزان بسیار کمتری از سیاست‌گذاری نیاز دارند.

تا امروز نیز گفته می‌شود که آمریکا به نظام ثبت اختراعات نیاز دارد و برخی از طرفداران این دیدگاه، به خرد عمیق پدران بنیان‌گذار آمریکا و اشاره‌ی قانون اساسی به آن به عنوان یک وظیفه‌ی قانونی استناد می‌کنند. این درست، اما باید توجه داشت که در همین قانون اساسی تمهید سامانه‌ی پستی هم مورد تأکید قرار گرفته است، در حالی که اکنون بسیاری بر این باورند که برای دریافت مرسولات پستی دیگر نیازی به چنین نهادی وجود ندارد.

در خصوص پتنت‌ها (حق اختراع‌ها)، مساله این است که لزوماً ضرورتی برای وجود آن‌ها نیست، چراکه ایده‌های بزرگ و مؤثر، ذاتاً بديهی نیستند و ما این را می‌دانیم. به همان دلیل که یک اسکناس ۲۰ دلاری برای مدتی طولانی بر زمین باقی نمی‌ماند، هیچ فرصت اقتصادی آشکاری نیز معطل باقی نمی‌ماند و این همان اصل ماجراست، یا باید باشد.

این روایت صرفاً یادآوری کوچکی بود از آنچه باید موتور محرک پیشرفت اقتصادی باشد، و آن نه تلفیق ایده و اختراع ثبت شده، بلکه پیوند ایده‌های غیرمتعارف با شور و اشتیاق انسانی است. این قاعده ویژه آمریکا نیست و آنچه در آمریکا صادق است در سراسر جهان نیز مصداق دارد. سیاست‌مداران و تحلیل‌گران، در جست‌وجوی توجیهی برای سیاست‌های حمایتی خود، پیوسته و وسواس‌گونه ادعا می‌کنند که چینی‌ها «مالکیت فکری ما را سرقت می‌کنند». بسیار خوب، اما دقیقاً چه چیزی را می‌دزدند؟ ایده‌های بزرگ ما و اراده‌های استثنایی ما که قادر به تحقق آن‌ها باشد کدامند؟ تیک‌تاک، تیک‌تاک، زمان دارد از دست می‌رود.

خوب به زمین گلف شهر هومر نگاه کنید؛ همان جایی که اکنون بسیاری آرزومند بازی در آن هستند. اگر آن زمان تمامی چراگاه‌های بلااستفاده‌ی نبراسکا تبدیل به زمین‌های گلف درجه‌یک و پرطرفدار می‌شدند، در آن صورت نبراسکا یا شاید تمامی مناطق کشاورزی آمریکا مملو از زمین‌های گلف می‌شد. اما چنین نشد و دلیل آن هم روشن است؛ زیرا «تقریباً همه»

زمانی که «ویل اندرسن» در دل آن زمین‌ها، زمین گلف دید، قادر به دیدن آن نبودند.

منابع:

- یادداشت جان تیمی، تحلیلگر برجسته اقتصادی و نویسنده در وال استریت ژورنال مورخ ۳۰ فروردین ۱۴۰۴



جهان چینی یا اروپایی؟



اورویل شل

چین‌شناس و مدیر مرکز روابط آمریکا-چین در جامعه آسیایی نیویورک

برای اروپایی‌ها، به‌ویژه در مقطع فعلی، گویی خورشید ناگهان خاموش شده و به مانند سیاراتی که یکی‌یکی از مدارهای خود منحرف می‌شوند، نظام ژئوپلیتیکی آن‌ها انسجام و قابلیت پیش‌بینی خود را از دست داده است. اروپایی‌ها پیش‌تر گرچه آمریکایی‌ها را پنهانی به خاطر ناپختگی و ساده‌لوحی تحقیر می‌کردند، اما کماکان به آن‌ها تکیه داشتند و حال ناگزیر از مواجهه با رهبری آمریکایی، تجسم تام و تمام فرومایگی و جهل، خود را در خلایی بی‌جاذبه می‌یابند.

اکنون که نظم ژئوپلیتیکی پیشین فروپاشیده، چین و روسیه آماده‌اند تا خلا حاصل از آن را پُر کرده و روایت خاص خود از نظم جهانی را مستقر کنند. اما یکی، رژیم مارکسیستی-لنینیستی از ریشه‌گسسته است که به‌رغم برخورداری از سخت‌افزارهای نظامی گسترده، موقعیت ژئواستراتژیک و منابع طبیعی فراوان، اقتصادی کوچک‌تر از کانادا دارد و دیگری، یک دولت تک‌حزبی لنینیستی بازسازی‌شده، با اقتصادی عظیم، رهبری نازک‌نارنجی و قطعی پرجنب‌وجوش در فناوری جهانی است. آیا اروپا واقعا خواهان جهانی است که امنیت اقتدارگرایی را فراهم آورد؟

«اورویل شل»، مدیر مرکز روابط آمریکا و چین در «انجمن آسیا» و ویراستار کتاب «نفوذ چینی و تبع آمریکایی: پیشبرد تعاملی سازنده» به اتفاق «لری دایاموند» است. یادداشت امروز او به خوبی عواقب سیاست‌های ترامپ از بابت نظم جهانی و فضای ذهنی کنونی اروپا، چین و روسیه را نشان می‌دهد. روز ۲ آوریل رئیس‌جمهور آمریکا، «دونالد ترامپ»، ایستاده در باغ رز کاخ سفید با صدایی رسا می‌گفت: «امروز در عصری به‌سر می‌بریم و فردا در عصری دیگر» و با این ادعا که «هیچ‌کس تاکنون کاری مشابه این انجام نداده»، تعرفه‌های تجاری آمریکا را به بالاترین سطح خود از سال ۱۹۰۹ افزایش داد.

در نخستین روز از ماه اکتبر سال ۱۹۴۹، «مائو تسه‌تونگ»، رئیس‌حزب کمونیست چین، بر فراز دروازه‌ی «تیان‌آن‌من»، مدخل شهر ممنوعه‌ی پکن، ایستاد و روز «رهای» چین را اعلام کرد. از آن پس بود که حزب کمونیست چین در ادبیات خود قرن بیستم را برای کشور چین به دو دوره‌ی تاریخی «پیش از رهای» با رهبری «چیانگ کای‌شک» و «پس از رهای» تحت حاکمیت «مائو تسه‌تونگ» تفکیک می‌کرد. در دوره «پس از رهای» چین به مدت سه دهه درگیر بی‌ثباتی سیاسی و اختلالات اقتصادی شد. حال «روز رهای» ترامپ نیز نویدبخش آشوب و واگرایی مشابهی است، این بار در مقیاسی جهانی.



اروپا، به جای آن که مانند «طرفی از ماسه‌های سست» (*) باقی بماند (اصطلاحی که «سون یات‌سن» زمانی درباره‌ی «چین-پسا-شهریاری» بکار برده بود) اکنون باید نه تنها برای دفاع از خود صنایع نظامی را با تمام توان فعال سازد، بلکه باید بکوشد حداقلی از نظم جهانی دموکراتیک را نیز بازسازی کند. به هر حال، اروپا دست و پایش بسته نیست و دارای ظرفیت‌هایی است که می‌تواند با دیگران به اشتراک بگذارد. از جمله زرادخانه‌ی هسته‌ای فرانسه و بریتانیا که می‌تواند چتری بازدارنده بر فراز قاره باشد؛ تولیدکنندگان تسلیحاتی پیشرفته‌ای مانند «راینمتال» آلمان؛ تخصص فناوری‌های اوکراین در حوزه‌ی پهپاد؛ شرکت «بی.ای.ای.» بریتانیا؛ «ایرباس» فرانسه؛ و «ای.اس.ام.ال» هلند که در فناوری «لیتوگرافی فرابنفش فرین» یا «ای.یو.وی» برای تولید ریزتراشه‌های پیشرفته، موقعیتی انحصاری دارد.

با این حال، اروپا هنوز گامی جدی برای استقرار ساختار ائتلافی‌ای که آمریکا آن را رها کرده برداشته است. با گسترش روابط راهبردی به سوی ژاپن، کره‌ی جنوبی، فیلیپین، تایوان، نیوزیلند و استرالیا، اروپا می‌تواند به چین این پیام را بفرستد که جهانی بدون رهبری آمریکا، لزوماً به معنای واگذاری آن به پکن نیست. با توجه به خصومت «ترامپ» با ناتو، اروپا و آسیا، آن دسته از کشورهایی که دغدغه‌ی دموکراسی و نظم جهانی را دارند، باید به روشنی نسبت به مخاطرات وابستگی امنیتی به آمریکا و وابستگی اقتصادی به چین هوشیار شوند و در پی شکل دهی به الگوهای نوینی از شراکت میان خود و کشورهای هم‌سو برآیند. هند، که همواره کشوری حساس و محتاط در سیاست خارجی بوده، بی‌تردید با این رویکرد هم‌نظر است و می‌تواند به شریکی مؤثر و مشارکت‌جو تبدیل شود.

این ساختار نوین دقیقاً همان چیزی است که «شارل دوگل» در گذشته برای فرانسه تجویز می‌کرد. در دهه‌ی ۱۹۵۰، پس از آن که فرانسه به پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) پیوست، «دوگل» نگران بود که آمریکا در صورت حمله‌ی اتحاد جماهیر شوروی، به یاری اروپا نشتابد. او حتی بی‌پرده به مقامات آمریکایی گفته بود که تردید دارد آمریکا حاضر باشد نیویورک را فدای دفاع از پاریس کند.

از همین رو، «دوگل» نیروی مستقل «نیروی بازدارندگی هسته‌ای» فرانسه را پایه‌گذاری کرد و سرانجام در سال ۱۹۶۶ از فرماندهی نظامی ناتو خارج شد، هرچند فرانسه همچنان عضو این ائتلاف باقی ماند. گرچه آن زمان، بسیاری اقدام

او را صرفاً نوعی لجاجت سیاسی تلقی می‌کردند؛ اما منطق پشت آن تصمیم، اکنون به طرز شگفت‌آور، آینده‌نگرانه و دوراندیشانه جلوه می‌کند.

مذاکرات بیشتر، گفت‌وگوها، توافق‌های تجاری، تبادلات فرهنگی و دیپلماسی عمومی، همان مؤلفه‌های مرسوم سیاست خارجی اتحادیه‌ی اروپا در طول دهه‌ها، دیگر قادر نخواهند بود افرادی همچون رئیس‌جمهور چین، «شی جین‌پینگ»، یا رئیس‌جمهور روسیه، «ولادیمیر پوتین» را تغییر دهند. این دو به دنبال شرکایی برای تضمین صلح و ثبات جهانی نیستند؛ بلکه قصد دارند آمریکا را از راس نظم جهانی کنار بزنند و سپس خود نظم جهانی را دگرگون کنند. «مائو» زمانی گفته بود: «بدون ویرانی، هیچ ساختاری نمی‌توان ایجاد نمود» که واجد حکمت عمیقی است. ترامپ فعلاً به عنوان یک عامل مهم فرآیند ویرانی شناخته می‌شود؛ اما در صورتی که اروپا بتواند به موقع واکنشی مناسب نشان دهد، ترامپ ممکن است به طور پارادوکسیکال و البته ناخواسته به عاملی برای سازندگی تبدیل شده و نقش محرکی در تولد یک نظم جهانی ایفا کند که دیگر بر آمریکا تکیه ندارد. لازم به ذکر است که آمریکا پیش‌تر استراتژی سازگاری را نه تنها با روسیه پاشوروی بلکه با چین نیز به کار گرفته؛ به طوری که از سال ۱۹۷۲ تاکنون، ده رئیس‌جمهور (از جمله نخستین دولت ترامپ) از اشکال گوناگون «تعامل» با دولت پکن حمایت کرده‌اند.

با کمال تأسف، تمامی این تلاش‌ها به ناکامی انجامید، چرا که رهبران حزب کمونیست چین همچنان به عقیده دیرینه خود پایبندند که آمریکا، صرف‌نظر از اظهارات روسای جمهور آن، به طور بنیادین در پی سرنگونی نظام حاکم تک‌حزبی چین است. چینی‌ها به طور منظم به بیانیه‌های تاریخی اشاره می‌کنند؛ از جمله اظهارات «جان فاستر دالیس»، وزیر امور خارجه دوران رئیس‌جمهور «دوایت آیزنهاور» در سال ۱۹۵۳ که بیان داشت «آزادسازی» از حاکمیت شوروی می‌تواند به شکلی فراتر از جنگ اما از طریق «فرایندی کمتر از جنگ»، به ویژه با استفاده از «فشارهای داخلی مسالمت‌آمیز که سرنواشت رژیم‌های کمونیستی را دگرگون خواهد ساخت»، حاصل شود. افزون بر این، در سال ۱۹۵۸، «دالیس» به دیپلمات‌های آمریکا توصیه نمود که چنین تحولی در بلوک چین-شوروی را با روش‌های مسالمت‌آمیز تسریع کنند.



پانویس:

■ «ظرفی از ماسه‌های سست»، اصطلاحی در زبان چینی کلاسیک و استعاره‌ای تاریخی و پرمفهوم در اندیشه‌ی سیاسی مدرن این کشور است که برای نخستین بار توسط «سون یات‌سن»، بنیان‌گذار جمهوری چین، به‌کار رفت. این عبارت در گفتمان او برای توصیف وضعیت شکسته، پراکنده، فاقد انسجام و بی‌نظم ملت چین پس از فروپاشی دوره شهریاری (به‌ویژه دودمان چینگ) استفاده شد.

اصطلاحات:

- A Dish of Loose Sand = ظرفی از ماسه‌های سست / اجتماعی فروپاشیده
- Extreme Ultraviolet Lithography = لیتوگرافی فرابنفش فرین
- Force de Frappe = نیروی بازدارندگی هسته‌ای
- Peaceful Evolution = تغییر شکل مسالمت‌آمیز
- Post-Dynastic China = چین پسا-شهریاری

منابع:

- Schell, Orville (2025), "China's World – or Europe's?", Project Syndicate, Apr 7, 2025

«مائو» عمیقاً نگران این «تغییرشکل مسالمت‌آمیز» شده بود و آن را تاکتیکی فریبنده به مانند یک جنگ آشکار می‌دانست؛ چراکه به‌نظر او آمریکا درصدد بود تا ابتدا فساد درون‌زا ایجاد و سپس نظام کمونیستی چین را سرنگون کند. به مانند او «شی» نیز تا به امروز همواره آمریکا را به‌عنوان یک دولت خارجی با رویکردی ذاتاً خصم‌آمیز تلقی کرده است. از این رو، اروپاییان نباید در مورد چین به اشتباه خود را فریب دهند. در جهانی که خودکامه‌های جسور بر آن سایه افکنده‌اند، مطمئن‌ترین تضمین برای برقراری صلح، به کارگیری راهبرد بازدارندگی از طریق قدرت نظامی، همبستگی و نفوذ اقتصادی است. با توجه به اینکه آمریکا دیگر مایل به رهبری دموکراسی‌های جهانی نیست، اروپا باید نقشی پیشرو بر عهده بگیرد؛ چراکه هیچ قدرت دیگری قادر به تحقق این رسالت نخواهد بود.





فصل پنجم
منتخب دیدگاه‌ها

(موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی)

فصل پنجم
منتخب دیدگاه‌ها
موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی



تجربیات روسیه در تامین و توزیع کالاها ی اساسی در طول جنگ اوکراین و درس هایی برای ایران



زهرا آقاجانی

هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی



الناز میانداوآبچی

هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی

نظامی و مدیریت یکپارچه در بخش های غذا، انرژی و لجستیک تشکیل شد که سیاست هایی را در حوزه واردات، صادرات، ذخایر راهبردی و لجستیک کالاها ی اساسی اخذ نمود. حاصل تصمیمات نهادها ی دولتی و بعدها شورای هماهنگی بحران، مجموعه اقدامات کوتاه مدت و میان مدت به شرح زیر می باشد:

- مدیریت واردات:** جایگزینی مبادی پیشین واردات محصولات و نهادها ی کشاورزی با کشورها ی چین، هند، برزیل، بلاروس، ایران، آسیای میانه و قفقاز (در کوتاه مدت) و برنامه ریزی برای افزایش ضریب خودکفایی در تولید این محصولات (در میان مدت).
- محدودیت صادرات:** اعمال ممنوعیت و سهمیه بندی (در کوتاه مدت) برای صادرات محصولات اساسی کشاورزی (نظیر غلات، آرد، دانه های روغنی و روغن آفتابگردان، قند و شکر و کودها ی شیمیایی) جهت جلوگیری از بروز کمبود در داخل.
- افزایش ذخایر راهبردی:** افزایش سطح ذخایر کالاها ی اساسی از جمله غلات، آرد، روغن، شکر و گوشت از محل تولیدات داخلی (به عنوان مثال افزایش سطح ذخایر غلات از مصرف معادل ۳ ماه در سال ۲۰۲۲ به رقم معادل ۶ ماه در سال ۲۰۲۳).
- قیمت گذاری مداخله ای:** تعیین سقف قیمتی یا انعقاد توافق نامه داوطلبانه قیمت ثابت با تولیدکنندگان و خرده فروشی های بزرگ

توضیح اجمالی

یکی از نمونه های موفق جهانی در تامین امنیت غذایی در شرایط بحرانی، تجربیات کشور روسیه در دوران جنگ با اوکراین است. به طور خلاصه، شرایط جنگی و فشارها ی ناشی از تحریم ها، زنجیره های تامین محصولات اساسی و نهادها ی کشاورزی این کشور را با چالش های زیر مواجه نمود:

- **تحریم های غرب:** ممنوعیت یا محدودیت صادرات محصولات و نهادها ی کشاورزی از اروپا و ایالات متحده به روسیه.
- **حذف منابع کلیدی واردات محصولات و نهادها:** فسخ یا تعلیق قراردادهای تامین کنندگان جهانی تحت فشارها ی سیاسی.
- **چالش های لجستیکی:** اختلال در مسیرها ی لجستیک بین المللی زمینی، دریایی و هوایی (به ویژه از سمت اروپا و ایالات متحده).
- **عدم تعادل در عرضه و تقاضا:** کاهش ارزش روبل و افزایش قیمت محصولات و نهادها، احتکار و خریده های هیجانی.

از این رو، دولت روسیه بلافاصله پس از آغاز جنگ در فوریه ۲۰۲۲، اقدامات واکنشی لازم را به منظور اطمینان از تامین و توزیع مطلوب کالاها ی اساسی در سطح کشور صورت داد. همچنین پس از تشدید تحریم ها در اکتبر همان سال، شورای هماهنگی بحران روسیه در سطح نخست وزیری به منظور پاسخ به نیازها ی



زنجیره‌ای برای عرضه یازده قلم کالای اساسی (در کوتاه‌مدت)، در ازای اعطای یارانه تولید، دسترسی به اعتبارات ارزان و کاهش مالیات بر ارزش افزوده برای برخی اقلام.

۵. **مدیریت تقاضا:** سهمیه‌بندی موقت فروش کالاهای اساسی به ازای هر مشتری در فروشگاه‌های زنجیره‌ای.

۶. تقویت نظارت بر بازار:

- **در کوتاه‌مدت:** نظارت‌های میدانی شدید بر شبکه خرده‌فروشی توسط نهادهای نظارتی (مانند سرویس فدرال ضدانحصار) برای جلوگیری از احتکار و نیز دسترسی مستقیم دولت به سامانه‌های POS فروشگاه‌های زنجیره‌ای.
 - **در میان‌مدت:** توسعه سامانه‌های رصد هوشمند بازار برای نظارت لحظه‌ای بر قیمت کالاهای اساسی در فروشگاه‌های زنجیره‌ای در سطح ملی و راه‌اندازی سامانه هشدار افزایش غیرعادی قیمت برای برخی اقلام کلیدی.
۷. **لجستیک:** استفاده از مسیرهای لجستیکی جایگزین برای واردات محصولات و نهاده‌ها از مبادی جدید (از جمله کریدور شمال-جنوب، مسیرهای ریلی از مرزهای چین و قزاقستان، و مسیرهای زمینی و دریایی به ترکیه و مسیر دریایی کانال سوئز).

نکات کلیدی

با توجه به تجربه موفق روسیه در جنگ اوکراین و اقتضانات و شرایط خاص ایران، پیشنهادت زیر برای تقویت عملکرد تامین و توزیع کالاهای اساسی در شرایط بحرانی احتمالی قابل ارائه می‌باشد:

۱. امکان سنجی افزایش سطح ذخایر راهبردی کالاهای اساسی:

با توجه به تجربه روسیه در افزایش سطح ذخایر راهبردی کالاهای اساسی در پاسخ به نیازهای خاص دوران جنگ، به نظر می‌رسد امکان سنجی برای اقدام مشابه در ایران ضروری باشد. سطح ذخایر راهبردی کشورمان معادل حدود ۳ تا ۶ ماه مصرف کل کشور است که با توجه به نامشخص بودن زمان وقوع بحران‌های آتی و شدت اثرگذاری آنها، لازم است بررسی‌های لازم برای افزایش ذخایر با سطوح پایین‌تر تا میزان مصرف معادل ۶ ماه صورت گیرد.

۲. توجه به مقوله کنترل قیمت در زمان‌های بحران به‌عنوان

یک متغیر کلیدی برای تامین امنیت ذهنی و غذایی مصرف

کنندگان؛ پیشنهاد می‌شود دستورالعمل ابلاغی جدید نرخ گذاری کالا و خدمات صنفی با توجه به ملاحظات تهدیدات آتی مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد تا در صورت نیاز، ترتیبات

لازم برای قیمت‌گذاری کالاهای اساسی در شرایط بحرانی در آن گنجانده شود. باید توجه داشت حتی در شرایط فعلی نیز ساختار قیمت‌گذاری بخش عمده‌ای از اقلام موردنیاز سوپرمارکتی (FMCG) در ایران تحت تاثیر قیمت‌گذاری دولتی مواد اولیه آنهاست.

۳. استفاده از ابزارها و روش‌های نوین در راستای کنترل و

نظارت هوشمند در بازار در راستای کنترل قیمت‌ها و مقابله

با احتکار؛ با وجود اینکه این موضوع سالهاست که مطرح می‌باشد، اما همچنان غلبه با شیوه‌های نظارت فیزیکی و غیرهوشمند است. با توجه به لزوم تشدید نظارت بر بازار در شرایط بحرانی، پیشنهاد می‌شود توسعه سامانه‌های رصد و پایش هوشمند کالاهای اساسی در سطح کشور با قابلیت رصد لحظه‌ای قیمت این اقلام و هشدار خودکار افزایش قیمت غیرعادی در دستور کار قرار گیرد.

۴. توجه ویژه به برای افزایش خودکفایی در محصولات اساسی

کشاورزی در راستای هدفگذاری برنامه هفتم؛ طبق ماده

۲۳ برنامه هفتم پیشرفت (فصل هفتم-امنیت غذایی و ارتقای تولید محصولات کشاورزی)، برای دستیابی به متوسط وزنی ضریب خودکفایی گندم، جو، برنج، حبوبات، گوشت قرمز و سفید و شکر تا میزان ۹۰ درصد و برای ذرت و دانه‌های روغنی تا ۴۰ درصد هدفگذاری شده است. با توجه به احتمال آسیب‌پذیری و اختلال در تامین محصولات کشاورزی از محل واردات در طول بحران‌های آتی، لازم است اجرای ماده فوق مورد توجه جدی دو وزارتخانه جهاد کشاورزی و صنعت، معدن و تجارت قرار گیرد.

۵. تثبیت جایگاه قانونی قرارگاه مرکزی شهید سلامی

به‌عنوان سازوکار هماهنگی برای مدیریت بازار در

شرایط بحران؛ به منظور ایجاد یک سازوکار هماهنگی

نظام‌مند برای واکنش سریع در برابر بحران‌های ناشی از جنگ، لازم است جایگاه قانونی مشخصی برای قرارگاه مرکزی شهید سلامی که با پیشنهاد بسیج اصناف تشکیل شد تعریف شود. همچنین با توجه به تجربه فعالیت این قرارگاه در طول جنگ ۱۲ روزه تحمیلی، لازم است اهداف، شرح وظایف، نحوه فعالیت، و حتی سازوکارهای همکاری با تامین‌کنندگان و توزیع‌کنندگان بخش دولتی و خصوصی برای تامین و توزیع کالاهای اساسی به‌طور دقیق و شفاف تعیین شود. ضمن اینکه دبیرخانه این قرارگاه می‌تواند ذیل وزارت صنعت، معدن و تجارت ایجاد گردد.



پویایی‌شناسی تقاضا در بازار خدمات در مواجهه با جنگ‌های نظامی مقطعی؛ ارائه دلالت‌های سیاستی برای افزایش تاب‌آوری



رضا احمدی

بزهشگر موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

سریع زنجیره‌های تأمین وابسته و صنایع پشتیبان، از جمله شرکت‌های حمل‌ونقل، خدمات بسته‌بندی تخصصی و تأمین نیروی کار موقت است.

از منظر اقتصاد خرد، این پدیده به معنای بازاریابی شتابان سرمایه‌های فیزیکی (اثاثیه و تجهیزات) و انسانی در مقیاس جغرافیای شهری و بین‌شهری است. چنین فرآیندی، منجر به بروز عدم توازن‌های منطقه‌ای می‌گردد؛ بازارهای مبدأ با رکود ناشی از خروج سرمایه و تقاضا مواجه شده و بازارهای مقصد، یک شوک تقاضای ناگهانی را تجربه می‌کنند که زنجیره‌های تأمین محلی را به شدت تحت فشار قرار داده و نیازمند تطبیق‌پذیری سریع می‌نماید.

در این میان، افزایش تقاضا برای حمل اقلام استراتژیک نظیر گاو صندوق (رشد ۴۹۶ درصدی)، مؤید تمرکز خانوارها و بنگاه‌های اقتصادی بر صیانت از دارایی‌های حیاتی و تلاش برای تضمین تداوم کسب‌وکار در شرایط جدید است.

ب) بازار خدمات تعمیر، نگهداری و بازسازی:

جهش چشمگیر تقاضا برای خدماتی چون تعویض شیشه خودرو (رشد ۳۵۷ درصدی)؛ خدمات مختلف مرتبط با بخش نما و تجهیزات خارجی ساختمان، نظیر خدمات تعمیرات

توضیح اجمالی

بحران‌های حاد و کوتاه‌مدت، مانند درگیری‌های نظامی، به‌عنوان شوک‌های خارجی عمل کرده و می‌توانند تعادل بازارهای داخلی را به شدت مختل کنند. با این حال، دوره پس از بحران نیز فرصتی منحصر به فرد برای مطالعه تاب‌آوری اقتصادی و پویایی‌های رفتاری مصرف‌کنندگان فراهم می‌آورد. تحلیل داده‌های استخراج‌شده از یک پلتفرم خدمات آنلاین (آچاره) در دوره پس از جنگ ۱۲ روزه اخیر با رژیم سهیونیستی، الگوهای معناداری از تغییر در دینامیک بازرگانی داخلی، به‌ویژه در بخش خدمات، را آشکار می‌سازد. این داده‌ها نشان‌دهنده یک «شوک تقاضای مثبت پس‌بحران» در بخش خدمات هستند که می‌تواند در سه محور اصلی در حوزه بازرگانی داخلی تحلیل شود:

الف) بازار خدمات لجستیک و جابه‌جایی:

از منظر کلان، جهش چشمگیر تقاضا برای خدمات اسباب‌کشی برون‌شهری (رشد ۶۴۵ درصدی) و خدمات اسباب‌کشی شرکت‌ها و سازمان‌ها (رشد ۶۰۰ درصدی)، فراتر از یک پدیده اجتماعی، به مثابه یک شاخص پیشرو در تحلیل‌های بازرگانی داخلی و اقتصاد کلان قابل ارزیابی است. این افزایش حاد، نمایانگر فعال‌سازی



نما و نماشویی (رشد ۵۶ درصدی)، خدمات ساخت و نصب درب و پنجره آلومینیومی (رشد ۴۲۲ درصدی)، خدمات ساخت و نصب توری (رشد ۵۵۱ درصدی) و ساخت و تعمیر تابلوهای روان و چلنیوم (سردر مغازه‌ها) (رشد ۵۳۷ درصدی)؛ و خدمات نوسازی فضاهای داخلی، نظیر تعمیرات مبلمان (رشد ۳۵۰ درصدی)، نصب کاغذ دیواری (رشد ۳۷۷ درصدی) و ساخت کابینت و کمد دیواری (رشد ۳۵۰ درصدی)، بیانگر آغاز فرآیند احیای سرمایه ثابت در مقیاس شهری است. این خدمات، که پیش‌نیازهای زیرساختی برای ازسرگیری فعالیت‌های عادی تجاری و بازرگانی واحدهای صنفی و اداری محسوب می‌شوند، محرکی قدرتمند برای اقتصاد خرد به شمار می‌روند.

ماهیت این تقاضای متمرکز، دوگانه است: بخشی از آن ناشی از ضرورت ترمیم خسارات فیزیکی مستقیم ناشی از بحران است و بخش دیگر، حاصل آزادسازی تقاضای انباشته است که در طول دوره بحران به تعویق افتاده بود.

از منظر نظام بازرگانی داخلی، این افزایش تقاضا محرکی مستقیم برای زنجیره تأمین مرتبط محسوب شده و به فعال‌سازی بازار خرده‌فروشی و عمده‌فروشی مصالح ساختمانی سبک، تجهیزات دکوراسیون و قطعات یدکی منجر می‌شود. این امر به نوبه خود، تقاضا را به سمت بنگاه‌های کوچک و متوسط فعال در این حوزه‌ها سوق داده و به‌عنوان یک موتور محرک برای گردش مالی در سطح محلی عمل می‌کند. در نتیجه، بخش «خدمات نگهداری و بهسازی دارایی‌های ثابت» که در شرایط عادی بازاری با رشد پایدار اما کند دارد، در دوره‌های پسابحران به یکی از پیشران‌های اصلی بهبود اقتصادی در اقتصاد شهری بدل می‌شود.

ج. بازار خدمات شخصی و اجتماعی:

افزایش چشمگیر تقاضا برای خدمات اختیاری، به‌ویژه در بخش‌های زیبایی، تشریفات و پذیرایی که با رشدهای ۴۰ تا ۹۰۰ درصدی همراه بوده، یک شاخص کلیدی دیگر برای سنجش بازگشت اعتماد مصرف‌کننده و احیای ثبات روانی-اقتصادی در جامعه است. این دسته از خدمات، به دلیل ماهیت غیرضروری خود، دارای کشش تقاضای بسیار بالایی نسبت به درآمد قابل تصرف و به‌ویژه نسبت به متغیر «امنیت و ثبات ادراک شده» هستند. از منظر اقتصادی، این پدیده دو کارکرد اساسی دارد:

■ **کارکرد سیگنال‌دهی:** افت شدید تقاضا برای این خدمات در دوران بحران و جهش سریع آن در دوره بازگشت، نشان‌دهنده تاب‌آوری اجتماعی و تمایل به ازسرگیری الگوهای مصرف پیش از بحران است. این امر به مثابه یک سیگنال مثبت برای سایر فعالان اقتصادی عمل می‌کند.

■ **اثر تکاثری:** فعال‌سازی مجدد این بخش، که عمدتاً متشکل از کسب‌وکارهای کوچک و متوسط است، موجب تحریک زنجیره‌های تأمین بالادستی (مانند تأمین مواد اولیه برای رستوران‌ها و سالن‌های زیبایی) و تزریق مستقیم نقدینگی به سطح جامعه می‌شود. این فرآیند به احیای بافت تجاری-خدماتی شهرها و تسریع روند بهبود اقتصادی کمک شایانی می‌کند.

در مجموع، تحلیل داده‌ها مؤید آن است که تحلیل نوسانات در بازار خدمات تجربه‌محور ابزاری دقیق برای ارزیابی رفتار مصرف‌کننده و پیش‌بینی روندهای آتی اقتصاد کلان فراهم می‌آورد. در این میان، پلتفرم‌های دیجیتال به مثابه سازوکاری کلیدی در تسریع فرآیند بازگشت به تعادل بازار عمل می‌کنند. این پلتفرم‌ها از طریق کاهش اصطکاک‌های جستجو، امکان تطبیق سریع میان تقاضای متراکم و عرضه‌کنندگان خدمات را فراهم آورده و به این ترتیب، به احیای شتابان فعالیت‌های اقتصادی در بخش خدمات داخلی منجر می‌شوند.

همچنین یافته‌ها نشان می‌دهند که در پی وقوع یک شوک برون‌زای کوتاه‌مدت، بازار خدمات داخلی الگوی بازبایی ۷-شکل را به نمایش می‌گذارد. مشخصه بارز این الگو، جهش سریع تقاضا است که نه‌تنها سطح پیش از بحران را ترمیم می‌کند، بلکه در کوتاه‌مدت از آن فراتر نیز می‌رود.

نکات کلیدی

با عنایت به تحلیل فوق، سیاست‌گذار در حوزه بازرگانی داخلی می‌تواند جهت مدیریت بهینه بازار در شرایط مشابه و تسریع فرآیند بازگشت به ثبات اقتصادی، اقدامات زیر را مدنظر قرار دهد:

۱. بهره‌گیری از «تحلیل داده‌های کلان» برای سیاست‌گذاری پیشگیرانه

با هدف حرکت از سیاست‌گذاری واکنشی به سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد و داده‌محور در حوزه بازرگانی داخلی، می‌توان یک چارچوب همکاری میان نهادهای دولتی (مانند وزارت



صنعت، معدن و تجارت) و پلتفرم‌های بزرگ بخش خصوصی برای به اشتراک‌گذاری داده‌های تجمیعی و ناشناس ایجاد نمود. این سامانه (دانشبورد) وظیفه تجمیع و تحلیل داده‌ها را بر عهده داشته و با بهره‌گیری از مدل‌های آماری، نوسانات غیرعادی و الگوهای قیمتی مشکوک را به صورت آنی شناسایی می‌کند. خروجی این سامانه، مبنای تصمیم‌گیری برای سازوکارهای نظارتی خواهد بود. تحلیل این داده‌ها می‌تواند به پیش‌بینی دقیق‌تر روندهای تقاضا در بحران‌های آتی و تدوین سیاست‌های پیشگیرانه کمک کند.

۲. افزایش همکاری نهادهای نظارتی و اتحادیه‌های صنفی

ذی‌ربط به منظور پایش قیمت و کیفیت ارائه خدمات

در شرایط جهش تقاضا، ریسک افزایش نامتعارف قیمت‌ها و کاهش کیفیت ارائه خدمات وجود دارد. بر این اساس، با هدف حفاظت از حقوق مصرف‌کننده و حفظ اعتماد به بازار بدون مداخله مستقیم و مخرب در مکانیسم عرضه و تقاضا، پیشنهاد می‌گردد نهادهای نظارتی و اتحادیه‌های صنفی ذی‌ربط (نظیر اتحادیه حمل بار، تژینات داخلی ساختمان و تالارهای پذیرایی و تجهیز مجالس) نسبت به بررسی میدانی و رسیدگی به تخلفات شناسایی شده اقدام نمایند.

۳. اتخاذ سیاست‌های اعتباری خرد به منظور مدیریت

شوکه‌های عرضه و کنترل تورم بخشی

به منظور پیشگیری از اختلالات عملکردی در سمت عرضه و مهار فشارهای تورمی ناشی از شکاف منفی میان تقاضای فزاینده و ظرفیت محدود عرضه، می‌توان از ابزارهای سیاست‌گذاری اعتباری هدفمند بهره جست. در این راستا، پیشنهاد می‌شود تسهیلات اعتباری خرد و کوتاه‌مدت با نرخ بهره ترجیحی برای بنگاه‌های خرد و کوچک، به‌ویژه در بخش خدمات (نظیر شرکت‌های حمل‌ونقل، واحدهای تعمیراتی و مراکز پشتیبانی فنی)، تعریف و تخصیص یابد. این بنگاه‌ها در مواجهه با جهش‌های ناگهانی تقاضا، عموماً برای تأمین سرمایه در گردش مورد نیاز جهت تهیه نهاده‌های تولید-شامل مواد اولیه، تجهیزات و نیروی کار-با بحران نقدینگی مواجه می‌شوند. تزریق هدفمند منابع مالی، ظرفیت پاسخگویی این واحدها را به صورت آنی افزایش داده و از شکل‌گیری گلوگاه‌های خدماتی و افزایش شدید سطح قیمت‌ها جلوگیری می‌کند. این مداخله سیاستی نه تنها مانع از ورشکستگی بنگاه‌های کارآمد به دلیل کمبود نقدینگی می‌شود، بلکه فرصتی برای رشد و افزایش مقیاس فعالیت

آن‌ها در شرایط جدید بازار فراهم می‌آورد و به تاب‌آوری اقتصادی بخش خدمات کمک شایانی می‌نماید.

۴. تسهیل و حمایت از زنجیره تأمین بخش خدمات

به منظور رفع گلوگاه‌های لجستیکی و بهبود فرآیند ارائه خدمات پرتقاضا، که عمدتاً با چالش‌هایی نظیر کمبود ظرفیت ناوگان حمل‌ونقل و محدودیت در تأمین قطعات یدکی مواجه است، اتخاذ تدابیر اجرایی زیر پیشنهاد می‌گردد:

■ **تخصیص سهمیه سوخت اضطراری:** اختصاص سوخت به شرکت‌های خدماتی و حمل‌ونقل جهت تضمین پایداری عملیات آن‌ها

■ **تسهیل واردات تجهیزات:** ایجاد معافیت‌های گمرکی کوتاه‌مدت برای تسریع در ورود ابزارآلات و قطعات مورد نیاز جهت تعمیرات و نوسازی ناوگان

■ **بهبود تردد شهری (در شرایط اضطراری):** ارائه مجوزها و تسهیلات ترافیکی ویژه برای ناوگان خدماتی به منظور کاهش زمان تأخیر در ارائه خدمات اضطراری در سطح شهر



یوانیزاسیون



پریسا یعقوبی

هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی



امین مالکی

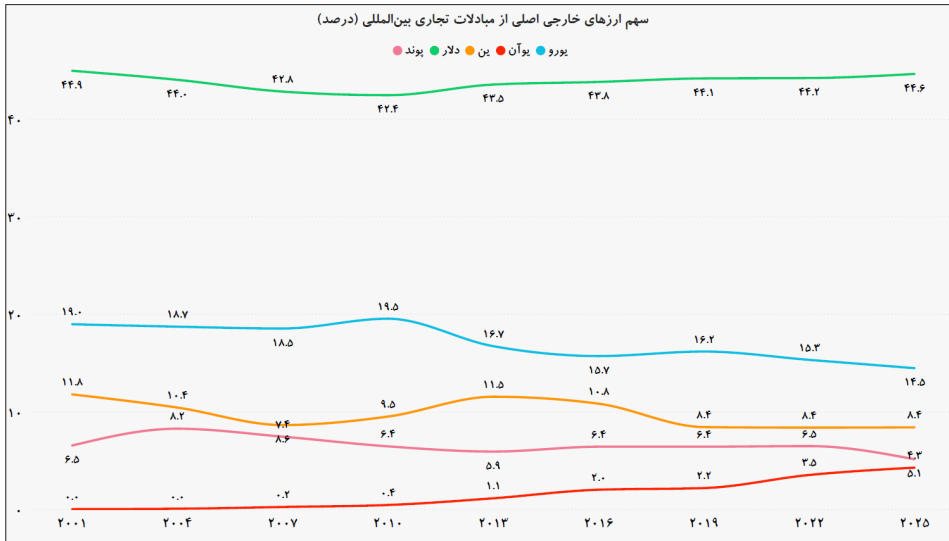
هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

پیشرفت‌ها پایدار بوده و کنترل سخت‌تری بر جریان‌های سرمایه حفظ شود. رهبران چین معتقدند که پذیرش جهانی یوان می‌تواند صادرکنندگان این کشور را از نوسانات ارزش دلار محافظت کرده و تهدید تحریم‌های مالی آمریکا را خنثی کند. برخی مقامات امیدوارند که شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران خارجی، کنترل سخت‌گیرانه دولت را نادیده بگیرند و حتی آن را نوعی مزیت تلقی کنند. در سال‌های اخیر، پیشرفت‌های شگفت‌انگیزی حاصل شده است. سهم یوان در فاکتورها و وام‌های خارجی افزایش یافته و زیرساخت‌های مالی غیر دلاری به‌طور چشمگیری در این کشور توسعه پیدا کرده‌اند. در کنار این تمایل، روند نزولی دلار انگیزه‌های بیشتری نیز برای استفاده از یوان و سرمایه‌گذاری در دارایی‌های یوانی ایجاد کرده است.

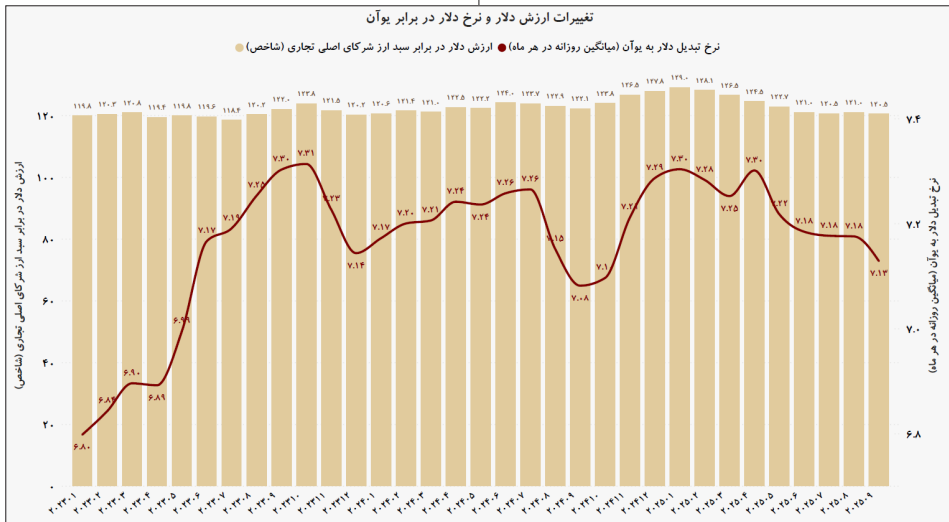
چین به سرعت در حال کنار گذاشتن دلار است

در حال حاضر سیاست تجاری نامنظم دونالد ترامپ، کسری‌های مالی هنگفت و تهدیدها علیه استقلال فدرال رزرو آمریکا، خطر آسیب جدی به دلار را به همراه داشته است. ارزش دلار از ماه ژانویه تا ابتدای ماه اکتبر ۲۰۲۴ در شاخص وزن دار تجاری ۶.۶ درصد کاهش یافته و بدترین شروع سال خود را از سال ۱۹۷۳ تجربه کرده است. در مقابل، یوان، ارز تحت کنترل چین، به بالاترین سطح خود از زمان انتخاب مجدد آقای ترامپ در نوامبر رسیده است. این باعث شده است تا سرمایه‌گذاران خارجی با شتاب به سمت یوان هجوم آورند و بسیاری از دولت‌ها نیز به دنبال جایگزین‌هایی برای دلار باشند. تمایل چین برای بین‌المللی‌سازی یوان پدیده جدیدی نیست و سابقه‌ای طولانی دارد. اولین تلاش این کشور در سال ۲۰۰۹ آغاز شد که با کاهش برخی محدودیت‌های جریان سرمایه همراه بود، اما این تلاش در سال ۲۰۱۵ با سقوط بازار سهام و کاهش ارزش یوان به پایان رسید، زیرا سرمایه‌ها به سرعت از چین خارج شدند و متعاقباً، محدودیت‌های سخت‌گیرانه‌ای بر جریان سرمایه اعمال شد که به صعود نوبی یوان پایان داد. در حال حاضر اما مقامات چینی مجدداً مشتاق شده‌اند تا اطمینان حاصل کنند که





منبع: بانک تسویه‌های بین‌المللی (www.bis.org)



منبع: فدرال رزرو (fred.stlouisfed.org)

دارایی‌های یوانی تنها ۲ درصد از ذخایر ارزی بانک‌های مرکزی جهان را تشکیل می‌دهند که بخش عمده این ناهمخوانی به محدودیت‌های چین بر جریان ورودی و خروجی سرمایه بازمی‌گردد. بدل شدن یوان به یک ارز جهان‌روا در حضور این محدودیت‌ها تقریباً امری غیرممکن است.

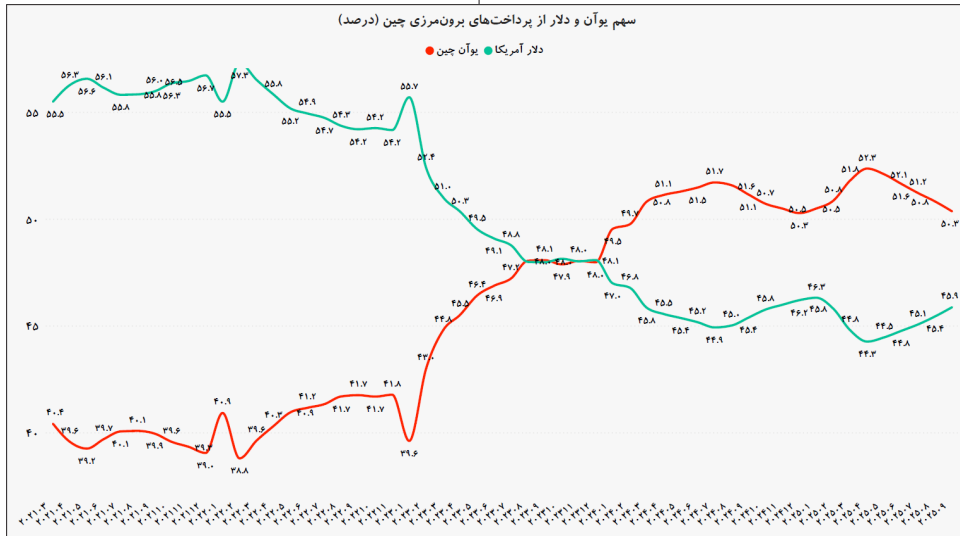
اما با هر معیاری در برابر دلار، یوان هنوز از جذابیت کافی در مقیاس جهانی برخوردار نیست. اگرچه چین مسئول نزدیک به یک پنجم فعالیت اقتصادی جهان است، اما ارز این کشور تنها در ۴ درصد از پرداخت‌های بین‌المللی (از نظر ارزش) استفاده می‌شود، در حالی که این رقم برای دلار حدود ۵۰ درصد است و در مقایسه با ۵۸ درصد برای دارایی‌های دلاری،



افزایش سهم یونان در تجارت خود چین

با این حال، این موضوع از یک منظر دیگر می‌تواند جالب توجه باشد. پس از آنکه آمریکا به بزرگ‌ترین اقتصاد جهان تبدیل شد، چندین دهه طول کشید تا دلار به سلطه جهانی دست یابد. چنانچه این مقیاس زمانی خاص مد نظر قرار گیرد، پیشرفت چین به طرز شگفت‌انگیزی سریع بوده؛ چراکه سهم یونان در پرداخت‌های بین‌المللی از سال ۲۰۲۲

دو برابر شده است. این پیشرفت عمدتاً به تغییرات داخلی بازمی‌گردد. افزایش سهم یونان در تجارت خود چین گامی مهم بود. اکنون بیش از ۳۰ درصد از تجارت کالاها و خدمات چین با ارز خود این کشور انجام می‌شود (در مقایسه با ۱۴ درصد در سال ۲۰۱۹) و بیش از ۵۰ درصد از کل دریافت‌های فرامرزی چین (شامل جریان‌های مالی) به یونان تسویه می‌شود، در حالی که این رقم در سال ۲۰۱۰ کمتر از ۱ درصد بود.



منبع: اداره دولتی ارز خارجی چین (www.safe.gov.cn)

ایجاد گردش پایدار یونان به داخل و خارج از کشور سیاست امروز مقامات چینی در عرصه مبادله خارجی این کشور است که باعث تقویت استفاده از یونان در مبادله‌های برون‌مرزی شده و دسترسی خارجی‌ها به این ارز را تسهیل کرده است. این نکته حایز اهمیت است که در ماه پنجم سال جاری (ماه مه)، نهاد نظارتی به بانک‌های بزرگ این کشور دستور داده تا حداقل ۴۰ درصد از وام‌های تسهیل تجارت به یونان باشد. برای افزایش گردش یونان، مقامات می‌خواهند شرکای تجاری را به پذیرش یونان به‌عنوان وسیله پرداخت ترغیب کنند و انگیزه اصلی، ارائه بدهی‌های یونانی به آن‌هاست. همچنین پس از تحریم‌های اعمال شده بر روسیه در سال ۲۰۲۲، بانک‌های چینی تقریباً تمام وام‌های جدید خارجی خود را از دلار به یونان تغییر دادند (پیش‌تر تنها ۱۵ درصد وام‌ها به یونان بود)، که این امر موجودی بدهی‌های یونانی چین را سه

برابر کرد. دولت چین همین راهبرد را در ترازنامه بانک مرکزی دنبال می‌کند. از زمان آغاز تلاش برای بین‌المللی‌سازی یونان، چین خطوط سوآپ به ارزش ۴.۵ تریلیون یونان (۶۳۰ میلیارد دلار) به ۳۲ بانک مرکزی اعطا و «شبکه ایمنی مالی جهانی» (۱) را ایجاد کرده که از نظر مقیاس با صندوق بین‌المللی پول رقابت می‌کند. گرچه تاکنون بخش کوچکی از این خطوط سوآپ استفاده شده اما هدف، تضمین دسترسی کشورها به یونان در زمان بحران است تا اعتماد لازم برای قرض گرفتن و خرید به یونان وجود داشته باشد. در این میان، چین سیستم مالی داخلی خود را نیز ساماندهی کرده است. اکنون این کشور می‌تواند بدون استفاده از سیستم دلاری، از طریق روش‌های مختلفی با دیگران معامله کند. این روش‌ها شامل «یونان دیجیتال» و «پرداخت‌های دیجیتال غیربانکی» (مانند کدهای کیوآر در اپلیکیشن‌های محبوب آسیایی)



است. مهم‌ترین ابتکار چین در این زمینه، ایجاد سیستم «سی‌آی‌پی‌اس» (۲) است که شباهت‌هایی به سیستم پیام‌رسانی بانکی سوئیفت در غرب دارد. در حال حاضر بیش از ۱۷۰۰ بانک در سراسر جهان به سی‌آی‌پی‌اس پیوسته‌اند، که این تعداد از زمان پیش از جنگ اوکراین یک سوم افزایش پیدا کرده است. حجم تراکنش‌ها نیز ذیل سی‌آی‌پی‌اس در سال ۲۰۲۴ با رشدی بی‌سابقه ۴۳ درصد افزایش یافت و به ۱۷۵ تریلیون یوان (۲۴ تریلیون دلار) رسیده است. بانک‌های تسویه‌کننده برای پرداخت‌های یوانی (که تقریباً همگی توسط مؤسسه‌های چینی اداره می‌شوند) در ۳۳ حوزه کالایی مهم در عرصه بین‌الملل ایجاد شده‌اند. علاوه بر این در سال ۲۰۲۴، چندین میلیارد دلار از طریق شبکه ارز دیجیتال «ام‌بریج» (۳)، که توسط چین و سایر بانک‌های مرکزی ساخته شده، معامله شد. اگرچه این پرداخت‌ها هنوز از نظر اقتصادی ناچیز هستند، اما از «آستانه اهمیت ژئوپلیتیکی» عبور کرده‌اند. نهادهای نظارتی چین به بانک‌ها دستور داده‌اند استفاده از ام‌بریج را افزایش دهند.

کشورهای دیگر فرصت را غنیمت شمرده‌اند

نظام مالی جهانی در حال «چندقطبی» شدن است و در آینده دلار مجبور به رقابت با ارزهای دیگر، مانند یوان، خواهد بود. چین امیدوار است که این رقابت به معنای نیاز کمتر به کاهش وابستگی به دلار باشد و بتواند در برابر آزادسازی جریان‌های سرمایه و نرخ ارز مقاومت کند. دولت چین، که برای خودکفایی در حوزه‌های کلیدی به سمت درون‌متمایل شده، سعی دارد تا دسترسی خارجی‌ها به بازارهای مالی خود را گسترش دهد. تعداد قراردادهای مالی قابل معامله برای خارجی‌ها در بازارهای داخلی چین در سال ۲۰۲۵ بیش از دو برابر شده و سهمیه‌های خروجی برای سرمایه‌گذاران داخلی افزایش یافته است. ماه‌های آینده می‌توانند تعیین‌کننده باشند. کاهش اعتماد به دلار و افزایش شاخص‌های بازار سهام در چین انگیزه نگهداری دارایی‌های یوانی را برای خارجی‌ها بیشتر کرده است. کاهش نرخ بهره و تورم منفی، هزینه‌های استقراض در بازار برون‌مرزی را به زیر ۲ درصد رسانده، که پایین‌ترین سطح از سال ۲۰۱۳ است. در خارج از چین شرکت در حال صدور مقدار بی‌سابقه‌ای اوراق قرضه یوانی موسوم به «دیم‌سام» (۴) در سال جاری هستند. گام امن بعدی چین، باز کردن بازارهای سرمایه داخلی به روی

متحدان خود است. در ماه جولای، مجارستان حدود ۵ میلیارد یوان «اوراق قرضه پاندا» (۵) منتشر کرد، که بزرگ‌ترین صدور اوراق قرضه چینی توسط یک دولت تا به امروز به حساب می‌آید. در ماه سپتامبر نیز شرکت‌های انرژی روسیه مجوز صدور اوراق بهادار یوانی را از چین دریافت کرده‌اند. کنیا نیز ممکن است به زودی بدهی‌های دلاری خود به چین را به یوان تبدیل کند. برزیل نیز در حال بررسی صدور اوراق جدید یوانی است و مقامات پاکستانی به تازگی برای جذب اعتبارات لازم در این زمینه به پکن سفر کرده‌اند.

بررسی روند سهم یوان در تجارت خارجی روسیه

بررسی روند سهم یوان در تجارت خارجی روسیه، الگویی سه‌مرحله‌ای از پویایی‌های «دلارزدایی» تحت فشار تحریم‌ها را نمایان می‌سازد. این فرآیند نه یک حرکت خطی و ساده، بلکه واکنشی پویا و پیچیده به محرک‌های ژئوپلیتیک و محدودیت‌های نظام مالی جهانی است. در مرحله نخست، هم‌زمان با حمله به اوکراین در سال ۲۰۲۲، شاهد یک «شوک برون‌زا» و واکنش سریع بود. تحریم‌های غرب، دسترسی روسیه به سیستم‌های مالی مبتنی بر دلار و یورو را به شدت محدود کرد و هزینه استفاده از این ارزها را به سطحی غیرقابل تحمل رساند. در این شرایط، یوان چین به‌عنوان یک «جانشین استراتژیک» مطلوب ظاهر شد؛ ارزی که هم به دلیل روابط استراتژیک با از مصونیت سیاسی برخوردار بود، هم از عمق و نقدینگی نسبی کافی در بازارهای جهانی بهره می‌برد و هم زیرساخت پرداخت مستقل خود (CIPS) (۶) را داشت. در نتیجه، سهم یوان در مدت چند ماه از کمتر از ۲ درصد به نزدیک ۲۰ درصد در پایان سال ۲۰۲۲ صعود کرد.

روند صعودی استفاده از یوان در سال ۲۰۲۳، که به اوج ۴۰ درصدی در ژانویه ۲۰۲۴ رسید، تنها یک افزایش عددی ساده نبود، بلکه نشان‌دهنده یک تحول ساختاری عمیق در نظام مالی و تجاری روسیه بود. و استفاده از یوان در معاملات تجاری نهادینه شد؛ به این معنا که استفاده از یوان از حالت یک واکنش فوری و موقتی به یک روال عادی و پایدار در کسب‌وکار بانک‌ها و شرکت‌های روسی تبدیل شد. بانک‌ها زیرساخت‌های لازم برای پرداخت و دریافت یوان را ایجاد کردند، دولت قوانین را تسهیل کرد و حسابداران و مدیران شرکت‌ها به‌طور روزمره با این ارز آشنا شدند (آموزش و آشنایی). هم‌زمان، پدیده قدرتمند «اثر شبکه‌ای» به کمک آمد. هر چقدر شرکت‌های بیشتری، از

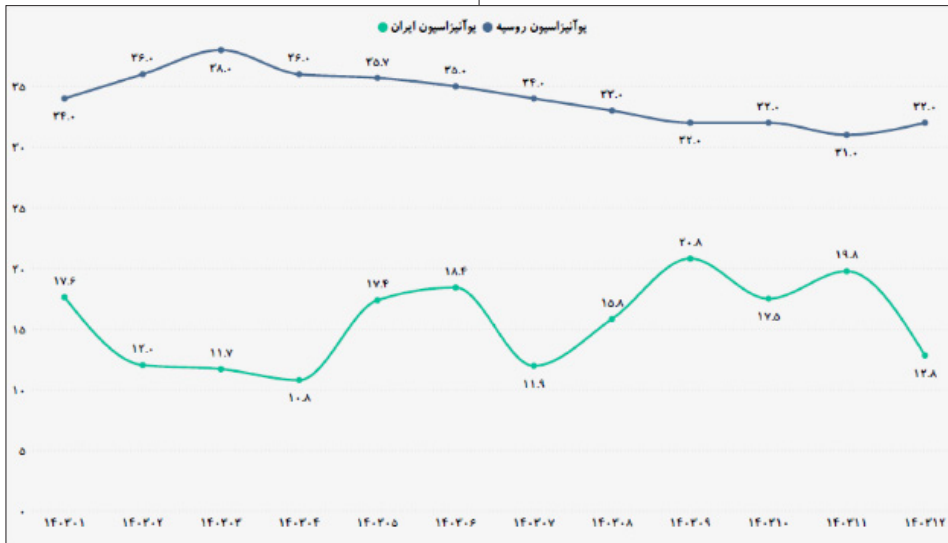


غول های انرژی گرفته تا تامین کنندگان کوچک، به اکوسیستم یوان می پیوستند، انجام معامله با این ارز برای دیگران نیز ساده تر و کم هزینه تر می شد. برای مثال، وقتی یک شرکت نفت روسی، نفت خود را به یوان میفروشد، حالا می تواند به راحتی یوان خود را به شرکت چینی که لوله های فولادی صادر می کند پرداخت کند یا حتی آن را به تامین کننده داخلی خود که قطعات می خرد بپردازد. این چرخه، یک شبکه زنده و خود تقویت کننده از مبادلات به وجود آورد که مقبولیت و کارایی یوان را به شدت افزایش داد. پشتوانه این تحول داخلی، تلاش فعالانه دولت روسیه در انعقاد «توافق های دوجانبه» با چین بود تا استفاده از ارزهای ملی (روبل و یوان) را به جای دلار به یک تعهد رسمی و کلان تبدیل کند. در نتیجه، با رسیدن سهم یوان به اوج ۴۰ درصدی، این تصور قوت گرفت که روسیه با موفقیت در حال کاهش وابستگی خود به ارزهای غربی و عبور از طوفان تحریم ها است.

با این حال، داده های سال ۲۰۲۴ نشان می دهد که این روند رشد، متوقف و حتی معکوس شده است. از قله ۴۰ درصدی، سهم یوان به طور پیوسته کاهش یافته و در نیمه دوم سال حول ۳۲ درصد تثبیت شده است. این تغییر جهت مستقیماً به هشدار خزانه داری آمریکا درباره اعمال

«تحریم های ثانویه» علیه نهادهای کشورهای ثالث مرتبط است. این تهدید، ریسک استفاده از یوان را نیز به طور چشمگیری افزایش داد؛ زیرا بانک ها و شرکت های چینی نیز نمی خواهند خود را در معرض مجازات های آمریکا قرار دهند. در واکنش به این شرایط، استراتژی دلارزدایی روسیه وارد فاز جدید و پیچیده تری شده است. در کنار کاهش سهم یوان، «نقش روبل به طور محسوسی افزایش یافته است». این نشان می دهد که راهبرد بلندمدت روسیه، نه جایگزینی ساده دلار با یوان، بلکه حرکت به سمت یک «چندارزی سازی اجباری» و بهینه سازی سبد ارزی خود با تأکید بر ارز ملی است.

در نتیجه، می توان گفت که دلارزدایی روسیه یک مسیر پرچالش و غیرخطی است. در حالی که وابستگی به دلار و یورو به طور قطعی کاهش یافته، اما وابستگی جدید به یوان نیز با محدودیت های خود روبه رو شده است. آینده این روند به تحولات ژئوپلیتیک، توانایی روسیه در پایدارسازی و بین المللی سازی روبل، و همچنین توانایی چین برای ایجاد یک سیستم مالی کاملاً مستقل از دلار بستگی دارد. تجربه روسیه ثابت می کند که کنار گذاشتن دلار اگرچه ممکن است، اما مستلزم عبور از موانع عظیم و بازطراحی اساسی معماری مالی و تجاری یک کشور است.





Source: The Central Bank of Russian Federation; OSW.

نکات کلیدی

چین برای کاهش وابستگی به دلار، تمرکز بر افزایش سهم یوان در تجارت داخلی است که از ۱۴ درصد در سال ۲۰۱۹ به بیش از ۳۰ درصد در سال ۲۰۲۵ رسیده است. این کشور با الزام بانک‌ها به تخصیص ۴۰ درصد وام‌های تجاری به یوان و تبدیل بدهی‌های دلاری به یوان، به تدریج وابستگی به دلار را کاهش می‌دهد. اگرچه چین مسیر طولانی در جهت دلارزدایی دارد، اما با سرعتی قابل توجه در حال پیشروی است؛ سهم یوان در پرداخت‌های بین‌المللی از سال ۲۰۲۲ دو برابر شده و پذیرش روزافزون اوراق قرضه پاندا توسط کشورهایمانند مجارستان، روسیه و کنیا نشان‌دهنده موفقیت‌های اولیه این استراتژی است.

در حالی که روسیه در دلارزدایی از مرحله واکنش فوری گذشته و به مرحله نهادینه‌سازی یوان رسیده است، ایران هنوز در مرحله آزمون و خطا به سر می‌برد. موفقیت روسیه در نهادینه‌سازی یوان سه درس کلیدی برای ایران دارد:

- اول، اهمیت توسعه زیرساخت‌های مالی غیردلاری مانند اتصال به سیستم CIPS؛
- دوم، لزوم انعقاد توافقاتی بلندمدت و کلان با شرکای تجاری؛
- و سوم، ضرورت ثبات در سیاست‌گذاری برای تبدیل یوان به یک گزینه قابل اعتماد برای بخش خصوصی. آینده دلارزدایی در ایران به توانایی این کشور در تبدیل الگوی نوسانی فعلی به یک روند پایدار و یادگیری از تجربیات بین‌المللی بستگی خواهد داشت.

پانویس

- ۱) Cross-Border Interbank (۲) Global Financial Safety Net (۱) Panda (۵) Dim-Sum Bonds (۴) Mbridge (۳) Payment System (سیستم)
- ۲) Cross-border Interbank Payment System (۶) Bonds (پایماد بین بانکی فرامرزی)

مقایسه داده‌های استفاده از یوان در روسیه و ایران طی سال ۱۴۰۳، دو الگوی کاملاً متمایز را در مسیر دلارزدایی این دو کشور نشان می‌دهد. روسیه با سطوح بالاتر و روندی ثابت‌تر، تصویری از کشوری را ترسیم می‌کند که یوان با موفقیت در سیستم مالی و تجاری آن نهادینه شده است. میانگین سهم ۳۴ درصدی یوان در تجارت خارجی روسیه در این سال، حاکی از بلوغ نسبی این فرآیند است. روند نزولی آرام از اردیبهشت تا اسفند (از ۳۶ به ۳۲ درصد) نیز نه نشانه شکست، بلکه بازتابی از یک «بهینه‌سازی استراتژیک» است. این کاهش کنترل شده نشان می‌دهد که روسیه در حال تعدیل سبب ارزی خود و افزایش سهم روبل است، بی‌آنکه وابستگی جدیدی به یوان ایجاد کند. این ثبات، حاصل سرمایه‌گذاری روسیه در زیرساخت‌هایی مانند سیستم CIPS و انعقاد توافقاتی تجاری کلان با چین است.

در مقابل، داده‌های ایران تصویری از یک مسیر پرنوسان و در حال گذار را ترسیم می‌کند. نمودار استفاده از یوان در ایران با نوسانات شدید و غیرقابل پیش‌بینی مشخص می‌شود. سهم یوان در تجارت ایران از کمینه ۱۰.۸ درصد در تیرماه تا بیشینه ۲۰.۸ درصد در آذرماه در نوسان بوده و میانگین سالانه آن تنها ۱۵.۶ درصد است. این نوسان ۵۰ درصدی در یک بازه زمانی کوتاه، نشان‌دهنده مرحله آزمون و خطا و عدم وجود یک استراتژی منسجم است. اوج‌گیری‌های ناگهانی در مرداد، شهریور و بهمن نیز نشان از معامله‌ای در حجم بسیار بالا و موقت است، نه نتیجه یک برنامه پایدار. این الگو حاکی از آن است که استفاده از یوان در ایران هنوز به یک روال عادی تبدیل نشده و بیشتر به اقدامات پراکنده و شرایط مقطعی وابسته است.



دیپلماسی اقتصادی ایران و تقویت روابط با شورای همکاری خلیج فارس در بستر تحولات نظامی-امنیتی منطقه



میرعبداله حسینی

هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

توضیح اجمالی

در فضای ژئوپلیتیکی پیچیده و بحرانی خاورمیانه که با منازعات و تهدیدهای امنیتی در کشورهای نظیر یمن، سوریه، عراق و فلسطین همراه است، دیپلماسی اقتصادی به عنوان ابزاری مکمل برای مدیریت تنش‌ها و ایجاد پیوندهای پایدار منطقه‌ای اهمیت روزافزونی یافته است. نظریه‌هایی چون وابستگی متقابل اقتصادی (کانت، اسمیت، فریدمن) نشان می‌دهند که تقویت مبادلات اقتصادی میان کشورها، می‌تواند نه تنها به افزایش رفاه منجر شود، بلکه زمینه‌ساز کاهش تهدیدهای امنیتی و آغاز فرایند اعتمادسازی و گفت‌وگوی سیاسی باشد.

با وجود تنش‌های سیاسی، اختلافات ایدئولوژیک و چالش‌هایی نظیر تحریم‌ها، ایران و شورای همکاری خلیج فارس دارای منافع اقتصادی مشترک، ظرفیت‌های مکمل و موقعیت ژئواکونومیک مشابهی هستند که امکان تعمیق روابط اقتصادی میان آن‌ها را فراهم می‌سازد. به ویژه در شرایطی که تحولات نظامی-امنیتی منطقه، پایداری اقتصاد را در معرض تهدید قرار داده، بازاندیشی در سیاست‌های اقتصادی منطقه‌ای و بهره‌گیری فعال از دیپلماسی اقتصادی، می‌تواند به عنوان راهبردی راهگشا مورد توجه قرار گیرد.

تحلیل روندهای اقتصادی و تجاری اعضای شورای همکاری

خلیج فارس:

- همگرایی درآمدی درون شورا: در دو دهه اخیر، اختلاف درآمد سرانه میان اعضای شورای همکاری کاهش یافته و همگونی بیشتری میان کشورها شکل گرفته است. هرچند این همگرایی بیشتر حاصل تحولات داخلی کشورها است تا سیاست‌گذاری منطقه‌ای مشترک.
- افزایش شدت تجارت شورا: شاخص شدت تجارت اعضا از ۱.۵۹۶ واحد در سال ۲۰۰۱ به بیش از ۲.۵ واحد در سال ۲۰۲۴ رسیده که نشان‌دهنده رشد سریع صادرات و تقویت پیوندهای تجاری درون منطقه‌ای است.
- افزایش تدریجی صادرات درون منطقه‌ای: گرچه اعضای شورا همچنان وابسته به بازارهای جهانی هستند، سهم صادرات درون منطقه‌ای از حدود ۶ درصد در سال ۲۰۰۱ به ۱۳.۴ درصد در سال ۲۰۲۴ افزایش یافته است. این روند نشان‌دهنده آغاز فرآیند «ایجاد تجارت» میان اعضا است.



موقعیت ایران در تجارت با شورای همکاری خلیج فارس:

براساس آمار مرکز تجارت بین‌الملل در سال ۲۰۲۳، تجارت ایران با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس (به‌ویژه با امارات متحده عربی) بالغ بر ۲۹٫۳ میلیارد دلار بوده که ۷٫۶ میلیارد دلار آن صادرات و ۲۱٫۷ میلیارد دلار واردات است. با این حال، سهم ایران از کل تجارت این کشورها حدود ۱٫۵ درصد است که رقم بسیار پایینی بوده و نشان‌دهنده حضور محدود و شکننده ایران در ساختار تجاری منطقه است.

موانع ساختاری تجارت ایران

- ساختار صادراتی سنتی و خام‌محور؛
- بی‌ثباتی در سیاست‌های تجاری و تعرفه‌ای؛
- کمبود زیرساخت‌های لجستیکی و مالی؛
- سهم پایین صنایع دانش‌بنیان و خدمات در تجارت؛
- نبود دیپلماسی اقتصادی فعال و برنامه‌ریزی منطقه‌ای.

این عوامل موجب شده‌اند که ایران نتواند از فرصت‌های اقتصادی موجود در منطقه بهره‌برداری مؤثر کند.

نکات کلیدی

در شرایط کنونی، تعمیق روابط اقتصادی ایران و شورای همکاری خلیج فارس نه تنها امکان‌پذیر، بلکه از منظر راهبردی ضروری است. ایجاد پیوندهای اقتصادی مستحکم می‌تواند به‌عنوان بستری برای کاهش تنش‌های سیاسی عمل کند؛ به شرط آن‌که ایران بتواند با اصلاح ساختارها و سیاست‌گذاری هوشمندانه، از ظرفیت‌های موجود بهره‌برداری کند و نقش فعال‌تری در نظم اقتصادی منطقه ایفا نماید.

با وجود تحولات مثبت در تجارت درون منطقه‌ای شورای همکاری و وجود ظرفیت‌های اقتصادی قابل‌توجه در ایران، همگرایی اقتصادی ایران با این شورا تاکنون ناکافی و محدود بوده است. برای جبران این کاستی و ارتقای نقش ایران در ساختار اقتصادی منطقه، مجموعه‌ای از اقدامات سیاستی ضروری است:

- نوسازی ساختار صادراتی کشور؛ توسعه صنایع دانش‌بنیان، خوشه‌های صادرات‌محور و زنجیره ارزش داخلی برای افزایش رقابت‌پذیری در بازار منطقه‌ای.
- اصلاح سیاست‌های تجاری؛ ثبات بخشی به تعرفه‌ها، حذف موانع غیرتعرفه‌ای، تسهیل فرآیندهای صادرات و ارتقای شفافیت اداری.

■ تقویت دیپلماسی اقتصادی صنعتی؛ انعقاد توافق‌نامه‌های تجاری، تقویت همکاری‌های صنعتی و سرمایه‌گذاری مشترک با کشورهای شورا.

■ حمایت از نوآوری و توسعه فناوری؛ سرمایه‌گذاری در پژوهش و توسعه برای ارتقای کیفیت محصولات صادراتی به‌ویژه در حوزه‌های فناوری و صنایع پیشرفته و کسب مزیت رقابتی منطقه‌ای.

■ توسعه صادرات خدمات؛ توجه ویژه به بخش‌هایی همچون گردشگری، فناوری اطلاعات و خدمات مهندسی که پتانسیل بالایی برای رشد در بازار خلیج فارس دارند.

اجرای این سیاست‌ها می‌تواند نقش ایران را در نظم اقتصادی منطقه خلیج فارس بازتعریف کرده و زمینه‌ساز بهره‌برداری مؤثر از فرصت‌های همکاری اقتصادی در بستر بحران‌های پیچیده امنیتی باشد. در نهایت، همگرایی اقتصادی هوشمندانه می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای صلح و ثبات و توسعه پایدار در خاورمیانه عمل کند.



نقدی بر تغییرات تعرفه‌ای ایران در سال ۱۴۰۴



فرزاد مرادپور

هیات علمی موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

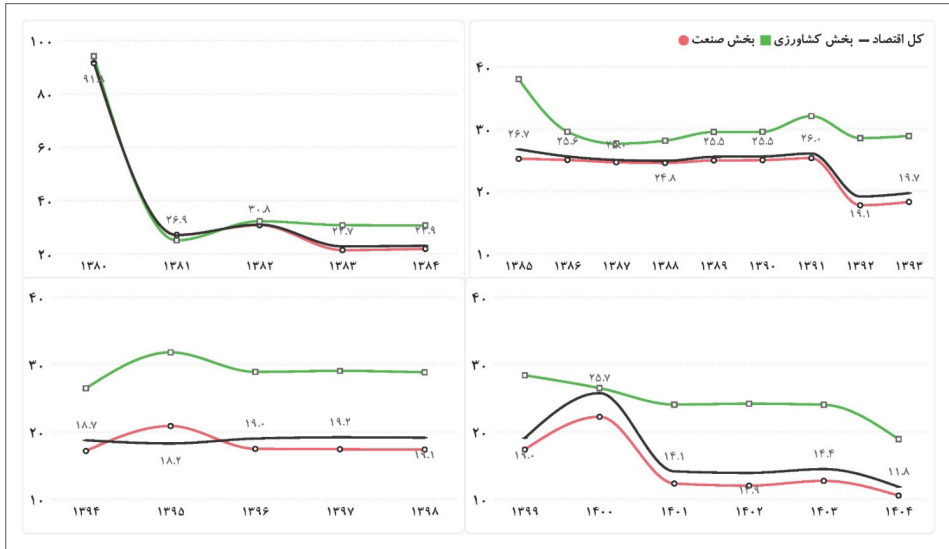
توضیح اجمالی

در سال جاری با تغییر مبنای نرخ ارز به نرخ میانگین مرکز مبادله ارزی در اسفند سال ۱۴۰۳ در اجرای بند «ض» تبصره ۱ قانون بودجه سال ۱۴۰۴ شاخص «میانگین ساده تعرفه‌ها» به حداقل تاریخی خود یعنی به ۱۱/۸ درصد رسیده که پایین‌تر از شماری از کشورهای نوظهور در حال توسعه همچون ترکیه، هند و برزیل محسوب می‌شود. در شاخص «سهم تعرفه‌های بالای ۱۵ درصد» علاوه بر این سه کشور، کشورهای چین و پاکستان و ویتنام نیز بالاتر از ایران قرار می‌گیرند.

در دو دهه اخیر، صرف نظر از تنش‌های تعرفه‌ای ناشی از سیاست‌های دولت جدید آمریکا که به افزایش نرخ‌های تعرفه جهانی در سال ۲۰۲۵ انجامیده، تعرفه‌ها در سطح جهانی گرچه به‌طور متوسط روند کاهشی ملایمی را تجربه کرده اما این کاهش چشمگیر نبوده و به‌ویژه، تعرفه‌های موردی بالا در بسیاری از کشورها پایدار مانده‌اند. تعرفه‌های بالا در برخی اقلام و مناطق در حال توسعه هم سهم بیشتری داشته‌اند. کشورهای توسعه‌یافته نیز اگرچه نرخ‌های متوسط پایین‌تری دارند، اما بیشترین بیشینه نرخ‌های تعرفه به آنها اختصاص داشته است.

در ۲۵ سال گذشته نظام تعرفه‌ای ایران برخلاف روند جهانی، متأثر از تکانه‌های ارزی و نه سیاست‌گذاری فعال تجاری، سه دوره کاهش شدید نرخ تعرفه در سالهای ۱۳۸۱، ۱۳۹۲، ۱۴۰۱ و در ابعاد کوچکتری طی سال جاری تجربه کرده که با هدف جلوگیری از جهش قیمتی واردات صورت گرفته است.





منبع: کتاب مقررات صادرات و واردات در سال‌های مختلف

نوسانات میانگین نرخ‌های تعرفه ایران و روند آن طی دوره ۱۳۸۰-۱۴۰۴ (درصد)

نکات کلیدی

- روند تغییرات تعرفه‌ای ایران در ۲۵ سال گذشته با روند تغییرات جهانی متفاوت است. در حالیکه روند متوسط جهانی کاهش ملایمی را نشان می‌دهد و با تنش‌های اخیر تعرفه‌ای در شماری از کشورها روند تصاعدی تعرفه‌ای بروز یافته است، ایران در مسیر کاهش‌های شدید تعرفه‌ای قرار داشته گرفته است، به نحوی که جایگاه کشور را از یکی از بالاترین سطوح حمایت‌های تعرفه‌ای در ابتدای دهه ۱۳۸۰ به وضعیتی پایین‌تر از کشورهای در حال توسعه پیشرو در حال حاضر تنزل داده و این تنزل رتبه، چه در شاخص میانگین صنعتی و کشاورزی و چه در شاخص سهم تعرفه‌های بالا خود را نشان می‌دهد. تنها در شاخص سهم تعرفه‌های صفر، از آنجا که تعرفه‌های صفر از سال ۱۳۸۱ در نظام تعرفه‌ای ایران اعمال نمی‌شود، شاهد چنین کاهش‌ی نبوده‌ایم.
- بررسی روند ۲۵ ساله گویای آن است که کاهش‌های اساسی تعرفه‌ای در مقاطع تغییر نرخ مبنای ارز در در تقویم ریالی ارزش کالاهای وارداتی رخ داده است و به‌آن معنا است که آزادسازی‌ها نه از سر ملاحظات سیاست تجاری و صنعتی

این در حالی است که در همان سال ۲۰۲۲ که مقارن سال اعمال کاهش شدید تعرفه‌ای در ایران (سال ۱۴۰۱) بوده و متوسط کل تعرفه‌ها در ایران از ۲۰/۱ درصد به ۱۴/۱ درصد کاهش یافته است، ترکیه، در شرایط ارزی و تورمی مشابه کشورمان، افزایش شدید تعرفه‌ای را از متوسط کل ۱۰/۷ درصد به ۱۶/۸ درصد اعمال کرده است و در ادامه این روند افزایشی، متوسط کل تعرفه‌ها به ۱۷/۳ در سال ۲۰۲۴ رسانده است و حال آنکه روند کاهش‌ی تعرفه در ایران متوسط کل تعرفه‌ها را در سال ۱۴۰۴ به ۱۱/۸ درصد تنزل داده است؛ روندی که می‌توان آن را واکنش متفاوت دو کشور به مسائلی ارزی مشابه تلقی کرد. در عین حال بیش از یک‌چهارم ردیف‌های تعرفه‌ای کشور با محدودیت یا ممنوعیت مواجه‌اند و درحقیقت بار حمایت تعرفه‌ای به آنها منتقل شده است و با لحاظ آنها سطح حمایت واقعی بسیار بیشتر از نرخ‌های تعرفه‌ای است. این واقعیت ضرورت توجه به ترکیب تعرفه‌ها و ممنوعیت‌ها در تحلیل سیاست‌های تجاری را برجسته می‌کند اما از آنجا که این موانع ماهیت موقتی داشته و حذف آن‌ها طبق قوانین و مقررات موجود ضروری است، این وضعیت خطر کاهش شدید حمایت از تولید پس از حذف ممنوعیت‌ها را گوشزد می‌کند.

بلکه بر اساس ملاحظات تورمی صورت می‌گیرد. بعلاوه دنباله‌روی سیاست تعرفه ای از سیاست ارزی و ایجاد شکاف مستمر میان نرخ ارز اعمالی در تقویم و نرخ ارز آزاد عملاً نرخ‌های تعرفه ایران را حتی در زمان اوج خود صرفاً به نرخ‌های اسمی مبدل ساخته که اثر حمایت واقعی آنها بسیار کمتر بوده است. تغییرات اخیر تعرفه ای در سال ۱۴۰۴ گویای آن است که دامنه زمانی این تغییرات از حدود یک دهه به حدود یک سوم دهه کاهش یافته که حاکی از شتاب‌گیری بیشتر تغییرات تعرفه ای با تشدید نوسانات ارزی است.

۳. ارزیابی کارآمدی سیاست‌های تعرفه‌ای و اثربخشی کلی آن بر رفاه اجتماعی، در گروه نگرشی جامع به آثار متنوع ناشی از اعمال این سیاست‌ها است. در چنین نگرشی، آزادسازی تعرفه‌ای به خودی خود عامل افزایش رفاه نبوده بلکه تابعی از ملاحظات متعدد است که در آن سیاست صنعتی محوری اساسی محسوب می‌شود. تجربه تغییرات افزایشی تعرفه ای در ترکیه در وضعیت ارزی و تورمی مشابه کشورمان در سال ۲۰۲۲ حاکی از چنین نگرشی به آثار سیاست‌تعرفه‌ای است.

۴. در حال حاضر، به‌کارگیری گسترده موانع غیرتعرفه‌ای (ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های مقداری) به مثابه یک سازوکار جایگزین، نقشی جبرانی برای کاستی‌های نظام تعرفه‌ای ایفا می‌کند. با این حال، پایداری این سطح از حمایت با چالش‌های جدی مواجه است؛ نخست آنکه استمرار اجرای این حمایت‌ها پس از پایان برنامه ششم توسعه فاقد پشتوانه قانونی قابل اتکا است. در چنین شرایطی، حذف احتمالی این محدودیت‌ها، می‌تواند به کاهش چشمگیر سطح حمایت مؤثر از بخش تولید منجر شود. دوم آنکه، در چارچوب گسترش موافقت‌نامه‌های تجارت ترجیحی و آزاد ایران، اعمال ممنوعیت‌ها و محدودیت‌ها از آن ناحیه با موانعی مواجه است. از سوی دیگر، کاهش یک‌جانبه و عمومی نرخ‌های تعرفه نیز قدرت چانه‌زنی کشور در مذاکرات تجاری را تضعیف می‌کند؛ زیرا امتیازاتی که می‌توانست به عنوان اهرمی برای کسب امتیازات متقابل به کار رود، به‌صورت غیرمشروط به شرکای تجاری اعطا می‌شود. از این رو، این شرایط ضرورت یک بازنگری جامع در نظام تعرفه‌ای کشور را ایجاد می‌کند تا ضمن ایجاد هماهنگی میان سیاست‌های تجاری و اهداف توسعه صنعتی، ابزارهای حمایتی پایدار و سازگار با تعهدات تجاری بین‌المللی آتی طراحی و به کار گرفته شوند.

فصل ششم
ترامپ در بوته نقد





فصل ششم
ترامپ در بوته نقد



بازاندیشی در مورد جهانی بدون آمریکا



توماس پیکتی

پروفسور اقتصاد در مدرسه عالی مطالعات علوم اجتماعی

دو برابر آن برسد. حقیقت آن است که آمریکا در حال واگذاری مهار و سلطه‌ی خود بر نظام جهانی است. آنچه وضعیت را وخیم‌تر می‌کند، انباشت ساختاری کسری‌های تجاری آمریکا است که سطح بدهی خارجی دولتی و خصوصی این کشور را به حدی بی‌سابقه رسانده است. پیش‌بینی می‌شود این رقم تا سال ۲۰۲۵ به ۷۰ درصد تولید ناخالص داخلی برسد. جهش در نرخ‌های بهره می‌تواند آمریکا را ناگزیر به پرداخت جریان‌های عظیم بهره به دیگر کشورها کند؛ پرداخت‌هایی که تاکنون با اتکاء به سلطه‌ی ساختاری بر نظام مالی جهانی توانسته از آن فرار کند. از همین زاویه است که بهتر می‌توان پیشنهاد جنجالی اقتصاددانان ترامپیست برای اعمال مالیات بر پرداخت‌های بهره به دارندگان خارجی اوراق قرضه‌ی آمریکا را بهتر درک کرد. از سوی دیگر، ترامپ با صراحتی بی‌سابقه به دنبال پر کردن خزانه‌ی کشور از طریق مصادره‌ی منابع معدنی اوکراین و همچنین چشم‌داشت به تصاحب گرینلند و پاناما است.

از منظر تاریخی نیز، شایان تأمل است که برای این کسری تجاری مازم آمریکا، که به‌طور میانگین سالانه بین ۳ تا ۴ درصد تولید ناخالص داخلی از ۱۹۹۵ تا ۲۰۲۵ را شامل می‌شود، تنها یک نمونه تاریخی قابل مقایسه با اقتصادی در همین

آمریکا دیگر کشوری قابل اتکاء تلقی نمی‌شود. برای شماری از ناظران، این واقعیت تازگی ندارد. جنگ عراق، که در سال ۲۰۰۳ آغاز شد، جنگی با بیش از ۱۰۰ هزار کشته، بی‌ثباتی مازم منطقه‌ای و احیای نفوذ ژئوپلیتیکی روسیه پیش‌تر پرده از پیامدهای فاجعه‌بار غرور نظامی آمریکا برداشته بود. با این حال، بحران فعلی از سنخی متفاوت است؛ چراکه اساس و بنیان اقتدار اقتصادی، مالی و سیاسی این کشور را در معرض تهدید قرار داده است. آمریکا امروز چهره‌ای سرگشته و ناهماهنگ یافته؛ کشوری تحت رهبری فردی بی‌ثبات و دمدمی‌مزاج، بی‌آنکه سازوکار تعادل‌بخش (و مهارکننده) دموکراتیک در برابر او عمل کند.

برای تصور آینده، نخست باید نقطه عطف تاریخی پیش رو را به‌درستی فهم کنیم. اگر «ترامپیست‌ها» به چنین سیاست خشن، تهاجمی و نومیدانه‌ای متوسل شده‌اند، از آن روست که در برابر روند زوال اقتصادی آمریکا، فاقد هرگونه راهبرد معنادار و مؤثری هستند. بر پایه‌ی شاخص «برابری قدرت خرید»، معیاری که حجم واقعی کالاها، خدمات و تجهیزات تولیدشده در هر سال را می‌سنجد، تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۱۶ از آمریکا پیشی گرفت. امروز این میزان بیش از ۳۰ درصد بیشتر از تولید ناخالص داخلی آمریکاست و پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۲۵ به



ابعاد می‌توان ذکر کرد و آن میانگین کسری تجاری قدرت‌های استعماری بزرگ اروپا (شامل انگلیس، فرانسه، آلمان و هلند) در فاصله‌ی ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۴ است که تقریباً با آن هم‌خوانی دارد. تفاوت بنیادین آنجاست که آن کشورها دارای حجم عظیمی از دارایی‌های خارجی بودند؛ دارایی‌هایی که از محل بهره‌ها و سود سهام دریافتی، درآمدی چنان کلان فراهم می‌کرد که نه تنها کفاف جبران کسری تجاری را به آن‌ها می‌داد، بلکه این امکان را فراهم می‌آورد که مازاد مطالبات خارجی را در سراسر جهان انباشت کنند.

ترامپ در جوهری خود چیزی نیست جز بازمانده‌ای ناکام از نسل رهبران استعماری. همچون قدرت‌های استعمارگر اروپای پیشین، او در سودای آن است که «صلح آمریکایی» (*،) از سوی جهانی سپاسگزار با یارانه‌هایی دائمی پاداش یابد، تا به این ترتیب کسری‌های مزمن آمریکا برای همیشه تأمین مالی شوند. اما واقعیت آن است که قدرت ساختاری آمریکا در حال افول است و عصر حاضر دیگر ظرفیت پذیرش گونه‌هایی از استعمارگری خشن، آمرانه و افسارگسیخته را ندارد. «ترامپ»، غرق در ارجاع‌های ارتجاعی و واپس‌نگرانه‌اش، به نظر نمی‌رسد دریابد که آمریکا پس از ۱۹۴۵ بر بنیانی متفاوت از آنچه اروپا نمایندگی می‌کرد بنا نهاده شد؛ گسستی آشکار از نظم استعماری پیشین و تاسیس الگویی نوین از توسعه بر مبنای آرمان‌های دموکراتیک و برتری آشکار آموزشی نسبت به سایر نقاط جهان. با چنین بی‌اعتنایی‌ای به آن میراث، او شالوده‌ی مشروعیت اخلاقی و حیثیت سیاسی‌ای را فرو می‌ریزد که رهبری آمریکا بر آن استوار بوده است.

در برابر این فروپاشی چه باید کرد؟ نخست، باید خطاب به کشورهای جنوب جهانی، ایده‌ی تأسیس نظم نوین از چندجانبه‌گرایی اجتماعی و زیست‌محیطی را مطرح ساخت؛ نظمی که بتواند جایگزین چندجانبه‌گرایی لیبرال ورشکسته و بی‌اعتبار کنونی شود. اروپا باید سرانجام با شجاعت از اصلاح ساختاری در نظام حکمرانی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی حمایت کند؛ اصلاحی که به عبور از سازوکار سانسورکننده، مبتنی بر حق رای محدود (تصمیم‌گیری و تخصیص قدرت رای بر اساس میزان سهم مالی کشورهای عضو)، فعلی بینجامد و جایگاه واقعی کشورهایی چون برزیل، هند و آفریقای جنوبی را در معماری اقتصاد جهانی به رسمیت بشناسد. در غیر این صورت، چنانچه اروپا به هم‌پیمانی با آمریکا در انسداد این گذار ضروری ادامه دهد، کشورهای بریکس (متشکل از برزیل، روسیه، هند،

چین و آفریقای جنوبی) ناگزیر به ایجاد ساختاری موازی در نظم بین‌الملل خواهند شد؛ ساختاری به رهبری چین و روسیه. اگر منطقه‌ی جنوب صحرای آفریقای طی دهه‌های گذشته از مزایای شرایط تجاری منصفانه‌تری برخوردار بود، این امکان را می‌یافت تا در زیرساخت‌های عمومی، نظام آموزشی و خدمات بهداشتی خود سرمایه‌گذاری مؤثرتری کند. با این حال، آنچه رخ داده، چیزی جز نبردی دلیرانه از سوی دولت‌هایی با منابعی به‌غایت محدود نبوده است. (به رغم تمامی تلاش‌ها آن‌ها تنها توانستند) برای آموزش ابتدایی و متوسطه هر کودک تنها حدود ۲۰۰ یورو در سال، برحسب برابری قدرت خرید، اختصاص دهند؛ رقمی که در نرخ‌های جاری ارز به کمتر از ۶۰ یورو می‌رسد. این در حالی است که در کشورهای شمال جهانی، هر کودک از ۴۰ تا ۵۰ برابر این سطح (۸ هزار یورو در اروپا و ۱۰ هزار یورو در آمریکا) بهره‌مند است

اروپا نیز در سال ۲۰۲۴ خطایی راهبردی و پرهزینه مرتکب شد؛ آن‌گاه که در نشست گروه ۲۰، در همراهی با آمریکا با «ابتکار عدالت مالیاتی» پیشنهادی برزیل مخالفت کرد و به تشکیل یک «پیمان‌نامه‌ی چارچوبی درباره‌ی مالیات‌ستانی منصفانه» در سازمان ملل رای منفی داد. این موضع‌گیری‌ها صرفاً به‌منظور حفظ انحصار «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» و به‌بیان دقیق‌تر، صیانت از سلطه‌ی باشگاه کشورهای ثروتمند، بر موضوعاتی اتخاذ شد که چنان مهم تلقی می‌شوند که نباید در اختیار فقیرترین کشورها قرار گیرند.

اروپا باید در نهایت نقش خود را در عدم تعادل‌های تجاری جهانی به رسمیت بشناسد. آسان است که مازاد‌های به‌طور عینی زیاد چین را سرزنش کنیم. چین امروز مانند قدرت‌های غربی پیشین، از قدرت خود برای پرداخت کمتر به مواد اولیه و غرق کردن بازار جهانی در کالاهای تولیدی استفاده می‌کند. این راهبرد اتفاقاً به‌طور قابل توجهی به نفع شهروندان چینی نیست، کسانی که می‌توانند از دستمزدهای بالاتر و سیستم تأمین اجتماعی مناسب‌تر بهره‌مند شوند.

حقیقت این است که اروپا به‌شدت دچار کم‌توجهی و عقب‌ماندگی‌های عمده‌ای در مصرف و سرمایه‌گذاری در سرزمین خود شد. در فاصله‌ی زمانی ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۴، تراز تجاری آمریکا در حوزه‌ی کالاها و خدمات به‌طور میانگین هر ساله با کسری حدود ۸۰۰ میلیارد دلار مواجه بوده و در مقابل، اروپا توانست در همین بازه زمانی، به‌طور متوسط مازادی برابر با ۳۵۰ میلیارد دلار ایجاد کند که تقریباً برابر با متوسط مازاد تجاری کشورهای چین،



اصطلاحات:

- Carbon Border Tax = مالیات مرزی کربن
- Censitary System = ساختار مبتنی بر قدرت رأی محدود
- Disoriented = سردرگم
- Framework Convention On Fair Taxation = پیمان نامه چارچوبی برای مالیات‌ستانی منصفانه
- Military Hubris = غرور نظامی
- Pax Americana = صلح آمریکایی
- Refill The Coffers = پر کردن خزانه / انباشت مجدد منابع مالی

منابع:

- د.ش. رشتنه دنومولمانزور رد 1404 ن.یدرورف 25 هگی‌خشادای
- <https://www.lemonde.fr>

ژاپن، کره جنوبی و تایوان مجتمعاً (۴۵۰ میلیارد دلار) است. اروپا باید فراتر از احیای بودجه نظامی آلمان یا مباحثات کنونی در خصوص وضع مالیات مرزی کربن، پس از مدت‌ها تأمل و تاخیر به یک مدل توسعه فعال و متفاوت با عنایت معقول به ملاحظات اجتماعی، زیست‌محیطی و برابری بیاندیشد.

پانویس:

- * عبارت لاتین «پاکس آمریکانا» به معنای «صلح آمریکایی» به دوران پس از جنگ جهانی دوم اشاره دارد که آمریکا به‌عنوان یک ابرقدرت جهانی ظهور می‌کند. در این دوره، آمریکا به‌طور گسترده‌ای بر ساختارهای اقتصادی و سیاسی جهانی تسلط یافت و بسیاری از توافقات و قوانین بین‌المللی تحت نفوذ این کشور قرار گرفت. مشابه این عبارت «پاکس رومانا» به معنای «صلح رومی» است که طی آن امپراتوری روم در حدود ۲۰۰ سال (از ۲۷ پیش از میلاد تا ۱۸۰ پس از میلاد) در اوج شکوفایی خود قرار گرفت و در این مدت، جنگ‌ها به‌طور قابل توجهی کاهش یافتند و ثبات اقتصادی و اجتماعی در سرزمین‌های تحت سلطه امپراتوری روم برقرار شد.



ترامپ مثل ویروس؛ آشوبی که به زودی هزینه خود را تحمیل خواهد کرد



پل کروگمن

پروفسور بازنشسته اقتصاد و امور بین‌الملل در دانشگاه برینستون

رفتار یک دولت متعارف و نشانه‌هایی از تغییر جهت‌گیری فرآیند سیاست‌گذاری آن را تحلیل می‌کنند. در حال حاضر آمریکا اساساً فاقد یک فرآیند سیاست‌گذاری است. «ترامپ» بسته به این‌که آخرین فردی که با او گفتگو کرده چه کسی باشد، نظر خود را تغییر می‌دهد. شاید حرکت بعدی او را همان مهمانی مشخص کند که در ضیافتی که به افتخار بزرگ‌ترین رشوه‌دهندگانش برگزار کرده، شرکت کرده و این البته دقیقاً توصیف واقعی کسانی است که بیشترین مقدار از سکه‌ی ترامپ را خریداری کرده‌اند.

به گمان من، بازار سهام را فراموش و تمرکزتان را معطوف به اقتصاد واقعی کنید، جایی که تمام شواهد حاکی از آن‌اند که هرج و مرج سیاستی، به‌زودی پیامدهای ملموس و مخربی بر جای خواهد گذاشت. «کتاب بڑا» فدرال رزرو، که بازتاب‌دهنده‌ی دیدگاه‌های فعالان اقتصادی است، تصریح می‌کند که «ابهام پیرامون سیاست تجاری بین‌المللی، به‌نحوی فراگیر در تمام گزارش‌ها مشهود است.» و این سطح از ابهام، آثار نامطلوبی بر اقتصاد واقعی خواهد گذاشت.

می‌خواهم پیش از آنکه امروز شروع کنم به دوچرخه‌سواری، چند کلمه‌ای بنویسم. وقتی نوسانات شدید بازار سهام در واکنش به مسائلی که حتی تغییرات واقعی سیاستی نیستند، بلکه صرفاً اشارات و شایعاتی پیرامون امکان تغییرات سیاستی‌اند، را نگاه می‌کنم واقعاً شگفت‌زده می‌شوم. در شماره دیروز واشنگتن پست، مقاله‌ای با این عنوان منتشر شده است: «کاخ سفید لحن خود در قبال تعرفه‌ها علیه چین را نرم‌تر کرده، اما به این زودی‌ها قصد کاهش آن‌ها را ندارد». بسیار خوب، نرم‌تر کردن لحن تا چه اندازه می‌تواند نشانگر آن باشد که در واقعیت چه روی خواهد داد؟ (این مقاله در انتهای همین متن آمده است).

این فقط یک تغییر لحن بوده، با این وجود، چرا امروز بازار سهام به چنین «بی‌خبری» (خبر فاقد محتوای واقعی یا فاقد یک تغییر اثرگذار در سیاست) واکنش صعودی نشان داد؟ به گمان من، بازارها وضعیتی شبیه فردی گرفتار در یک رابطه‌ی آزارگرایانه را پیدا کرده‌اند که همچنان در مرحله‌ی انکار باقی مانده و با چنگ زدن به هر نشانه‌ی ظاهری از اصلاح احتمالی، امید به تغییر اساسی احتمالی در رفتار آن آزارگر را دارند.

ظاهراً سرمایه‌گذاران و رسانه‌های خبری هنوز نیاموخته‌اند که نمی‌توانند گزارش‌های ظاهراً محرمانه پیرامون نحوه‌ی اندیشیدن دستگاه اجرایی «ترامپ» را همان‌گونه بخوانند که

1. <https://www.bbc.com/news/articles/ce8g2kpx0go>

2. <https://www.federalreserve.gov/monetarypolicy/beige-book202504-summary.htm>



بسیاری از نهادهای متخصص امر پیش‌بینی، اکنون انتظار بروز رکود اقتصادی در آمریکا را دارند. با این حال، اثرات تعرفه‌های ناپایدار و تهدیدهای تعرفه‌ای ممکن است حتی پیش از آن که اقتصاد فرصت ورود به مرحله رکود را بیابد، نمایان شود. داده‌های اولیه حاکی از آن‌اند که واردات از آسیا، که پیش‌تر در پی تلاش واردکنندگان برای پیش‌دستی بر تعرفه‌ها به شدت افزایش یافته بود، اکنون به کلی فروپاشیده است (به نمودار انتهای این متن نگاه کنید).

گزارش‌ها حاکی از آن‌اند که مدیران عامل شرکت‌های «تارگت» و «والمارت» به «ترامپ» هشدار داده‌اند که ممکن است در عرض چند هفته شاهد قفسه‌های خالی در فروشگاه‌های خود باشیم و البته که تجارت خارجی یک کشور با اشارات مبهم در کنفرانس‌های مالی پشت درهای بسته احیاناً نخواهد شد. بنگاه‌ها برای تصمیم‌گیری نیازمند درجه‌ای از قطعیت در سیاست‌گذاری‌اند، چیزی که (در این دولت) به دست نخواهند آورد.

به بیان دیگر، ممکن است به‌زودی با اختلالی در زنجیره‌های تامین مواجه شویم که یادآور آن چیزی است که در جریان و پس از همه‌گیری کووید-۱۹ رخ داد. اما این بار ویروسی در کار نخواهد بود؛ بلکه عامل اصلی، دونالد «ترامپ» خواهد بود. و این بار، واکنشی نخواهد بود که ما را نجات دهد. ما برای سه سال و سه ماه آینده، با این عامل بی‌ثباتی گرفتار خواهیم بود.

کاخ سفید لحن خود در قبال تعرفه‌ها علیه چین را نرم‌تر کرده، اما به این زودی‌ها قصد کاهش آن‌ها را ندارد

«دونالد ترامپ»، که از تشدید واکنش‌ها نسبت به برنامه‌های تعرفه‌ای تاریخی‌اش آسیب‌پذیر شده، روز چهارشنبه (۳ اردیبهشت) سیگنال‌هایی مبنی بر تلاش برای پایان دادن به شدیدترین دوره منازعات تجاری جهانی طی چند دهه اخیر ارسال کرد. رئیس‌جمهور طی هفته‌ها از ضرورت تحمل رنج‌های کوتاه‌مدت از سوی آمریکایی‌ها سخن می‌گفت تا در نهایت به وعده‌ی خود مبنی بر ورود به «عصر طلایی» رفاه مبتنی بر تولید صنعتی دست یابند. اما در حالی که بازارهای مالی دچار تلاطم شده‌اند و رهبران بنگاه‌های اقتصادی نسبت به کمبود کالا هشدار می‌دهند، «ترامپ» اکنون بر دستیابی به «توافقی

منصفانه» با چین تأکید دارد و مشاوران او نیز از چشم‌انداز حصول توافق‌های اولیه دیگر سخن می‌گویند.

اظهارات آشتی‌جویانه دونالد «ترامپ» درباره «جرم اچ. پاول»، رئیس فدرال رزرو، در کنار لحن خوش‌بینانه‌اش نسبت به تجارت جهانی، محرکی کافی برای شکل‌گیری یک موج صعودی در بازار وال‌استریت بود. همچنین، حمایت علنی «اسکات بسنت ۲»، وزیر خزانه‌داری، از تداوم نقش آمریکا در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، هرچند مشروط به اصلاحات نهادی کرد، به بهبود فضای روانی بازار افزود. در وال‌استریت، سرمایه‌گذاران به استقبال این تغییر رویکرد ظاهری رفتند، به طوری که شاخص «اس‌اند‌پی ۵۰۰» در معاملات ابتدایی با رشدی نزدیک به ۳.۵ درصد مواجه شد، گرچه در پایان معاملات روز با ۱.۷ درصد افزایش بسته شد.

در سال جاری تا اینجا، شاخص‌های بورسی بیش از ۸ درصد کاهش یافته‌اند؛ چرا که وعده‌های «ترامپ» برای یک انقلاب در اقتصاد جهانی، محاسبات مربوط به درآمدهای آتی شرکت‌ها را با عدم قطعیت مواجه ساخته است. «تیموتی کیلر»، همکار ارشد در بخش تجارت شرکت حقوقی «مایر براون»، اظهار داشت که «این تغییر در برنامه‌ریزی به نفع او و به نفع کشور است؛ چرا که مسیر قبلی به‌روشنی به‌سوی فاجعه می‌رفت». «اسکات بسنت» نیز در گفت‌وگو با خبرنگاران عنوان کرد که مذاکرات با هند به سرعت در حال پیشرفت است و طرفین به حصول توافق نهایی «بسیار نزدیک» هستند.

با این حال، او سطح انتظارات از موفقیت را نیز کاهش داد و خاطر نشان کرد که هرگونه توافق اولیه، معادل یک توافقنامه تجاری کلاسیک نخواهد بود. به‌عنوان نمونه، «توافقنامه آمریکامکزیک‌کانادا» که در نخستین دوره ریاست جمهوری «ترامپ» به امضا رسید، شامل صدها صفحه مفاد حقوقی و فنی است.^۳ «بسنت» اظهار داشت: «ترتیب‌بندی رضایت‌بخش لزوماً به معنای نوشته‌هایی در قالب یک سند تجاری نهایی شده نیستند؛ بلکه به معنای دستیابی به توافقی اصولی و آغاز فرآیند اجرای آن هستند».

در حالی که رئیس‌جمهور و تیمش تلاش می‌کنند بر جنبه‌های مثبت تأکید کنند، بالاترین سطح تعرفه‌ها طی بیش از یک قرن گذشته، همچنان چشم‌انداز اقتصادی را تحت

3. <https://www.washingtonpost.com/business/2025/04/23/bessent-world-bank-imf-treasury>

4. <https://ustr.gov/trade-agreements/free-trade-agreements/unit-ed-states-mexico-canada-agreement/agreement-between>

1. <https://www.cbsnews.com/news/walmart-target-trump-tariff-supply-chains>

2. <https://www.washingtonpost.com/business/2025/04/15/dollar-investors-treasuries-safety>



فشار قرار داده است. روز سه شنبه (۲ اردیبهشت)، صندوق بین‌المللی پول پیش‌بینی خود از رشد اقتصاد جهانی را برای سال جاری به ۲.۸ درصد کاهش داد، که نیم درصد کمتر از برآورد ماه ژانویه این نهاد بود. اقتصاددانان صندوق اعلام کردند که تعرفه‌های گسترده دولت «ترامپ» و عدم قطعیت فراگیر پیرامون فرآیند سیاست‌گذاری وی، عامل یک «کاهش قابل توجه» در فعالیت‌های اقتصادی بوده‌اند.

«بسن» روز چهارشنبه (۳ اردیبهشت) گفت که «ترامپ» تعرفه‌ها بر چین را بدون توافقی از سوی هر دو دولت برای کاهش تنش‌های تجاری که باعث نااطمینانی در بازارهای جهانی شده و عملاً جریان کالاها میان دو اقتصاد بزرگ جهان را قطع کرده، کاهش نخواهد داد. «بسن» که گفته در حال مذاکره تجاری با بیش از دوازده کشور است، افزود که مذاکرات میان دیپلمات‌های آمریکا و چین آغاز نشده است. با این حال، رئیس‌جمهور در سخنرانی خود در کاخ سفید اظهار کرد که او به‌طور «فعال» با مقامات چینی در حال گفتگو است و پیش‌بینی کرد که دو طرف به توافقی در مورد یک «توافق عادلانه» دست خواهند یافت.

کاخ سفید در پاسخ به درخواست برای شفاف‌سازی اعلام کرد که ارتباطات «روتین» خود را با سایر دولت‌ها در خصوص تجارت و تعرفه‌ها حفظ کرده است. اما این اظهارات به وضوح حکایت از تغییر لحن آشکار در پیام‌های دولت «ترامپ» در خصوص جنگ تجاری داشت، پس از چندین هفته نوسانات بازارهای مالی که ناشی از نگرانی سرمایه‌گذاران درباره برنامه‌های رئیس‌جمهور بود. «بسان» افزود: «گمان نمی‌کنم هیچ یک از طرفین باور داشته باشند که سطوح کنونی تعرفه‌ها پایدار هستند. بنابراین از کاهش آن‌ها به‌طور متقابل تعجب نخواهم کرد.»

تحولات مثبت دو روزه وال استریت پس از اظهارات مشابه اطمینان بخش رئیس‌جمهور و تیم وی در روز سه شنبه (۲ اردیبهشت) انجام شد، در حالی که بازارها نوسان داشتند. به‌ویژه تأکید رئیس‌جمهور بر این که هیچ برنامه‌ای برای اخراج «پاول»، رئیس فدرال رزرو، ندارد، علیرغم انتقاد از او به‌عنوان «بازنده‌ای بزرگ» و اظهار اینکه «اخراج او هر چه زودتر صورت گیرد بهتر است»، قابل توجه بود. حمایت «بسن» از ادامه نقش آمریکا در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، پس از

ماه‌ها عدم قطعیت، همچنین به سیاست‌گذاران جهانی اطمینان داد که اصول «اول آمریکا» دولت «ترامپ» به منزله بازگشت به انزوای طلبی نخواهد بود.

روزنامه وال استریت ژورنال گزارش داد که دولت در حال بررسی کاهش تعرفه‌های آمریکا بر کالاهای چینی به اندازه نیمی از سطح کنونی آن‌ها، یعنی ۱۴۵ درصد است. «بسن»، پس از ایراد سخنرانی در کنفرانس مؤسسه مالی بین‌المللی در واشنگتن، به خبرنگاران گفت که تعرفه‌های نجومی که هر دو طرف اکنون بر محصولات یکدیگر اعمال می‌کنند عملاً معادل یک تحریم تجاری است.

در سه ماه گذشته، رئیس‌جمهور، با هدف بازسازی اقتصاد جهانی از طریق تقویت تولید داخلی به بهای بالا بردن هزینه محصولات خارجی، نرخ متوسط تعرفه‌های آمریکا را به بالاترین سطح خود از سال ۱۹۰۹ رسانده است. «ترامپ» بر تقریباً تمامی ۳.۳ تریلیون دلار کالای وارداتی سالانه آمریکا مالیات ۱۰ درصدی اعمال کرده است. همچنین برنامه‌هایی برای اعمال تعرفه‌های سنگین تا ۵۰ درصد بر کالاهای صدها کشور دیگر تهیه کرده است که هدف آن کاهش کسری تجاری ۱.۲ تریلیون دلاری آمریکا است. او این تعرفه‌های بالاتر را تا ۹۰ روز، برای دادن مهلتی به مذاکره‌کنندگان برای بررسی ترتیبات جدید با شرکای تجاری آمریکا، به تعلیق درآورده است.

در روز چهارشنبه (۳ اردیبهشت)، «ترامپ» دوباره ادعای مکرر خود را تکرار کرد که آمریکا با اعمال تعرفه‌ها «پول» در می‌آورد، هرچند که این تعرفه‌ها مالیاتی هستند که واردکنندگان آمریکایی پرداخت می‌کنند. او گفت: «ما دیگر کشوری نخواهیم بود که توسط هر کشوری در جهان مورد سوءاستفاده قرار گیرد». با این حال، «ترامپ» در روزهای اخیر پذیرای یک جریان از مدیران ارشد کسب‌وکارها در کاخ سفید بوده، از جمله بسیاری که به او در خصوص آسیب رساندن به اقتصادی که در حال تلاش برای بازسازی آن است، هشدار داده‌اند. روز دوشنبه (۱ اردیبهشت)، نمایندگان شرکت‌های «والمارت»، «تارگت» و «هوم‌دپوت» به رئیس‌جمهور هشدار دادند که با کاهش تجارت با چین، زنجیره تامین با اختلالات قریب‌الوقوع و قفسه‌های خالی روبه‌رو خواهد شد.

سازندگان کفش و پوشاک که به‌ویژه به تأمین‌کنندگان چینی وابسته هستند، همچنین در حال هشدار دادن در مورد تأثیرات تعرفه‌ها هستند. «استفن لامار»، رئیس انجمن پوشاک و کفش آمریکایی، گفت: «از آنجا که بخش بزرگی از پوشاک و کفش خود

1. <https://www.washingtonpost.com/climate-environment/2025/04/22/trump-tariffs-imf-global-economy>
2. <https://www.washingtonpost.com/business/2025/04/11/trump-china-tariffs-global-economy>



اصطلاحات:

- Abusive Relationship = رابطه‌ی آزارگرانه
- Eases Tone = نرم‌تر کردن لحن
- Insider Reports = گزارش‌های محرمانه
- Isolationism = انزواطلبی
- Non-News = بی‌خبری
- Stock Market Gyration = نوسانات شدید بازار سهام
- Take A Real Toll = پیامدهای ملموس مخرب
- Trump Coin\$ = سکه ترامپ

منابع:

- یادداشت «پل کروگمن» در تاریخ ۴ اردیبهشت ۱۴۰۴
- یادداشت «دیوید لینچ» در واشنگتن پست در تاریخ ۳ اردیبهشت مورد ارجاع «پل کروگمن» در یادداشت ۴ اردیبهشت ۱۴۰۴:
- <https://www.washingtonpost.com/wp-apps/imrs.php?src=https://arc-anglerfish-washpost-prod-washpost.s3.amazonaws.com/public/KEIBYIB6LDXVPOLVCJJLSEFSCQ.JP-G&w=916>

را از چین وارد می‌کنیم و به دلیل اینکه تعرفه‌های جدید فرصت کمی برای تغییر منبع‌یابی به شرکت‌ها داده، این نرخ‌های جدید تعرفه به زودی به کمبود محصول نهایی تبدیل خواهد شد، زیرا سفارش‌ها لغو شده یا کالاها در انبارها نگه‌داشته می‌شوند تا زمانی که توافق تجاری به دست آید.

گرچه واردکنندگان در طول سال برای وارد کردن کالاها به بنادر آمریکایی پیش‌دستی کرده بودند تا تعرفه‌های «ترامپ» را دور بزنند، اما اکنون با افزایش مالیات‌ها بر محصولات چینی، دیگر خیلی دیر شده تا موجودی‌ها را اضافه کنند و طبق گزارش «فدراسیون خرده‌فروشان آمریکا»، کشتی‌های کانتری شروع به اجتناب از مراجعه به بنادر کرده‌اند. به گفته این نهاد صنعتی، برآورد می‌شود تا ماه اگوست تعداد کانتری‌های حمل بار که به بنادر آمریکا وارد می‌شوند، در مقایسه با ماه مشابه در سال ۲۰۲۴، حدود ۲۷ درصد کاهش یابد. «جان گلد»، معاون «فدراسیون خرده‌فروشان آمریکا»، اظهار داشت: «پیامدهای بالقوه این روند می‌تواند شامل کاهش موجودی کالا، محدود شدن گزینه‌های در دسترس مصرف‌کنندگان و افزایش قیمت‌ها، به‌ویژه در میان خرده‌فروشان کوچک باشد».

هفته گذشته، مدیران عامل سه شرکت بزرگ خودروسازی آلمانی با رئیس‌جمهور آمریکا دیدار کردند. «بسنت» در این باره گفت: «او دائماً در حال دریافت نظرات مختلف است». تغییر لحن دولت در پی هشدارهای فزاینده درباره چشم‌انداز اقتصاد ۳۰ تریلیون دلاری آمریکا صورت گرفته است. روز سه‌شنبه (۲ اردیبهشت)، اقتصاددانان بانک «گلدمن ساکس» اعلام کردند که انتظار دارند رشد اقتصادی در ادامه سال جاری به‌طور محسوس کاهش یابد، چرا که آثار تعرفه‌ها به تدریج بروز می‌کنند. آن‌ها پیش‌بینی کردند که تا اواخر پاییز، رشد اقتصادی آمریکا تقریباً به حالت ایستا خواهد رسید و تنها با نرخ سالانه نیم درصد ادامه خواهد یافت. همچنین، سرمایه‌گذاری کسب‌وکارها در زمینه احداث کارخانه‌ها و تجهیزات جدید پیش از پایان ماه ژوئن رو به کاهش خواهد گذاشت و مصرف‌کنندگان نیز در فاصله دو تا سه ماه آینده از سطح مصرف خود خواهند کاست.





فصل هفتم

منتخب نشست‌ها

(موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی)

کریدور زنگزور: از ایده تا واقعیت



الناز میاندوآبچی

هیات علمی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

در بخش نخست میزگرد، توضیحاتی توسط همکاران مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی به‌عنوان میزبان ارائه شد. در ابتدا امین مالکی عنوان داشت: از زمان امضای یادداشت تفاهم بین ایالات متحده، آذربایجان و ارمنستان در کاخ سفید در خصوص کریدور زنگزور یا آنچه در رسانه‌ها تحت عنوان «کریدور ترامپ» نام گرفته، مباحث مفصلی هم در خصوص تهدیدهای این کریدور و هم فرصت‌های پیوستن ایران به آن مطرح شده است. اما اگر صرفاً از پنجره اقتصادی به موضوع نگاه کنیم، حداقل به لحاظ اثرات کالایی و تغییراتی که این کریدور در میان‌مدت در حجم جابجایی کالا ایجاد می‌کند، تهدیدی متوجه ایران نیست. وی افزود: طبق برخی مطالعات، اثرات راه‌اندازی این کریدور بر افزایش صادرات ترکیه به کشورهای آسیای میانه و قفقاز، کمتر از ۱ درصد و بر واردات آن حداکثر ۳ درصد (با اولویت آذربایجان) خواهد بود و مبادی و مقاصد ترانزیت کالا از ایران، مانند دیگر کشورهای منطقه قفقاز یا روسیه و چین، چندان ظرفیت‌های این کریدور را افزایش نمی‌دهند. مالکی در پایان بیان نمود: البته به لحاظ ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی، کریدور زنگزور می‌تواند واجد تهدیدهایی برای ایران در بلندمدت باشد که رفع این چالش‌ها نیازمند دو دسته تدابیر زیرساختی و تجاری احتیاطی است.

نشست تخصصی با عنوان «کریدور زنگزور: از ایده تا واقعیت» در تاریخ ۲۹ مردادماه به میزبانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی برگزار گردید. بهرام امیراحمدیان (استاد مدعو دانشگاه علامه طباطبایی)، علی موجانی (دیپلمات و مشاور وزارت امور خارجه)، محمدفرهاد کلینی (دیپلمات و عضو هیأت میانجی‌گری ایران در بحران قره باغ)، عارف بیژن (عضو مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه)، احسان فلاحی (عضو مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی) از مدعوین این نشست بودند. به گزارش روابط عمومی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، در بخش نخست این نشست، همکاران مؤسسه امین مالکی (رییس پژوهشکده توسعه بازرگانی)، الناز میاندوآبچی (مدیر گروه بازرگانی داخلی و لجستیک) و پریسا یعقوبی (مدیر گروه بازرگانی خارجی) به بیان دیدگاه‌های خود پرداختند و در بخش دوم، مدعوین ضمن بیان نظرات تخصصی خود به سه سوال ۱- آیا در بدترین سناریو کریدور زنگزور دسترسی ما به خاک ارمنستان را با مشکل مواجه می‌کند؟ ۲- آیا با راه‌اندازی کریدور زنگزور آذربایجان علاقه‌ای به استفاده از کریدور ارس خواهد داشت و ۳- آیا چشم‌انداز مثبتی برای کریدور خلیج فارس-دریای سیاه وجود دارد؟ پاسخ دادند.



در ادامه، نیاز میان‌دوآبچی ضمن ارائه تاریخچه‌ای از کریدور زنگزور از زمان آتش بس دوم قره‌باغ در سال ۲۰۰۶ تا آگوست سال جاری میلادی، به تاثیر آن در کاهش ۳۴۳ کیلومتری فاصله ریلی بین آذربایجان به ترکیه نسبت به خط ریلی باکو- تفلیس- قارص اشاره نمود. وی همچنین با مقایسه جایگاه کریدور و مزیت‌های آن به‌عنوان شاخه جدید کریدور میانی در بین مسیرهای ترانزیتی بین آسیا و اروپا، شامل مسیر فعلی کریدور میانی و کریدور ریلی چین- آسیای میانه- ایران- اروپا، کریدور جدید زنگزور را کوتاه‌ترین مسیر اتصال آسیا با اروپا دانست. وی در عین حال بر مزیت هزینه‌ای کریدور عبوری از ایران و امنیت بالاتر آن در مقایسه با مسیرهای عبور از قفقاز تاکید نمود. میان‌دوآبچی در بخش بعدی سخنان خود، مقایسه‌ای از روند ترانزیت کالاطی دو دهه گذشته از آذربایجان به‌عنوان ذینفع اصلی کریدور زنگزور و ایران را ارائه داد و افزود: در روند عملکرد دو کشور در زمینه ترانزیت یک الگوی تقریباً مشابهی را می‌توان مشاهده کرد که نشان می‌دهد در بحث ترانزیت فقط تقویت ظرفیت‌های داخلی اثرگذار نبوده و عوامل بیرونی و مسائلی در اقتصاد جهانی نیز موثر بوده‌اند. نکته قابل توجه این است که از سال ۱۴۰۰ به بعد، یک اوج‌گیری را در ترانزیت هر دو کشور شاهد هستیم. این نشان می‌دهد که فعلاً استفاده از عنوان رقیب ترانزیتی برای این دو کشور باید با احتیاط زیاد بیان شود. در حال حاضر پتانسیل بزرگی برای ترانزیت در منطقه وجود دارد که هر دو کشور دارند از آن بهره می‌برند.

میان‌دوآبچی در بخش دوم سخنان خود، منافع اقتصادی کریدور زنگزور برای آذربایجان، ترکیه و ارمنستان را تشریح کرد و مواردی مانند ارتقای جایگاه آذربایجان و ترکیه به‌عنوان هاب‌های ترانزیتی منطقه، تنوع‌بخشی به مسیرهای ترانزیتی عبوری از منطقه، کاهش هزینه و زمان دسترسی آسیای میانه و قفقاز به ترکیه و اروپا و خروج جمهوری خود مختار نخجوان و ارمنستان از انزوای جغرافیایی و اقتصادی را به‌عنوان مهمترین منافع این کریدور برشمرد. وی در ادامه به مهمترین تهدیدهای اقتصادی کریدور زنگزور برای ایران پرداخت و به احتمال فرامرزی شدن کریدور و قطع ارتباط ایران با ارمنستان، تضعیف جایگاه ایران در انتقال انرژی منطقه قفقاز و آسیای میانه و تضعیف چشم‌انداز کریدور خلیج فارس- دریای سیاه به‌عنوان سه اثر اقتصادی مهم اشاره کرد. میان‌دوآبچی در بخش پایانی سخنان خود،

ضمن پرداختن به لزوم اتخاذ تدابیر زیرساختی و تجاری به‌عنوان دو حوزه راهکاری ایران در قبال کریدور زنگزور، در بخش زیرساختی، تمرکز بر فعال سازی ظرفیت‌های ترانزیتی داخلی کشور در دیگر مسیرها، به‌ویژه مسیر ریلی چین- اروپا را رویکردی موثر در مقابل کریدورهای رقیب نظیر زنگزور دانست و در عین حال بر توافق با ذینفعان این کریدور برای رفع تهدیدهای احتمالی و حفظ منافع ایران تاکید کرد.

در ادامه میرگرد آقای امین مالکی و خانم پریسا یعقوبی توضیحاتی را در خصوص تدابیر تجاری پیشنهادی برای ایران ارائه نمودند. آقای مالکی عنوان داشت که پیش‌نیاز رونق ترانزیتی، توسعه روابط اقتصادی و جریان تجاری کالایی است و توسعه روابط ترانزیتی میان کشورها بدون شکل‌گیری و تعمیق روابط تجاری کالایی امکان‌پذیر نیست؛ چرا که ترانزیت به مثابه یک خدمت زیربنایی در وهله اول نیازمند حجم پایدار مبادله کالاست تا توجیه اقتصادی، فنی و زیرساختی پیدا کند. وی با اشاره به آثار منفی برخورداری از روابط یک طرفه تجاری با تراز مثبت به سمت یک کشور افزود: روابط تجاری ایران با دو کشور ارمنستان و آذربایجان صرفاً بر مازاد تجاری یک طرفه استوار شده که در تجربه نظام تجاری جهانی، روابط پایدار و مطلوب تلقی نمی‌شوند؛ زیرا توازن منافع در این گونه روابط تجاری بعد از گذشت چند سال مختل می‌شود.

همچنین خانم یعقوبی، با اشاره به نقشه فضای محصولی دو کشور آذربایجان و ارمنستان، عنوان داشت که آذربایجان می‌تواند مبدا جایگزین برای کالاهای وارداتی ایران و یا مبدا تامین کالاهای مورد نیاز در قالب صادرات مجدد به کشورمان باشد. وی توضیح داد: بهترین گزینه، کالاهای قابل کانتینرسازی با ارزش حجمی مناسب بوده و واردات اقلام مصرفی الکترونیکی، لوازم خانگی، قطعات یدکی خودرو، الیاف و منسوجات، لوازم ساختمانی و ماشین‌آلات سبک از این کشور توجیه‌پذیر هستند. کشور ارمنستان نیز در محصولات و صنایع مختلفی ورود کرده، و به‌ویژه در زنجیره‌های بالادست حوزه کشاورزی و معدنی می‌تواند مبدا جایگزین واردات کالاهای اساسی، محصولات دامی و اقلام ابتدایی حلقه‌های زنجیره ارزش مانند نساجی و مس و طلا برای ایران باشد. یعقوبی در خاتمه اشاره نمود که جایگزینی مبادی تامین فعلی با مبادی جدید در حوزه قفقاز، تمرینی برای بازاریابی روابط تجاری ایران در گام‌های بعدی خواهد بود.



در بخش دوم می‌گردد، مدعوین به بیان دیدگاه‌ها و نقطه‌نظرات خود در خصوص منطقه قفقاز و کریدور زنگزور و به‌طور مشخص به پاسخ سه سوال مطرح شده پرداختند. بهرام امیراحمدیان سخنانی را در خصوص اهمیت استراتژیک منطقه قفقاز از منظر تحولات تاریخی و معاصر ایراد نمود و عنوان کرد: در دوره شوروی منطقه قفقاز یکی از ۱۸ منطقه اقتصادی بود که این مناطق، تقسیم کار منطقه‌ای و اقتصادهای مکمل همدیگر داشتند. سه جمهوری گرجستان، ارمنستان و آذربایجان نیز یک منطقه اقتصادی بودند که با یکدیگر تقسیم کار منطقه‌ای داشتند. وی اظهار داشت: منطقه قفقاز یک کمربند شکننده است و در دوره جنگ سرد منطقه برخورد دو قلمرو ژئواستراتژیکی دریایی و زمینی و پیمان ورشو و پیمان ناتو بود. بعد از فروپاشی شوروی، نیز این منطقه به نقطه برخورد تبدیل شد. امروز نیز منافع آمریکا برای حضور در قفقاز و نگرانی روسیه از امنیت مرزهای جنوبی خود، منطقه را بحرانی می‌کند.

وی در تشریح اهمیت جغرافیایی منطقه قفقاز افزود: در دوره جنگ سرد اگر جهان را به استراتژی بَرّی و دریایی تقسیم کنیم، یک منطقه کانونی می‌بینیم که دریای سیاه را به دریای خزر وصل می‌کند و از طرف دیگر به دریای مدیترانه راه دارد. امیراحمدیان نگران‌های مطرح شده در مطبوعات در خصوص کریدور زنگزور و قطع ارتباط ایران و ارمنستان را هیاهوی رسانه‌ای دانست و بر ارائه تعریف اقتصادی درست از کریدور و مرز تاکید نمود و اضافه کرد: بحث تبدیل این منطقه به قلمرو ناتو مطرح نیست و از منظر اقتصادی نیز تهدیدهایی که بیان می‌شود وزن پایینی دارد.

پس از آن، علی موجانی دیگر مباحث می‌گردد، با اشاره به ظرفیت‌های تاریخی سرزمینی از گذشته تاکنون، ایران را کشوری دانست که از اتصال و تبادلات تجاری و با اتکا به موقعیت ژئوپلیتیک و جغرافیایی در شرق، غرب، شمال و دسترسی‌های دریایی در جنوب، درآمدزایی خاص خود را شکل داده بود. وی افزود: در فرآیند تاریخی ۲۰۰ ساله گذشته، مهم‌ترین حوزه توسعه محور ما منطقه شمال غرب (یعنی در ارتباط با قفقاز) بوده و سپس به سمت غرب و بعد حوزه خلیج فارس رسیده است. به عبارت بهتر، منطقه قفقاز در طول تاریخ «منطقه تنفس تجاری» ما بوده و امکان بقا و حیات ما را فراهم می‌کرده است. موجانی به استفاده کشور آذربایجان از ظرفیت‌های داخلی و جهانی برای ایفای نقش در منطقه

تاکید نمود و عنوان داشت: مشابه بحث جایجایی صفحات در زمین‌شناسی، موقعیت‌های ژئوپلیتیک نیز تغییر می‌کنند و ایران همانگونه که در سال‌های اخیر دچار فرونشست زمین است، به لحاظ ژئوپلیتیک هم دچار فرونشست شده و در اتصال با محیط پیرامونی و ۱۵ کشور همسایه نتوانسته است روابط خود را به درستی تنظیم کند و قوانین و قواعد تجاری را شکل دهد.

وی در توضیح مسائل زنگزور بیان داشت: این کریدور در وهله اول، دسترسی به انرژی را به وجود می‌آورد که قدرت ملی را افزایش می‌دهد؛ دوم، کمک می‌کند که صنایع داخلی در جغرافیای آذربایجان و شاید حتی در ارمنستان رشد پیدا کنند که این در امر تجارت خارجی آنها اثر می‌گذارد و به افزایش سرمایه منجر می‌شود. در نهایت، قدرت جذب سرمایه در این منطقه کوهستانی و غیرقابل دسترس افزایش پیدا می‌کند. وی سپس افزود: در بدترین سناریو، راه‌اندازی کریدور زنگزور راه‌های ارتباطی ایران و ارمنستان را قطع می‌کند و ما دچار یک انزوا یا خفگی ژئوپلیتیک می‌شویم. همچنین با نگاه راهبردی، سرمایه‌گذاری‌های ما در کریدور ارس هیچگاه سوخت سرمایه محسوب نخواهد شد؛ به‌خصوص اینکه در میان مدت و بلندمدت احتمال تنش و درگیری مجدد در منطقه قفقاز وجود دارد. در خصوص کریدور خلیج فارس - دریای سیاه نیز با توجه به شرایط فعلی و تنگنای احتمالی گرجستان در آینده و کاهش قدرت تجاری آن در نتیجه راه‌اندازی زنگزور، کریدور مذکور می‌تواند زمینه ارتباط بیشتر بین ایران و این کشور را فراهم کند.

محمد فرهاد کلینی، مباحث دیگر این میزگرد توضیحاتی را در خصوص نقش پررنگ مسائل ژئوپلیتیکی در تحولات قفقاز ارائه نمود و بر نقش شوروی سابق در شکل‌گیری تحولات این منطقه و تلاش تاریخی برای حفظ وابستگی راهبردی جمهوری‌های قفقاز به دولت مرکزی و گره خوردن سرنوشت منطقه به مسائل زیرساختی و ارتباطی تاکید نمود. وی افزود: اولین بار است در منطقه قفقاز شاهد حضور یک شرکت احتمالاً اقتصادی - امنیتی هستیم که وارد یک زیرساخت منطقه‌ای می‌شود؛ یعنی آرامنه موفق شدند با یارگیری جدید، یک بازیگر بزرگ‌تر وارد را معادلات کنند. وی سپس به حضور فعال ایران در بخش‌های زیرساختی ارمنستان از گذشته تاکنون اشاره کرد و بر اتخاذ سیاست‌های قوی‌تر و تعامل سازنده با ارمنستان و آذربایجان برای کاهش



تهدیدهای پنهان روند فعلی منطقه و باز نگهداشتن راه ارتباطی با ارمنستان تأکید کرد.

کلینی همچنین در خصوص کریدور خلیج فارس - دریای سیاه عنوان داشت: در زمانی که هنوز اتحادیه اروپا شکل نگرفته بود، این کریدور و پارادایم همسایگی اروپایی (یعنی یک اروپای شرقی وسیع‌تر) مطرح شده بود. مذاکرات گسترده‌ای در خصوص اتصال خلیج فارس و دریای سیاه از طریق کریدور مسیحی یعنی ارمنستان، گرجستان و بعد به سمت اتحادیه اروپا صورت گرفت. وی در پایان اظهار داشت: روس‌ها به حضور ناتو در قلمرو قدرت خود به شدت حساس هستند و اینکه تاکنون حساسیتی به طرح زنگزور نشان نداده‌اند، نشان می‌دهد فعلاً خطر معنی‌داری از ناحیه حضور ناتو در منطقه قفقاز مطرح نیست.

سخنرانی بعدی میزگرد، عارف بیژن بود که به لزوم اولویت دادن به منطقه مهم قفقاز جنوبی در سیاست خارجی کشور تأکید کرد و عنوان داشت: باید به مشارکت قدرت‌های منطقه و فرمانطقه‌ای در کریدور زنگزور برای این که در مقابل ایران قرار بگیرند، توجه داشت. بر اساس آنچه در رسانه‌های منطقه بیان می‌شود، نه تنها یک کریدور سیاسی، ژئوپلیتیک و اقتصادی علیه ایران تشکیل شده، بلکه کشورهای فرمانطقه‌ای هم پشتیبانی خود را به لحاظ اقتصادی و نظامی برای شکل‌گیری این کریدور اعلام کردند. وی در ادامه به بحث رابطه ایران با هند و چین پرداخت و اظهار کرد ایران می‌توانست حضور فعال‌تری داشته و از طریق هند و چین که اکنون حضور آنها در قفقاز جنوبی اهمیت یافته و در این منطقه سرمایه‌گذاری‌هایی را انجام داده‌اند، در کریدور زنگزور نقش مثبتی ایفا کند.

بیژن عنوان داشت: در بحث کریدور زنگزور ایران ضعیف عمل کرده و اگر هم بخواهد از پتانسیل‌های کریدور خلیج فارس - دریای سیاه استفاده کند، کشورهای دیگر کمک نخواهند کرد. وی افزود آمریکا چندین سال در قفقاز جنوبی حضور نداشته، ولی به خصوص بعد از جنگ اوکراین، این روند تغییر کرده است. این باعث شده بواسطه روابط خوبی که با آذربایجان و گرجستان برقرار کرده، از طریق ارمنستان حضور خود را در منطقه تثبیت کند. وی همچنین یکی دیگر از اهداف کریدور زنگزور را بحث انرژی و دسترسی اروپا به منابع نفت و گاز آسیای میانه و قفقاز برای تأمین نیازهای آتی خود از منابع غیرروسی دانست. بیژن در خصوص راهکارهای

پیشنهادی برای کاهش تهدیدهای زنگزور، به مذاکره با روسیه برای توسعه کریدور شمال - جنوب، مذاکره با آذربایجان برای کسب حق دائمی یا موقتی عبور از نخجوان برای دسترسی به ایران، ارائه مشوق‌هایی برای استفاده بازرگانان از کریدور ارس، تلاش برای شکل‌دهی ائتلاف منطقه‌ای با چین و هند و استفاده از ظرفیت‌های آنها برای تأمین نیازهای سرمایه‌گذاری در کریدورهای ترانزیتی اشاره نمود.

مجتبی سلیمانی سدهی، سخنران دیگر این میزگرد به ارائه توضیحاتی در ارتباط با سیاست جدید آمریکا در قبال شرق از طریق کریدور زنگزور پرداخت. وی عنوان داشت: نگاه غرب و به خصوص آمریکا به منطقه پیرامونی ایران، مثل خاورمیانه و قفقاز و آسیای میانه، از نگاه انرژی‌محوری به سمت نگاه ژئوپلیتیکی و لجستیکی تغییر کرده و در راستای مهار چین، در منطقه این نقش‌ها را تعیین می‌کند و موضوع کریدور زنگزور نیز در راستای مهار چین ارزیابی می‌شود. وی ادامه داد: کریدور میانی، کریدور مهمی برای دسترسی چین به ترکیه و اروپا شده است که ورود آمریکا به زنگزور، می‌تواند آن را دستخوش تغییراتی کند و بازیگری نقش‌ها را تغییر دهد. سلیمانی با اشاره به نگاه جدید غرب و آمریکا به منطقه، نقش ایران را عمدتاً نقش لجستیکی دانست و افزود: آمریکا و اروپا اخیراً سرمایه‌گذاری بسیاری در آسیای میانه انجام داده‌اند. بهترین راه ارتباطی این کشورهای محصور در خشکی با آب‌های آزاد نیز با توجه به مسائل و محدودیت‌های موجود در شرق و غرب این مناطق و حتی افغانستان و پاکستان، از طریق ایران است.

سلیمانی ورود آمریکا در زنگزور را به نفع ایران ارزیابی کرد و همچنین کریدور شمال - جنوب را بیشتر یک کریدور غربی برای اتصال هند به اروپا دانست تا یک کریدور روسی و اظهار داشت: به نظر من به زودی کریدور خلیج فارس - دریای سیاه فعال خواهد شد و اتفاقات منطقه در همین راستا است. وی در انتها پیشنهاد کرد به کریدور زنگزور و کریدور ارس نیز، به جای نگاه شرقی - غرب، از منظر شمالی - جنوبی نگریسته شود. در ادامه میزگرد، احسان فلاحتی توضیحاتی را در خصوص ورود منطقه قفقاز به دوره نظم جدید ارائه نمود و عنوان داشت: ما سه مختلف نظم را طرف یک دهه گذشته در منطقه قفقاز جنوبی تجربه کرده‌ایم؛ یکی نظم روس محور تا پیش از سال ۲۰۲۰ که عنصر قوام‌بخش آن ژئوپلیتیک بوده، دوم نظم در حال گذار از نوامبر ۲۰۲۰ تا آگوست ۲۰۲۵



که عنصر قوام‌بخش آن نظم ژئواکونومیک بوده و سوم نظم چندقطبی که از آگوست ۲۰۲۵ شروع شده و عنصر قوام‌بخش آن ترکیب سیاست، قدرت، ثروت و سرزمین یعنی ژئوپلیتومیک (Geopolitics) است. وی با اشاره به اینکه آنچه تحت عنوان مسیر زنگزور در توافق اخیر مطرح شده، بیشتر هم‌ریشه با کانکتیویتی (Connectivity) و نزدیک به مفهوم کریدور است، افزود: بالاترین سطح ایفای نقش در کریدور، عاملیت سیاسی-امنیتی در بلندمدت است و ما در این کریدور از یک کشور اجازه‌دهنده به اجازه‌گیرنده تبدیل شده‌ایم. در خصوص ایفای نقش در سطح جابجایی کالا به ما اجازه داده خواهد شد، اما در سطح عاملیت سیاسی-امنیتی این اجازه را نخواهند داد. فلاحی در خصوص سفر اخیر رئیس‌جمهور کشورمان به ارمنستان عنوان داشت: می‌شد بیانیه‌ای شبیه «بیانیه شوشی»، با عنوان «بیانیه مغری» در زمینه دسترسی ایران به زنگزور و اهمیت ارس امضا شود. وی همچنین به احتمال ایجاد مشکلاتی برای اتصال با ارمنستان و چشم‌انداز کریدور خلیج فارس- دریای سیاه اشاره کرد و بر لزوم تغییر نگاه ایران به جایگاه هند در سیاست خارجی و همچنین توجه به منافع گرجستان برای همراهی در راه‌اندازی این کریدور تاکید نمود.

در انتهای میزگرد، بهرام امیراحمدیان ضمن جمع‌بندی، توضیحاتی تکمیلی در خصوص سوالات مطرح شده ارائه داد. وی به‌طور مشخص به موانع لجستیکی و سیاسی برای اتصال خلیج فارس به دریای سیاه اشاره کرد و عنوان داشت بالا بودن هزینه‌های حمل‌ونقل و محدودیت‌های لجستیکی برای انتقال دریایی کامیون‌های حامل کالا از بنادر قطر ایران، زیرساخت‌های ضعیف ارمنستان، عدم علاقه آذربایجان برای حضور در این کریدور در کنار ارمنستان و بعدها رفع مشکلات قطر با شورای همکاری خلیج فارس، موجب شد این کریدور در عمل شکل نگیرد. امیراحمدیان نگرانی از بلا استفاده ماندن زیرساخت کریدور ارس در صورت فعال شدن کریدور زنگزور را بی‌مورد دانست و تاکید کرد وجود این زیرساخت‌ها برای اتصال منطقه کشاورزی دشت مغان به دیگر نقاط منطقه بسیار مفید خواهد بود. وی همچنین به امکان پذیر بودن اتصال راه‌آهن جلفا به ایروان در صورت رعایت قواعد بازی اشاره کرد و در پایان بر تأثیر تحریم‌ها و عدم رعایت قواعد برای فعال‌سازی کریدور شماره شش ابتکار کمربند-جاده از ایران تاکید نمود.

بر اساس مباحث مطرح شده در این نشست، نظر غالب اعضا این بود که کریدور زنگزور حداقل از منظر اقتصادی و حتی نظامی، فعلاً تهدید جدی محسوب نمی‌شود. با این حال، برخی بر این اعتقاد بودند که با توجه به مشارکت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای احتمال انزوای ژئوپلیتیکی و تهدیدات مترتب آن برای ایران وجود دارد. اما احتمال بروز مشکلاتی برای دسترسی ایران به ارمنستان در بدترین سناریوی راه‌اندازی کریدور نیز مطرح شد. در این راستا، لزوم تعامل سازنده با کشورهای آذربایجان و ارمنستان برای کاهش تهدیدهای این کریدور و بازنگهداشتن راه ارتباطی ایران با قفقاز جنوبی مورد تاکید قرار گرفت. در خصوص کریدور ارس، نقش آن به‌عنوان مسیر جایگزین در صورت بروز مجدد بحران در قفقاز جنوبی و جایگاه آن در تقویت اتصالات زمینی مناطق شمالغرب ایران مورد توجه قرار گرفت. در ارتباط با چشم‌انداز کریدور خلیج فارس-دریای سیاه، برخی محدودیت‌های سیاسی و لجستیکی برای راه‌اندازی آن مطرح گردید و در کنار آن به همراستایی این کریدور با منافع گرجستان و حتی اتحادیه اروپا برای دسترسی به خلیج فارس اشاره شد. همچنین، پیشنهادهای همچون اولویت‌دادن به منطقه قفقاز جنوبی در سیاست خارجی کشور، لزوم تغییر نگاه سیاست خارجی به کشور هند و تعامل فعالانه با چین و هند با توجه به حضور و سرمایه‌گذاری‌های این دو کشور در منطقه قفقاز، در راستای حفظ منافع ایران در کریدور زنگزور مطرح گردید.



صنعت چرم ایران در زنجیره ارزش جهانی و منطقه‌ای



مریم خلیلی اصل

هیات علمی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی

محصولات چرمی جزء صنایعی هستند که سهم بالایی در ایجاد ارزش افزوده و اشتغال در سطوح پایین توسعه یافتگی دارند افزود: این رسالت در گام دوم توسعه یافتگی به صنایع معدنی، فلزات ساخته شده و مواد شیمیایی واگذار می‌شود و در گام سوم این صنایع ماشین‌آلات، وسایل نقلیه موتوری و ماشین‌آلات برقی هستند که نقش پررنگ‌تری در خلق ارزش افزوده و اشتغال پیدا می‌کنند.

وی با اشاره به تجربه کشورهای در حال توسعه موفق تصریح کرد: برخلاف صنعت غذایی (که توان اشتغال‌زایی آن در هر سه سطح توسعه یافتگی حفظ می‌شود) و صنعت منسوجات (که در گام دوم و سوم توسعه یافتگی از توان اشتغال‌زایی آن کاسته می‌شود)، ویژگی صنعت چرم و محصولات چرمی این است که توان اشتغال‌زایی آن در گام دوم و سوم بالا می‌رود با این ویژگی که در گام‌های دوم و سوم این صنعت زمانی شکوفا شده که از نظام تولید آن از حالت کاربر- سرمایه‌اندوز به سرمایه‌پر-کاراندوز تغییر شکل داده است.

دبیر نشست اظهار کرد: همواره یکی از نشانه‌های نخست تاثیر مثبت صنعتی شدن بر اقتصاد ملی کشورهای در حال توسعه، نقش ویژه‌ای است که صنعت پوشاک، چرم و محصولات چرمی در اشتغال‌زایی و خلق ارزش افزوده ایفا می‌کند به گونه‌ای که سهم آن به ویژه در اشتغال‌زایی باید به شکل نمایی افزایش پیدا کند.

نشست «بررسی سیاست‌های ارتقا جایگاه صنعت چرم و محصولات چرمی ایران در زنجیره ارزش جهانی و منطقه‌ای» در مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی با حضوری جمعی از اعضای هیأت علمی مؤسسه و صاحب‌نظران این حوزه برگزار شد. امین مالکی دبیر نشست و رئیس پژوهشکده توسعه بازرگانی مؤسسه، با ترسیم نگاهت صنعتی کشورهای در حال توسعه در سه گام توسعه یافتگی که شامل گام کم‌درآمد (با درآمد سرانه سالانه کمتر ۳۰۰ دلار)، درآمد متوسط پایین (با درآمد سرانه سالانه هزار تا ۳ هزار دلار) و درآمد متوسط بالا (با درآمد سرانه ۳ هزار تا ۱۰ هزار دلار)، روند ارزش افزوده سرانه واقعی و سهم از اشتغال ۹ رشته فعالیت صنعتی (غذایی، نساجی، پوشاک، معدنی، فلزی، شیمیایی، ماشین‌آلات، نقلیه و برقی) را در کنار صنعت چرم و محصولات چرمی در این سه مرحله تشریح کرد.

وی با اشاره به تقسیم کار میان ۹ رشته فعالیت یاد شده در طول مسیر توسعه یافتگی گفت: تنها در صورتیکه صنایع تولیدکننده نهاده‌های کلیدی و نیازهای اساسی به بلوغ برسند و این نهاده‌ها به وفور و با قیمت مناسب در دسترس باشند، صنایع پیشرفته‌تر می‌توانند بدون محدودیت رشد کنند.

عضو هیات علمی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی با بیان اینکه صنایع غذایی، منسوجات و پوشاک از جمله چرم و



وی ادامه داد: صنعت پوشاک و چرم در سطوح درآمدی پایین از پتانسیل اشتغال متوسطی برخوردار است، اما با افزایش درآمد کشورها، رشد اشتغال در آن چشمگیر می‌شود و البته برای برخورداری از این شتاب ناگزیر به متنوع‌تر و عمیق‌تر کردن ساختار صنعتی خود می‌شود، به‌گونه‌ای که این ساختار به سمت صنایع پیچیده‌تر، فناوری برتر و متکی بر سرمایه و دانش بیشتر سوق پیدا می‌کند.

مالکی به سهم‌بری بالای حوزه خدمات در زنجیره ارزش افزوده محصولات چرمی اشاره کرد و گفت: بسته سیاستی ویژه صنعت چرم یک بسته صنعتی-خدماتی است و نادیده گرفتن نقش بخش خدمات به ویژه خدمات عمده و خرده فروشی، منجر به طراحی سیاستی ناقص و ناپایدار خواهد شد.

رئیس پژوهشکده توسعه بازرگانی مؤسسه خاطر نشان کرد: در حال حاضر حدود ۱۲ درصد از کل ارزش افزوده صنعت چرم و محصولات چرمی در منطقه خدمات عمده‌فروشی و خرده‌فروشی است و مزیت‌های متعدد موجود در ظرفیت‌های بخش صنعت، جغرافیا و زیرساخت‌های لجستیکی، به ایران این امکان را می‌دهد که نقشی کلیدی در تکمیل زنجیره ارزش منطقه‌ای این صنعت ایفا کند.

*صنعت چرم یکی از صنایع پر بازده و کم هزینه دنیا است

مریم خلیلی‌اصل، عضو هیات علمی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی در ادامه این نشست صنعت چرم و محصولات چرمی را یکی از قدیمی‌ترین صنایع تولیدی دنیا و از جمله صنایع پر بازده، اشتغال‌زا و کم هزینه معرفی کرد و افزود: با توجه به در دسترس بودن مواد اولیه این صنعت در کشور، راه برای توسعه و حضور هر چه پررنگ‌تر این صنعت در بازارهای جهانی فراهم است. وی لازمه موفقیت در بازارهای جهانی را توانمندی در مدیریت زنجیره‌های ارزش و ایجاد محصولات با ارزش افزوده بالا دانست و گفت: اما این صنعت با چالش‌هایی مانند فناوری و تجهیزات قدیمی و ضعف در نوآوری، مشکلات زیست محیطی و ضعف در بازاریابی، برندسازی و رقابت‌پذیری جهانی مواجه است.

عضو هیات علمی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی زنجیره ارزش یکی از مفاهیم کلیدی است که به صنایع امکان می‌دهد فعالیت‌های خود را به‌گونه‌ای سازماندهی و بهینه کنند که مزیت رقابتی پایدار ایجاد شود. از طریق تحلیل و مدیریت مؤثر زنجیره ارزش، بنگاه‌ها می‌توانند کارایی، کیفیت و نوآوری را افزایش دهند و در نتیجه قدرت رقابتی خود را نسبت به سایر رقبای داخلی و بین‌المللی ارتقا دهند.

وی با اشاره به وجود پنج مرحله در زنجیره ارزش صنعت چرم اظهار کرد: تأمین پوست خام، تولید چرم نیمه‌فرآوری شده، تولید چرم تکمیل شده، تولید محصولات نهایی چرمی و عرضه به بازارهای مصرف نهایی. زنجیره ارزش جهانی صنعت چرم و محصولات چرمی در ایران از صنعت دامداری شروع می‌شود و به صنعت تولید محصولات مصرفی و صنعت بازیافت ختم می‌شود. خلیلی ادامه داد: ایران در حلقه‌های نخست زنجیره ارزش چرم

و محصولات چرمی، از نظر جمعیت دام سبک در جهان از سهم قابل توجهی برخوردار است. در حلقه‌های میانی زنجیره ارزش چرم و محصولات چرمی، ایران با تولید ۲۶۱ میلیون فوت مربع (۲۴.۲ میلیون متر مربع) پوست سبک و سنگین و سرمایه‌گذاری قابل توجه در فرآوری چرم سنگین، از مزیت نسبی برخوردار است. این مزیت، در صورت سیاست‌گذاری هوشمندانه، تکمیل زنجیره ارزش، ارتقای بهره‌وری از مسیر نوآوری‌های مستمر، حمایت هدفمند از تربیت نیروی انسانی، پیوستن به زنجیره‌های ارزش جهانی و گسترش تولید انبوه و متنوع محصولات چرمی، می‌تواند به مزیت رقابتی تبدیل شود و زمینه ساز شکل‌گیری اقتصادی حداقل ۲ میلیارد دلاری در این صنعت گردد.

وی لازمه دستیابی به اهداف یاد شده را تحول عمیق در نگاه سیاست‌گذاران و فعالان صنعتی، شکل‌گیری هدفی مشترک و پایبندی جدی تمامی ذی‌نفعان اثرگذار و اثرپذیر به مسیر تعیین شده ذکر کرد و افزود: صنعتی شدن و ایجاد تنوع صادراتی در صنعت چرم و محصولات چرمی گام مهمی جهت توسعه همه جانبه این صنعت محسوب می‌شود.

وی تصریح کرد: طبق تئوری، توسعه صنعتی زمانی اتفاق می‌افتد که زنجیره ارزش آن صنعت تکمیل گردد. ایجاد زنجیره ارزش شفاف و پایدار، مستلزم افزایش همکاری و تبادل اطلاعات میان تمام حلقه‌های زنجیره از جمله کشاورزان، کشتارگاه‌ها، تولیدکنندگان محصولات، برندها و خرده فروشان است. تجربه کشورهای پیشرو (مانند چین و ایتالیا) نیز گویای این است که بنگاه‌های فعال در صنعت چرم برای مشارکت مؤثر در زنجیره‌های ارزش جهانی، نیازمند حمایت‌های چندجانبه هستند.

مشکلات زیست محیطی یکی از چالش‌های اصلی صنعت

چرم کشور

مرتضی طالبی، نائب رئیس اتحادیه تولیدکنندگان و صادرکنندگان سالامبور و چرم ایران، دیگر عضو این نشست اظهار کرد: در سال‌های اخیر، جایگاه صنعت چرم و محصولات چرمی ایران در



مقایسه با سایر کشورها دستخوش تغییرات ساختاری شده است. پیش از انقلاب، با جمعیتی حدود ۳۵ میلیون نفر، ایران سالانه حدود ۳۵ میلیون رأس دام ذبح می‌کرد، اما امروزه با وجود جمعیت ۸۵ میلیون نفری، تعداد دام‌های سبک به کمتر از ۲۰ میلیون رأس و دام‌های سنگین به حدود ۲ میلیون رأس کاهش یافته است. وی یکی از عوامل کلیدی وضعیت مطلوب جمعیت دامی کشور پیش از انقلاب را اجرای برنامه‌های مؤثر واکسیناسیون دام عنوان کرد و گفت: در برخی از کشتارگاه‌ها به دلیل نبود نظارت کافی بر فرآیند ذبح دام، اصول صحیح نگهداری پوست رعایت نمی‌شود. کاهش میزان کشتار دام، موجب افزایش هزینه‌های مرتبط با پوست شده و برخی از کشتارگاه‌ها با در اختیار گرفتن پوست دام، آن را با قیمت بالاتری در بازار عرضه می‌کنند. طالبی از چالش‌های اصلی صنعت چرم را مشکلات زیست محیطی، عدم حمایت در حوزه واردات ماشین آلات و مواد شیمیایی، وضعیت نامناسب دام، ضعف در زیرساخت‌های حمل و نقل و محدودیت در برگزاری و حضور مؤثر در نمایشگاه‌های داخلی و خارجی ذکر کرد و افزود: این عوامل سبب کندی در نوسازی و ارتقای فناوری شده است.

برندسازی و طراحی دو مؤلفه اصلی استراتژی فروش محصولات چرمی

محمود بازاری، مدیر کل دفتر مطالعات کالایی سازمان توسعه تجارت، در ادامه این نشست مهمترین الزام در حوزه صادرات و ارتقای جایگاه ایران در محصولات چرمی را هدف‌گذاری عنوان کرد و گفت: بدون تعیین اهداف روشن، امکان ترسیم مسیر راه و تدوین برنامه عملیاتی مؤثر وجود ندارد. برای شناخت دقیق بازارهای هدف، لازم است مصرف و سلیقه مصرف‌کنندگان محصولات چرمی به درستی بررسی شود. پس از آن ضروری است با تدوین یک استراتژی هدفمند و راهبردی مشخص، برای ورود به بازارهای صادراتی برنامه ریزی شود.

وی تصریح کرد: بخش خصوصی باید با ارائه پیشنهادها مشخص، الویت بندی بازارهای هدف را روشن سازد. در بازارهای جهانی، برندسازی و طراحی دو مؤلفه اصلی استراتژی فروش هستند. در صورت نبود برندسازی مؤثر و طراحی متناسب با نیازها و سلیقه بازارهای هدف، امکان ورود پایدار به زنجیره فروش و شبکه‌های توزیع محصولات چرمی عملاً از بین می‌رود.

وی بر تدوین سندی جامع و یکپارچه در زمینه فرآیند تولید، فرآوری، زنجیره تأمین، زنجیره ارزش و صادرات محصولات چرمی تأکید کرد تا به‌عنوان نقشه راه توسعه این صنعت مورد استفاده قرار گیرد.

زنجیره ارزش چرم و محصولات چرمی باید به‌عنوان یک زنجیره

پیوسته و یکپارچه دیده شود

در ادامه این نشست محسن ترحمی، سرپرست دفتر منسوجات، پوشاک، چرم و سلولزی وزارت صنعت، معدن و تجارت اظهار داشت: اگرچه در سالهای اخیر اقداماتی برای بهبود وضعیت صنعت چرم انجام شده، اما حلقه‌های ابتدایی این زنجیره به دلیل عواملی نظیر کاهش نیروی کار ماهر، چالش‌های اجتماعی و تضعیف فرهنگ کار، همچنان با افت عملکرد و پایداری مواجه هستند. ماهیت دشوار و غیرجذاب فرآیندهای چرم سازی موجب شده فرهنگ کار در این حوزه تضعیف شود و جذب نیروی انسانی با چالش‌های جدی همراه باشد.

وی با توجه به این که حلقه‌های انتهایی زنجیره ارزش صنعت چرم (نظیر طراحی و نوآوری) بیشترین سهم از ارزش افزوده را دارند و نیازمند محیطی آرام، خلاقانه و الهام بخش هستند بر اولویت استقرار این بخش‌ها در حاشیه امنی از شهر نه در مجاورت واحدهای اولیه صنعتی که فاصله زیادی با مرکز شهر دارند تأکید کرد.

ترحمی با بیان اینکه در تکمیل زنجیره ارزش صنعت چرم توفیق لازم حاصل نشده و فرصت‌های موجود به درستی بهره برداری نشده بر ضرورت اتخاذ رویکردی صادرات محور و بازنگری جدی در سیاست‌ها و اقدامات تأکید کرد و گفت: در حوزه محصولات چرمی، به ویژه در بخش چرم سبک، رویکرد منطقی و اثربخش جهت تکمیل زنجیره ارزش تکیه بر همکاری با برندهای معتبر خارجی، تولید محصول برای بازارهای بین‌المللی امری ضروری است.

وی ادامه داد: پس از دستیابی به بلوغ نسبی در صنعت، می‌توان با اتکا به برندهای ایرانی، مسیر ورود مستقیم به بازارهای جهانی را آغاز کرد. تجربه کشورهای موفق در این حوزه نشان می‌دهد بهره مندی از زیرساخت‌های صنعتی و استانداردهای زیست محیطی مناسب تر، مسیر توسعه پایدار صنعت چرم را هموار می‌کند؛ کشور ایران نیز می‌تواند با بهره‌گیری از تجربیات موفق آنها، الگویی بومی سازی شده را طراحی و اجرایی نماید.

سرپرست دفتر منسوجات، پوشاک، چرم و سلولزی وزارت صنعت، معدن و تجارت خاطرنشان کرد: رویکردهای کلان صنعتی نشان می‌دهد باید از اتکالی صرف بر صنایع منبع محور به سوی صنایع ساخت محور حرکت کرد. زنجیره ارزش چرم و محصولات چرمی باید به‌عنوان یک زنجیره پیوسته و یکپارچه دیده شوند؛ زیرا تفکیک این دو بخش مانع از شکل‌گیری ارزش افزوده پایدار و رقابت پذیری در بازارهای جهانی خواهد شد.



تاکید بر طراحی برنامه‌ای جامع و متناسب با قابلیت‌های کشور

در صنعت چرم

مهناز صالحی، عضو سابق هیأت علمی مؤسسه تحقیقات علوم دامی و هیأت مدیره انجمن علوم دامی کشور از دیگر سخنرانان این نشست افزود: نظر به رقابت تولید محصولات مختلف دامی و با توجه به محدودیت امکانات اقتصادی، تغذیه‌ای و کارگری، لازم است سیاستگذاری نوع تولید تعریف شود و هر مرحله به‌درستی مدیریت شود. از طرفی وجود فشارهای تجارت بین‌المللی از جهت استاندارد بودن و عدم وجود آلودگی‌های طبیعی و مصنوعی در اقلام صادراتی، انجام تست و آزمون‌ها در کنترل کیفی مواد و روش‌های فرآوری ضرورت دارد و بار اصلی حل این مسئله از وظایف نهادهای دولتی و خصوصی است که با هماهنگی و راهنمایی از کارشناسان متخصص و صاحب نظر در این حوزه، هدایت فعالیت را به سوی تولید بهتر به عهده بگیرند. وی بر طراحی یک برنامه و مدل جامع ملی و متناسب‌سازی آن با ظرفیت‌ها و قابلیت‌های هر منطقه از کشور که در جوار آن نظارت جاری (دینامیک) از طریق نهادهای ذریبط و یا تشکیلات بالادستی برای رهگیری در اجرای درست، پیاده‌سازی مؤثر و دریافت نتایج کاربردی که بتوان نسبت به رفع اشکالات و موانع اقدام نمود تأکید کرد.

صالحی تصریح کرد: افزایش تعداد پوست در حیطه بخش کشاورزی بوده و خارج از محدوده صنعت است؛ اما فرآوری آن به همراه سایر فرآورده‌های جانبی دام مانند پشم، روده و ... یک محصول بینابینی به شمار می‌آید. بر این پایه عوامل و نهادهای درگیر باید شناسائی و حدود عملکرد و درجه تاثیر هرکدام تعیین شود که وزارت صمت از نهادهای دولتی اصلی در این روند به شمار می‌آید.

صنعت دباغی و پرداخت چرم یکی از قدیمی‌ترین فعالیت‌های

صنعتی ایران

در ادامه این نشست مصطفی محمدی، عضو هیأت علمی و مدیر گروه صنعت مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، اظهار کرد: صنعت دباغی و پرداخت چرم یکی از قدیمی‌ترین فعالیت‌های صنعتی ایران است که به دلیل آلاینده‌ی بالا و نیاز به زیرساخت‌های خاص، در مناطق صنعتی مشخصی متمرکز شده است. واحدهای دباغی عمدتاً در شهرک‌های صنعتی تخصصی مستقر شده‌اند که امکانات تصفیه پساب و مدیریت ضایعات را دارند.

وی تمرکز اصلی صنایع چرم و فرآورده‌های وابسته به آن را در استان‌های تهران، آذربایجان شرقی و خراسان رضوی ذکر کرد

و گفت: در مقابل، صنعت فرآوری و نگهداری گوشت پراکندگی بیشتری در سطح کشور داشته و در استان‌های دارای منابع دامی فعال‌تر است. این الگوی متفاوت تمرکز، ناشی از عوامل متعددی چون دسترسی به مواد اولیه، بازار مصرف، زیرساخت‌های حمل و نقل و سیاست‌های استانی-منطقه‌ای است.

محمدی ادامه داد: استفاده از شاخص‌های مکان‌محور در سیاست‌گذاری مکان‌یابی صنعتی می‌تواند با شناسایی مناطق دارای مزیت رقابتی، به هدایت سرمایه‌گذاری‌ها به سمت استان‌های مستعد کمک کند. تقویت خوشه‌های صنعتی در این استان‌ها از طریق ایجاد زیرساخت‌های مناسب و حمایت‌های هدفمند، توسعه اقتصادی منطقه‌ای را تسریع کرده و تدوین مشوق‌های منطقه‌ای نیز با جلوگیری از تمرکز بیش‌ازحد صنایع در یک ناحیه یا پراکندگی ناکارآمد، تعادل و کارایی در توزیع صنعتی را تضمین می‌کند.

ایران قطب فرآوری چرم در منطقه غرب آسیا

در ادامه این نشست جهانگیر مجیدی، دبیر انجمن چرم ایران افزود: حدود نیم قرن پیش، زمانیکه کشورهایی همچون پاکستان، ترکیه و هند هنوز جایگاه برجسته‌ای در صنعت چرم جهانی نداشتند، ایران به‌عنوان قطب فرآوری چرم در منطقه غرب آسیا شناخته می‌شد. ایران امروز به‌عنوان کشوری که درگیر محدودیت‌های بیرونی است، در مسیر توسعه صنعتی با دشواری‌هایی مواجه شده است.

وی ادامه داد: در این میان، صنعت چرم با وجود ظاهر ساده‌ای که دارد، صنعتی پیچیده به شمار می‌رود که طی آن پوست خام که تنها یک محصول جانبی صنعت گوشت و عاملی برای آلودگی زیست محیطی محسوب می‌شود، در دست فعالان توانمند این صنعت، به کالایی ارزشمند، بادوام و لوکس تبدیل می‌شود.

وی با بیان اینکه ایران با برخورداری از رتبه چهارم جهانی در جمعیت دام گوسفندی، امکان تولید سالانه بیش از ۴ میلیون دست پوشاک چرمی با ارزش صادراتی در دامنه بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ دلار برای هر محصول را دارد گفت: این به معنای پتانسیل درآمدزایی نزدیک به یک میلیارد دلاری برای کشور است. در شرایط دشوار، صنعت چرم و صنایع پشتیبان آن توانسته‌اند نیازهای جمعیت ۸۵ میلیونی را تامین کنند که بیانگر توانمندی بالا در این حوزه بوده و قابلیت آن را دارد که برای توسعه آن سرمایه‌گذاری هدفمند بیشتری انجام شود.



فصل هشتم
گفتگوی اقتصاددانان



فصل هشتم
گفتگوی اقتصاددانان



در روزی که ترامپ آن را «روز آزادی» نامید چه اتفاقی افتاد؟

شرکت‌کنندگان:



کاتلین کلاسن



موری آپسفلد



داگلاس اروین



سمیه کینز



چد باون

میزبان: اندیشکده اقتصاد بین‌الملل پترسون

(۱۸ فروردین ۱۴۰۴)

ویراستاران و نویسندگان اقتصادی آمریکایی» نیز شده است. سال ۲۰۱۸ با «پاتریک هریس» موسیقی‌دان ازدواج کرد و این زوج سال ۲۰۲۳ صاحب پسری به نام «کاسپر» شدند. در حال حاضر دومین فرزند خود را باردار است. آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها گاه او را «سومیا» و گاه «سوما» صدا می‌کنند. اما او خود را «سومیه» معرفی می‌کند، ما همان اسم «سمیه» را برایش بکار می‌بریم که به ریشه عربی مادری او برمی‌گردد.

«چد پی. باون» آمریکایی، فارغ‌التحصیل اقتصاد از دانشگاه «ویسکانسین-مدیسن»، متخصص تجارت بین‌الملل و تحلیل‌گر ارشد نهادهای اقتصادی معتبر چون «مؤسسه پترسون برای اقتصاد بین‌الملل» است. او اقتصاددان ارشد وزارت خارجه آمریکا (۲۰۲۴-۲۰۲۵) و مشاور اقتصادی کاخ سفید در دوران اوپاما (۲۰۱۰-۲۰۱۱) نیز بوده است. تمرکز اصلی مطالعات او بر اقتصاد سیاسی تجارت، منازعات سازمان تجارت جهانی و اثر تعرفه‌ها بر زنجیره‌های تامین است و از منتقدان سیاست‌های تجاری ترامپ و اثرات منفی جنگ تجاری چین و آمریکا بر اقتصاد جهانی به حساب می‌آید. «باون» یکی از تأثیرگذارترین صداها در تحلیل‌های تجاری شناخته می‌شود و نقش به‌سزایی در مشاوره به دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی داشته است.

شرکت‌کنندگان:

چد باون: مشاور اقتصادی اوپاما و مشاور اقتصادی وزارت خارجه بایدن
سمیه کینز: نویسنده مجله اکونومیست و ستون‌نویس روزنامه فاینانشال تایمز
داگلاس اروین: اقتصاددان با تخصص تجارت بین‌الملل
موری آپسفلد: اقتصاددان با تخصص تجارت بین‌الملل
کاتلین کلاسن: حقوقدان

«سمیه آنه کینز» ۳۷ ساله انگلیسی، فارغ‌التحصیل رشته اقتصاد از دانشکده «ترینیتی کالج» دانشگاه «کمبریج»، از سمت پدری نبیره‌ی دختری «چارلز داروین» طبیعت‌گرای بزرگ انگلیسی و از سمت مادری نوه «سیسیل هورانی» روشنفکر و دیپلمات لبنانی-بریتانیایی و مشاور سیاسی «حبیب بورقیه»، رئیس‌جمهور تونس است. «سمیه»، پس از هشت سال کار در مجله اکونومیست به‌عنوان سردبیر بخش اقتصاد انگلیس و پوشش مباحث اقتصادی، تجاری و جهانی‌سازی در آنجا با محوریت پیامدهای سیاست‌های تجاری ترامپ در دور اول ریاست‌جمهوری او، به روزنامه «فاینانشال تایمز» آمد و ستون‌نویس این روزنامه شد. او موفق به کسب جایزه از «انجمن



«کینز» و «باون» از سال ۲۰۱۷ یادکست «گفت و شنود تجاری»^۱ را راه‌اندازی کردند که تا کنون بیش از ۲۰۰ اپیزود آن منتشر شده و پیچیدگی‌های سیاست تجارت بین‌الملل را از منظر این دو اقتصاددان پوشش می‌دهد که به شدت مورد توجه اقتصاددانان مطرح جهان قرار گرفته است. در هر یادکست «گفت و شنود تجاری» معمولاً یک اقتصاددان تراز اول جهانی حضور پیدا می‌کند. سه روز پیش (۳ آوریل) در شماره ۲۰۷ این یادکست این دو اقتصاددان در خصوص «آنچه در روز آزادی ترامپ اتفاق افتاد» گفت و شنودی داشتند که در ادامه آمده است. مهمانان این برنامه دو اقتصاددان مطرح عرصه تجارت بین‌الملل «داگلاس اروین» و «موری آفسفلد» بودند. «اروین» تا کنون هفت کتاب مهم در خصوص تجارت نوشته که آخرین آن «مناقشه بر سر تجارت: تاریخ‌نگاری سیاست‌های تجاری آمریکا» است و «آفسفلد» با «پل کروگمن» کتاب «تجارت بین‌الملل»، با «رودی دورنوش» کتاب «پول، جابجایی سرمایه و تجارت» و با «کنت روگوف» کتاب «مبانی اقتصاد کلان بین‌الملل» را نوشته است. بانوی حقوقدان به نام «کاتلین کلاسن» نیز در ادامه به آن‌ها پیوست.

مقدمه

چَد باون: روز چهارشنبه، دوم آوریل، دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، آنچه را که «روز آزادی» می‌نامید، جشن گرفت. او این کار را با محدود کردن آزادی تجاری آمریکا انجام داد. ما آن روز را «روز آزادی» نخواهیم نامید. از نظر ما، این روز همواره «روز تعرفه» باقی خواهد ماند. اما چه اتفاقی در حال رخ دادن است و معنای همه این‌ها چیست؟ شما در حال شنیدن یک قسمت از یادکست «گفت و شنود تجاری» هستید، برنامه‌ای که به اقتصاد تجارت و سیاست‌گذاری می‌پردازد. من، «چَد باون»، میزبان شما و پژوهشگر ارشد «مؤسسه پیترسون» در واشنگتن هستم. شاید متوجه شده باشید که گفتیم «ما». دلیل این امر حضور مهمان ویژه‌ای در کنار من است.

سامیه کینز: درود به شما «چَد»

چَد باون: می‌خواهی خودت را معرفی کنی؟

سامیه کینز: با افتخار. من «سمیه کینز»، پیش از این همکار یادکست «گفت و شنود تجاری» شما و هم‌اکنون تحلیلگر روزنامه فایننشال تایمز و مجری برنامه صوتی تخصصی «جَنگ اقتصادی با سمیه کینز» هستم، هر چند در حال حاضر به دلیل مرخصی زایمان موقتاً از فعالیت‌های حرفه‌ای معاف شده‌ام.

چَد باون: چرا گفتید همکار سابق یادکست «گفت و شنود تجاری»؟ گفته باشم که خروج دائم شما از این برنامه محال است. دوران مرخصی زایمان همراه با آرامش و تمدد اعصاب بوده؟

سامیه کینز: من که مبتلا به عفونت حاد دستگاه تنفسی هستم و این مقداری منجر به برخی تنش‌های روانی شده که از این بابت بخاطر صدایم از مخاطبان محترم پوزش می‌طلبم. مضافاً اینکه، روز گذشته شاهد صحبت‌های ترامپ و سیاست‌های تعرفه‌ای او بودم که به جرات می‌گویم در جوی قرار گرفتم که هر چیزی داشت به جز آرامش. به نظر شما به رغم رویداد دیروز، می‌توان حرفی از آرامش زد؟

چَد باون: نه، متأسفانه به هیچ وجه

سامیه کینز: با اجازه، به اصل موضوع ورود کنیم. من هم مثل خیلی‌های دیگر نشست مذکور را دنبال و موارد متعددی را ثبت کردم. نکته اولیه حائز اهمیت، تمایل ذاتی ترامپ به اطاله کلام بود. او عبارات متعددی را بیان کرد که بسیاری از جنبه محتوایی تکراری به نظر می‌رسید و همگی به فقدان اصل نفع دوسویه در روابط بین‌الملل اشاره داشت. همچنین در خصوص امنیت ملی آمریکا و فرایند تضعیف تدریجی آن ابراز نگرانی می‌کرد و تصریح داشت که در حال حاضر آمریکا با نوعی وضعیت اضطراری ملی که کیان امنیتی و سبک حیات آن را به مخاطره انداخته مواجه است.

چَد باون: او!ه وقتی موضوع را اینگونه مطرح می‌کنید واقعا نگران‌کننده به نظر می‌رسد. بسیار خوب، ایشان وضعیت اضطراری ملی را اعلام کردند و تعرفه‌های زیادی هم وضع کردند که به زودی به بررسی آنها خواهیم پرداخت. اما پیش از آن، به نظرم ابتدا به این بپردازیم که ترامپ در «روز تعرفه» به چه چیزی نپرداخت و چه کالاهایی از این فهرست مستثنی شده بودند. مواردی چون مس، داروها، نیمه‌هادی‌ها، الوار، برخی

1. <https://tradetalkspodcast.com>



مواد معدنی حیاتی و محصولات انرژی که مشمول تعرفه‌های جدید نشدند. به گمانم حداقل در مورد برخی از این موارد باید انتظار داشت که در آینده محدودیت‌های تجاری اعمال شود، فقط هنوز زمان آن نرسیده است و ماجرا برای این اقلام هم به پایان نرسیده است. در مورد الوار و مس، اقدامات تجاری خاص مستقلی در حال انجام است. در مورد سایر بخش‌ها مانند فولاد و آلومینیوم، به این دلیل در فهرست نبودند که پیش از این مشمول تعرفه‌های ۲۵ درصدی شده بودند و ترامپ پیش از این نیز تعرفه‌های ۲۵ درصدی بر خودروها را اعلام کرده بود. این هم مساله بسیار مهمی است که این تعرفه‌ها از ساعت ۱۲ و ۱ دقیقه با مدام روز پس از «روز تعرفه» به اجرا درآمدند.

سهمیه کینز: بررسی اسناد نشان می‌دهد که تعدادی از کشورها از شمول سیاست‌های «روز تعرفه» مستثنی شده بودند. چین سخنرانی ریاست جمهور، تابلوی بزرگی حاوی فهرست کشورها و نرخ‌های تعرفه‌ای جدید به نمایش گذاشته شده بود. من به ویژه به دنبال نرخ اعمال شده بر مکزیک و کانادا (به‌عنوان دو شریک تجاری اصلی آمریکا) در این فهرست بودم؛ چون در این زمینه تحقیقات متعددی کرده بودم. اما این دو کشور در فهرست مذکور نبودند. پس از انتشار رسمی سند، مسجل شد که مکزیک و کانادا درگیر پرونده‌های تجاری دیگری در دوران دولت ترامپ هستند. پیش از این ترامپ با استناد به «قانون اختیارات اقتصادی اضطراری بین‌المللی» اقدام به اعمال تعرفه بر این دو کشور کرده بود. در تحلیل دستور اجرایی جدید صادر شده در «روز تعرفه»، ملاحظه می‌شود که این دو کشور به صورت خاص از شمول این دستور مستثنی شده‌اند. متن دستور اجرایی تصریح می‌کند که برای ارزیابی وضعیت این کشورها باید به سایر اقدامات اجرایی مراجعه کرد. در آن اقدامات، نرخ‌های تعرفه‌ای خاصی برای مکزیک و کانادا تعیین شده بود. لیکن با واکاوی جامع متن دستور اجرایی، نکته مهمی در بخش پایانی مستتر بود. به عبارت دقیق‌تر، حتی در صورت لغو سایر اقدامات اجرایی، نرخ تعرفه به سطح پیش از دوران ترامپ بازخواهد گشت. نرخ تعرفه پایه جدید برای این کشورها ۱۲ درصد تعیین شده که افزایش قابل ملاحظه‌ای نسبت به دوره پیش از ترامپ پیدا کرده است.

چَد باون: برای مکزیک و کانادا یک سری استثنا وجود دارد (بعضی محصولات می‌توانند حتی از نرخ ۱۲ درصدی هم معافیت بگیرند) دلیل آن هم دو چیز است: اول اینکه آمریکا

نمی‌خواهد واردات نفت مقرون به صرفه از کانادا قطع شود، دوم اینکه می‌خواهد مقررات «موافقتنامه تجاری آمریکا-مکزیک-کانادا» سر جای خود باقی بماند. پس کالاهایی که مطابق این توافقنامه تولید شوند می‌توانند بدون پرداخت تعرفه وارد بازار آمریکا شوند. ولی مابقی کالاها حتماً باید همین ۱۲ درصد رو پرداخت کنند.

سهمیه کینز: به احتمال زیاد، این اقدام با هدف ایجاد نوعی اهرم فشار بر مذاکره‌کنندگان کانادایی و مکزیک‌گرفته است. باید منتظر ماند و دید که آیا آن‌ها این نرخ پایه‌ی جدید را خواهند پذیرفت یا خیر. گمان می‌کنم چنین نکنند.

چَد باون: در متن فرمان اجرایی، بندی نیز به برنامه‌ی «دینیمایز» اختصاص یافته بود (برنامه‌ای که به آمریکا اجازه می‌دهد محموله‌های وارداتی با ارزش پایین بدون پرداخت تعرفه وارد شوند). این سیاست، به جز در قبال چین، برای سایر کشورها فعلاً پابرجا خواهد ماند؛ یا دست‌کم تا زمانی که «سازمان گمرک و حفاظت مرزی آمریکا» امکان اجرایی‌سازی سازوکار اخذ تعرفه‌های مربوطه را فراهم کند.

سهمیه کینز: بسته‌های کوچک غیرچینی هم فعلاً از شمول تعرفه‌های «روز تعرفه» مستثنی مانده‌اند، گرچه در آینده احتمالاً مشمول خواهند شد. چند نکته‌ی دیگر هم در جریان بحث‌ها مطرح شده است. افراد ناآشنای زیادی که اطلاعاتی از حوزه‌ی تجارت ندارند، در این جمع‌بندی دست داشته‌اند. تجارت خدمات مشمول تعرفه نمی‌شود (دست‌کم تا این لحظه، چنین سازوکاری وجود نداشته و روسیه هم در فهرست دولت ترامپ قرار نداشت. علت این امر آن است که روسیه تحت مجموعه‌ای متفاوت از سیاست‌ها قرار گرفته است. پس از حمله‌ی روسیه به اوکراین، دولت آمریکا با قاطعیت مخالفت کرد. این رخداد، از نظر واشینگتن، بسیار منفی بود. در نتیجه، تحریم‌های فراوان و محدودیت‌های تجاری شدید اعمال شد و تجارت دوجانبه میان آمریکا و روسیه تقریباً به حالت تعلیق درآمد. در سال ۲۰۲۴، مجموع واردات آمریکا از روسیه تنها حدود ۳.۵ میلیارد دلار بوده است، رقمی بسیار ناچیز. آمریکا حتی از کشورهایی مانند رومانی و گواتمالا واردات بیشتری داشته تا از روسیه. پس فعلاً دغدغه‌ی زیادی در مورد روسیه در خصوص مسائل «روز تعرفه» نداریم.



ترامپ روز تعرفه چه اقلامی را مضمول تعرفه کرد؟

چَد باون: بیاید ببینیم رئیس جمهور ترامپ در «روز تعرفه» دقیقاً چه اقلامی را هدف وضع تعرفه قرار داد.

سامیه کینز: اکثر کشورها برای کلیه کالاهای غیرمشمول دیگر، با تعرفه‌ای بیشتر معادل ۱۰ درصد مواجه خواهند شد. این رقم بیشتر، علاوه بر تعرفه‌های پیشین است. برای مثال، یک کالای فرضی مانند «چمدان پلاستیکی» را در نظر بگیرید: نرخ تعرفه‌ی واردات آن در آمریکا، پیش از دوران ترامپ، ۲۰ درصد بوده است. اما از روز شنبه، ۵ آوریل، این نرخ به ۳۰ درصد افزایش می‌یابد. این افزایش حتی در صورتی اعمال می‌شود که کشور شما با آمریکا دارای کسری تراز تجاری باشد، یا حتی ذیل یک توافق نامه‌ی تجارت آزاد با آمریکا قرار گرفته باشد. و در مورد استرالیا؟ متأسفم، این ۱۰ درصد شامل حال شما هم می‌شود.

چَد باون: این تصمیم، می‌توانست خود به‌تنهایی تحولی بزرگ تلقی شود، اما ماجرا از این هم فراتر می‌رود. روز چهارشنبه، ۹ آوریل، کشورهایی که در تجارت کالایی با آمریکا دارای مازاد تجاری هستند، با افزایش دوباره در نرخ تعرفه‌ها مواجه خواهند شد. برای هر کشور، عدد تعرفه‌ای مشخصی بر مبنای فرمولی معین محاسبه شده که متن آن از سوی «نمایندگی تجاری آمریکا» به‌صورت عمومی در وب‌سایت رسمی این نهاد منتشر شده است.

سامیه کینز: بیشتر کشورها، رقم تعرفه‌ای مختص به خودشان را دریافت کرده‌اند، هدیه‌ای به ظاهر اختصاصی، اما در واقع پاداشی تلخ که هیچ لذتی در پی نخواهد داشت. به اتحادیه‌ی اروپا نرخ ۲۰ درصد تعلق گرفته، چین با نرخ ۳۴ درصد مواجه است و کامبوج باید تعرفه‌ای معادل ۴۹ درصد را بپذیرد. انگلیس تنها مشمول نرخ پایه شده؛ یعنی همان تعرفه‌ی ۱۰ درصدی. اگر همان چمدان پلاستیکی را مثال بزنیم: نرخ تعرفه‌ی آن پیش‌تر ۲۰ درصد بود. حالا اگر از بریتانیا وارد شود، تعرفه به ۳۰ درصد می‌رسد؛ اگر از اتحادیه‌ی اروپا باشد، نرخ تعرفه آن ۴۰ درصد خواهد بود. و کامبوج که راستش نمی‌دانم که آیا اصلاً دیگر چمدان پلاستیکی به آمریکا صادر می‌کند یا نه اما اگر چنین صادراتی صورت بگیرد، باید با تعرفه‌ی سنگین ۶۹ درصدی روبه‌رو شود.

چَد باون: نخستین پرسش تخصصی که ذهن همه‌ی تحلیل‌گران را درگیر کرد این بود: این ارقام دقیقاً بر چه مبنایی محاسبه شده‌اند؟ چه رخدادی در پس پرده جریان داشته که به طراحی آن پوستر عظیم‌الجثه‌ای انجامیده که رئیس جمهور با افتخار آن را به نمایش گذاشته بود؟ دوستان، پاسخ این است: پای یک محاسبه جبری در میان بوده و لابد فکر می‌کنید با فرایندی بسیار پیچیده و هوشمندانه طرف هستیم! اما در عمل، فرمول بسیار ساده است: رقم کسری تراز تجاری را بر حجم واردات تقسیم و سپس عدد حاصل را مجدداً بر دو تقسیم کنید. طبق اظهارات یکی از مشاوران رئیس جمهور در مصاحبه با روزنامه‌ی نیویورک پست، دلیل تقسیم نهایی بر دو را «نگاه ملایم و شفقت‌آمیز» رئیس جمهور نسبت به جهان عنوان کرده است!

سامیه کینز: بسیاری از منتقدان این فرمول را به تمسخر گرفته‌اند. در یکی از پست‌ها به طعنه گفته بودند «تعرفه کشور شما برابر است با نشان فلکی‌تان، تقسیم بر تعداد پسرانی که بوسیده‌اید، ضریب یک!». قصد ندارم ادعا کنم که این محاسبه خیلی از نظر پیچیدگی و عمق فراتر از چنین کنایه‌هایی می‌رود، اما به‌طور قطع به‌نظر می‌رسد که ملاحظات بیشتری در این فرمول مد نظر سیاست‌گذار بوده است. بگذارید تلاش خودم را بکنم و توضیح دهم که هدف از این فرمول دقیقاً چه بوده است. در اصل، کاری که آنها انجام دادند این بود که پرسیدند، «برای آنکه واردات به میزان قابل توجهی کاهش یابد و کسری تجاری از بین برود، به چه میزان تعرفه نیاز داریم؟» به‌عبارت دیگر، آنها ابتدا فروزی در مورد حساسیت واردات نسبت به تعرفه‌ها داشته‌اند و برای این فروض فرمول مورد نظر را شکل داده‌اند. در این راستا، گرچه سعی کرده‌اند به مقالاتی استناد کنند که حساسیت‌های تعرفه‌ای و تغییرات قیمت‌ها در اثر تغییرات تعرفه‌ها را بررسی کرده‌اند، اما در واقع این فرایند، تمرینی ساده بوده است. این روش به‌طور کلی پیچیدگی زیادی ندارد و برخی فرضیات آن کاملاً افراطی است. از جمله اینکه فرض می‌کند صادرات تحت تاثیر تعرفه‌ها قرار نمی‌گیرد. این فرمول به‌هیچ‌وجه متناسب با موانع تجاری ناعادلانه نیست، اما هدف اصلی آن بوده که به رئیس جمهور اعداد قابل توجهی از تعرفه‌ها ارائه و به خواسته‌های او پاسخ داده شود. البته قرار بوده خیلی اعداد بزرگی هم نباشند، چون نهایتاً ترامپ گفته بود که آن‌ها را بر دو تقسیم کنند. من به‌شخصه بیشتر به پایداری این ارقام فکر می‌کنم. کسری‌های تجاری می‌توانند نوسانات زیادی داشته



باشند. آیا ممکن است برخی از کشورهای کوچک تنها به خاطر آنکه این فرمول که صرفاً سال خاص را مد نظر قرار داده و نه سال پیش از آن را، دچار بدشانسی شده باشند؟ به گمانم تحلیل‌های بیشتری در مورد این فرمول در آینده انجام خواهد شد.

چَد باون: شکی نیست در این نگاه عناصر بسیاری وجود دارد که از منظر عقلانی و روش‌شناسی اقتصادی محل تردید جدی‌اند. اما یکی از تبعات نهفته‌ی این فرمول آن است که برخی کشورهای بسیار کوچک و کم‌درآمد، به شدت متضرر خواهند شد. نتیجه‌ی چنین الگویی، ظهور نمونه‌هایی شگفت‌انگیز و تا حدی غیرمنصفانه است. به‌عنوان نمونه، کشور ماداگاسکار مشمول تعرفه‌ای معادل ۴۷ درصد شده است. این در حالی است که ماداگاسکار در تعاملات تجاری و سیاسی، فاقد ابزارهای مؤثر در چانه‌زنی با دولت ترامپ است. یا فرضاً کشور کامبوج را در نظر بگیرید؛ کشوری که نه تهدیدی بنیادین برای منافع آمریکا محسوب می‌شود و نه دارای نقش سیستماتیک در زنجیره تأمین جهانی است، اما طبق این فرمول، با نرخ تعرفه‌ای برابر با ۴۹ درصد مواجه شده است؛ رقمی که حتی بالاتر از سطح اعمال شده برای کشوری چون چین است.

سمیه کینز: در واکنش به این سیاست، بسیاری از تحلیل‌گران اقتصادی از شدت بالای تعرفه‌های اعمال شده بر برخی کشورهای آسیای شرقی غافلگیر شدند. به‌ویژه کشورهایی چون ویتنام، تایوان و تایلند با نرخ‌های تعرفه‌ای مواجه شدند که به مراتب فراتر از پیش‌بینی‌های اولیه بود. این تصمیم به‌طور مستقیم برای مدیران ارشد شرکت‌هایی که استراتژی «چین به علاوه یک» را اتخاذ کرده بودند، تبعات جدی به‌دنبال داشته است. طی سالیان اخیر، منطق این راهبرد بر این فرض استوار بود که به‌واسطه تنش‌های ژئوپلیتیکی میان واشنگتن و پکن، می‌توان بخشی از خطوط تولید یا تأمین را به کشورهایی چون ویتنام منتقل کرد. با این حال، در «روز تعرفه»، روشن شد که چنین انتقالی تضمین‌کننده معافیت از تعرفه‌ها نخواهد بود؛ چراکه صادرات از ویتنام به بازار آمریکا همچنان مشمول تعرفه شده است. در این چارچوب، ویتنام با نرخ تعرفه‌ای برابر با ۴۶ درصد مواجه شده است.

چَد باون: در میان بندهای مهم دستور اجرایی، نکته‌ای حائز اهمیت آن است که تعرفه‌های جدید بر آن بخش از کالاها

اعمال می‌شوند که محتوای غیرآمریکایی دارند و چنانچه حداقل ۲۰ درصد از ارزش نهایی کالای وارداتی ناشی از اجزایی با منشأ تولید در آمریکا باشد، می‌توانند معافیت بگیرند. به‌عبارت دیگر، اگر محصولی، مثلاً یک قطعه فنی یا یک ابزار صنعتی، محتوایی دارد که دست‌کم یک‌پنجم از ارزش کلی آن را تشکیل می‌دهد و در ابتدا در آمریکا تولید شده باشد، آن بخش از کالا مشمول پرداخت تعرفه نخواهد شد.

سمیه کینز: می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که رژیم جدید تعرفه‌ای تا چه حد دگرگونی‌ای ساختاری در نظم تجاری آمریکا به حساب می‌آید. در نظام قبلی، در بسیاری از حوزه‌های تجارت بین‌الملل، منشأ جغرافیایی کالا تأثیر چندانی بر فرآیند واردات نداشت. اما در این چارچوب تازه، منشأ کالا به یکی از متغیرهای کلیدی تبدیل شده، چرا که به‌طرز تعیین‌کننده‌ای بر سطح تعرفه‌ای که باید پرداخت شود اثر می‌گذارد، در غیاب هرگونه توافق تجاری رسمی. این تغییر ماهوی به‌احتمال زیاد، حجم عظیمی از بازرگانی و فرآیند مستندسازی را بر دوش بنگاه‌های اقتصادی خواهد گذاشت؛ چراکه آن‌ها موظف خواهند بود منشأ دقیق کالاهای خود را برای هر محموله به اثبات برسانند و اگر از زاویه‌ای کلان‌تر نگاه کنیم، شاید در شرایط جدید، مزیت رقابتی شرکت‌ها نه از رهگذر توانمندی در تولید بهینه با هزینه‌ی پایین، بلکه به‌واسطه‌ی مهارت در تکمیل فرم‌ها و پاسخ‌گویی به الزامات بوروکراتیک شکل گیرد. و باید گفت که به‌سختی می‌توان این سناریو را مطلوب تلقی کرد. خوب، «چَد»، چرا ما را در جریان تحولات مربوط به چین قرار نمی‌دهی؟ چون در این بخش، هنوز ابهامات فراوانی وجود دارد.

چَد باون: اگر با نگاهی کل‌نگرتر به ماجرا بنگریم، باید گفت که ساختار تعرفه‌ای آمریکا علیه چین، از همان آغاز دوره‌ی دوم ریاست جمهوری ترامپ، به شدت متورم و تنش‌آلود بود؛ چراکه میراث جنگ تجاری نخست ترامپ، پیشاپیش میانگین تعرفه‌ها را به سطحی بالاتر از ۲۰ درصد رسانده بود. در ادامه، ظرف دو ماه نخست دوره‌ی دوم، دولت ترامپ بار دیگر تعرفه‌ها را به میزان ۲۰ درصد افزایش داد. اکنون، با احتساب موج جدید تعرفه‌ها که در «روز تعرفه» اعلام شد، از نهم آوریل به بعد، میانگین نرخ‌های تعرفه‌ای بر کالاهای چینی به بیش از ۷۰ درصد خواهد رسید. اما ماجرا هنوز به پایان نرسیده است. اگر دولت چین همچنان به واردات نفت خام از ونزوئلا ادامه دهد، در حالی که رئیس‌جمهور



از منظر تاریخی سطح تعرفه‌های اخیر در کجا قرار می‌گیرد؟

✎ **چَد باون:** اکنون زمان آن رسیده که به تاریخ مراجعه کنیم. در همین راستا، از «داگ اروین» پژوهشگر برجسته‌ی مؤسسه‌ی «پترسون»، تاریخ‌پژوه سطح اول سیاست‌های تعرفه‌ای، و یکی از دوستان همیشگی پادکست درخواست کردم تا این موج از افزایش تعرفه‌ها را در بستری تاریخی برای ما بررسی و تحلیل کند.

✎ **داگلاس اروین:** هنگامی که به این موضوع از منظر تاریخی نگاه می‌کنم، تعرفه‌های «اسموت-هاولی» (*) از همان ابتدا به‌طور نسبی بالا بودند و سپس به تدریج افزایش هم یافتند. در مقایسه با آن تعرفه‌ها، در اینجا ما با یک شرایطی جدید روبه‌رو هستیم که در آن همه کشورهای شریک تجاری در ابتدا تعرفه‌ای نسبتاً پایین داشته‌اند. می‌دانم که شما مطالعات متعددی در این خصوص در مورد چین انجام داده‌اید، چین مدت‌هاست که یک استثنا بوده است. اما برای سایر کشورها، همه دارای یک تعرفه پایه‌ی نسبتاً پایین هستند، و حالا این تعرفه‌ها به سطوح بسیار بالایی افزایش می‌یابند. در سیاست‌های «اسموت-هاولی» تعرفه از ۳۶ درصد به ۴۲ درصد افزایش یافت که این معادل افزایش حدود شش درصد است. اما در اینجا مساله به‌مراتب بزرگ‌تر است؛ زیرا ما با تعداد زیادی از شرکای تجاری روبه‌رو هستیم که با برخی از آنها، نظیر استرالیا که با آمریکا توافق‌نامه تجارت آزاد دارد، تعرفه از صفر به ۱۰ درصد می‌رود و تعرفه‌های کشورهای دیگر نیز از ۳،۲ تا ۴ درصد به‌طور میانگین به ۲۰ یا ۳۰ درصد افزایش می‌یابد. بنابراین، این یک تکانه عظیم به تجارت آمریکا است که قبلاً مشابه آن را در تاریخ آمریکا شاهد نبوده‌ایم.

✎ **چَد باون:** فقط یک وجه اعجاب‌برانگیز نظام تعرفه‌ای جدید است و البته وجوه متعدد دیگری هم دارد. درست است؟

✎ **داگلاس اروین:** من ۲۰۰ سال تاریخ سیاست تجاری آمریکا را تدوین کرده‌ام و در این مدت، برخی اقدامات بزرگ و تأثیرگذار در حوزه سیاست‌های تجاری رخ داده است. اما آنچه که پشت این تغییرات قرار دارد، یک اجماع سیاسی است، ائتلافی از ایالات شمالی یا جنوبی که گرد هم می‌آیند، حول یک پیشنهاد خاص توافق کرده، آن را از طریق کنگره به پیش می‌برند و با رئیس‌جمهور همکاری می‌کنند. بنابراین، بحث درباره سیاست

ترامپ هفته‌ی گذشته طی یک فرمان اجرایی مستقل تصریح کرد که این اقدام مشمول تعرفه‌های ۲۵ درصدی خواهد شد، در آن صورت، با جمع‌بندی و هم‌افزایی تمامی این اقدامات تعرفه‌ای، به‌راحتی می‌توان جهانی را تصور کرد که در آن، میانگین تعرفه برای واردات کالا از چین به آمریکا، به آستانه‌ی ۱۰۰ درصد نزدیک شود.

✎ **سمیه کینز:** می‌خواهم در اینجا یک نکته‌ی تحلیلی بسیار دقیق و عمیق مطرح کنم و بگویم که این یک تعرفه‌ی بسیار سنگین است، و عملاً برای صادرکنندگان یا خرده‌فروشان، جذب کامل آن تقریباً غیرممکن خواهد بود. پس خوش بگذرد، مصرف‌کننده‌ی آمریکایی!

✎ **چَد باون:** آخرین نکته در مورد چین و «روز تعرفه»: رئیس‌جمهور ترامپ به‌صورت جداگانه فرمان اجرایی دیگری صادر کرد که طبق آن، از تاریخ دوم ماه می، رژیم معافیت «حداقل ارزش» یا همان «د مینیماز» برای واردات از چین لغو می‌شود. چرا؟ چون ظاهراً زیرساخت‌های لازم برای دریافت کامل تعرفه‌ها از بسته‌های کم‌ارزش ارسال توسط پلتفرم‌های چینی مثل «تمو» و «شین» حالا دیگر فراهم شده است

✎ **سمیه کینز:** چند نکته‌ی دیگر از دل این فرمان اجرایی: اگر کسی تلافی کند، یا اگر خروجی تولید صنعتی کاهش پیدا کند، ترامپ وعده داده که قدم‌های محکم‌تری برخواهد داشت، یعنی محدودیت‌های تجاری بیشتر، تعرفه‌های سنگین‌تر؛ خلاصه، اوضاع قاره خبیلی «جذاب» بشه!

✎ **چَد باون:** این نکته از آن جهت مهم است که کاهش خروجی تولید صنعتی، در نتیجه‌ی همین موج تازه از تعرفه‌ها، کاملاً محتمل است؛ و در بسیاری از سیاست‌گذاری‌های اقتصادی، انتظار می‌رفت در چنین شرایطی، خود تعرفه‌ها حذف یا حداقل کاهش یابند. اما در این فرمان اجرایی، ترامپ دقیقاً خلاف چنین مسیر را در نظر دارد: اگر تولید افت کند، تعرفه‌ها ممکن است باز هم افزایش یابند. یک نکته‌ی نهایی هم این است که کالاهایی که پیش از ۵ آوریل بازرگاری دریایی شده‌اند، از پرداخت این تعرفه‌ها معاف‌اند؛ احتمالاً به این نیت که از ایجاد شوک یا اختلال در جریان فعلی زنجیره‌ی تامین جلوگیری شود.



تجاری آمریکا همیشه وجود داشته، اما برای انجام تحولات بزرگ، به نیروی سیاسی زیادی نیاز است تا آن تحولات به مرحله اجرا درآید. متأسفانه، سیستم سیاسی ما به میزان زیادی دچار افول شده است و دلیل آن نیز واگذاری بسیاری از قدرت‌ها به رئیس‌جمهور است، با این فرض که رئیس‌جمهور با سیستم پس از جنگ، که مبتنی بر همکاری با کشورهای دیگر و کاهش موانع تجاری است، موافق خواهد بود. زمانی که بسیاری از این قدرت‌ها را واگذار می‌کردیم در نظر نداشتیم که ممکن است فردی با دیدگاهی کاملاً متفاوت وارد عرصه شود و بدون اینکه ائتلاف سیاسی گسترده‌ای پشت سر خود داشته باشد، بدون اینکه یک اجماع سیاسی بر سر مسیر درست برای کشور وجود داشته، بدون اینکه بحثی در کنگره و مناظره‌ای در مورد لایحه‌ها در صحن مجلس نمایندگان یا صحن سنا اتفاق افتاده باشد، به صورت کاملاً یک‌جانبه اقدام به این تغییرات تاریخی در خصوص نرخ‌های تعرفه‌ای آمریکا کند. وقتی این موضوع را از این ابعاد بررسی می‌کنید، واقعا شگفت‌انگیز است.

📌 **چَد باون:** یک مورد وجود دارد که به طور نسبی شباهت به اقدامات ترامپ دارد. سال ۱۹۷۱، «شوگ نیکسون» را داشتیم؛ تعرفه‌ای ۱۰ درصدی که به منظور مقابله با عدم تعادل تجاری آمریکا در آن زمان وضع شد.

📌 **داگلاس ایروین:** در دوره پس از جنگ جهانی دوم یک تعرفه فراگیر وضع شد. این اقدام در اوت ۱۹۷۱ توسط «نیکسون» انجام شد که تعرفه‌ای ۱۰ درصدی به طور عمومی روی همه کالاهای وارداتی به آمریکا اعمال کرد. در آن زمان، این تعرفه‌ها به عنوان تعرفه‌های متقابل شناخته می‌شدند و عنصری از متقابل بودن در آن‌ها وجود داشت، اما دلیل خاصی برای اعمال این تعرفه‌ها و درخواست مشخصی برای آن‌ها وجود داشت. درخواست این بود که ما از ژاپن و آلمان خواستیم تا ارزش‌های خود را ارزیابی مجدد کنند. این امر در دوران «سیستم برتون وودز» اتفاق می‌افتاد که در آن نرخ‌های ارز ثابت بودند. ما قادر به کاهش ارزش دلار نبودیم؛ نمی‌توانستیم دلار را پایین بیاوریم. در عوض، باید کشورهای دیگر را متقاعد می‌کردیم که ارزش‌های خود را به لحاظ برابری با دلار آمریکا ارزیابی مجدد کنند. این سیاست تعرفه‌ای در واقع که اخیراً (طرفداران ترامپ در مورد آن) زیاد صحبت می‌کنند، در واقع نوعی اهرم فشار بود تا این دو کشور را وادار به بازبینی ارزش پول ملی‌شان کنیم. گرچه این تعرفه‌ها

شامل کشورهای زیادی شده بود که به طور غیرمستقیم نقشی در آن نداشتند، اما این اقدام فشار زیادی بر دو کشور ژاپن و آلمان وارد کرد و این تعرفه‌ها در عرض ۳-۴ ماه لغو شد؛ چون آن‌ها توافق کردند که خواسته‌های آمریکا را اجرایی کنند. آنچه که این بار مشاهده نمی‌شود این است که درخواست مشخص چیست؟ به زودی شاهد خواهیم بود که دوجین کشور به آمریکا آمده و درخواست کاهش رقم تعرفه خود را خواهند داشت. بنابراین، به جای داشتن یک مذاکره چندجانبه، مجموعه‌ای از مذاکرات دوجانبه خواهیم داشت که در آن آمریکا مسائل خاص خود را با هر کشور مطرح می‌کند. ما این روند را در سال ۱۹۷۱ با آلمان و ژاپن داشتیم، اما آن زمان وضعیت خیلی ساده‌تر بود و تعرفه‌ها به سرعت لغو شدند. اما یکی دیگر از دلایل اینکه شوک آن زمان به اندازه شوک فعلی تأثیرگذار نبود این است که در سال ۱۹۷۱، تعرفه‌ها به واردات کالاهایی که پیش‌تر بدون تعرفه وارد می‌شدند، اعمال نشدند. در آن زمان، حدود نیمی از واردات آمریکا بدون تعرفه وارد می‌شدند. ما توافقنامه‌های تجارت آزاد نداشتیم، اما واردات زیاد آمریکا به واسطه کالاهایی بود که در داخل تولید نمی‌شدند، بنابراین بر آن‌ها مالیات وضع نمی‌شد؛ مانند قهوه، چای، موز، قلع و امثال آن. این بار، اگرچه هنوز تمام جزئیات مشخص نیست، اما به نظر می‌رسد که این تعرفه‌ها بر تمامی واردات اعمال می‌شود. بنابراین، در حالی که در شوک «نیکسون»، تعرفه ۱۰ درصدی فقط بر نیمی از واردات آمریکا اعمال می‌شد، این تعرفه‌ها اکنون بر همه چیز اعمال می‌شود و بنابراین، خسارت جهانی آن بسیار بیشتر خواهد بود.

سیاست تعرفه‌ای جدید آمریکا چه اثری روی دلار خواهد داشت؟

📌 **سمیه کینز:** اکنون بگذارید درباره دلار صحبت کنیم. در ماه‌های اخیر، افراد زیادی در این خصوص اظهار نگرانی کرده‌اند. می‌دانیم که شکایت اصلی رئیس‌جمهور ترامپ هم این است که تراز تجاری آمریکا به طور مؤثر و مناسب تنظیم نشده است.

📌 **چَد باون:** برای پاسخ به این سوال به سراغ «موری آبستفلد» رفتیم و از این اقتصاددان ارشد پیشین صندوق بین‌المللی پول، اقتصاددان برجسته در تراز جهانی و البته همکار من در مؤسسه «پیترسون» خواستیم تا بگویند که در واکنش به این تعرفه‌ها، چه چیزی را پیش‌بینی می‌کنند.



✎ موری آیسفلد: طبق نظریه‌های اقتصادی، زمانی که یک کشور تعرفه‌ای فراگیر و عمومی وضع می‌کند، ارز آن کشور تقویت می‌شود و این تقویت ارز موجب می‌شود تا واردات ارزان‌تر شود که تا حدی اثر تعرفه را خنثی می‌کند، هرچند احتمالا این اثر به‌طور کامل جبران نمی‌شود. همچنین این امر باعث می‌شود که قدرت رقابت صادراتی و لذا صادرات کاهش بیابد. در نتیجه، ممکن است در آینده شاهد کاهش واردات باشیم، اما همزمان کاهش صادرات را نیز مشاهده خواهیم کرد و بسیار مبهم است که آیا کاهش قابل توجهی در کسری تجاری خواهیم داشت و یا نه اصلا کاهشی معنادار (به هر میزان در کسری تجاری) به وجود خواهد آمد یا خیر.

✎ سمیه کینز: خب، بنابراین تعرفه‌ها افزایش می‌یابند. ممکن است انتظار داشته باشید که ارزش دلار نیز تقویت شود، اما دیدیم وقتی صحبت‌های ترامپ در «روز تعرفه» پایان یافت، دلار تقویت نشد. در واقع، به‌نظر می‌رسد که کمی تضعیف هم شده است. البته نه به مقدار قابل توجهی، اما در هر صورت مقداری کاهش هم یافت. «موری» در این خصوص به ما چه داری بگویی؟

✎ موری آیسفلد: بر این باورم که تاثیر تمامی این اقدامات بر رشد اقتصادی آمریکا برای نرخ ارز بسیار حائز اهمیت است. چندین مکانیسم وجود دارد. احتمالا واضح‌ترین آن این است که اگر آمریکا به دلیل اثرات انقباضی ناشی از تمامی این سیاست‌ها وارد یک دوره رکودی شود، فدرال رزرو نرخ‌های بهره را کاهش خواهد داد و در نتیجه ارزش دلار کاهش می‌یابد. اگر مردم این پیش‌بینی را داشته باشند، در آن صورت ارزش دلار بلافاصله کاهش خواهد یافت.

✎ سمیه کینز: بازارهای ارز موجوداتی پیچیده و مرموزند. در اینجا نیروهای متعددی وجود دارند که اثرات یکدیگر را جبران می‌کنند. یکی از مسائلی که تحلیلگران به آن پرداخته‌اند این است که آیا فقدان یک فرآیند دقیق و منظم برای وضع این تعرفه‌ها می‌تواند اعتماد به نهادهای آمریکارا تضعیف کند. به‌طور اساسی، قدرت دلار تحت تأثیر این باور است که آمریکا به‌طور نسبی پایدار و قابل پیش‌بینی رفتار می‌کند. شاید این تعرفه‌ها در حال تضعیف این باور هستند.

✎ جَد باون: مدت‌ها است که تحلیلگران پیش‌بینی می‌کنند که چنین اتفاقی خواهد افتاد و به گمانم باید منتظر بمانیم و

شاهد باشیم. اساسا اظهارنظر قطعی در مورد ارزش کار خطرناکی است، زیرا نوسانات آنها بسیار زیاد است. اما تا این لحظه، حداقل به‌نظر نمی‌رسد که تحرکات دلار قادر به جبران آثار تعرفه‌ها برای واردکنندگان آمریکا بوده باشد.

چه کسی می‌تواند سیاست تعرفه‌ای ترامپ را متوقف کند؟

✎ سمیه کینز: در نگاهی به آینده، یکی از سوالات مهم این است که آیا این تعرفه‌ها پابرجا خواهند ماند؟ آیا ممکن است فردی از دستگاه حاکمیت آمریکا از رد شکایت وارد شود و فریاد بزند که ترامپ مجاز به انجام چنین اقدامی نیست؟

✎ جَد باون: ترامپ از قانونی به نام «قانون اختیارات اقتصادی اضطراری بین‌المللی» استفاده کرده است. استفاده از این قانون برای دیگر روسای جمهور در موارد نسبتا نادری اتفاق افتاده اما به‌نظر می‌رسد تیم ترامپ دارد این کار را به یک رویه تبدیل می‌کند. ایده این است که یک وضعیت اضطراری بین‌المللی وجود دارد و رئیس‌جمهور برای مقابله با تهدیدی علیه آمریکا به اقداماتی شدید نیاز دارد.

✎ سمیه کینز: شاید به فندق‌های غرب آفریقا فکر کرده‌اند و این تصور را داشته‌اند که این فندق‌ها واقعا تهدیدی برای آمریکا هستند. ماداگاسکار با تعرفه‌ای ۴۷ درصدی رویه‌رو شده؛ پس باید به این جمع‌بندی برسیم که در ذهن این گروه ماداگاسکار تهدیدی برای امنیت ملی آمریکا شناخته شده است.

✎ جَد باون: در دوران نخستین دوره ریاست جمهوری ترامپ، افرادی بودند که تلاش کردند تعرفه‌هایی را که وی به استناد به دلایل امنیت ملی وضع کرده بود، به چالش بکشند. یکی از آن‌ها «کاتلین کلاس»، استاد حقوق دانشگاه جورج‌تاون بود. از او پرسیدم که از آن پرونده‌ها چه آموخته‌ایم.

✎ کاتلین کلاس: نتیجه‌گیری کلی در مورد تقریبا تمامی این دعاوی حقوقی این بوده که دولت می‌تواند چنین کاری بکند و در مقابل شکایت‌ها پیروز می‌شود. منظور من این است زمانی که واردکنندگان به دادگاه مراجعه کرده و اظهار کرده‌اند که رئیس‌جمهور یا نهادهای مرتبط از اختیارات تفویض شده خود فراتر رفته‌اند یا اینکه اختیارات تفویض شده اولیه خلاف قانون اساسی



است، دادگاه‌ها این استدلال‌ها را رد کرده‌اند. این ردصلاحیت‌ها عمدتاً بر اساس این اصل بوده که رئیس‌جمهور در حوزه‌ای خاص عمل می‌کند. به عبارت دیگر، این تجارت خارجی معمولی نیست، بلکه این تعرفه‌ها به نحوی با امنیت ملی و اقتصادی کشور مرتبط هستند و هنگامی که رئیس‌جمهور از چنین اختیاراتی استفاده می‌کند، او در موقعیت ویژه‌ای قرار دارد که باید به تصمیمات او احترام گذاشت، خیلی بیشتر از زمانی که شکایت‌ها در مورد یک تجارت معمول است. این استدلالی است که پیش‌تر در هیچ زمینه‌ای مشاهده نشده است، و به همین دلیل، در حال حاضر مباحث جدیدی در رابطه با این اختیارات قانونی هم در سطح عمومی و هم در محاکم قضائی پا گرفته است.

چَد باون: آیا ممکن است این پرونده متفاوت از سایر موارد قبل باشد؟ چگونه می‌توان یک چالشی حقوقی را در برابر اقدام اخیر ترامپ کلید زد؟

کاتلین کلاسن: استدلال‌هایی مطرح شده که این اقدام و به‌ویژه استفاده گسترده و فراگیر از قانون اختیارات اضطراری رییس‌جمهور از حدود خود فراتر رفته و دادگاه‌ها احتمالاً این استفاده از قانون را برای این منظور نخواهند پذیرفت. ابعاد مختلفی وجود دارد که اشاره به آن‌ها ضروری است. اولین وجه مسأله این است که دادگاه‌ها ممکن است از گستردگی وضعیت اضطراری راضی نباشند، زیرا این اقدام بسیار وسیع است و به‌وضوح با هدف کنگره در زمان تصویب قوانین که رئیس‌جمهور به آن‌ها تکیه کرده، مغایرت دارد. وجه دوم این است که قانون اختیارات اضطراری رییس‌جمهور به‌طور مشخص واژه «تعرفه» را ذکر نکرده است. بنابراین، ممکن است دادگاه‌ها در نظر بگیرند که استفاده از تعرفه‌ها در این زمینه بیش از حد لازم بوده است. با این حال، به‌طور کلی، تا به امروز آنچه که مشاهده کرده‌ایم، تمکین زیاد دادگاه‌ها در قبال چنین مسائلی بوده است.

چَد باون: هیچ راه دیگری برای توقف این تعرفه‌ها وجود ندارد؟

کاتلین کلاسن: باید روشن کرد که اختیارات رئیس‌جمهور، منظم تمامی آن‌ها اعم از اختیارات اضطراری، ماده ۲۳۲ و ماده ۳۰۱ قانون اساسی و دیگر اختیاراتی که شاید هفته‌های آتی به آن‌ها اشاره کنیم، از سوی کنگره به او واگذار شده است.

بنابراین کنگره طبق اصل اول قانون اساسی این قدرت را دارد که این واگذاری‌ها را پس بگیرد، آن‌ها را بازتعریف کند و با کشورهای خارجی تجارت را تنظیم کند. این همان اختیاری است که کنگره در چارچوب قانون اساسی داراست. بنابراین، از طریق قانونگذاری، کنگره می‌تواند وارد عمل شود و تمامی این اقدامات را لغو نماید.

سمیه کینز: «چَد» تا چه اندازه احتمال می‌دهی که کنگره وارد عمل شود؟

چَد باون: مگر آنکه اقتصاد به نوعی دچار یک سقوط آزاد شود. منظورم این است که احتمال آن بسیار کم است. اما برای آن‌ها آرزوی موفقیت دارم.

سمیه کینز: اعضاء کنگره خوشحال می‌شوند که بشنوند چقدر موفقیت آن‌ها را آرزو می‌کنی!

آیا راه دیگری برای ترامپ وجود داشت؟

سمیه کینز: قبل از اینکه این اپیزود پادکست را تمام کنیم، باید بگویم اصلاً فکر نکند روزی قسمتی تهیه کنیم و در آن بگوییم این سیاست بهترین ایده‌ای بوده که تاکنون مطرح شده است. ما را که می‌شناسید؟ اما سوال آخر من این است: با فرض اینکه هدف از این اقدام افزایش قابل توجه تعرفه‌ها بوده باشد، آیا این بهترین روش برای دستیابی به هدف بوده است؟ آیا روش دیگری وجود نداشت؟

چَد باون: بله! در واقع، طبق مقررات سازمان تجارت جهانی یک مسیر قانونی برای آمریکا وجود دارد تا تعرفه‌های خود را افزایش دهد و آن مسیر ماده ۲۸ است (*). با این حال، باید هزینه آن را پرداخت کرد، بدین معنا که آمریکا می‌بایست افزایش‌های تعرفه‌ای متقابل از سوی سایر کشورها را در ازای آن بپذیرد. اما واقعیت این است که به نظر می‌رسد ما احتمالاً شاهد نوعی تلافی متقابل خواهیم بود. اتحادیه اروپا اعلام کرده که یک ماه منتظر خواهد ماند تا با رئیس‌جمهور ترامپ مذاکره کند، اما پس از آن آماده خواهد بود تا اقدام به تلافی کند. اقداماتی که سایر کشورها در این راستا انجام خواهند داد، بدون شک موضوع بسیاری از قسمت‌های آتی پادکست «گفت و شنود تجاری» خواهد بود.



کاسمیه کینز: «چَد»، آیا واقعا فکر می‌کنی که دولت ترامپ قصد داشت به سازمان تجارت جهانی مراجعه کند و بپرسد: «آیا اجازه می‌دهید با استفاده از فرآیند حقوقی طولانی و پیچیده شما تعرفه‌های خود را افزایش دهیم و می‌شود به ما بگویید با این اقدام کشورهای دیگر چقدر می‌توانند به‌طور متقابل علیه ما اقدام کنند؟»

کَچَد باون: بله، نکته ظریفی است. اما به هر حال برای این کار یک فرآیند وجود دارد. موضوع دیگری که پیش از تمام شدن این اپیزود می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که فکر می‌کنم هنوز به‌طور دقیق مشخص نیست که سیاست جدید ترامپ در خصوص تعرفه‌ها چه اثری بر کسری تجاری آمریکا خواهد گذاشت. می‌دانیم که ترامپ از کسری‌های تجاری دوجانبه و همچنین کسری کلی تجارت آمریکا با جهان متنفر است. این انگیزه برای اعمال تعرفه‌ها در دستور اجرایی اخیر او بسیار مهم بوده است. من این موضوع را بعد از اتمام ضبط با «موری ابستفلد» مطرح کردم و «موری» به من یادآوری کرد که کسری کلی تجارت آمریکا با جهان یک پدیده کلان اقتصادی است. این نتیجه یک هویت حسابداری بین پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در سطح ملی است. کسری کلی تجارت آمریکا احتمالا با تغییر تعرفه‌ها تغییرات زیادی نخواهد داشت. اما با تعرفه‌های جدید وضع شده از ناحیه آمریکا، ممکن است کشورهای دارای کسری تجاری با آمریکا تغییر کنند و این تغییر می‌تواند قابل توجه باشد. به‌طور ناگهانی، واردات آمریکا از همه کشورهایی که با این تعرفه‌های بسیار بالا روبه‌رو می‌شوند، به ویژه آن‌هایی که تعرفه‌های بیشتر از ۱۰ درصد مواجه هستند، شروع به کاهش خواهد کرد و کسری تجاری دوجانبه با این کشورها نیز کاهش خواهد یافت. از نظر نسبی، واردات آمریکا از کشورهای با تعرفه پایین‌تر افزایش خواهد یافت و ما کسری‌های بیشتری با آن‌ها خواهیم داشت. حال حداقل از منظر کارایی اقتصادی با این چالش مواجه خواهیم شد این جایجایی مبادی وارداتی و کسری دوجانبه لزوماً به نفع اقتصاد آمریکا نخواهد بود. یکی از دلایلی که آمریکا با کسری مانند کامبوج کسری تجاری دارد این است که کامبوج در تولید پوشاک بسیار کارآمد است. جهان جای بهتری نخواهد شد اگر آمریکا شروع به واردات پوشاک خود از جایی مانند بریتانیا کند، تنها به این دلیل که بریتانیا با تعرفه ۱۰ درصدی روبه‌رو است و نه ۴۹ درصدی که کامبوج با آن مواجه است. «سوما»، از شما بابت این که از مرخصی زایمان استراحت گرفتید

و این هفته با من در «روز تعرفه» همراه شدید تشکر می‌کنم. «روز تعرفه» واقعا روزی ناامیدکننده بود، اما عالی بود که مانند قدیم ما را دور هم جمع کرد.

کاسمیه کینز: از شما سپاسگزارم و همچنین از شنوندگان به دلیل تحمل صدای ناخوشایندم تشکر می‌کنم.

کَچَد باون: به پایان برنامه «گفت و شنود تجاری» رسیدیم. از «کاسمیه کینز» از نشریه «فایننشال تایمز» صمیمانه تشکر می‌کنم. او به زودی به یادکست خود بازخواهد گشت، نام یادکست او «جنگ اقتصادی با کاسمیه کینز» است. همچنین از «داگ اروین» و «موری ابستفلد» از مؤسسه پیترسون و از «کاترین کلاوسن» از دانشکده حقوق دانشگاه جورج تاون سپاسگزاری می‌کنم.

یادآوری

* «تعرفه‌های اسموت-هاولی» به تعرفه‌های بالای وارداتی اعمال شده در آمریکا در سال ۱۹۳۰ اشاره دارند که بر اساس «قانون تعرفه اسموت-هاولی» وضع شدند. این قانون به نام‌های «اسموت» و «هاولی»، دو نماینده کنگره که نقش مهمی در تصویب آن داشتند، نام‌گذاری شد. هدف اصلی این تعرفه‌ها حمایت از صنایع داخلی آمریکا بود و در زمانی که اقتصاد این کشور در حال وارد شدن به دوران رکود بزرگ بود، قانون‌گذاران آمریکا امیدوار بودند که با این سیاست از تولیدات داخلی در برابر واردات خارجی محافظت کنند. تعرفه‌های اعمال شده تحت این قانون به‌طور متوسط ۲۰ تا ۳۰ درصد روی بیش از ۲۰۰۰ کالای وارداتی از کشورهای دیگر اعمال شد.

* ماده ۲۸ «موافقت‌نامه عمومی تعرفه‌ها و تجارت (گات)»: این ماده به فرآیندهایی اشاره دارد که در آن یک کشور می‌تواند تعرفه‌های خود را به‌طور یک‌جانبه افزایش دهد یا تغییرات دیگری در سیاست‌های تجاری خود ایجاد کند. طبق این ماده کشورها می‌توانند تعرفه‌های خود را افزایش دهند، اما باید این کار را به‌طور قانونی و مطابق با شرایطی که در این ماده مشخص شده است، انجام دهند. افزایش تعرفه‌ها معمولاً به‌صورت موافقت‌نامه‌های دوجانبه است. به این معنی که کشورهای دیگر نیز ممکن است تعرفه‌های خود را در پاسخ به افزایش تعرفه‌ها افزایش دهند و اگر یک کشور تعرفه‌های خود را افزایش دهد، سایر کشورهای تجاری می‌توانند درخواست کنند که تعرفه‌های مشابهی بر واردات آن کشور اعمال شود. این ماده همچنین نیازمند مذاکرات با دیگر کشورهای عضو و توافقاتی است که در آن کشورها باید منافع خود را در نظر بگیرند و منطق تجاری در نظر گرفته شود.

اصطلاحات

■ Smoot-Hawley Tariffs = تعرفه‌های اسموت-هاولی



آیا به راستی دلمان برای عصر تجارت آزاد تنگ خواهد شد؟

شرکت کنندگان:



دنی رادریک



تایلر کاون



مونیکا لانگلی (مجری)

میزبان: دانشگاه تینسی ناکسویل

(۲۶ فروردین ۱۴۰۴)

امشب، دو تن از متفکران برجسته اقتصادی، «تایلر کاون» و «دنی رادریک»، به بررسی این مسئله خواهند پرداخت که آیا دوران تجارت آزاد سزاوار حسرت است یا مستلزم بازنگری نقدانه. اجازه دهید ابتدا این دو اقتصاددان را معرفی کنم. «تایلر کاون» استاد «دانشگاه جورج میسون» و مدیر «مرکز تحقیقاتی مرکاتوس» است. او نویسنده‌ای پرکار، ستون‌نویس بخش دیدگاه‌های بلومبرگ و نویسنده وبلاگ تحلیلی «انقلاب حاشیه‌ای ۱» است که از منابع معتبر تحلیل‌های اقتصادی به‌شمار می‌رود. همچنین، او میزبان یک پادکست برجسته است و به تحلیل‌های نافذش در حوزه بازارها، جهانی‌شدن و فرهنگ شهره دارد. «دنی رادریک» اقتصاددان و استاد برجسته مدرسه کندی دانشگاه هاروارد است. شهرت او به واسطه آثار پرنفوذ او در حوزه جهانی‌شدن، توسعه اقتصادی و اقتصاد سیاسی تثبیت شده است. از جمله آثار شاخص وی می‌توان به کتاب «پارادوکس جهانی‌شدن» اشاره کرد که در آن، دیدگاه‌های سنتی درباره تأثیر تجارت جهانی به چالش کشیده شده است. پیش از آغاز جلسه، از رئیس «کالج کسب‌وکار هزلیم»، «استیو منگوم»، دعوت می‌کنم که مدیر جلسه را به حضار معرفی نماید.

مقدمه میزبان

«ماریان وانامیکر: عصر به‌خیر. من «ماریان وانامیکر»، استاد اقتصاد و رئیس «دانشکده سیاست‌گذاری و امور عمومی» دانشگاه «بیکر» هستم. مایه‌ی خوشوقتی است که امشب در همکاری با «کالج کسب‌وکار هزلیم» و «دانشکده اقتصاد» دانشگاه، به بررسی موضوعی می‌پردازیم که به شکلی بی‌سابقه، حساسیت زمانی دارد و هر لحظه دستخوش تغییر می‌شود. سخنرانان پیش‌تر اظهار داشتند که تمایل دارند به منظور دسترسی لحظه‌ای به اطلاعات، یک ترمینال بلومبرگ در فضای جلسه مستقر شود.

طی سه دهه گذشته، ابرجهانی‌شدن ساختار اقتصاد جهانی را دستخوش دگرگونی کرد و آمریکا، پیشگام عصری نوین از تجارت آزاد شد. به روشنی به خاطر دارم که در دوران تحصیل در دانشگاه، به‌عنوان دانشجوی رشته اقتصاد، جدولی در کتاب درسی‌ام وجود داشت که نشان می‌داد بالاترین میزان اجماع میان اقتصاددانان بر سر ارزش تجارت آزاد شکل گرفته بود؛ به گونه‌ای که ۹۵ تا ۹۷ درصد آنان بر مزایای تجارت آزاد توافق داشتند. این تصویر هنوز در خاطرم نقش بسته است. اکنون این پرسش مطرح است که آیا این اجماع جهانی واقعا در خدمت منافع آمریکا بود یا فروپاشی آن، مسیر بهتری برای آینده گشود؟

1. <https://marginalrevolution.com>



استیو منگوم: بله، عصر همگی به خیر. از حضور شما و همراهی‌تان در این نشست سپاسگزارم. پیش از آنکه مدیر جلسه را معرفی کنم، لازم می‌دانم از مقام ریاست سرکار خانم «وانامیکر» به سبب همکاری ثمربخش میان دو کالج تقدیر کنم؛ همکاری‌ای که این سلسله سخنرانی‌ها و مناظره‌ها گواه روشن آن است. «ماریان»، همیشه «کالج کسب‌وکار هرلم» را خانه خودت بدان و اگر در مسیر جدیدت توفیق حاصل نشد، همواره با آغوش باز پذیرای بازگشت تو خواهیم بود. امشب، مایلم خانم «مونیکا لانگلی» را به عنوان مدیر جلسه معرفی کنم. «مونیکا» به‌تازگی به‌عنوان «استاد تجربی» به «کالج کسب‌وکار هرلم» پیوسته است. او با پیشینه‌ای طولانی و پرافتخار در روزنامه‌نگاری، سال‌ها در روزنامه معتبر وال استریت ژورنال فعالیت داشته است. حوزه تخصصی وی در این روزنامه پوشش اخبار مرتبط با میلیاردها، نامزدهای ریاست جمهوری، مدیران عامل شرکت‌ها و سایر شخصیت‌های برجسته بوده است. پس از یک دوره فعالیت در وال استریت ژورنال، وی مدتی به‌عنوان استراتژیست در شرکت «سیلرفورس» فعالیت و تاکنون دو کتاب پرفروش در حوزه کسب‌وکار منتشر کرده است. بدون تردید، او شایستگی کامل برای هدایت گفت‌وگوی امشب را داراست. اکنون با افتخار مدیریت جلسه را به «مونیکا» وامی‌گذارم. «مونیکا»، صحنه در اختیار شماست.

مونیکا لانگلی: سپاسگزارم. بسیار خب، سلام به همگی. خوشحالم که دوباره به خانه بازگشته‌ام. چند ماه پیش به این مجموعه پیوستم، اما در واقع فارغ‌التحصیلان دانشگاه تنسی هستم و زادگاهم شهر ناکسویل است؛ بنابراین، هرچند طی چهار دهه گذشته، در شهرهای نیویورک، واشنگتن دی‌سی و سانفرانسیسکو سکونت داشته‌ام، خود را فرزند همین منطقه می‌دانم. امروز برنامه‌ای ویژه در پیش داریم. از «ماریان» سپاسگزارم، همچنین از «استیو»، و بسیار خوشحالم که آقای «هرلم» و فرماندار «الکساندر» نیز در این جمع حضور دارند. همان‌گونه که اشاره شد، امشب میزبان چهره‌های برجسته و تأثیرگذاری هستیم. از آنجا که من خود در حوزه تجارت بین‌الملل و تعرفه‌ها متخصص نیستم، برای آمادگی هرچه بهتر، از راهنمایی یکی از اعضای هیأت علمی «کالج هرلم» بهره گرفتیم. با «جیمز» مشورت کردم که متأسفانه امشب به سبب سفر خارجی حضور ندارد و او در آماده‌سازی من نقش مهمی ایفا کرد. پس اگر امشب

خب ظاهر شدم، این موفقیت مرهون تلاش‌های اوست؛ و چنانچه کاستی‌ای مشاهده شد، مسئولیتی متوجه وی نیست. اکنون اجازه دهید بحث را از مبانی آغاز کنیم. مایلم ابتدا مروری مختصر بر تاریخچه داشته باشیم تا درک مشترکی از روند تحولات پیدا کنیم. چنانکه «ماریان» اشاره کرد، این روند طی چندین دهه شتاب و گسترش یافته است. آیا ممکن است یکی از شما آغازگر باشد؟ «تایلر»، لطفاً با شرحی مختصر از تاریخچه شروع کن و توضیح بده چگونه به مرحله کنونی جهانی شدن رسیدیم.

تایلر کاون: به باور من، نئولیبرالیسم یکی از بزرگ‌ترین پیروزی‌های نوع بشر در تاریخ معاصر است. در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم، با اجرای توافق‌های چندجانبه، تعرفه‌ها به‌طور پیوسته کاهش یافت و عصری از صلح و همکاری جهانی پدید آمد. با گذر زمان و در پی اصلاحات اقتصادی در کشورهایی همچون چین، هند و دیگر نقاط جهان، نرخ‌های کاهش فقر به سطوحی بی‌سابقه در تاریخ بشریت رسید. البته این دستاورد صرفاً نتیجه‌ی تجارت آزاد نبود؛ تصمیمات سنجیده‌ی بسیاری نیز اتخاذ شد. با این حال، تجارت آزاد یا افزایش حجم مبادلات تجاری، عامل تأمین مالی این پیشرفت‌ها و محرک حرکت کشورها در مسیر صحیح بود. نگاهی به رشد اقتصادی اخیر لهستان، که اکنون عضو اتحادیه اروپا است، نشان می‌دهد که تجارت آزاد با دیگر کشورهای اروپایی، حکمرانی معتبر و مهاجرت آزاد درون‌قاره‌ای چگونه موجبات پیشرفت این کشور را فراهم کرده است. امروز، در شرایطی که با تهدید تعرفه‌های ترامپ، سقوط بازارهای مالی و افزایش نرخ اوراق قرضه مواجه هستیم، ضرورت بازنگری بنیادی در این زمینه احساس می‌شود. بر این باورم که نئولیبرالیسم به‌طرزی جدی دست‌کم گرفته شده است. البته این سخنان را با چاشنی شوخی نسبت به «دنی» مطرح می‌کنم، چرا که توصیه شده بود مقداری اختلاف‌نظر هم در بحث داشته باشیم. ما در حال گذار از یک عصر طلایی هستیم؛ دورانی که با وجود همه کاستی‌هایش، یکی از موفق‌ترین ادوار تاریخ بشر و شاید موفق‌ترین آن‌ها بوده است. اکنون بیم آن می‌رود که این دستاورد ستیج در معرض ویرانی قرار گیرد. آمریکا دیگر به‌عنوان یک شریک تجاری و متحد قابل اعتماد تلقی نمی‌شود. امیدوارم، امیدوارم، امیدوارم راهی برای بازگشت به وضعیتی که چندان از دسترس دور نیست بیابیم. این بیانیه‌ی مقدماتی کوتاه من بود.



مونیکا لانگلی: خب، «دنی»، اکنون نوبت توست. تو شهرت خود را مدیون پیش‌بینی هستی که حدود بیست سال پیش انجام دادی؛ پیش‌بینی ظهور یک واکنش عوام‌گرایانه علیه روند جهانی شدن. اکنون برای ما توضیح بده که آن روند تاریخی را چگونه به وضعیت امروز پیوند می‌زنی.

دنی رادریک: در واقع، بازگشت به تاریخ نشان می‌دهد که جهانی شدن تاکنون سه دوره‌ی متمایز را پشت سر گذاشته است که هر یک ویژگی‌های خاص خود را دارا بوده‌اند. نخستین دوره، «عصر استاندارد طلا» بود که در پی بی‌ثباتی مالی شدید در دوره‌ی میان‌دو جنگ و نهایتاً با وقوع جنگ جهانی دوم به پایان رسید. پس از جنگ جهانی دوم، می‌توان از دو نسخه‌ی متفاوت جهانی شدن سخن گفت. دوره‌ای که «تایلر» آن را توصیف کرد و من آن را «فراج جهانی شدن» می‌نامم که عمدتاً به دوران پس از دهه‌ی ۱۹۹۰ بازمی‌گردد، زمانی که سازمان جهانی تجارت تأسیس شد، جهانی شدن مالی رواج یافت و توافق‌نامه‌های تجارت آزاد در سراسر جهان گسترش پیدا کرد. در فاصله‌ی این دو، سه تا چهار دهه پس از جنگ جهانی دوم، شاهد دوره‌ی «جهانی شدن برتون‌وودزی» بودیم که در آن شکل معتدل‌تری از جهانی شدن حاکم بود؛ تجارت و سرمایه‌گذاری بلندمدت افزایش یافت و رشد اقتصادی سریعی در سراسر جهان رقم خورد.

تفاوت عمده‌ی دو الگوی «جهانی شدن برتون‌وودزی» با «فراج جهانی شدن» در آن بود که در دوره‌ی برتون‌وودزی، تعادلی کارآمد میان اهداف اقتصادی و اجتماعی داخلی و الزامات اقتصاد جهانی باز برقرار بود. در این دوره، کشورها در مواجهه با موج‌های شدید واردات، مثلاً از کروی جنوبی یا تایوان، اجازه داشتند با کند کردن روند تجارت یا اعمال تدابیر حمایتی، از اقتصاد داخلی خود حفاظت کنند. اما پس از دهه‌ی ۱۹۹۰ و به‌ویژه با شتاب‌گیری ادغام چین در اقتصاد جهانی و اجرای قواعد جدید سازمان جهانی تجارت، کشورها قانوناً ملزم شدند که تجارت آزاد را بدون حمایت‌های پیشین بپذیرند؛ اگر شغلشان را از دست می‌دادند، باید آموزش مجدد می‌دیدند یا مهاجرت می‌کردند. این روند شکاف‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی داخلی را میان برندگان یا برخورداران از مهارت‌ها، شبکه‌ها و دسترسی‌ها به بازارهای جهانی و بازندگان یا عقب‌ماندگان فاقد این مزایا تعمیق کرد. در سطح جهانی نیز، ظهور چین به‌عنوان یک رقیب اقتصادی، سیاسی و ژئوپولیتیکی، بر شدت تنش‌ها افزود. شایان ذکر است که چین با مدیریتی هوشمندانه، بزرگ‌ترین

تجربه‌ی کاهش فقر در تاریخ بشر را رقم زد؛ معجزه‌ای واقعی. اما موفقیت چین بر مبنای قواعد فراج جهانی شدن نبود، بلکه مبتنی بر اصول برتون‌وودزی همچون مدیریت ارزی، محدودسازی جریان‌های سرمایه، مداخلات گسترده‌ی دولت در اقتصاد و به‌کارگیری سیاست‌های صنعتی برای بازسازی ساختار اقتصادی بود. بنابراین، بسیاری از پیشرفت‌های چین باید به نسخه‌ای مدیریتی‌تر و توسعه‌محورتر از سیاست‌گذاری اقتصادی نسبت داده شود، نه به آنچه که «تایلر» الگوی نئولیبرالیسم نامید

مونیکا لانگلی: بسیار خب، این مرور تاریخی، پایه‌ی آموزشی مناسبی فراهم کرد. اکنون به زمان حال برگردیم. طبق آخرین بررسی‌های من از اخبار، به‌نظر نمی‌رسد که «دونالد ترامپ» تا این ساعت امروز تعریفی جدیدی وضع یا تعریفی را لغو کرده باشد؛ با این حال، او با موج فرآینده‌ی ملی‌گرایی اقتصادی وارد میدان شده است. از منظر او، سایر کشورها در حال بهره‌کشی از آمریکا هستند و به همین دلیل، به این حجم عظیم از تعرفه‌های تجاری نیاز داریم. در همین راستا، باید توجه داشت که کسری تراز تجاری آمریکا در سال گذشته به رکورد بی‌سابقه‌ی ۱.۲ تریلیون دلار رسید که نشان از جهش قابل توجه واردات دارد. حال، بیابید به وضعیت امروز بپردازیم. آیا ما با یک آشوب اقتصادی مواجهیم، یا در این روند، نشانه‌هایی از عقلانیت و منطق می‌بینید؟ «تایلر» شما شروع کن

تایلر کاوِن: شما این وضعیت را کسری تراز تجاری نامیدید، ولی من می‌خواهم آن را مازاد سرمایه‌گذاری بنامم. همچنین یک تبصره به بحث شما اضافه می‌کنم. برخی گفته‌اند این روند نتیجه برتری سیاست بر اقتصاد بوده است. اما اگر به مشاغل از دست رفته در بخش صنعت ساخت نگاه کنید، طبق دقیق‌ترین برآوردها، ۸۵ درصد از این موضوع به دلیل اتوماسیون است. تنها ۱۵ درصد از آن به دلیل تجارت است. بنابراین نمی‌توان گفت تجارت نقشی نداشته، اما عامل اصلی نبوده است. در واقع، هیچ دلیلی برای عدم بازگشت به نظم تجاری که دو ماه پیش داشتیم، وجود ندارد. هیچ چیزی کامل نیست، اما این وضعیت به مراتب بهتر از وضعیتی است که هم‌اکنون با آن مواجه‌ایم. در برخی موارد، می‌توان برای تعرفه‌ها استدلال‌هایی ارائه داد، اما وقتی به توانایی واقعی فرآیند سیاسی خود در برای اعمال تعرفه‌های صحیح و بهینه نگاه می‌کنیم، فرآیندی که اکنون نخبگی و تخصص از آن رخت برپسته، تمایلی به این کار ندارم.



من طرفدار تجارت آزاد هستم، طرفدار آزاد بودن یا تجارت بدون تعرفه هستم. در حقیقت، به نظرم برخی مسائل امنیت ملی وجود دارد که باید عمدتاً از طریق یارانه‌ها حل شوند. بنابراین، ما به اندازه کافی گلوله و موشک داریم. آمریکا در موقعیت شگفت‌انگیزی از نظر اقتصاد، استاندارد زندگی و قدرت نظامی خود قرار دارد. در حال حاضر، در خطر از دست دادن تمامی این‌ها به دلیل یک اشتباه غیرقابل توجیه قرار داریم و نمی‌دانم چگونه می‌توانیم به آن بازگردیم. بازسازی اعتبار از نابود کردن آن به مراتب دشوارتر است. اما در یک یا دو ماه اخیر، ما به عنوان یک اقتصاددان برخی از بزرگ‌ترین اشتباهات را در طول عمر خود مرتکب شده‌ایم. هیچ اقتصاددان حرفه‌ای نمی‌شناسم که از این وضعیت دفاع کند. به نظر من، باید بیدار شویم و بفهمیم که شاید در شبکه‌های اجتماعی، عده‌ای در مورد دلیل این سیاست‌ها بحث کنند، اما وقتی به استدلال‌های فنی و حرفه‌ای نگاه می‌کنید، عملاً هیچ استدلال موجهی برای آنچه که انجام داده‌ایم وجود ندارد.

📌 مونیکا لانگلی: پس با این حساب با نام‌گذاری روز ۲ آوریل که «تراکم» آن را «روز آزادی» نامید هم مخالفی؟

📌 تایلر کاون: کنجاوم بدانم که در این روز دقیقاً چه کسانی آزاد شده‌اند. به کشوری مانند «ماداکاسکار» نگاه کنید که یکی از فقیرترین کشورهای جهان است. این تصور که قرار است نرخ بالایی از تعرفه‌ها را بر صادرات آن‌ها وضع کنیم به این دلیل که تهدیدی برای ما هستند، یا اینکه این کار به ما کمک می‌کند تا دوباره صنعتی شویم، اشتباه است. این اقدام آن‌ها را حتی فقیرتر می‌کند. مثلاً آن‌ها «وانیل» به ما صادر می‌کنند، که هیچ ضرری به ما نمی‌زند. آمریکا اعتماد به نفس کمتری پیدا کرده است.

در حال حاضر ممکن است به دلیل عدم قطعیت‌های ناشی از این سیاست‌های جدید وارد رکود اقتصادی شویم. هیچ‌کس نمی‌داند که قوانین بازی چیست و همه در حال به تعویق انداختن تصمیمات خود هستند. مانند پاندول در حال نوسان میان دو طرف هستیم. دلایل مختلفی برای این موضوع وجود دارد که اساساً پیامد چنین تعرفه‌هایی به همین شکل است. این سیاست بسیار بی‌منطق بود.

📌 مونیکا لانگلی: «دنی»، دیدگاه شما چیست؟

📌 دنی رادریک: کاملاً با شما موافقم، این واقعا دیوانه‌کننده است. منظورم این است در خصوص آنچه که در «روز آزادی» و به اصطلاح «روز آزادی» و تعرفه‌ها آن روز رخ داده هیچ نمی‌توانم بگویم. اما از نظر تاثیر آن در سطح جهانی، فکر می‌کنم این یک سوءتفاهم است؛ زیرا آنچه که اتفاق افتاده این است که ما میزان زیادی عدم قطعیت و اضطراب به اقتصاد جهانی وارد کرده‌ایم. آمریکا را به یک شریک غیرقابل اعتماد و غیرقابل اتکا برای سایر کشورها تبدیل کرده‌ایم. کل سیستم مالی را شکننده‌تر و مستعدتر به فشارهای بیشتر کرده‌ایم.

عدم قطعیت در سیاست‌ها، که حتماً می‌دانید اقتصاددانان یک معیار کمی برای سنجش آن دارند، در بالاترین حد خود قرار دارد. پیامد چنین سیاستی بیشتر از حادثه ۱۱ سپتامبر و شدیدتر از بحران کووید و حتی بالاتر از بحران مالی جهانی خواهد بود. بنابراین آنچه که ما اکنون تجربه می‌کنیم، نوعی آشوب است که به نوعی تازه آغاز شده است. من یک اقتصاددان متخصص حوزه تجارت بین‌الملل هستم. می‌توانم به طور مفصل درباره پیامدهای تعرفه‌ها صحبت کنم و اینکه آیا دلایلی برای موافقت یا مخالفت با آن‌ها وجود دارد یا خیر. اما واقعا آنچه که فعلاً تجربه می‌کنیم، نه تعرفه، بلکه عدم قطعیت غیرقابل تحمل است.

📌 مونیکا لانگلی: به رویه امور که نگاه کنیم می‌بینیم رئیس‌جمهور ابتدا علیه دو کشور همسایه، مکزیک و کانادا، تعرفه‌هایی وضع کرد که باعث جنجال شد. سپس تعرفه‌هایی برای خودروها وضع کرد و تعرفه‌های الکل علیه اتحادیه اروپا را معلق ساخت. سپس تعرفه ۲۰ درصدی و ۲۵ درصدی بر فولاد و آلومینیوم وضع کرد. پس از آن، در «روز آزادی»، تعرفه‌های متقابل در قمری برای ده‌ها شرکت، تقریباً ۶۰ شرکت، و همچنین تعرفه پایه ۱۰ درصدی بر تمامی شرکای تجاری وضع کرد. سپس این تعرفه‌ها را (برای ۹۰ روز) لغو کرد و قواعد را تغییر داد. همانطور که شما همه به آن اشاره کردید، تمامی این موارد منجر به ایجاد نوعی عدم قطعیت شده است. سوال این است که آیا این آشوب برای آمریکا هزینه‌بر نخواهد بود؟ که در این مورد صحبت خواهیم کرد. اما به نظر من نکته مهم کنونی، تمرکز بر چین با تعرفه ۱۴۵ درصدی است. نظر شما در مورد تمرکز بر چین به عنوان بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن آمریکا چیست؟

📌 تایلر کاون: ما برای بسیاری از مسائل به چین وابسته‌ایم. مهم‌ترین آن‌ها برای من، آیفون است. اجزای بسیاری از کالاهایی



که خریداری می‌کنیم و همچنین بسیاری از کالاهایی که تولید می‌کنیم، وابسته به چین هستند. اگر همین صنایع منطقه «تنسی»، خصوصا اطراف «ناکسویل» را مد نظر قرار دهیم، بیشتر آن چه صادر کرده‌اند شامل اجزای چینی بوده است. جایگزینی این اجزاء در زمان کوتاه، کاری بس دشوار است، چه در مورد منابع معدنی کمیاب باشد و چه در مورد اجزای پلاستیکی ارزان قیمت. به علاوه، نه تنها به زودی، بلکه همین الان چین بهترین خودروهایی را تولید می‌کند. به نظر من، از حالا می‌دانیم که نتایج چنین سیاستی چه خواهد بود. ما به چین نیاز داریم و چین نیز به ما نیازمند است، اگرچه مشکلات عمده‌ای در روابطمان با چین داریم. احساس نمی‌کنم که در این زمینه آنقدر ساده لوح یا نسبت به نیات آن‌ها در خصوص تایوان دچار اشتباه باشیم، اما قطع ارتباط با چین غیرممکن است.

این کار بیش از هر چیز به خود ما آسیب خواهد زد و ما را ضعیف‌تر می‌کند. اگر نگران چین هستیم، آنچه که باید انجام دهیم این است که روابط تجاریمان را با سایر متحدانمان باز کنیم تا وابستگی مان به چین کمتر شود. باید همکاری بیشتری با کره جنوبی، ژاپن، اتحادیه اروپا، انگلیس و سایر کشورهای هم‌پیمان داشته باشیم. به این ترتیب، تا حدی از نظر تجاری حفاظت بیشتری پیدا خواهیم کرد. سپس باید نواحی آسیب‌پذیر نظامی مان را شناسایی کرده و نسبت به وابستگی‌هایمان به چین در این زمینه‌ها، مانند اجزای پهپادها، اقدامات لازم را انجام دهیم. همچنین نیاز به خودتکایی بیشتری در این حوزه‌ها داریم که این مهم نیز می‌تواند از طریق اعطای یارانه‌ها و تدابیر هوشمندانه وزارت دفاع محقق شود. اما اعمال تعرفه‌های سنگین بر تمامی این تجارت‌ها به‌طور بی‌محابا، به نظر من دیوانه‌وار است.

❖ مونیکا لانگلی: «دنی»، لطفاً اول نظرتان را در مورد چین بشنویم و سپس به این بپردازید که چرا به سایر کشورهایی که پیش‌تر متحد ما بودند داریم آسیب می‌زنیم؟ آیا اکنون آن‌ها تصور می‌کنند که چین به‌عنوان یک شریک تجاری، قابل اعتمادتر از آمریکا است؟ و آیا این مسئله بحرانی برای آمریکا نیست؟

❖ دنی رادریک: به نظر من یکی از دلایل اصلی که نمی‌توانیم به جهانی‌سازی افراطی بازگردیم، چین است. در شرایطی که چین به‌عنوان یک کشور نسبتاً کوچک و فاقد تهدید ژئوپولیتیکی جدی شناخته می‌شد، می‌توانست در چارچوب مجموعه

قوانین جهانی شدن قرار گیرد. اما این انتظار که چین در فرآیند توسعه‌اش به کشوری دموکراتیک‌تر تبدیل شود و به‌عنوان یک اقتصاد بازار عمل کند، هرگز به تحقق نرسید.

❖ مونیکا لانگلی: «کلینتون» جایی گفت که هدف از پذیرش چین در سازمان تجارت جهانی، تبدیل آن به کشوری دموکراتیک بود.

❖ دنی رادریک: بله، این یکی از دلایل اصلی برای پذیرش چین در سازمان تجارت جهانی بود؛ این‌که چین را به کشوری دموکراتیک‌تر تبدیل می‌کند و از آن‌جا که فرض بر این بود که دموکراسی‌ها هیچ‌گاه با یکدیگر وارد جنگ نمی‌شوند، این امر می‌بایست موجب ایجاد جهانی امن‌تر می‌شد. به عقیده من، حتی در آن زمان، این دیدگاه ساده‌لوحانه بود. آن‌چه که اکنون مشاهده می‌کنیم این است که این انتظارات برآورده نشده است. البته من متخصص امنیت ملی نیستم، اما به‌وضوح مشخص است که رقابت ژئوپولیتیکی اساسی بین دو کشور وجود دارد.

بنابراین، دیگر نمی‌توانیم به روابط تجاری آزاد و باز با چین بازگردیم. به‌عبارت دیگر، لازم است که روابط تجاری با چین به‌طور مدیریت‌شده پیش برود، و این مساله چیزی نیست که در آن بی‌تجربه باشیم. پیشتر به دوران برتون وودز اشاره کردم که در آن زمان، روابط تجاری با صادرکنندگان بزرگ تحت نظارت قرار داشت، زمانی که برخی زیربخش‌ها مشکلاتی مانند نآرامی‌های اجتماعی یا بحران‌های زیست‌محیطی ایجاد می‌کردند. در آن زمان و آن شرایط، امکان وضع موانع تجاری موقت و تنظیم سهمیه‌های دوطرفه وجود داشت، به‌گونه‌ای که شریک تجاری شما از این تصمیمات ناراضی می‌شد، اما دلیل آن را درک می‌کرد.

❖ مونیکا لانگلی: آیا امروز می‌توانیم همین رویکرد را با چین داشته باشیم؟

❖ دنی رادریک: همان‌طور که «تایلر» اشاره کرد، تنها امید ما این است که بتوانیم به‌گونه‌ای با چین همزیستی مسالمت‌آمیز و اقتصادی مدیریت‌شده داشته باشیم. زیرا قطع کامل روابط اقتصادی با چین نه تنها هزینه‌بر خواهد بود، بلکه عملاً غیرممکن است. بنابراین چنین رویکردی عملاً غیرقابل اجرا است. اما بازگشت به قوانین جهانی‌سازی افراطی که در آن تجارت آزاد بر مسائل داخلی، اجتماعی، زیست‌محیطی یا حتی امنیت ملی ارجحیت پیدا کند، واقع‌بینانه نیست.



❖ مونیکا لانگلی: شما مدتی است که تاکید دارید جهانی سازی افراطی موجب نادیده گرفته شدن بسیاری از شهروندان شده است. آیا می‌فرمایید که سناریوی بهتر از جهانی سازی افراطی، سناریویی است که مسائل اجتماعی و اقتصادی اقشار آسیب‌دیده را در نظر بگیرد؟

❖ دنی رادریک: دقیقاً. به نظر من، ما باید به دولت‌ها این امکان را بدهیم که کنترل بیشتری بر سرنوشت شهروندان خود داشته باشند. این بدان معناست که باید فضایی برای آن‌ها فراهم کنیم تا بتوانند اقتصادها و توافقات اجتماعی و سیاسی خود را مدیریت کنند. به نظر من، این کار هیچ‌گونه تهدیدی برای جهانی سازی نخواهد داشت. برعکس، جهانی سازی سالم‌تر و پایدارتر زمانی تحقق می‌یابد که کشورهای مختلف انسجام اجتماعی بیشتری داشته باشند و از عدالت اجتماعی بهتری برخوردار باشند.

❖ مونیکا لانگلی: «تایلر»، می‌دانم که شما با این دیدگاه موافق نیستید.

❖ تایلر کاون: به نظرم اینجا همان جایی است که وارد حوزه‌ی اختلاف نظر جدی می‌شویم. در وهله‌ی اول، تکانه تجاری ناشی از چین عمدتاً سپری شده است. فارغ از این که قضاوت ما درباره‌ی آن مثبت یا منفی باشد، این تکانه جذب شده و ما از آن عبور کرده‌ایم. آن مشاغل از دست رفته‌اند و عمدتاً بازگشتی در کار نخواهد بود. مجدداً تاکید می‌کنم که این مشاغل عمدتاً نه به سبب چین، بلکه به واسطه‌ی فرایند خودکارسازی (اتوماسیون) از بین رفته‌اند.

❖ مونیکا لانگلی: اما رئیس جمهور ترامپ البته اعلام کرده که با بهره‌گیری از تعرفه‌ها و سیاست‌های تجاری خود قصد دارد تولید صنعتی را احیا کند.

❖ تایلر کاون: این سیاست مؤثر نخواهد بود. آنچه ضروری است، افزایش سطوح بهره‌وری، بهبود نظام آموزشی و ارتقای کیفیت خدمات اجتماعی است. با این حال، هسته‌ی محوری اختلاف نظر من با «دنی»، به ایده‌ی تجارت مدیریت شده بازمی‌گردد؛ من، به استثنای حوزه‌های محدود مرتبط با امنیت ملی و نظامی، عموماً با این ایده مخالفم. مسأله اساسی این است که مدیریت این تجارت را به چه کسی می‌توان سپرد؟ آیا

به رئیس جمهور «ترامپ»؟ آن هم برای چهار سال، یا شاید چهار سال دوره‌ی «وانتس»؟ ما در حال حاضر با گونه‌ای از تجارت مدیریت شده مواجهیم که من از آن بیزارم و گمان می‌کنم شما نیز چنین احساسی دارید.

ممکن است تصور شود که با روی کار آمدن دموکرات‌ها شرایط بهتر خواهد شد؛ اما دموکرات‌ها پیش‌تر در طول هشت سال فرصت داشتند تا راه حلی برای پاسخ به «ترامپ» بیابند و ناکام ماندند. لذا انتظار این‌که بتوانند به شکل معناداری با چین مقابله کنند، به نظر من، غیرواقعی‌بینانه است. البته می‌توان تصور کرد که برنامه‌های پهنه توسط اقتصاددانانی نظیر من و «دنی» طراحی شود؛ برنامه‌ای که احتمالاً در بسیاری از اصول آن هم‌نظر خواهیم بود. در صورتی که اختیار مدیریت تجارت به ما واگذار شود، می‌توانیم آثار جانبی را درونی کنیم. اما این سناریو فاصله‌ی بسیار زیادی با واقعیت امروز آمریکا دارد. امروزه ما در کشوری زندگی می‌کنیم که بی‌اعتمادی به نخبگان فزونی یافته، نظرات عجیب و رادیکال گسترش یافته، قطعی سازی سیاسی تشدید شده و تصمیمات اشتباه فراوانی اتخاذ می‌شود. از این رو، باور دارم که باید عمدتاً بر نیروهای بازار اتکا کرد.

❖ دنی رادریک: اما «تایلر»، آنچه شما تجارت آزاد می‌نامید، در عمل نظامی بدون قواعد و مقررات یا بدون نقش آفرینی دولت‌ها در تدوین قوانین نبود. ما سازمان تجارت جهانی را در اختیار داشتیم که هزاران صفحه قواعد تجارت را تدوین کرده بود. اگر هر یک از توافق‌نامه‌های تجارت آزاد را بررسی کنیم، شاهد هزاران صفحه قوانین و مقررات خواهیم بود. بنابراین، بحث بر سر تقابل این مجموعه قواعد با مجموعه‌ای دیگر نبود؛ پرسش اصلی این بود که در دوران فراج جهانی شدن، چه کسانی قواعد را تعیین می‌کردند. استدلال من این است که در آن دوره، عمدتاً شرکت‌های فراملی و بانک‌های بزرگ این نقش را برعهده داشتند. شما به اظهارات «جیمی دایمون» اعتماد ندارید، درست است؟ دقیقاً همین‌طور است. او را باید از مسئولان بحران مالی دانست. در نتیجه، ما با نظامی بسیار نامتعادل مواجه شدیم که منافع بیشترین بهره‌برندگان از آن دوره را در اولویت قرار می‌داد.

وقتی از تجارت مدیریت شده سخن می‌گویم، به درستی اشاره کردید که این نوع تجارت زمانی معنا می‌یابد که دولت‌های ملی و انتخاب‌های ملی فضای بیشتری برای کنش داشته باشند؛ البته در چنین شرایطی می‌توان شاهد نتایج منفی نیز بود که امروز



یکی از نمونه‌های آن را تجربه می‌کنیم. با این حال، این وضعیت واکنشی به دوره‌ای است که در آن طبقات وسیعی از جامعه که از منافع جهانی شدن محروم مانده بودند، به حاشیه رانده شدند و این طبقات پاسخی‌هایی از سوی نخبگان دریافت کردند که عملاً انفعال در برابر مشکلات را القا می‌کرد. واکنشی که امروز از سوی نخبگان مشاهده می‌شود، بازتابی از این محرومیت سیاسی و اقتصادی کارگران و طبقات متوسط است. البته با شما هم نظر هستم که بازگرداندن مشاغل تولیدی گذشته امکان‌پذیر نیست. بنابراین، مسیر درست، بازگشت به گذشته‌ی خیالی نیست؛ بلکه باید به سوی ساختاری جدید حرکت کرد. پاسخ را در تکرار الگوی فراج جهانی شدن پیشین پیدا نمی‌کنید.

نایلر کاوِن: به باور من اگر مردم امروز دچار احساس بیگانگی شده‌اند، این امر عمدتاً ناشی از حوادثی چون ۱۱ سپتامبر، بحران مالی ۲۰۰۸ و همه‌گیری کووید-۱۹ است؛ نه ناشی از عملکرد سازمان تجارت جهانی. با این قسمت فرمایشات شما موافقم که توافق‌نامه‌های سازمان جهانی تجارت به طرز افراطی طولانی و پیچیده شده‌اند.

مونیکا لانگلی: می‌توانستیم سازمان تجارت جهانی (WTO) را دوباره فعال کنیم؟

نایلر کاوِن: می‌توانستیم ساختار آن را ساده‌تر کنیم. ما وارد مقررات‌گذاری‌های اضافی در حوزه‌ی مالکیت فکری شدیم که بخش عمده‌ای از آن زیان بار بود. بنابراین ما به اندازه کافی تجارت آزاد نداشتیم. «دنی» آن را «فراج جهانی شدن» می‌نامد؛ اما من خواهان «فراج جهانی شدن» هستم و اگر شرکت‌های چندملیتی قوانین را بنویسند، من کاملاً موافقم. آن‌ها بسیار بهتر از سیاستمداران کنونی ما عمل خواهند کرد. من کاملاً از این ایده حمایت می‌کنم و مشتاقاً تحقق آن هستم؛ چراکه در مجموع نه در همه‌ی موارد، اما در اکثر موارد خواهان نظم تجاری جهانی آزادتر هستند. در حال حاضر امیدوارم که الیگارش‌ها، شرکت‌های چندملیتی، و بانکداران قدرت بگیرند، قلم را از دستان «ترامپ» خارج کنند، کنگره اقتدار واقعی خود را بازپس گیرد و این هرج و مرج تعرفه‌ای به پایان برسد. طرز فکر من این است و گمان دارم در این مسیر افرادی چون شما متحدان من هستید، متحدان واقعی.

دنی رادریک: پس دیدگاه سیاسی تو همان «مستبد خیرخواه» است.

نایلر کاوِن: یک فرد مستبد نه. اما اگر بتوانم انتخاب کنم، من کنگره را به عنوان مستبد خود انتخاب می‌کنم.

دنی رادریک: ببین، مطالعات علمی متعددی اکنون به بررسی واکنش منفی به جهانی شدن پرداخته‌اند. این یافته‌ها هم در آمریکا و هم در اروپا صادق بوده است. مناطقی که بیشترین آسیب را از «تکانه تجاری چین» متحمل شدند، نه تنها دچار پیامدهای توزیعی منفی در بازار کار شدند، بلکه آسیب‌های اجتماعی عمده‌ای را نیز مانند افزایش نرخ جرم و جنایت، فروپاشی ساختار خانواده و رشد ارزش‌های اقتدارگرایانه تجربه کردند. ما هنوز دقیقاً نمی‌دانیم این سازوکارها چگونه عمل می‌کنند، اما می‌دانیم که پیوند علی مستقیمی میان این تکانه‌های عمیق تجاری، یعنی رقابت وارداتی، و این نوع واکنش‌های اجتماعی وجود دارد.

البته این دیگر مربوط به گذشته است. من هم با تو موافقم که از این مرحله عبور کرده‌ایم، اما نمی‌توانیم آن را فراموش کنیم. درسی که از این تجربه گرفتیم این است که اگر به سوی نظمی جدید حرکت می‌کنیم، باید بکشیم همه شهروندان را در این مسیر همراه کنیم. نمی‌توانیم صرفاً بر مبنای منافع شرکت‌های چندملیتی یا بانک‌های بزرگ پیش برویم؛ چراکه این کار همان تاریخ را با شکلی متفاوت، اما با سرانجامی مشابه، بازتولید خواهد کرد. هر مرحله از تشدید جهانی شدن، نهایتاً به این نوع واکنش‌های شدید منتهی شده است. من به استاندارد طلا و دوران بین دو جنگ جهانی اشاره کردم؛ جایی که واکنش‌های سیاسی بسیار عمیق‌تری به استاندارد طلا رخ داد. بنابراین من فکر می‌کنم راه حل این نیست. باید بتوانیم راهی بهتر بیابیم.



تورم و اقتصاد کلان



جان کاکرن



کریستینا رومر



بن برنانکه



جیسون فورمن

شرکت کنگدگان

میزبان: انجمن اقتصاد آمریکا

(۱۵ دی ۱۴۰۳)

سیاست پولی و مالی نگاه کنید. در مورد سیاست پولی بیشتر صحبت خواهیم کرد. بنابراین اجازه دهید با مورد سیاست‌های مالی در طول همه‌گیری کووید شروع کنم. در ساحت اصلی قضیه، سیاست مالی در طول همه‌گیری بسیار سنگین بود. در مقایسه با سهم ۵ درصدی آن‌ها از تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۹ در مواجهه با بحران مالی جهانی در دوره اوباما و قانون «بهبود و سرمایه‌گذاری مجدد»، او، در همه‌گیری دورانی که بین ترامپ و بایدن تقسیم می‌شود، سهم سیاست‌های مالی از تولید ناخالص داخلی به ۲۳ درصد می‌رسد. عددی بسیار بسیار بزرگ و منطقی است که تصور شود نتیجه آن یک اثر تورمی باشد. اما شخصاً می‌توانم استدلال کنم که محرک‌های مالی در واقع بسیار کمتر از آنچه به نظر می‌رسید و شواهد بعدی نشان داد عمل کردند. می‌توانم برای این ادعا چند شاهد محاسباتی بیاورم، دو نفر از همکاران من در «بروکینگز»، «وندی آبلبرگ» و «لوئیس شیدر»، به هنگام تصویب بسته ۱.۹ تریلیون دلاری بایدن با استفاده از یک مدل استاندارد و صرفاً با به‌کارگیری ضرائب مالی محاسباتی کنگره* اجزاء بسته را بررسی کردند.

آنها به این نتیجه رسیدند که به رغم این بسته و همه برنامه‌های دیگر، تولید ناخالص داخلی تقریباً ۱ درصد بالاتر از روند خواهد رساند و حداکثر شکاف تولید نیز برای هر فصل ۲

جیسون فورمن: سلام. اگر حتی یک نفر را در این پانل نمی‌شناسید، اتاق را احتمالاً اشتباه آمده‌اید. قرار نیست کسی را معرفی کنم (خنده حضار). این نشست است با مباحثی کاملاً تعاملی که در آن به‌طور کلی سه موضوع مرتبط با تورم را بررسی خواهیم کرد. اولی گذشته، دومی حال و سومی آینده. مباحث را با پرداختن به موضوع اول شروع می‌کنیم و سپس سعی خواهیم کرد تا به شرایط حال و آینده پردازیم و نهایتاً به سؤالات شما هم خواهیم رسید. لذا فعلاً موضوعی که با آن جلسه را آغاز می‌کنیم تورمی که تجربه کردیم و چگونگی آن است. سوال اساسی ما ابتدا این است که چرا عموم مدل‌های اقتصادی و موسسات تخصصی رصدسنجی اقتصاد و تورم و به ویژه چرا اکثر اقتصاددانان قادر به پیش‌بینی و تحلیل چنین تورمی نشدند؟ آیا این نشان دهنده این است که این مدل‌ها باید اصلاح شوند؟ آیا این شکست ناشی از ورود یک تکانه است و آیا همیشه می‌توان ادعا کرد تکانه‌ای وجود داشته که در مدل اولیه ما دیده نشده است؟ اجازه دهید تا با «بن» شروع کنیم.

بن برنانکه: اینجا پرفسور «کاکرن» را داریم و من منتظرم ببینم با نظریه مالی تعیین قیمت‌ها برای ما چه دارد (خنده کاکرن). اما در تلاش برای توضیح تورم، ابتدا به سیاست تقاضای کل،



درصد خواهد شد. حال به یک مدل دیگر اشاره می‌کنم. «دفتر تحلیل اقتصادی» نیز یک برآورد سری‌زمانی از شکاف تولید انجام داده که دوره زمانی آن به سال‌های دهه ۱۹۵۰ یا شاید ۱۹۶۰ تا ۲۰۲۱ بازمی‌گردد. آن‌ها نیز شکاف تولید را برای سال ۲۰۲۱ حدود ۱ درصد تخمین زده‌اند. این عدد را با برآورد آن‌ها برای سال ۱۹۶۶ مقایسه کنید که حدود ۶ درصد است. حالا چرا؟ چرا این بسته بزرگ ۱۰۹ تریلیون دلاری به چنین اثرگذاری ناچیزی ختم شده است؟ دلایل زیادی وجود دارد. بر این گمانم که یکی از مهم‌ترین دلایل آن را باید در نوع تخصیص منابع این بسته جستجو کرد که مبالغ هنگفتی را به افراد نسبتاً مرفه، از جمله صاحبان مشاغل و امثال این‌ها اختصاص داد.

می‌دانیم که بر اساس مفروضات رفتاری مربوط به درآمد بنگاه و دیگر نظریه‌ها، مردم آن همه پول را به یکباره خرج نمی‌کنند، بلکه در بانک می‌گذارند و به مرور خرج می‌کنند و لذا بخش عمده‌ای از تاثیر محرک‌های مالی در حمایت از تقاضا به سال‌های بعد منتقل می‌شود. همچنین شاهد مثال‌های زیادی قابل ذکر است که اصلاً این تخصیص‌ها توسط دریافت‌کنندگان خرج نشد. در پاره‌ای ایالت‌ها پولی را که دولت ترامپ به فدرال رزرو برای راه‌اندازی برنامه وام‌ها داده بود عیناً به دولت بازگرداندند. بنابراین چنین استدلال می‌کنم که محرک‌های مالی، آنگونه که در تیرها می‌بینیم و به آن بزرگی که فکر می‌کنید نبودند. پس چه چیزی باعث تورم شد؟ خوب، از شنیدن این که بر این نظرم که تورم تقریباً ناشی از طرف عرضه بوده، شوکه نخواهید شد. واقعیت این است که تکانه‌ها در سمت عرضه با سیاست پولی و مالی سازگار شدند، که جان (کارکن) در قسمت خودش اشاره خواهد کرد، و مطلقاً مستقل از سیاست پولی و مالی نبودند.

فکر می‌کنم اگر به اثرات همه‌گیری، واکسیناسیون‌ها، بهبودی از همه‌گیری و سپس در فوریه ۲۰۲۲، جنگ روسیه و اوکراین نگاه کنیم، می‌توانیم بخش عمده‌ای از چرایی (شوکه دوم عرضه) افزایش قیمت‌های انرژی و اقلام غذایی را توضیح دهیم. سومین شوکه عرضه که بسیار مهم بود، شوکه زنجیره تامین بود. یکی از اثرات همه‌گیری، تغییر تقاضا از خدمات به کالاهای بادوام بود. بنابراین گرچه در اینجا مولفه‌ای را در سمت تقاضا می‌بینیم، اما ریشه آن‌ها را باید در تغییر ترجیحات به نفع کالاهای بادوام و مسکن و تقاضا برای فضای بیشتر جستجو کرد. اختلالات زنجیره تامین منجر به افزایش قیمت در پاره‌های کالاها شد و با کاهش قیمت در جاهای دیگر جبران نشد. برای مثال، با نگاهی به صنعت خودرو، بزرگ‌ترین سه ماهه افزایش قیمت در خودروها با

کاهش شدید تولید خودرو در آمریکا همراه شد، که نشان می‌دهد حداقل بخشی از آن با مولفه‌های سمت عرضه قابل توضیح است. بنابراین و دوباره، نتیجه‌گیری من این است که بیشتر با یک شوکه عرضه مواجه بوده‌ایم.

در حال حاضر، یک تحلیل کمی بسیار متفاوت از مقاله‌ای که با «اولیور بلانچارد» نوشته‌ام به دست آمده به نام «چه چیزی باعث تورم دوران همه‌گیری آمریکا شد؟». نسخه اولیه آن در وب‌سایت‌های مؤسسه «بروکینگز» و «پیترسون» و «ان.بی.ای. آر» قرار گرفته و نسخه نهایی آن در ژورنال اقتصاد کلان انجمن اقتصاددانان (AEA) در دسترس قرار خواهد گرفت. ما همچنین با ۱۰ یا ۱۱ بانک مرکزی دیگر کار کردیم تا این مدل را در کشورهای آن‌ها نیز اعمال کنیم و برای هر کشوری که بررسی کردیم به نتایج یکسانی رسیدیم. اگر بخواهم مقاله را خیلی ساده بیان کنم، یک تحلیل VAR ساختاری است که پویایی قیمت‌ها، دستمزدها، انتظارات تورمی کوتاه‌مدت و انتظارات تورمی بلندمدت را اندازه‌گیری می‌کند. برای انتظارات تورمی از نتایج نظرسنجی پیش‌بینی‌کنندگان حرفه‌ای استفاده کردیم. این چهار متغیر وابسته را در مدلی روی متغیرهای توضیحی قیمت انرژی، قیمت مواد غذایی، شاخص وضعیت زنجیره تامین و نرخ فرصت‌های شغلی به بیکاری به‌عنوان شاخصی از شرایط بازار کار، که معیار بهتری برای آن وضعیت بازار کار با تغییرات متعدد در آن زمان بود، برآورد کردیم. گرچه امروز ادعان داریم که ضعف‌های مشهودی در این مدل وجود دارد اما از نظر توصیفی یک مدل بسیار خوب از کار درآمده که به نظر من، مزایای ویژه‌ای دارد.

یک مزیت به ویژه این است که قادر شده تعاملات نسبتاً پیچیده بین طرف عرضه و بقیه اقتصاد را در خود جای دهد. بگذارید برای شما مثالی بزنم. فرض کنید قیمت انرژی افزایش یافته است. یک نگاه تحلیلی استاندارد می‌آید اثرگذاری تورمی روی کالاهای حوزه انرژی را محاسبه می‌کند و بس. اما آنچه که تجزیه و تحلیل ما انجام می‌دهد، این است که نه تنها این اثر را در نظر می‌گیرد، بلکه تاثیر افزایش قیمت انرژی بر کالاهای غیر انرژی مانند حمل و نقل و بلیط هواپیما و مواردی از این دست را نیز در نظر می‌گیرد و علاوه بر این دو تاثیر افزایش قیمت انرژی بر انتظارات تورمی کوتاه‌مدت و بلندمدت و البته تاثیر آن بر تقاضاهای دستمزد و قیمت‌هایی که در ارتباط با نرخ دستمزد قرار می‌گیرند نیز می‌پردازد.

امروز نظریه‌های تازه به ما می‌گویند که اگر مردم تورم را بالاتر از آنچه انتظار داشتند ببینند، انگیزه پیدا می‌کنند تا در آینده



با تقاضای دستمزدهای بالاتر روبه‌رو شوند. و در نهایت، همه این برهم‌کنش‌ها در یک چارچوب پویا و بسیار منعطف که در آن داده‌ها فقط اجازه صحبت کردن دارند، انجام می‌شود. بنابراین، به نظر من، این مقاله تحلیلی بدیع از چگونگی روندهای تکاملی این متغیرها در طول زمان به دست داده و خروجی آن چیزی است که کاملا تکمیل‌کننده داستانی است که ابتدا گفتم، اینکه تورم ناشی از تقاضای کل نبوده است. در واقع، در نتایج ما، شما هیچ تاثیری در کوتاه‌مدت متغیر (VU) (منظور متغیر بازار کار و نرخ فرصت‌های شغلی به بیکاری است) مشاهده نمی‌کنید، بلکه اثر عمده ناشی از قیمت مواد غذایی، قیمت انرژی و کمبودهای بخشی است و این نتیجه کاملا برای کشورهای دیگر هم تکرار می‌شود.

بنابراین فقط برای جمع‌بندی، و چون «جیسون» مدیر جلسه است و من نمی‌خواهم خیلی زود اولین تذکر را از او بگیرم، اجازه دهید دوباره ادعای خود را تکرار کنم. البته می‌دانم که این تمامی داستان نیست و روایت‌های متعدد دیگری نیز وجود دارد که نادیده گرفته‌ام و مطمئنم در ادامه جلسه در خصوص آنها خواهم شنید. اما، تورم ما در درجه اول یک تورم تکانه عرضه بود. تجزیه و تحلیل کمی نشان داد که عوامل سمت تقاضا به اندازه کافی قوی نبوده‌اند که یک تورم ۹ درصدی یا هر عدد تورمی دیگر که شاهد بودیم را ایجاد کنند. ثانیاً، آینده‌نگری‌ها همان‌گونه که «جیسون» خاطرنشان کرد، در خصوص بازارهای انرژی، چه از طرف انجمن‌های خصوصی حرفه‌ای و چه در سازمان‌های دولتی، هیچ یک چنین افزایشی را مثلاً در قیمت انرژی پیش‌بینی نکرده بودند، حتی پس از آن که می‌دانستند بایدن دقیقاً چه سیاست‌هایی را در پیش خواهد گرفت و لذا «جیسون» دارد اعتراف می‌کند که این پدیده کاملاً غیرمنتظره بوده و آشکارا پیامد سیاست‌های مالی نبوده است.

در نهایت، فکر می‌کنم مهم‌ترین نکته‌ای که باید بگویم این است که عده‌ای که نمی‌خواهم اسمی از آن‌ها بیاورم، طنزهای می‌کنند و معتقدند کاهش این تورم بیکاری زیادی به همراه خواهد آورد و اقتصاد را به رکود می‌کشاند. در اینجا بر عکس بر این گمانیم که این تورم یک تکانه از سمت طرف عرضه بوده و به سمت یک کاهش تورم بسیار خوش‌خیم خواهیم رفت. با کاهش تکانه‌های عرضه، انتظار داریم که رشدی مناسب و قوی و البته نه بی‌دردرسر ایجاد شود که حتماً دردناک‌تر از نوعی کاهش تورم ناپایدار نخواهد بود.

✍ جیسون فورمن: بسیار خوب، جنبه‌های مختلف زیادی وجود دارد که می‌خواهیم به آن‌ها بپردازیم. اما اول، «جان کاکرن»، نام شما گویا با تئوری مالی سطح قیمت‌ها عجین شده است.

✍ جان کاکرن: «جیسون» راستش باید مقداری ناامیدت کنم چون من در مورد تئوری مالی زیاد الان بنا ندارم حرفی بزنم. گمان دارم زمانی که به سابقه موضوع نگاه می‌کنیم با سه معما روبه‌رو می‌شویم. چرا در فوریه سال ۲۰۲۱ به ناگهان تورم پدیدار شد؟ به چه علتی به قله خود صعود کرد و به چه دلیل، حتی قبل از اینکه فدرال رزرو نرخ بهره را به ۱.۵ درصد برساند، فرود آمد، چرا فراز و فرود آن با هیچ بیکاری و رکودی و هیچ ۱۱۹۸۲ی همراه نشد؟ (سال رکود شدید اقتصاد آمریکا که نرخ بیکاری به نزدیک ۱۱ درصد رسید که بالاترین بعد از جنگ جهانی دوم بود). چرا الان در نرخ ۲.۵ درصد قفل شده است؟ فکر می‌کنم پاسخی ساده و آسان می‌شود به این سه معما داد. ما به عنوان اقتصاددان عاشق داستان‌سرایی هستیم. بگذارید اولین داستانی که برای دانش‌آموزان دوره مقدماتی اقتصاد تعریف می‌کنیم را اینجا روایت کنم. اسم داستان تامین مالی جنگ است. در یک جنگ، دولت‌ها به شکل دیوانه‌واری خرج می‌کنند و بانک‌های مرکزی با پایین نگاه داشتن نرخ بهره این بدهی را پولی می‌کنند. در اینجا وارد «نکول وضعیت پایه لوکاس-استاکی» می‌شویم (از طریق تکانه مالی و با ایجاد تورمی غیرمنتظره تک دوره‌ای، ارزش بدهی‌های معوق دولت را کاهش دهید) و دیگر مردم یعنی دارندگان اوراق بدهی دولت هستند که اینجا هزینه‌های جنگ را پرداخت می‌کنند. در شرایط فعلی نیز دقیقاً چنین اتفاقی افتاده است. کسری اولیه مالی دولت معادل ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی بود. بدهی دولت آمریکا در دست شهروندان طی دوره همه‌گیری کووید ۵ تریلیون دلار افزایش پیدا کرد که از آن زمان (بعد از کووید) تا الان ۴ تریلیون دلار دیگر نیز بالا رفته است که در مجموع نشان از افزایش کسری دولت به میزان ۵۰ درصد دارد.

لوکاس-استاکی نحوه مدیریت کردن پویایی‌های تصادفی را وارد علم اقتصاد کلان کردند. پویایی از این منظر که انتظارات شما در خصوص فردا رفتار امروز شما را شکل می‌دهند و تصادفی به این معنا که در مورد اتفاقی که فردا می‌افتد همواره تردید داریم. زمانی که این نگاه وارد مالیه عمومی شد مالیه عمومی پویا شکل گرفت. آنها این ایده طلایی را مطرح کردند که دولت‌ها می‌توانند با وام گرفتن و بازپرداخت کردن، فشار ناشی از مالیات‌ها را کمتر و در طول زمان پراکنده‌تر کنند. در عین



حال یک نبرنگ بزرگ را هم وارد مالیه پویای عمومی کردند. به دولت‌ها یاد دادند بعد از استقراض، اگر با یک بحران بزرگ مانند جنگ یا همه‌گیری مواجه شدند، می‌توانند با ایجاد شرایط لازم، بازپرداخت پایین‌تری نسبت به بدهی‌ها داشته باشند که اصطلاحاً آن را «نکول وابسته به وضعیت» نامیدند. مثلاً زمانی که دولت‌ها در می‌یابند وضع مالیات بر سرمایه اثر تشویقی منفی دارد و منجر به سرمایه‌گذاری کمتر از جانب مردم می‌شود، می‌توانند پس از انجام سرمایه‌گذاری‌های لازم از سوی مردم (مثلاً خرید اوراق)، دیگر بدون تحریف اقتصادی مالیات بر سرمایه لازم را برای دولت جمع کنند. لوکاس-استاکی معتقدند لازمه چنین سیاستی آن است که دولت‌ها مردم را توجیه کنند که دیگر این کار را نخواهند کرد و این اقدامی بوده که هر صد سال یکبار اتفاق می‌افتد تا سطحی متعادل از بدنامی و درآمدزایی ایجاد کنند. پدیده‌های بین‌دوره‌ای مانند مالیات نیاز به فرمول‌سازی پویا دارند و راهبردهای حاصل از این برهم‌کنش‌های پویا را اصطلاحاً راهبردهای «مارکوفی»، «وضعیت‌پایه» یا «پاداش‌پایه» می‌گویند. در این راهبردها رفتارها در هر دوره فاقد حافظه و تابع وضعیت جاری بوده و فقط به مجموعه محدودی از متغیرها و نه تمام تاریخچه بازی وابسته می‌شوند. «نانسی استاکی» همسر دوم «رابرت لوکاس» پس از جدایی او از «ریتا کوهن» شد.

فدرال رزرو ۳ تریلیون دلار از این بدهی را پولی کرد و نرخ بهره را برای یک سال به شکل بی‌سابقه‌ای، حتی با وجود تورم، نزدیک صفر نگه داشت. از یک طرف پول چاپ کنید و از طرف دیگر برای مردم چک بفرستید. آیا هنوز رمز و رازی وجود دارد و ابهامی دارید که چرا تورم داریم؟ این (به لحاظ اقتصادی) روایتی کاملاً استاندارد است که در حدود نیمی از جنگ‌های بزرگ از اواسط سده ۱۷۰۰ تا کنون رخ داده و الان هم به خوبی توضیح می‌دهد که چرا تورم شروع شده و بدون نرخ بهره بالا یا رکود، پایین آمده است. یک شوک مالی یکباره باعث افزایش یکباره در سطح قیمت‌ها می‌شود. گرچه این پدیده لزوماً به تئوری‌های مالی بازنمی‌گردد، اما نظریه مالی به شما بینشی می‌دهد که در مورد همه مدل‌ها صادق است. بدهی و کسری تنها زمانی باعث تورم می‌شود که مردم انتظار این را نداشته باشند که خلق بدهی‌های جدید به واسطه خلق مازادهای آتی بازپرداخت شود. بدهی‌هایی که مردم انتظار دارند بازپرداخت شود، باعث تورم نمی‌شوند و به همین دلیل است که بیش‌بینی چنین تورمی و دیدن آن در عرصه واقعی اقتصاد سخت بود. خیلی دشوار است که حدس بزنیم مردم چه چیزی را در مورد بازپرداخت‌های آینده باور دارند یا ندارند.

این نکته را هم بگویم: نمی‌خواهم زیاد وارد قضایای فنی مقالاتم شوم، فقط اشاره می‌کنم که این تورم در بطن خود وعده چندانی هم بابت بازپرداخت بدهی‌ها در آینده نمی‌داد، برخلاف تورمی که در سال ۲۰۰۸ داشتیم، آنجا هم کسری داشتیم اما این گمان وجود داشت که حالا بازپرداخت هم خواهد بود اما کمی دیرتر. این بار به این شکل نبود. در سال ۲۰۲۱ دقیقاً زمانی که همه‌گیری کووید به پایان رسید، تورم بالا رفت و ما شاهد بودیم که ای داد بیداد، هزینه‌کردهای کلان کماکان ادامه دارند و قرار نیست به یک شرایط مالی عادی بازگردیم. بعد ناگهان زمانی که مشخص شد «پیمان سبز جدید» ۶ تریلیون دلاری اجرایی نمی‌شود، تورم در تابستان ۲۰۲۲ سر در نشیب گذاشت تا به الان که به حد اقل سطوح عادی اختلال عملکرد مالی مشابه سال ۲۰۲۰ بازگشته‌ایم. البته که افزایش نرخ بهره کمک‌کننده است و دارد مددبران کاهش سطح تورم می‌شود و آن را سریع‌تر پایین می‌آورد، اما به قیمت تورمی تا حدودی پایدارتر که امروز شاهد آن هستیم.

بنابراین این لزوماً انتقاد نیست. بسیاری از اقتصاددانان گفتند، «هی، بیایید حالت نکول وضعیت‌پایه لوکاس-استاکی را پیش ببریم». اشتباه بود؟ من فکر می‌کنم همین طور است. فکر می‌کنم در هزینه‌های زیاده‌روی شد، اما می‌توانیم در مورد آن بحث کنیم. حالا تکانه‌های عرضه چطور؟ من با نظر «بن» در این مورد موافقم. در اینجا یک تمثیل استاندارد دیگر وجود دارد که فکر می‌کنم در حال فراموش کردن آن هستیم. قطعاً تکانه‌های عرضه در همه‌گیری وجود داشتند. کسب و کارها قفل شدند. تلوپزیون‌های کمتری وارد بنادر شدند. شوک‌های تقاضای نسبی هم وجود داشت. مردم پلوتون (دوچرخه‌های خانگی برای ورزش) می‌خواستند، نه شام در رستوران. اما اجازه دهید دو نکته اساسی را به شما یادآوری کنم. شوک‌های عرضه و تقاضای نسبی، شوک‌های موقتی نسبت به سطح قیمت‌های نسبی هستند. روی این سه واژه تأکید می‌کنم «موقت»، «سطح»، «نسبی». قانون اول اقتصاد کلان، قیمت‌های نسبی را با سطح قیمت اشتباه نگیرید. قانون دوم، سطح قیمت‌ها را با نرخ تورم اشتباه نگیرید. قیمت پلوتون نسبت به غذا افزایش می‌یابد و این یک تغییر قیمت نسبی است و زمانی که قیمت‌های نسبی به حال اول بازگشت، افزایش‌ها هم برمی‌گردند. اما چرا قیمت همه چیز دارد بالا می‌رود؟

«بن» به نکته‌ای ظریف اشاره کرد، تکانه عرضه تنها در صورتی باعث تورم می‌شود که با سیاست‌های پولی و مالی



هم‌ساز شده باشد. این در همه مدل‌ها صادق است. به پورقی‌های کتاب‌های کلان با دقت و عمیق نگاه کنید. معمولاً در خصوص این همسازها (افزایش هم‌زمان هزینه‌های دولت و عرضه حقیقی پول) آنجا سخن گفته می‌شود. تورم مجموع تعداد زیادی از تغییرات نسبی قیمت نیست. تورم کاهش ارزش پول است و همیشه و همه جا باید بگوییم که از هم‌سازی‌ها نشأت می‌گیرد و نه لزوماً از تکانه‌ها. بی‌معنی است که بگوییم تکانه‌ها باعث تورم می‌شوند. تکانه باعث هم‌سازی می‌شود و این هم‌سازی است که تورم می‌آفریند. تکانه هویج است، هم‌سازی اسب است و تورم گاری است.

حالا بحث بعدی که البته این هم انتقادی نیست، چون می‌دانید که داریم در مورد دو نگاه استاندارد در کلان اقتصاد صحبت می‌کنیم. فدرال رزرو و مقامات مالی با یک تکانه بزرگ قیمت‌های نسبی مواجه شدند. یک نگاه این بود که خب کاری نمی‌توانیم بکنیم و بگذاریم اثر خودش را بگذارد. این نگاه اشتباه است. نگاه درست این است که تصمیم بگیریم قیمت‌ها به چه ترتیب (افزایش تقاضا یا کاهش عرضه) و تا چه سطحی تغییر کنند (کاکرن یکبار دست راست را پایین می‌آورد و دست چپ را ثابت می‌گیرد، یکبار برعکس و یکبار در عین حفظ فاصله دو دست از جا برمی‌خیزد). اشتباه این بود که فکر می‌کردند کاهش برخی قیمت‌ها نشانه بحران است و افزایش برخی قیمت‌ها یک حسن است، بنابراین تصمیم به هم‌سازی گرفتند. این همان نظریه استاندارد است که پیش از این کتاب‌ها در خصوص تورم دهه ۱۹۷۰ شرح داده‌اند و من هم فکر می‌کنم کاملاً برای شرح وضعیت کنونی ما مناسب است. بحث بعدی که باز هم لزوماً انتقادی نیست. در مواجهه با چنین تکانه‌ی بزرگی، نگاه استاندارد سیاست‌گذار این بود که تورم‌زایی کند تا شاهد قیمت‌های پایین‌رونده نباشد. این هم اساساً همان روایت پیشین است. ما به یک بحران، یعنی یک تکانه در منظومه قیمت‌های نسبی، با آن سیاست پولی و مالی و البته عمدتاً مالی پاسخ دادیم که خود بحران را بود. حالا چرا این موضوع بحث برانگیز است؟ چرا سیاستمداران و شایستگان ما اذعان نمی‌کنند که در مواجهه آن‌ها با همه‌گیری و پیامدهای آن، ۹ تریلیون دلار هزینه‌کرد اضافی به بار آورده‌اند و بیشتر آن را با ایجاد یک تعدیل ارزش ۲۰ درصدی از طریق تورم، از جیب صاحبان اوراق دولتی برداشت کرده‌اند.

ما با شوک عرضه و تقاضای نسبی مواجه شدیم و تصمیم گرفتیم همه قیمت‌ها را افزایش دهیم، سپس برخی، به ویژه

دستمزدها، کاهش یافت و باعث رکود شد. تریک می‌گم. می‌دانید قیمت‌های ما الان کجاست؟ گویا با افرادی مواجه‌ایم که سگ دفتر مشق‌شان را خورده است (اصطلاحی است برای بچه‌مدرسه‌ای‌ها که تکلیف‌شان را انجام نداده‌اند. مثل ایرانی‌ها که به معلم می‌گویند ببخشید خانم مادرمان مریض شده بود). یک تکانه به ما وارد شد و ما نتوانستیم کاری در مورد عرضه، تقاضای نسبی، افزایش قیمت، انحصار، طمع، احتکار و برخی حماقت‌های دیگر انجام دهیم. خوب، آنها باید مقداری احساس گناه کنند که این هم‌سازی بزرگ زیاده‌روی در اشتباه بوده است و فکر می‌کنم که این راه خوبی برای فکر کردن در مورد آن است. در عین حال نباید فراموش کنیم که این‌ها تصمیمات سختی بوده که در شرایط بحرانی اتخاذ شده‌اند. بخشی از آن به نظر من یک اشتباه مفهومی بود که در پیش‌بینی‌های بی‌بینیم، به‌نظرم بسیاری اقتصادخوانده‌ها امروز این دو داستان استاندارد دوره کارشناسی را فراموش کرده‌اند. بانک‌های مرکزی اساساً توجهی به تکانه عرضه ندارند و اساساً فکر کردن به سیاست‌های مالی در بانک‌های مرکزی نوعی بی‌ادبی است.

فکر می‌کنم سیاست پولی و مالی یک شوک عرضه منفی را به دلیل تقاضای ناکافی وارد کرد و محرک‌های اضافی زیادی به وجود آمد که اساساً مورد نیاز نبود. باید سال ۲۰۲۰ را به خاطر بسپاریم، که رکود مزمین، مانایی‌ها، کاهش تورم، آر (نرخ بازدهی) کمتر از جی (نرخ رشد)، اهمیت یافتن مجدد نظریه‌های پولی، مازاد پس‌انداز، کمبود دارایی ایمن و نهایتاً چاپ و توزیع پول همه را با هم داشت. درس گرفتن از این سال کلید شکوفایی است. همین که یاد گرفته‌ایم این سیاست‌ها هم ایده خوبی نبود کافی است. در آینده تکانه‌های بیشتری خواهیم داشت که سیاست‌گذار را وسوسه خواهند کرد به سمت هم‌سازی‌های پولی و مالی برود. اگر به این توری که درک می‌کنیم دیگر افتخار نکنیم و در مورد آنچه اتفاق افتاده صادق باشیم، در مورد چگونگی انتخاب‌های مختلف خود در مواجهه با تکانه‌های جدید فکر و تجدیدنظر خواهیم کرد. اجازه بدهید پرداختن به مبحث را به دور بعد سخنانم واگذارم که در آنجا با ذکر مثال توضیح بدهم.

✍ جیسون فورمن: فورمن (خطاب به کاکرن): عالی بود جان. اگر زودتر می‌دانستیم نرخ تورم کم‌کان ۲.۵ هست شاید اعداد و ارقام بهتری روی تابلوها داشتیم، لذا ۱۰ ثانیه به شما در ادامه جایزه خواهیم داد (خنده حضار). «کریس» نوبت شما است.



❖ کریستینا رومر: خیلی خوشحالم که اینجا هستم و چه جالب که اینجا در صندلی میانی هم مرا جای داده‌اند؛ چراکه واقعا نگاه من بین این دو روایت قرار می‌گیرد. گمان من بر این است که الان مطمئن هستیم که اختلاقی در عرضه وجود داشته، حال هر چه دوست دارید آن را بنامید. همه‌گیری کمبودهایی را در برخی اقلام به همراه آورد البته که، همانطور که «بن» توضیح داد، ما با یک سیاست مالی انبساطی سنگین هم روبه‌رو شدیم. مستحضری، به‌عنوان کسی که در دولت اواما حضور داشته (رومر دوره‌ای رییس مشاورین اقتصادی اواما بوده) و همواره در تلاش برای اتخاذ سیاست‌های مالی انبساطی‌تر بود، زمانی که نسبت هزینه‌کردهای مالی دولت به ۲۳ درصد تولید ناخالص داخلی رسید، واقعا آن قدر خوشایندم بود که آب دهانم را راه انداخت و به ویژه در شگفتی از آن ایده‌ای بدم که باعث شده آنها سیاست مالی به این بزرگی را اتخاذ کنند. به‌نظم چندان صحیح نیست و به جایی نمی‌رسیم اگر صرفا دنبال اهرم‌های سمت تقاضا و عرضه برای ریشه‌یابی تورم باشیم و آنچه «بن» گفت هم کاملا این ایده من را تایید می‌کند. تمامی اعضاء پانل و حضار اینجا می‌دانیم که ریشه تورم اخیر سمت تقاضا نبوده، تقاضا چنین قدرتی نداشت، بلکه یک سیاست انبساطی مالی سنگین به همراه یک سیاست انبساطی پولی حجیم، نرخ بیکاری را به زیر نرخ طبیعی پایین آورد و باعث شد دستمزدها بالا برود، و این چیزی است که قیمت‌ها را بالا برد. برای اینکه تخمین‌های «بن» و تخمین‌های دیگران از منحنی فیلیپس و از مواردی دیگر از این دست، درست از آب درآید، نیازمند گذر اقتصاد از یک درجه حرارت حدقلی هستیم تا چنین سازوکارهایی بکار افتند و مسئول بخش عمده‌ای از اتفاقات شناخته شوند، اما این اتفاق نیفتاد. همان طور که روایت «بن» هم به ما نشان می‌دهد، در اینجا یک عنصر تقاضا هم داریم و بر این گمان هستم که تقاضا اینجا نه به حجم سیاست مالی انبساطی بلکه به ماهیت این سیاست ارتباط پیدا می‌کند و اینکه در همه‌گیری شهروندان چه چیزی نیاز داشتند.

در اینجا با افرادی مواجه‌ایم که به طرز باورنکردنی صدمه دیده‌اند. شغل خود را از دست داده‌اند، بیمار هستند یا ترسیده‌اند و بنابراین شما نیازمند نوعی سیاست مالی شبیه «بیمه‌های اجتماعی» هستید تا از شهروندانی که در شرایط ناگواری هستند مراقبت کنید اما در اینجا در نتیجه نهایی چیزی ساختیم که خیلی فراتر از بلندپروازی‌هایی در این سطح بود.

برخی اقتصاددانان می‌گفتند «اوه، می‌دونی چیه؟ ما در بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۹ اشتباه کردیم و به اندازه کافی بزرگ نسبت به آن واکنش ندادیم، پس فقط کاری که باید بکنیم این است که این بار واکنشی سنگین و بزرگ نشان دهیم». حال مساله این بود که ما به جای اینکه افراد نیازمند و آسیب‌دیده را هدف‌گیری کنیم، از محرک‌های مالی و نوع عمومی آن‌ها استفاده کردیم و به مردم پول دادیم، آن هم به افرادی که در مضیقه نبودند، به افرادی پول دادیم که می‌توانستند با ایمنی کامل و دیگر شرایط لازم در خانه کار کنند. پس یک وجه ماجرا همین‌جا است اما این جنبه تقاضای داستان است. در طرف عرضه، با محدودیت‌هایی برای پلوتون‌ها و تلویزیون‌ها و هر آنچه که مردم به دلیل همه‌گیری به آن نیاز داشتند مواجه شدیم. در واقع ما درآمد قابل تصرف را زمانی به مردم دادیم که اقتصاد با کمبود عرضه مواجه بود. بنابراین فکر می‌کنم آنچه شما نمی‌خواهید بگویید (خطاب به برنانکه که یعنی می‌دانستید و نگفتید) این بود که کمبودهای عرضه از این بابت مهم شدند که شما با یک تقاضای قوی مواجه بودید.

حال در ادامه می‌خواهم کمی در مورد سخنان «جان» اشاراتی داشته باشم. ببینید اتفاقی که می‌افتد این است، برخی از قیمت‌ها افزایش می‌یابند، قیمت ماشین‌های کارکرده، وسایل ورزشی و اجاره مسکن در خیلی جاها بالا رفت. حق با شماست و من حرف شما را می‌پذیرم که اگر هیچ محدودیتی در پس‌زمینه نباشد، مردم باید در جای دیگری مخارج خود را کاهش دهند تا قادر به پوشش تقاضای خودشان برای کالاهایی شوند که با افزایش قیمت مواجه شده‌اند، لذا قیمت اقلام دیگر باید کاهش پیدا کند. اما این چیزی نیست که در دنیای واقعی اتفاق بیفتد، وقتی قیمت خودروهای کارکرده بالا می‌رود حتی اگر مردم از کالاهای دیگر مقدار کمتری بخرند یا تقاضا برای چیزهای دیگر کم شود، قیمت‌ها پایین نمی‌آیند و به همین دلیل زمانی که برخی چیزها بسیار گران‌تر می‌شوند، در نرخ‌های تورم به‌عنوان یک انفجار یا دوره‌ای موقت از تورم منعکس می‌شوند. بنابراین نتیجه نهایی من این است که نقشی برای هر دو نوع عامل عرضه و تقاضا و یا شاید هیچ یک از این دو عامل وجود دارد. ما سازوکارهای متفاوتی داشتیم؛ چراکه این تکان‌های بسیار متفاوتی بود که به اقتصاد ما ضربه زد. این یک بیماری همه‌گیر بود، چیزی که واقعا از زمان جنگ جهانی اول به این سو ندیده بودیم.

در خصوص سیاست‌های پولی و مالی قطعا بر این عقیده‌ام که سیاست مالی اتخاذ شده خیلی بزرگ بود و همان طور



که «بن» گفت، در اینجا با مساله زمان بندی مواجه بودیم. پرداخت‌های هنگفت محرک و انتقالی ما به مردم، بلافاصله به اقتصاد ضربه نزد و مردم به دلیل محدودیت‌های زیادی که وجود داشت، چون نمی‌توانستند بیرون بروند، ناجی اقتصاد شدند. سال ۲۰۲۱ زمانی که مردم واکنش شدند، چون ترس واکنش شده‌ها به تدریج کمتر می‌شد، به اقتصاد ضربه وارد شد و این البته درست زمانی بود که ما «طرح نجات آمریکایی بایدن» را دریافت کردیم. بنابراین یک مساله زمان بندی هم وجود داشت که این انگیزه مالی چه زمانی واقعا احساس شد. به رغم این مساله زمان بندی (بالا بردن تقاضا زمانی که عرضه پایین بود)، فکر می‌کنم مهم‌ترین اشتباه سیاست‌گذار در نگاهش به سیاست‌های مالی و روی آوردن به آن به عنوان نوعی سیاست بیمه اجتماعی بود و اینکه بیش از اندازه به شهروندان گفته شد بیایید هر تقاضایی که دارید را برآورده کنیم. در قسمت زمان بندی، شاهد نقش سیاست پولی هم هستیم. قبول دارم که به هنگام اضطراب مالی، سیاست پولی به سختی انبساطی می‌شود، اما زمانی که نرخ بیکاری کاهش یافت و اقتصاد شروع به گرم شدن کرد، سیاست‌های پولی آن قدر کند بودند که دیگر نمی‌شد مسیر را با آن‌ها تغییر داد. اما اجازه دهید به این موضوع بپردازم که چرا بسیاری از پیش‌بینی‌کنندگان دچار اشتباه شدند و غلط پیش‌بینی کردند. این به دلیل عنصری از وابستگی به مسیر یا اینرسی در پیش‌بینی‌ها بود. طی ۱۵ سال گذشته مردم باورمند به این موضوع شده بودند که سیاست‌گذار و به ویژه سیاست‌گذار پولی بیشتر نگران تورم‌های خیلی پایین بوده تا تورم‌های خیلی بالا و بسیار از پیش‌بینی‌ها با این سناریو انجام می‌شد که آیا ما با یک روند صعودی از پایین به نرخ ۲ درصد هدف سیاست‌گذار خواهیم رسید یا خیر؟ وابستگی به مسیر ذهنی به ما می‌گوید که ذهنیت پیش‌بینی‌کنندگان نمی‌تواند آن قدر سریع تغییر کند که بیان‌دیشند تورم این بار برخلاف گذشته می‌تواند همچنان قله‌های بعدی را بالا برود. در کنار این مورد، مساله دیگر خوشبینی بیش از حد به مولفه‌های عرضه در جریان عقب‌ماندگی و بازگشت به روند عادی گذشته آنها بود. این خوشبینی از یک قضاوت اشتباه در خصوص درجه حرارت (پایین) اقتصاد نشأت گرفت که خود به واسطه تغییرات نامعمول در نرخ ظرفیت‌های شغلی جدید به بیکاری (VU) استنباط شده بود. در حالی که هر فردی در تابستان ۲۰۲۱ اگر در یک خیابان اصلی قدم می‌زد، شاهد درخواست به کارهای

متعدد پشت شیشه مغازه‌ها بود، به معنای واقعی کلمه در هر فروشگاه و هر رستوران، من فکر می‌کنم اقتصاد در آن زمان داغ‌تر از همیشه بود. شاید ما به شاخص‌های آماری عادت داشتیم که این را نمایش نمی‌دادند و فکر می‌کنم این همان جایی است که هم سیاست‌گذار ما و هم پیش‌بینی‌کنندگان حرفه‌ای ما درباره درجه داغ بودن اقتصاد فریب خوردند. این همان صندلی وسط من بود که ابتدا گفتم.

✎ جیسون فورمن: عالی بود «کریستی». فکر می‌کنم از تقاضا به اندازه کافی دفاع نشده بود، بنابراین می‌خواهم به نوبه خودم هم از آن دفاع کنم، و سپس به «بن» می‌پردازیم، که تا الان روی نظریه عرضه‌اش سه کامنت در اهمیت تقاضا گرفته که بیشتر از او بر این مولفه تاکید کرده‌اند. اول از همه، بیایید یک مساله را به اتفاق در ذهن خود آزمون کنیم. شما به همه مردم یک کشور ۱ میلیون دلار می‌دهید. به نظرتان چه اتفاقی خواهد افتاد؟ اختلافات گسترده‌ای در طرف عرضه خواهید یافت. شاهد کمبود جنس در فروشگاه‌ها و ترافیک سنگینی کشتی‌ها در بنادر خواهید بود. به واقع گرچه شما به ظاهر بخش عرضه اقتصاد را درگیر چالشی وحشتناک حس می‌کنید، اما این پدیده ریشه در حرکت منحنی تقاضا در امتداد منحنی عرضه داشته است. در سیاست‌های اخیر ما بر خلاف این مثال یک میلیون دلار به هر فرد ندادیم، بلکه به هر خانواده چهار نفره حدود ۱۰۰۰۰ دلار دادیم. آیا آنچه اتفاق افتاد بیشتر شبیه مثال میلیون دلاری من است یا شبیه شوک عرضه «بن»؟

در اشاره به پاره‌ای اعداد و ارقام، می‌دانیم که در سه ماهه آخر سال ۲۰۲۰ اقتصاد ۳ درصد از آنچه دفتر بودجه کنگره پیش‌بینی کرده بود عقب‌تر بود و لذا شکاف تولید حدود ۳ درصد شده بود. البته این شکاف به سرعت هم در حال ترمیم بود اما با این حال بیایید فرض کنیم که همان ۳ درصد بود. حال کنگره برای پوشش این شکاف چه کرد؟ آنها در ماه دسامبر ۲۰۲۰ بالغ بر ۹۰۰ میلیارد دلار و در ماه مارس ۲۰۲۱ نزدیک ۱.۹ میلیارد دلار دیگر و در مجموع ۲.۸ تریلیون دلار برای پوشش این شکاف مصوب کردند که معادل ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی بود. البته این علاوه بر پس انداز بودی که پیش از این در حدود ۱.۵ تریلیون دلار انباشته شده بود. بنابراین در مجموع ما چیزی حدود ۱۶ تا ۱۷ درصد تولید ناخالص داخلی را وارد اقتصادی کردیم که تنها ۳ درصد شکاف تولید داشت و این شکاف هم البته به سرعت در حال ترمیم بود.



مسلم است که اینجا ممکن است در اعداد کمی خطای روند کردن هم داشته باشم اما واقعیت این است که آنچه اتفاق افتاده به مثال میلیون دلاری من نزدیکتر است. من با تحلیل «بن» موافقم اما همان‌گونه که «کریستی» هم گفت، اگر شما به این موضوع صرفاً از زاویه اصلاح رکودی در قامت منحنی فیلیپس نگاه کنید، دیگر به سختی بتوانید تحولات نرخ‌های بیکاری واقعی یا حتی نرخ‌های VU یعنی فرصت‌های جدید کاری نسبت به بیکاری را با آن توجیه کنید. در مثال میلیون دلاری من، منحنی فیلیپس خیلی خوب کار نمی‌کند؛ چراکه نرخ بیکاری نمی‌تواند به زیر صفر برود و لذا شما هر ضریبی روی منحنی داشته باشید، قرار نیست بیش از حد معمول چیزی به دست آورید و اگر شما مثلاً ضریب ۰.۲۵ را در نرخ بیکاری آن زمان، که ۰.۴ هم پایین‌تر از نرخ بیکاری طبیعی بود، ضرب می‌کردید به عدد تورم ۳ درصد می‌رسیدید و نه این تورم بالا. بنابراین با نگاه صرف طرف عرضه نمی‌شود همه این تورم را توجیه کرد و گمان دارم اینجا سازوکار دیگری شبیه نظریه مقداری پول در جریان بوده است. پول زیادی وجود داشته و مردم بیشتر خرج کرده‌اند. در عین حال گمان ندارم که تغییر سلیقه شهروندان هم راهی برای تفسیر این موضوع باشد، مردمی که به جای عضویت در باشگاه، «پلاتون» می‌خرند، چراکه گرچه مقداری افزایش هزینه در سال ۲۰۲۰ هم اتفاق افتاد اما تکانه اصلی و افزایش هزینه‌های عظیم مربوط به سال ۲۰۲۱ بود، درست زمانی که افزایش زیادی در هزینه خدمات به وقوع پیوست و این اتفاق درست زمانی افتاد که اقتصاد در حال بازگشایی بود. مخارج روی کالاها ۳۰ درصد بالاتر از آنچه قبل از همه‌گیری بود، رفت و این بزرگترین افزایشی بود که در هزینه‌های شهروندان دیده بودیم. در اروپا این اتفاق نیفتاد اما در آمریکا افتاد و جالب آنکه نه در طول همه‌گیری بلکه در سال ۲۰۲۱. لذا فکر می‌کنم، چه بسا طرف عرضه اتفاقاً در تطبیق با مخارج جدیدی که مردم تمایل داشتند پول خود را صرف آن کنند، به شکل بسیار چشمگیری تطبیق هم پیدا کرد، اما نکته اینجاست که نتوانست همه این افزایش را در خود جای دهد و چون مطمئنم سازوکاری که اتفاق افتاده حتماً از مثال من و آنچه اینجا گفتم پیچیده‌تر بوده، لذا شرح آن را به «جان» وامی‌گذارم و در این زمینه از او خواهم خواست که پاسخ ما را بدهد.

می‌دانید که «جان» خالق نظریه ثنوری مالی تعیین قیمت است. واقعا هنوز درک نمی‌کنم چرا یک فروشنده یا یک مغازه‌دار

در جایی باید به این فکر کند و تلاش کند بفهمد که آیا بدهی‌های او بازپرداخت می‌شوند و پس از آن تصمیم بگیرد که آیا و چگونه قیمت‌های خود را بالا ببرد. واقعا نمی‌دانم. برعکس خیلی ساده می‌توانم درک کنم که یک مقدار پولی در جیبمان داریم، با آن چیزی می‌خریم، چون اقتصاد قادر نیست به اندازه کافی برای همه از آن چیز تولید کند، قیمت آن چیز افزایش پیدا می‌کند. این سازوکار را خیلی خوب می‌توانم درک کنم اما نظریه «جان» و مکانیزم تصمیم‌سازی مالی یک فروشنده را هنوز درک نکرده‌ام. پس «بن»، بیا دوباره از دفاع تو از طرف عرضه شروع کنیم، بعد از «جان» بخواهیم سازوکارش را بیشتر برای ما توضیح دهد و نهایتاً «کریستی» تو در انتها یکبار دیگه به ما بگو که حقیقت چه بوده است! (خنده حضار)

بن برنانکه: خب، حتما توجه داشتید که من پیش شرط‌هایی را برای آنچه تکانه عرضه نامیدم ذکر کردم. بدیهی است که ما کاملاً مستقل از آنچه در سمت تقاضا اتفاق می‌افتد نیستیم و شما به اثر تقاضا بر افزایش مخارج روی تمامی کالاها اشاره کردید. شکی نیست که سیاست‌های مالی در آمریکا از طریق عوامل تقاضا و دیگر عوامل بر قیمت‌های سراسری انرژی اثرگذار شده است. اما نکته‌ای که بر آن ابرام می‌ورزم این است که آن عوامل، عوامل برون‌زا بودند. مانند همه‌گیری کووید-۱۹، واکسیناسیون و جنگ که آن‌ها دیگر نتایج سیاست مالی نبودند و از منظر سیاست‌گذار، عوامل برون‌زا به حساب می‌آمدند. در مورد هم‌سازی سیاست‌های مالی و پولی هم، ما در مدل آن را در یکی از معادلات در قالب تابع مطلوبیت بانک مرکزی وارد کردیم که آنجا فدرال رزرو بین تورم و بیکاری بده‌بستان می‌کند. بله آن‌ها می‌توانستند تورم را متوقف کنند اما شرط آن ایجاد ۲۰ درصد بیکاری بود و آن‌ها قرار نیست چنین کاری کنند.

لذا لازم است که عوامل تقاضا را به‌عنوان قسمت درون‌زای سیستم در نظر بگیرید که به یک تکانه برون‌زا یا تا حدی برون‌زا واکنش نشان می‌دهد. دیگر کیفیت‌های طرف تقاضا هم می‌تواند متأثر از جنگ و همه‌گیری مثال بزنم. بازگردم به صحبت‌های «کریستی» و صحبت او در این خصوص که مردم به نوعی کور شدند و نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند. ببینید، این واقعیت را از نظر دور ندارید که اقتصاد ما بدون افزایش بیکاری به حالت عادی بازگشت. این خیلی اهمیت دارد و البته فکر می‌کنم توضیح چنین پدیده‌ای صرفاً با داستان طرف تقاضا البته که دشوار است، حداقل کامل قابل توضیح نیست.



✎ جیسون فورمن: اما تقاضای خرید از بین رفت و باعث شد (وسط حرف «بن» وارد می‌شود)

✎ بن برناکه: فکر نمی‌کنم به این شکل بوده باشد. اگر تقاضای کاذب بوده باشد، شاید، که گمان ندارم. تقاضای کاذب هم بوده باشد در اپیزودهای پیشین تورم احتمال آن را می‌دهم نه الان. نگاه کنیم به دهه ۱۹۷۰، زمانی که در اوایل دهه تورمی به مراتب کمتر از تورم کنونی داشتیم، آن تورم ۶ یا ۶.۵ درصدی باعث شد تا «نیکسون» کنترل‌های قیمتی را اعمال کند و آن هم ناشی از یک تکانه عرضه بود، افزایش قیمت نفت، قیمت کالاها را بالا برد و انتظارات (تورمی) را تغییر داد. لذا است که فکر می‌کنم هم‌سازی پولی و مالی، بیشتر نوعی بازی با کلمات و عبارت‌ها است (تا اشاره به یک پدیده واقعی) و بر این گمانم که آنچه هم‌سازی خوانده شد بخشی از کارکرد درون‌زای سیستم است که طی آن بانک مرکزی (به‌عنوان یک قید) اجازه نمی‌دهد اقتصاد خیلی از آن فاصله بگیرد و (با در نظر گرفتن آن) تلاش می‌کند تابع رفاه اجتماعی خود را بهینه کند.

مطلب دیگری که ذهنم را مشغول کرد این بود که «جان» گفت باید بین افزایش موقت سطح قیمت‌ها و افزایش دائمی سطح قیمت‌ها و بین افزایش یکباره سطح قیمت‌ها و تورم تفاوت قائل شویم. راستش را بگویم، من خیلی روزنامه می‌خوانم و پسرمد! مردم این تمایزات را درک نمی‌کنند. فکر می‌کنم شهروندان عادی هیچ سرنخی نداشته باشند تا این تفاوت‌های ظریف را در تورم یا قیمت‌های بالاتر درک کنند.

نگرانی دیگری که می‌خواهم مطرح کنم این است که بسیاری از این تئوری‌های مالی قیمت، تئوری سطح قیمت‌ها، بر اساس فهم خودم می‌گویم گرچه متخصص آن‌ها نیستیم، این پیش‌فرض مهم را دارند که مردمان عادی صاحبان ایده‌های خاص در خصوص نحوه جبران کسری بودجه‌های دولت هستند. چطور می‌شود چنین فرض بنیادی را به آزمون گذاشت که آیا مردم واقعا ایده‌ای در این خصوص دارند یا خیر؟ آیا حتی خریداران اوراق دولتی (شهروندانی که در بازار سرمایه مشارکت می‌کنند) هم صاحب چنین ایده‌ای هستند که مثلا پاسخ دولت بلندمدت است یا خیر؟ سراسر آنکه، گرچه می‌توانم حدس‌هایی بزنم اما دقیق متوجه نشده‌ام که گفته‌اند (نمی‌گویند ادعای کیست) تورم اخیر عامل قرار گرفتن نرخ‌های بهره بسیار فراتر از حد معمول شده که زمینه‌ساز تعادل بلندمدت جدید در این نرخ خواهد شد. به‌نظر من با این حرف‌ها صرفا شناخت‌مان را دشوارتر می‌کنیم که آسان‌تر نمی‌کنیم.

✎ جیسون فورمن: بنابراین «جان» الان دو سوال دارم که از شما بپرسم. یکی (سوال «بن») در خصوص چپستی سازوکار (نظریه مالی تعیین قیمت) است که انتظارات شهروندان را به نوعی کنش تبدیل می‌کند تا در عمل قیمت‌ها را افزایش دهند و دومی که از خودم اضافه می‌کنم، این است که آیا بانک‌های مرکزی باید ملاحظاتی شما را در مدل‌های خود وارد کنند یا خیر؟ آیا آن‌ها اهمیت این موضوع را درک کرده‌اند؟ سایر پیش‌بینی‌کنندگان حرفه‌ای دیگر چطور؟ آیا آن‌ها هم باید از نظریه مالی تعیین قیمت شما استفاده کنند؟ یا اینکه پیش از این هم به نوعی سازوکار مد نظر شما را به شکل ضمنی در مدل‌ها وارد کرده بودند؟ شما اساسا سازوکار شناختی مفیدی را وارد مدل می‌کنید یا (به قول «بن») با این نظریه فقط دارید با کلمات بازی می‌کنید؟

✎ جان کاکرن: فقط می‌خواهم (خدمت اساتید خودم) عرض ادب و احترام کنم؛ این دور هم جمع شدن‌ها را دوست دارم. «بن» گفت هم‌سازی بخشی از کارکرد درون‌زای سیستم است و بدون هم‌سازی هم تغییر قیمت‌های نسبی اتفاق می‌افتاد و به‌نظر من اینجا نیازمند بحثی پرحاشیه‌تر هستیم. من هم‌همین را گفتم اما باید بر این مهم تمرکز کنیم که این هم‌سازی و انتخاب سیاست‌گذار در هم‌سازی یا عدم هم‌سازی است که تورم را یا فقط تغییر قیمت‌های نسبی را ایجاد می‌کند.

فکر می‌کنم ابهامی که در مورد اثرگذاری تقاضا به وجود آمده ناشی از این است که آیا ما تقاضا را باید صرفا در قالب منحنی فیلیپس و بازار کار اندازه‌گیری کنیم؟ مواقعی را به یاد می‌آوریم که تقاضا باعث تورم شده، رکود تورمی جهان در دهه ۱۹۷۰ را خوب به یاد بیاورید، یا آرژانتین یا بسیاری از کشورهای دیگر که تورم، به ویژه تورم مالی، فقط از مجرای بازارهای کار ظاهر نشدند. اما حالا که به اینجا رسیدیم (کوکرن دست‌انوش را به نشانه اشتیاق به هم می‌مالد)، فکر کنم از من خواستید یک سخنرانی کوتاه در مورد تئوری مالی تعیین سطح قیمت‌ها بکنم.

✎ جیسون فورمن (نشان می‌دهد علاقه‌ای ندارد و خطاب به حاضرین می‌گوید):

کتاب «جان» را بخريد، چند صفحه بود جان؟ (خنده حضار)

✎ جان کاکرن: می‌توانید به وب‌سایت من بروید، هنوز تعدادی هست



بن برنانکه (از فرصت سوء استفاده می‌کند و می‌گوید):

البته می‌دانید که، قیمت کتابش هم کشیده بالا (خنده شدید حضار)

جان کاکرن: نه برخی قسمت‌های کتاب به شکل رایگان هست و یک سری چیز دیگر در این زمینه. بگذریم به نظرم مطالبیم ناگفته باقی ماند (شروع می‌کند به شرح نظریه مالی تعیین قیمت). ببینید مساله خیلی ساده است. در یک تحلیل کاملا کینزی از سیاست مالی، ما نگران «برابری ریکاردویی» هستیم. آیا مردم واقعا می‌خواهند خرج کنند یا چون مالیات‌های آینده را می‌بینند، تلاش می‌کنند الان بدهی داشته باشند؟ در مورد مثال خاص شما که به هر شهروند یک میلیون دلار بدهیم، اگر اعلام کنید که فردا مالیات‌ها یک میلیون دلار افزایش پیدا می‌کند، آن‌ها دیگر آن یک میلیون را خرج نمی‌کنند بلکه نگاه می‌دارند. می‌دانیم با قاعده ارزش فعلی، بدهی تنها زمانی تورم‌زا است که مردم انتظار بازپرداخت آن را نداشته باشند.

برابری ریکاردویی: اشاره به دیدگاه «دیوید ریکاردو» در خصوص مالیات و بدهی دولت دارد که تا سال ۱۹۷۴ ناشناخته بود. در این سال برای نخستین بار «رابرت برو» با انتشار مقاله «آیا اوراق قرضه دولتی دارایی خالص هستند؟» غبار از این نظریه «ریکاردو» گرفت و آن را «برابری ریکاردویی بدهی و مالیات» نامید. شکل ساده شرح این برابری به این شکل است: می‌دانیم که طبق معادله اصلی کلان اقتصاد بسته، سرمایه‌گذاری حاصل کسر تولید از مصرف خانوارها و مخارج دولت است. ریکاردو بر این عقیده است که مصرف خانوارها ربطی به نرخ مالیات‌ها ندارد و مالیات‌ها مصرف را تحت تاثیر قرار نمی‌دهند، لذا این مخارج دولت است که بر انباشت سرمایه اثرگذار است و نه مالیات‌های دولت. در واقع تنها حجم مخارج دولت و نه نوع تامین منابع آن (از مالیات یا اوراق) است که اقتصاد را تحت تاثیر قرار می‌دهد و بدهی دولت (اوراق) یا مالیات دولتی تفاوتی با هم نخواهند داشت. این نظریه به «برابری ریکاردویی بدهی و مالیات» معروف شده است. اینکه چرا مالیات‌ها مصرف را تحت تاثیر قرار نمی‌دهند نیز به این خاطر است که مالیات‌ها به‌طور مستقیم وارد محدودیت بودجه و تابع ترجیحات خانوار نمی‌شوند و مطلوبیت خانوار تنها برآیندی از مصرف و استراحت آن است.

خوب انتظار داریم این بازپرداخت‌ها کجا صورت بگیرد؟ آنچه در نظریه مالی تعیین قیمت مدعی هستیم این است که قیمت

1. <https://www.jstor.org/stable/1830663>

همان ارزش فعلی سود سهام است و این قیمت‌های ارزش فعلی سود سهام را در تامین مالی‌های دولت وارد می‌کنم. اینکه دیگر در فضای انتظارات ناقص، مردم هنگام خرید سهام انتظارات خود از سود سهام آینده را از کجا می‌گیرند و مثلا چرا مردم فکر می‌کنند سهام «تسلا» ارزش بیشتری دارد، دیگر برای ما مشخص نیست اما آن‌ها به نوعی دارند این کار را می‌کنند. این ادعا به هیچ عنوان به این معنی نیست که ما قیمت‌ها را کنار بگذاریم، بلکه ارزش فعلی سود سهام راه را برای درکی بهتر از مسیر حرکت قیمت سهام در آینده باز می‌کند و در نظریه‌های مالی نیز به همین ترتیب است. در حالی که الان در مدل‌های خود برای پیش‌بینی تورم چنین فرض می‌کنیم که «جین» و «جو» سر میز می‌نشینند و به پیش‌بینی‌ها دفتر بودجه کنگره از کسری بودجه دهه ۲۰۵۰ دقت می‌کنند و این مبنای کنش آن‌ها و تصمیم‌سازی آن‌ها می‌شود. نه دنیا به این شکل کار نمی‌کند و این مدل‌ها نشان نمی‌دهد که سهام تسلا چه رفتاری خواهد داشت.

اما دنیا چگونه کار می‌کند؟ این باور عمومی در نهادهای دولتی ما وجود دارد که دیر یا زود، پس از اینکه همه چیز را امتحان کردیم، این بدهی را بدون متورم کردن آن پرداخت خواهیم کرد و مردم همواره حاضرند بدهی را به‌عنوان یک ابزار پس‌انداز نگه دارند و تا زمانی که به این ابزار ایمان دارند، سعی نمی‌کنند آن را خرج کنند. آن‌ها زمانی پس‌انداز خود را خرج می‌کنند که دیگر این ایمان را از دست می‌دهند. به همین دلیل است که بسیار دشوار می‌شود به یک پیش‌بینی دقیق از قیمت سهام و تورم رسید. همه این‌ها بدان معنا نیست که سازوکار مرکزی قیمت‌ها وجود ندارد و کار نمی‌کند. این سازوکار کماکان هسته اصلی است. دولت به شما پول می‌دهد و شما را بدهکار می‌کند تا بیرون بروید و آن را خرج کنید. اما اینکه شما بگویید من این را برای دوران بازنشستگی‌ام پس‌انداز می‌کنم، دیگر چیزی است که همه باید در مورد آن شرط‌بندی کنیم و این عدم اطمینان در نوع رفتار شهروندان است که شکست پیش‌بینی‌ها را رقم می‌زند.

جیسون فورمن: «کریستی» گویا می‌خواهید چیزی بگویید، در غیر این صورت می‌توانید اولین نفری باشید که به سوال بعدی من پاسخ می‌دهید.

کریستینا رومر: من فقط یک چیز می‌دانم، شما روی این موضوع به توافق رسیده‌اید که هر چند در اینجا تقاضا اهمیت



داشته، اما کاملا پذیرفته‌اید که عامل اصلی اختلالی است که در سمت عرضه وجود دارد. اما آنچه برای من خیلی مهم است، نقشی است که محرک‌های مالی و پولی می‌دهم و فکر می‌کنم (در شرح داستان ما) نقشی کلیدی بازی می‌کند. می‌خواهم به دهه ۱۹۷۰ بازگردم، زیرا فکر می‌کنم در مورد تورم حال حاضر، ممکن است بیشتر از آنچه فکر می‌کردم با «بن» مخالفت کنم. ما در دهه ۱۹۷۰ تکانه عرضه داشتیم. دلیل تورم در آن دوره این نبود که فدرال رزرو نمی‌خواست اجازه دهد نرخ بیکاری ۲۰ درصد شود، بلکه این بود که عمده‌اندانه یک سیاست انبساطی اجرا کرد. از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا پایان آن سیاست انبساطی را مد نظر بگیرید، ۱۵ سال از آن سیاست عمدی به شدت انبساطی گذشت تا در نهایت انتظارات (تورمی) را از بین ببریم و خودمان را در آن ماجرا که گرفتار آن شده بودیم پیدا کنیم. بنابراین من فکر می‌کنم شما (برنانکه) نمی‌خواهید ریشه‌های سیاست‌های تقاضای کل را آنجا (برای تحلیل تورم دهه ۱۹۷۰) رها کنید، همانطور که من نمی‌خواهم از سیاست‌های تقاضای کل در دهه ۲۰۲۰ بگذرم.

جان کاکرن: اجازه بده خیلی کوتاه جمله‌ای عرض کنم (خطاب به جیسون). در بستر انتظارات، چرا سیاست انبساطی مالی این بار بسیار تورمی‌تر از سال ۲۰۰۸ شد؟ «کریستی» خدا از سر تقصیرات بگذره، چون آن موقع در زمان سیاست‌های مالی انبساطی اوپاما تو آنجا بودی (خنده شدید کریستی که آن زمان رییس شورای مشاورین اقتصادی اوپاما بود). آن زمان با کسری بودجه مواجه بودیم و مساله ما موضوع حفظ سطح بدهی‌ها بود. همان موقع افرادی مثل من از چنین سیاستی انتقاد کردیم، اما شما بودید که هنر این کار را داشتید. این بار اما هیچ کدام از اینها نبود. کنگره قوانین لزوم برابری خرج و دخل را به حالت تعلیق درآورد. تماما تعهدات نهادی نسبت به این قاعده گویی اموری موقتی شدند. ما با اصرار بر بالا بردن بیش از اندازه هزینه‌های دولت چنین تعهدی را زیر پا گذاشتیم، و در اینجا آنچه (برای شهروندان) اهمیت دارد نحوه بازپرداخت این بدهی‌ها است، که معمولا (زمانی اقدام به خرید بدهی دولت می‌کنند) که آن را (با انتظارات) غیرتورمی خریده باشند. نه فقط (سخنرانی‌ها و) وعده‌ها، که نهادها چنین انتظاراتی را در (ذهن شهروندان) کنگذاری می‌کنند، اما چگونه می‌توان شرایط را به گونه‌ای تنظیم کرد تا سرمایه‌گذاران را متقاعد کنیم که بدهی را بازپرداخت خواهیم کرد؟ برخی از این شرایط در (سیاست‌های مالی انبساطی در مواجهه با بحران مالی) سال ۲۰۰۸ به واسطه

نرخ‌های بهره بسیار پایین وجود داشت که کمک زیادی کرد، (اما آن سیاست‌ها) در بحران کووید-۱۹ دیگر غایب بودند. لذا این باز به سوال اساسی شما بازمی‌گردد «جیسون»، که مردم چگونه چنین انتظاراتی را شکل می‌دهند؟

قاعده توازن خرج و دخل کنگره، مستلزم آن بود که هر لایحه‌ای که درآمدهای دولت را کاهش می‌دهد یا برنامه‌ای برای تخصیص به بودجه دولت اضافه می‌کند، تنها زمانی به تصویب برسد که یا از جای دیگر درآمدهای دولت مولدسازی کند و یا بودجه‌ای تخصیصی را از جای دیگر کاهش دهد. تنها برنامه‌های تامین اجتماعی و کاهش فقر از شمول این قاعده معاف بودند. این قاعده کنگره در دوره کووید لغو شد

جیسون فورمن: (خطاب به کاکرن) مثل اینکه دوست داری کریستی (مجددا) رئیس شورای مشاوران اقتصادی باشد؟

بن برنانکه: حداقل برای ۵۰ سال دیگر هم نباید به این صندلی فکر کند (خنده کریستی و حضار). فکر می‌کنم اینجا باید به چند نکته دقت کرد. تاکنون تلاش‌های متعددی برای تحمیل یک بودجه متعادل بد به دولت صورت گرفته و همه آنها تاکنون با شکست کامل مواجه شدند و لذا، درک اینکه دولت قرار است چه کاری انجام دهد، فهمیدن اینکه تعادل سیاسی نهایتا در چه فرایندی به تکامل می‌رسد، سوالی بسیار دشوار و پیچیده است. استدلال شما هم کماکان بر پایه (رفتار شهروندان در) پیش‌بینی سود سهام مبتنی بر قیمت سهام است که (پیش از این هم گفتم) یک نظریه قابل آزمایش نیست. منظورم این است که می‌توان در عمل به روند سود سهام نگاه کرد و در جستجوی یک الگوی عقلانیت خاص گشت. اما آیا واقعا مردم هم به این شکل عمل می‌کنند و این گونه انتظارات خود را شکل می‌دهند؟ فکر نمی‌کنم. مگر اینکه نظرسنجی یا چیزی (شبهه آن) داشته باشید، در غیر این صورت نمی‌دانم چگونه این مدعا را مطرح می‌کنید و البته واضح است که مخالف نظر شما هم نیستم. من کتابی درباره «آرتور بزن» نوشتم و همه چیز را در مورد تقاضا می‌دانم. من مقاله‌ای با «مارک واتسون» (و مارک گتلمر) دارم که می‌گوید در دهه هفتاد پیامدهای تکانه قیمت نفت، در نتیجه سیاست فدرال رزرو که اجازه اثرگذاری آن‌ها را داد (تعهد پایین فدرال رزرو به سیاست‌های تثبیت اقتصاد کلان)، به شدت بدتر شدند. بنابراین مطمئنا نمی‌گویم تقاضا اینجا موثر نیست، بلکه



فکر می‌کنم تورم اخیر در واقع داستانی کاملا منحصر به فرد با مختصاتی بسیار عجیب دارد. تاکید می‌کنم هیچ نمی‌گویم تقاضا مهم نیست.

«برنانکه» در کتاب «سیاست پولی آمریکا در قرن بیست و یکم» که سال ۲۰۲۲ منتشر کرده، از «آرتور برنز» به عنوان یکی از ضعیف‌ترین روسای فدرال رزرو یاد می‌کند که سیاست‌های او پیامدهای مخربی به بار آورد. او با انتقاد از «نیکسون»، معتقد است حکمت متعارفی که «برنز» را در این سمت خطیر قرار داد، خطرناک، مغشوش و ناکارآمد بوده و شناخت غلط «برنز» از ریشه‌های تورم را عامل شکست سیاست‌های کنترل تورم دانسته، مدعی است که «برنز» برخلاف جانشینان خود «پل ولکر» و «آلن گرینسپن»، قوه‌ی پایین‌تری در نظریه و سیاست‌گذاری داشت، به گونه‌ای که نتوانست داروی نرخ بهره بالا را با دوز لازم به آمریکایی‌ها تزریق کند و این باعث شد تا آمریکا در زمان صلح طولانی‌ترین دوره تورم را متحمل شود. منظور از مقاله مشترک با «واتسون» و «گنتر» نیز مقاله او با عنوان «سیاست پولی سیستماتیک و اثرات تکانه‌های قیمت نفت» در سال ۱۹۹۷ است.

جیسون فورمن: به گمانم جز اشاره‌ی کوتاه به شغل (کریستی)، هیچ‌کس مسائل مربوط به قدرت بازار، حاشیه‌های سود و غیره را مطرح نکرد. آیا کسی فکر می‌کند که این بخش مهمی از داستان یا بخش مهمی از راه حل تورم است؟ اگر فکر می‌کنید در اینجا هم نکته‌هایی هست، نیازی به طول و تفصیل هم نیست. فقط می‌خواستم مطمئن شوم که نظر شما را در این زمینه دارم.

بن برنانکه: ممکن است که بر سطوح قیمت تاثیر بگذارد. منظورم این است که پاره‌ای مشاهدات خاص وجود دارد، مثلا خدمات اینترنتی (گران‌تر) و چیزهایی از این قبیل. مثلا داروهای گران‌تر، اقلامی که در آمریکای گران‌تر از اروپا هستند. اما فکر نمی‌کنم شواهدی وجود داشته باشد که آنها بر نرخ تورم اثر بگذارند.

جان کاکرن: دقت کنید، از زمان «دیوکتیانوس» در سال ۳۰۰ پس از میلاد، تورم نان و گوشت شروع می‌شود، ما طمع، افزایش قیمت‌ها، احتکارکنندگان و گروه معمول مظنونان را هم آنجا مقصر

دانسته‌ایم. اما آن هم باز تغییراتی در قیمت‌های نسبی بوده، نه تغییر در سطح قیمت‌ها، (این شکل تغییر قیمت‌های نسبی) را باید در طبیعت اندکی تا حدودی بی‌ثبات انسان جستجو کرد که باعث پرشی ناگهانی در قیمت‌ها می‌شود و ناگهان هم از بین می‌رود و نمی‌تواند ریشه‌های تورم را توضیح دهد.

«دیوکتیانوس» برای ۶۶ سال (از ۲۸۴ تا ۳۱۱ بعد از میلاد) امپراتور روم بود. او متوجه شد که تورم اقلام اساسی باعث کاهش شدید دستمزد واقعی سربازهای رومی شده و اساس اقتدار امپراطوری روم را تضعیف کرده و لذا برای نخستین بار در تاریخ سیاست تثبیت دستوری قیمت (اقلام اساسی) را به اجرا درآورد. امروز از دوران سلطنت «دیوکتیانوس»، به عنوان یک امپراتور بسیار خوب یاد می‌شود. «دیوکتیانوس» تنها امپراتور روم است که داوطلبانه بازنشسته شد تا در مزرعه خود کلم بکارد و بفروشد و البته می‌تواند الگویی برای بسیاری سیاستمداران معاصر باشد. او یکی از معدود امپراتورهای روم است که توانست بازنشسته شود و به دلایل طبیعی از دنیا برود.

جیسون فورمن: و آخرین سوال من در این بخش این است که آیا برای تمامی اقتصاددانانی که اینجا نشستند، اهل تحقیق، جنبه‌هایی نو از شناخت پدیده تورم سراغ دارید که چراغ‌های سوال تازه‌ای در ذهن آن‌ها ایجاد کند؟ آیا مدل‌هایی داریم که در آینده باید به سمت آن‌ها برویم؟ شاید بگویید نیازی به مدل‌های جدید نداریم؛ چون طبیعت تورم اخیر تکانه‌ای بود که انتظارش را نداشتیم و شاید معتقدید باید مدل‌های جدیدی را اختیار کنیم چون این تورم به سیاست‌های مالی بازمی‌گردد. می‌دانیم که بخصوص شاهد موجی جدید از مطالعات بخشی هستیم که دوباره از الگوهای داده-ستانده استفاده می‌کنند و چنین روش‌شناسی‌هایی دارد مجدداً جدی می‌شود. آیا اتفاق تازه‌ای افتاده که مدل‌های بانک‌های مرکزی از آن‌ها غفلت می‌کنند؟

بن برنانکه: شاید نکته‌ای که باید بیان کنید این است که تورم اخیر پدیده‌ای جهانی بود و مثلاً کشورهای اروپایی بسته به سطح وابستگی خود به واردات انرژی، تاثیرپذیری‌های مختلفی را درک کردند. به هر روی، تنها امیدوارم با نگاهی به مطالعات تطبیقی در کشورهای مختلف بتوانیم شناخت بیشتری پیدا کنیم.

جیسون فورمن: پس اجازه بدید روشن‌تر سوالم را مطرح کنم. سوال من این است که آیا با توجه به عدم شناخت کافی

1. https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/1997/01/1997a_bpea_bernanke_gertler_watson_sims_friedman.pdf



در قبال تورمی که سال ۲۰۲۱ درک کردیم، آیا لازم است بانک‌های مرکزی حک و اصلاحی در مدل‌های خود انجام دهند؟ مثلا روش‌شناسی‌های دیگر در پیش‌بینی، اقتصاددانان چگونه و با چه تحقیقات اساسی‌تری می‌توانند به ما در پیش‌بینی تورم ۲۰۳۰ کمک کنند؟ یا نه آنها همین الان هم در مسیر درستی هستند و باید به همین سرهم‌بندی‌هایی که می‌کنند ادامه دهند؟ بنابراین سوال من این است که آیا در حال حاضر اقتصاددانان نگاه درستی دارند و ادامه همین مسیر مفید و موثر است؟

❖ کریستینا رومر: به گمانم خیلی عجیب است که نشست‌هایم و سعی می‌کنیم تشخیص بدهیم چه چیزی اشتباه بوده است. به عنوان یک حرفه‌ای احساس می‌کنم شناخت خود ما از تورم واقعا هنوز در آن سطحی که باید باشد نیست و فکر می‌کنم این امر دلایل مختلفی دارد. حال اما می‌دانیم تورم فوق‌العاده‌ای اتفاق افتاده است. (بخاطر) اینکه فکر می‌کردیم می‌توانیم هرچه می‌خواهیم خرج کنیم و این اصلا مهم نیست. هیچ وقت تا این اندازه محسوس نترسیده بودم زمانی که دیدم اگر فقط به تحریک تقاضا ادامه دهیم (و بیکاری را کم کنیم) بر خلاف پیش‌بینی برآمده از منحنی فیلیپس، دستاوری جز تورم نخواهیم داشت. لذا است که بر این عقیده‌ام که باید عمق بیشتری به مدل‌های خود بدهیم تا درک کنیم این سازوکارها چگونه کار می‌کنند و گرچه این بار با تکانه‌ای منحصر به فرد (کووید) مواجه شدیم، اما به نظر مشکل فراتر از این باشد. در خروج از رکود بزرگ نیز چالش‌های زیادی با پیش‌بینی تورم آتی داشتیم و گمان داشتیم که قرار است تورم خیلی زودتر از آنچه عملا اتفاق افتاد به اهداف مد نظر بازگردد. لذا بر این عقیده‌ام که اینجا هنوز با یک مساله باز و سوال بی‌پاسخ مواجه‌ایم

❖ جیسون فورمن: بنابراین، من می‌گویم چرا به این صحبت‌ها پایان نمی‌دهیم و به موضوع دوم جلسه یعنی تورم در زمان حال می‌پردازم و سوالاتی مطرح می‌کنم.

❖ جان کاکرن: (خطاب به جیسون) لطفا به قول خودت در دادن زمان بیشتر به من عمل کن تا الان از اون خیلی کوتاه استفاده کنم. به گمانم موضوع «سطح قیمت‌ها» ستونی برای دیدگاه‌های جدید خواهد شد. امروز اگر مساله تکانه‌های عرضه هم بوده، کسی (به‌طور دقیق) به موضوع (جراحی) تکانه‌های عرضه و تکانه‌های فیزیکی نپرداخته، بلکه ما شاهد پوسیدگی در

هسته تحلیل‌های (اقتصادی) هستیم. ما گیر افتاده‌ایم. مساله (پرداختن و تحلیل) پویایی‌ها (داینامیسم‌ها) است، صرفنظر از تکانه، پویایی‌های اقتصادی (جهان واقع) امروز در تضاد کامل با آن چیزی است که اقتصاددانان باور دارند. در یک مدل استاندارد نیوکینزی، پویایی‌ها به ما می‌گویند اگر نرخ بهره واقعی افزایش یابد، تولید و لذا مصرف رشد می‌کنند. امروز نه تنها هیچ کس دیگر در فدرال رزرو به این باور ندارد، بلکه هیچ کس در زندگی واقعی هم این را تجربه نمی‌کند. همانطور که «لری بال» ۱۳ سال پیش اشاره کرده، جهت منحنی فیلیپس اشتباه درک شده است. تورم بالاتر است که تولید بالاتر می‌آورد و تولید بیشتر چگونه از دل کاهش تورم بیرون می‌آید؟ علامت اصلی در پویایی‌های مدل (نیوکینزی) اشتباه درک شده است. بنابراین فکر می‌کنم مساله اصلی این است که قیمت‌ها از کجا می‌آید و پویایی مدل چگونه کار می‌کنند. مساله این است که ما اعتیاد پیدا کردیم که همه پیچیدگی‌هایی که روی آنها کار می‌کنیم را (نه نسبی) که مطلق ببینیم. لذا است که تحقیقات بنیادین زیادی به منظور درک پویایی‌های تورم، حتی بدون وارد کردن نظریه‌های مالی و زنجیره تامین، یا گرفته است.

«لارنس بال» در مقاله «پویایی‌های تورم و رکود بزرگ» در سال ۲۰۱۱، تورم آمریکا را از سال ۱۹۶۰ بررسی کرده و نشان می‌دهد منحنی فیلیپس تخمینی برای تورم سال‌های ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۷ دیگر قادر به توضیح تورم سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰ نیست؛ چراکه در این دوره شیب منحنی فیلیپس با تغییر واریانس تورم‌ها تغییر می‌کند. «بال» در این مقاله با استفاده از نظریه انتظارات عقلایی، منحنی فیلیپس نیوکینزی‌ها را باطل اعلام می‌کند.

❖ جیسون فورمن: «بن» اگر نظری در مورد نقطه نظرات «کریستی» و «جان» داری می‌شنویم، در غیر این صورت که به موضوع (دوم یعنی) تورم در زمان حال بپردازم

❖ بن برنانکه: خوب، خیلی سریع عرض کنم، فکر می‌کنم شما نیاز به چند موضوع جدید تحقیقاتی دارید. به گمانم موضوع این تحقیقات می‌تواند هم دوره پس از بحران مالی (سال ۲۰۰۸) و هم دوره تورم اخیر باشد. بسیاری از مسائل به باورها و انتظارات مردم برمی‌گردد؛ چراکه یک سیمای خودتقویت‌کننده خاصی در تورم را شاهدیم و این موضوع بسیار دشواری است که ما تحلیلی در مورد آن (فعلا) نداریم. مقاله من با «بلانچارد» سعی داشته

1. <https://www.imf.org/external/pubs/ft/wp/2011/wp11121.pdf>

تا معیارهای تورم انتظاری را در پویایی‌های مد نظر بگنجانند. بنابراین گرچه این تلاش‌ها شاید گامی کوچک در مسیری درست باشد، اما برای درک (بهتر این پدیده) توسط عامه مردم نیازمند مطالعات زیادی هستیم. به گمانم این سوال در خصوص آینده مطرح است که آیا در صورت تکرار تجربه شبیه اپیزود اخیر (کووید-۱۹)، شهروندان بیشتری خواهند توانست تورمی شبیه تورم ۲۰۲۱ را پیش‌بینی کنند یا خیر؟

«برنانکه» و «بلانچارد» در مقاله‌ای با عنوان «تحلیلی بر تورم دوره همه‌گیری در یازده اقتصاد» در سال ۲۰۲۴ مقاله‌ای در تکمیل مقاله سال ۲۰۲۳ خود (که از آن زمان به مقاله BB شهرت پیدا کرده و در بانک‌های مرکزی کشورهای مختلف مرجع محاسبات تورمی شده) نوشته، نشان داده‌اند تکانه‌های قیمت نسبی و عرضه گرچه در ابتدا باعث افزایش تورم شده‌اند، اما با معکوس شدن این اثرات، این ظرفیت‌های بازارهای کار کشورها بوده که به عامل نسبتاً مهم‌تری در تعیین میزان تورم تبدیل شده‌اند. کشورهای مختلف بسته به آسیب‌پذیری نسبت به تکانه‌های انرژی و قیمت و میزان کمبودها، تورم مختلفی را تجربه کرده‌اند. همچنین تفاوت قابل توجهی در میان کشورها در اثرگذاری ظرفیت بازار کار بر تورم دستمزدی و در نتیجه بر تورم قیمتی وجود داشته که مختصات دوره تورم باگشتی را تعیین نموده است. در دوره باگشتی هر چه ظرفیت‌های خالی بازار کار کشورها بیشتر بوده، با بیکاری کمتری به اهداف تورمی رسیده‌اند. در این مطالعه آن‌ها شواهدی کاملاً متضاد با اثرات مداوم تکانه‌های قیمت نسبی در دهه ۱۹۷۰ (شکست در انتظارات تورمی، ایجاد ماریپیج قیمت-دستمزد در نتیجه شاخص‌سازی خودکار دستمزدها و در ادامه اثرگذاری دستمزدهای واقعی بر تورم) ارائه می‌کنند که به عقیده نویسندگان ناشی از انتظارات تورمی تثبیت‌شده‌تر، ثبات بیشتر دستمزدهای واقعی، اعتبار بیشتر سیاست‌های پولی نزد شهروندان و شاخص‌سازی‌های ضعیف‌تر دستمزدی در کشورها است.

جیسون فورمن: موضوع بعدی که قرار است زمان کمتری را صرف آن کنیم، زمان حال و آینده‌ی نزدیک تورم است که دو جنبه متفاوت از این پدیده هستند. «کریستی»، می‌خواهم بر خلاف دور اول ابتدا پیام سراغ شما، در اینجا دو سوال داریم که می‌توانید به یکی یا هر دوی آنها بپردازید. یک سوال مبانی

پویایی‌هایی تورم است. آیا نرخ تورم به ۲ درصد برمی‌گردد؟ الان در ۲.۵ درصد گیر کرده است؟ ممکن است دوباره (موج‌های تورمی جدید) زنده شوند؟ سوال دوم این است که آیا تغییرات سیاستی جدید پرزیدنت ترامپ بر تورم تأثیر خواهد گذاشت یا خیر؟ (سیاست جدید تعرفه‌ای، مهاجرتی، پولی، مالی و انرژی چه مزایا یا معایبی دارند؟ در خدمتیم «کریستی»

کریستینا رومر: در پاسخ به سوال اول شما، باید ببینیم در حال حاضر دقیقاً در چه نوع مسیری قرار داریم و من خیلی متحیرم از اینکه تا چه حد بعید می‌دانستیم برای مدت طولانی در نرخ ۲.۵ درصد گیر بیفتیم. گمان می‌کردیم که قرار است به شکلی پایدار و مستقیم پایین بیاید و به سطح هدف (فدرال رزرو ۲ درصد) برگردد اما دیدیم که به شکلی پرشی در هر ماه نسبت به ماه قبل پایین آمد و لذا متأسفانه الان کمی بالاتر از جایی که قرار بود باشیم، هستیم و به نظر می‌رسد که این تهدید وجود دارد که تورم بخواهد در همین سطح باقی بماند و فراتر از اهداف قرار گیرد. البته این به هیچ وجه فاجعه نیست. می‌توانیم مفصل بحث کنیم که آیا ۲.۵ درصد هم می‌تواند یک هدف خوب جدید باشد یا خیر. آنچه که مهم است این است که الان که در سطح تورم بالاتری قرار داریم، فشار تورم را درک کنیم و به رسمیت بشناسیم و من تا حدودی متعجب شده‌ام که چرا فدرال رزرو در چنین شرایطی مشتاقانه به دنبال پایین آوردن نرخ‌های بهره رفته است، چراکه هنوز احساس نمی‌کنم خیلی راحت بتوانیم به هدف ۲ درصد برگردیم. (در مورد سوال دوم) هم بدیهی است که دولت جدید سرکار آمده و خنده‌دار است، دیروز در پانلی بودم که به شکلی وادار کردند تا در مورد سیاست‌های احتمالی ترامپ و اثرات احتمالی آن صحبت کنم و البته آنچه حقیقتاً مرا شگفت‌زده کرد این بود که اعضای پانل بر این گمان بودند که تغییرات اساسی در پیش رو خواهیم داشت.

به گمانم درست است که سیاست‌های کاهش مالیات ترامپی اتفاق خواهد افتاد و (نسبت به گذشته) به احتمال زیاد کاهش مالیات بیشتری را تجربه خواهیم کرد، قطعاً وضع تعرفه خواهیم داشت، مطمئناً با مهاجرت کمتری مواجه خواهیم شد، احتمال دارد اخراج (مهاجرین) بیشتری را ببینیم. اما عقیده دارم که تمامی این‌ها در سطح کلان اقتصاد و در اثرات کلان کلی خود، برآیندی کوچک دارند. در واقع ممکن است اثرات بسیار بزرگی بر افراد، خانواده‌ها و همه اینها داشته باشند، اما از نظر اثرگذاری بر اقتصاد کلان، فکر می‌کنم احتمالاً تأثیر اندکی به بار بیاورند. حال

1. https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2024/05/WP91_Bernanke-Blanchard.pdf



چرا این را می‌گوییم؟ کافی است به ترامپ فکر کنید، می‌دانید که او کاهش مالیات را تمدید می‌کند، درست است؟ آیا این سیاست نسبت به قانون فعلی، یک تغییر فرمان مالی بزرگ به حساب می‌آید؟ به نظرم اصلا این طور نیست. چنین سیاست‌هایی (تخفیف مالیات) همیشه بوده‌اند، درست است؟ در دولت بایدن-هریس هم، بسیاری از تخفیف‌ها به اجرا درآمدند اما (بر خلاف ترامپ که مالیات ثروتمندان را می‌خواهد کاهش دهد) فقط مشمول افراد با درآمد کمتر از ۴۰۰ هزار دلار شدند. بنابراین، در خالص برآیند مالی سیاست، تغییر چندانی نخواهیم دید. بنابراین، به گمانم (صرفنظر از اینکه این تخفیف مالیاتی شامل چه گروهی شود) سیاست‌های انبساطی دولت ادامه خواهد یافت و اینجاست که اگر فدرال رزرو (با سیاست پولی مناسب) واکنش نشان دهد، تا حدودی تورم‌زا خواهد بود. گرچه که فکر می‌کنم قرار نیست در کل خیلی تورم‌زایی بزرگی باشد.

به همین ترتیب، بر خلاف نظر «جان»، فکر می‌کنم وضع تعرفه، اگر سیاست‌های تعرفه‌ای جدید گسترده‌ای داشته باشیم، از آنجا که به نوعی منظومه قیمت‌های نسبی را به هم خواهد زد و اگر قرار باشد قیمت برخی از کالاها بالا برود، دیگر اینجا (صرفاً تغییر قیمت‌های نسبی نیست) و ما با تغییر در سطح قیمت‌ها به‌طور کل مواجه خواهیم شد؛ چراکه برخی از این کالاها گران می‌شوند (و در ادامه به قیمت‌های قبلی بازخواهند گشت) و این تغییر در سطح قیمت‌ها خودش را در آمارها به شکل یک دوره تورمی نشان می‌دهد. به گمانم کاهش امکان مهاجرت هم می‌تواند برآیندهایی از همین دست به بار بیاورد. در پاره‌ای بخش‌ها به‌طور قطع دستمزدها افزایش خواهد یافت که باعث می‌شود قیمت‌ها را در آن بخش‌ها افزایش پیدا کند. بنابراین، فکر می‌کنم همه این سیاست‌ها در کنار هم تورم‌زا خواهند بود هر چند که گمان دارم تورم‌زایی اندکی به بار می‌آورند. بنابراین، اگر فدرال رزرو کماکان به همان سیاست‌های اعلام شده قبلی پایبند باشد و ما شاهد این تغییرات سیاستی دوره ترامپ باشیم که حداقل اثراتی بر تورم دارند، چنانچه تا آن زمان به نرخ تورم زیر ۲ درصد نرفته باشیم، با یک فشار تورمی مواجه خواهیم شد. اما نکته آخری که باید به آن اشاره کنم تهدیدی است که متفق‌القول از ناحیه کارگزاران جدید دولت در قبال استقلال فدرال رزرو وجود دارد که فکر می‌کنم باید از چنین نگاهی بترسیم. با این سوءتفاهم یا چیزی شبیه آن مواجه‌ایم که سیاست‌های دیگری امکان‌پذیر بوده و فدرال رزرو می‌توانسته به شکل دیگری پاسخ دهد. مثلاً اینکه آن‌ها نتوانستند به سرعت نرخ بهره را

پایین بیاورند و می‌توانند الان حتی نرخ بهره را بالا ببرند و تورم را به ۲ درصد بازگردانند. صرفنظر از این‌ها، اگر فشارهایی برای اخراج «جی پاول» (رییس فدرال رزرو) وجود داشته باشد، یا به طرق مختلفی فدرال رزرو را تحت فشار گذاشته باشند، پدیده‌ای است که می‌تواند بسیار آسیب‌زا باشد.

✎ جیسون فورمن: «جان»، بگذار از فرصت بهتر استفاده کنیم. لطفاً تخمین بزن چند درصد ممکن است مردی را رییس جمهور کرده باشیم که گفته باشد «من پادشاه بدهی هستم»، «من متخصص کنار آمدن با بدهی هستم»، «هیچ کس بهتر از من بدهی ندارد»، «هر وقت کارها خوب پیش نرفته، بدهی‌هایم را به تعویق انداخته‌ام». حال تصور کن چنین آدمی (مانند کسب و کارهای شخصی که اداره کرده) بخواهد اقتصاد را زمین بزند تا (با اعلام ورشکستگی) فقط نیمی از بدهی‌های دولت آمریکا را بازپرداخت کند (همه از خنده منفجر می‌شوند)

✎ جان کارکن: در جریان هستی که سیاستمداران حرف‌های جالبی می‌زنند. این‌ها به ایمان مردم (در اطمینان به بازپرداخت بدهی‌ها) و پاره‌ای نهادها که «الکساندر همیلتون» بنا نهاد بازمی‌گردد و (شهروندان آمریکایی امروز) واقعا گرفتار اسلاف او (همیلتون) و نگاهشان در بازپرداخت بدهی‌هایی، که چندین دهه تجمیع شده‌اند، هستند. صادقانه، چندان به جدی بودن این حرف‌ها اعتقادی ندارم و اگرچه باعث شد خیلی بخندیم، اما به هیچ عنوان از نظر من چنین حرف‌هایی صحیح نیست. در ضمن دوست ندارم خیلی چیزها را هم پیش‌بینی کنم؛ چون خیلی ساده آدم را به اشتباه می‌اندازند.

✎ جیسون فورمن: می‌خواهم بابت این نگاه بلندمدتی که داشتی ازت تقدیر کنم. گرچه هرگز نخواهیم فهمید که چرا (ترامپ انتخاب شد)

✎ جان کارکن: بگذار در موضوع و تورم حال حاضر صحبت کنم.

✎ جیسون فورمن: آره (به بحث برگردیم). در مورد تورم فعلی صحبت کن.

✎ جان کارکن: من که هیچ وقت تو دام‌هایی که تو پهن می‌کنی نمی‌افتم (خنده حضار).



جیسون فورمن: آره داشتیم برات دام پهن می‌کردم (خنده حضار)

جان کارکن: در ابتدا بگذارید به همه یادآوری کنم که پیش‌بینی تورم کاری بس دشوار است. کمی توضیح می‌دهم. کلان مدرن به ما می‌گوید که تورم به نوعی مانند قیمت سهام است. اگر کسب و کارها می‌دانستند که در سال آینده تورم چقدر می‌شود، همین الان قیمت‌های خود را افزایش می‌دادند و ما بلافاصله با تورم مواجه می‌شدیم. تمامی آن چه شما در مورد نظریه مالی ارزش فعلی سهام و تعیین قیمت پیش از این گفتید در مورد منحنی فیلیپس هم صدق می‌کند. تورم همیشه تا حدودی غیرقابل پیش‌بینی است. اما در مورد پویایی‌های فعلی تورم، به نظرم مسیر مورد انتظار بسیار خوش‌خیم خواهد بود. در پایان گرمای سرخ‌پوست کش چرخه‌های تجاری هستیم و فقط کافی است کمی گردن بلندش را سمت ما کند (از مسیری که داریم منحرف شویم) تا روندهای بدی اتفاق بیفتد. دلیل دقت پایین در پیش‌بینی تورم هم همین است که تورم ۹۰ درصد سرچشمه در چستی تکانه‌های بعدی و نوع واکنش سیاست‌گذاران به آن دارد. حال کمی وقت خود را صرف تورم آتی می‌کنم. در مورد تعرفه، فکر کنم مانند تمامی افراد حاضر در این اتاق مخالف آن هستم. مخالف بودن با تعرفه بخشی از قرار جمعی ماست که اساسا با این مخالفت یک اقتصاددان به حساب آییم.

البته ریشه این مخالف هم به اقتصاد خرد بازمی‌گردد و نه به تورم. همانطور که «کریستی» هم پیش از این اشاره داشت، تعرفه‌ها یک تکانه در قیمت‌های نسبی به حساب می‌آیند و همه می‌دانیم که تکانه‌های قیمت‌های نسبی چطور کار می‌کنند. (پیش‌تر) گفتم که نباید قیمت‌های نسبی را با تورم اشتباه گرفت و تورم ریشه در همسازهای (پولی و مالی) دارد. اثرگذاری تعرفه‌ها خود وابسته به (تغییرات) نرخ ارز است و اگر نرخ ارز پس از وضع تعرفه‌های جدید افزایش پیدا کند (کاهش ارزش پول ملی)، یا اثرگذاری تعرفه‌ها را کاملاً منتفی کند یا سطح اثرگذاری آن‌ها را به مقدار زیادی پایین می‌آورد. همچنین لازم به یادآوری است که تعرفه‌ها مالیات شرکتی بر واردات هستند که به مصرف‌کنندگان منتقل می‌شود. در واقع تا حدودی (صرفاً نوعی جابجایی در منابع مالیاتی (از مالیات بر درآمد شرکت‌ها به مالیات بر مصرف‌کنندگان) به حساب می‌آیند. نباید چندان نگران اثر تورمی تعرفه‌ها با توجه به مالیات‌های شرکتی بودن آن‌ها باشید و البته اثر جدی تورمی هم ندارند؛ چون صرفاً یک تکانه در قیمت‌ها

نسبی هستند. اجازه دهید یادآوری کنم که آمریکا در سده ۱۸۰۰ گرچه تعرفه‌های بسیار بالایی داشت اما شاهد کاهش قیمت‌ها بود و همچنین در دهه ۱۹۳۰ هم با وجود تعرفه‌هایی بالاتر، کاهش قیمت بیشتری را تجربه کرد. لذا برآیند این اثرگذاری‌ها چندان (حتمی و) واضح نیست.

اگر اینجا روی اثر تورمی (تعرفه‌ها) تمرکز کنیم به خطا رفته‌ایم. مالیات‌ها را همیشه بر اساس درآمدها و تحریفی که ایجاد می‌کنند ارزیابی کنید. سیاست‌های اقتصاد خرد را همیشه بر مبنای اثرات اقتصاد خرد تحلیل کنید. تورم مجموع تغییرات نسبی قیمت نیست. تورم پدیده اقتصاد کلان است و به شکل هم‌سازی سیاست‌ها (سیاست‌های پولی و مالی) بازمی‌گردد. دیدگاه دیگری که در خصوص تورم حال حاضر دارم، این است که اقتصاد آمریکا درگیر یک معضل مالی طولانی‌مدت است و لذا بدیهی است که انتظارات بلندمدت به مراتب بدبینانه‌تر از انتظارات دارندگان اوراق عادی باشد. معضل اصلی این است که نرخ باور و ایمان (به بازپرداخت بدهی‌ها) دارد آسیب می‌بیند. احتمال کمی می‌دهم که «پارتیزان‌های مدافع بدهی» (سیاست‌گذارانی که به دنبال تحمیل نظم و انضباط مالی به دولت‌ها و حامی خریداران اوراق بدهی هستند. اصطلاحی است که در دهه ۱۹۸۰ در مباحث مالی اقتصادی پا گرفت) سرکار بیابند. مکانیزم تفکر من این‌گونه نیست. عقیده دارم که گرچه هر دویدنی نیازمند نوعی تکانه است، اما تنها یکی از اتفاقاتی است که ممکن است به واسطه این سیستم مالی اصلاح‌نشده شاهد آن باشیم (تنها برآیند مثبت با بی‌شمار برآیند منفی). این تمام چیزی است که من باید در مورد وضعیت دشوار زندان مانند فعلی می‌گفتم، اما می‌خواهم بعداً سه دقیقه برای بحث نهایی به من وقت بدهید.

جیسون فورمن: «بن»، همان سوالات. الان کجا هستیم؟ تأثیر ترامپ چیست؟ و اینکه آیا نظری در مورد آنچه «کریستی» در مورد غافلگیری از عجله فدرال رزرو برای کاهش نرخ بهره گفت دارید؟ کاهش نرخ بهره در حالی که تورم (در نرخ بالاتر از هدف فدرال رزرو) گیر افتاده است. یا اینکه شما هم غافلگیر شده‌اید؟ به نظر شما آیا این سیاست اشتباهی است؟ آیا با چنین سیاستی مخالفتی ندارید؟

بن برنانکه: من باید در این زمینه کمی بیشتر از دیگر اعضاء پنل احتیاط کنم؛ چون نمی‌خواهم از جانشین خود انتقاد بی‌مورد کنم. اول، اجازه دهید فقط بگویم که اگر مدل «مقاله



بی-بی» را در نظر بگیرید و با داده‌های سری زمانی با آن قیمت واقعی انرژی و قیمت مواد غذایی و غیره را پیش‌بینی کنید، به همین نرخ ۲.۵ درصدی تورم و ۴ درصدی بیکاری خواهید رسید. به نظر می‌رسد که این مدل به خوبی با داده‌های واقعی مطابقت دارد. همچنین همان‌طور که پیش‌تر گفتم، یکی دیگر از نتایج این مدل، این است که نشان می‌دهد پاره‌ای سیاست‌ها، اثرگذاری اندکی در تورم خواهند داشت، اما در عین حال تورم فعلی در کاهش هم به شدت پایداری دارد که نشان می‌دهد به رغم از میان رفتن بسیاری از الگوهای بنیادی تکانه عرضه در تورم اخیر، عبور از این آخرین مایل (نیم درصد آخر) به واسطه همین ویژگی پایداری سخت‌تر خواهد بود. نظر شخصی من این است که هنوز می‌توانیم (برای این نیم درصد آخر) روی پاره‌ای دیگر از اختلالات عرضه که هنوز از بین نرفته‌اند حساب کنیم که مواردی مانند اجاره‌بها، بیمه خودرو و مانند آن از این دست هستند. لذا امیدوارم که تورم در آینده بدون هزینه‌های اقتصادی قابل توجه بهبود پیدا کند و البته این بهترین حدسی است که می‌زنم (و بسیار خوشبینانه دارم نظر می‌دهم)

موافقم که سیاست‌های ترامپ، صرف نظر از اعتباری که از منظر مالیه عمومی دارند، احتمالاً از نظر تاثیر بر نرخ تورم کم‌رنگ خواهند بود. همان‌طور که «کریستی» هم اشاره کرد، سیاست مالی در حال حاضر تقریباً در همان جایی که باید باشد قرار دارد. ممکن است چند کاهش بیش از اندازه (در پاره‌ای موارد هم) وجود داشته باشد و ممکن است برخی از هزینه‌ها (مخارج دولت) هم کاهش پیدا کنند. نمی‌دانم این‌ها تا چه اندازه اثرگذار و مهم خواهند بود. مثلاً سیاست مهاجرت حتماً روندی کند و نامشخص دارد و لذا به احتمال زیاد تاثیر چندانی بر تقاضای کل و توازن عرضه کل نخواهد داشت، زیرا شما صرفاً افرادی را که در حال حاضر مشغول کار هستند در نظر می‌گیرید، اما افرادی را که وارد بازار کار می‌شوند (و مهاجرین جدید قانونی و غیرقانونی) را نادیده می‌گیرید. البته یک احتمال جالب می‌دهم که ممکن است اکنون آن را دست کم بگیریم و آن این است که با سرکوب مهاجرت‌ها مشکلات اساسی در پاره‌ای صنایع خاص مانند ساخت و ساز ماشین‌آلات کشاورزی ایجاد شود که این می‌تواند همزمان با وضع تعرفه بر (پاره‌ای محصولات کشاورزی مانند) گوجه فرنگی و الوار در تعامل قرار بگیرد و مشکلاتی ایجاد کند. فعلاً در برخی از صنایع خاص و این امکان وجود دارد که در صنایع دیگر هم تکرار شود.

به نظر مردم (در عالم واقع) در تفاسیر خود نسبت به اینکه آیا تغییر قیمتی که شاهد آن هستند یکباره است یا نه، بسیار پیچیده‌تر از آنچه «جان» فکر می‌کند، رفتار می‌کنند. این ممکن است به نحوی انتظارات آنها را تحت تاثیر قرار دهد و این همان چیزی است که باید به آن توجه (بیشتری) کرد. ما تجربه تعرفه‌ها را داشته‌ایم. پیش‌بینی (اثرات تورمی) آن بسیار دشوار است؛ چون نمی‌دانیم که آیا رییس‌جمهور می‌خواهد آنها را به‌طور موقت و با هدف چانه زنی بالا ببرد یا اینکه می‌خواهد آنها را برای همیشه بالا نگه دارد و لذا سوالات زیادی در مورد اینکه (اثرات تورمی) آن‌ها تا چه اندازه بزرگ خواهد بود وجود دارد. به دو نکته هم حتماً دقت کنید. یکی این که حتی در حالت تغییر مدل، تعرفه کماکان یک تکانه در طرف عرضه است و از آنجا که همزمان پیامدهای تولیدی و قیمتی دارد، پاسخ نرخ تورم به تعرفه‌ها از پیش مشخص نیست و دوم اینکه ما «کتاب‌های کله‌غازی» (مربوط به تصمیمات سال) ۲۰۱۸ فدرال رزرو را هم (امروز) داریم که نشان می‌دهد متخصصین فکر می‌کنند اثرات تورمی تعرفه‌هایی که آن زمان اعمال شده چندان جدی نبوده و نیازی به واکنشی خاص نداشته است. صرف نظر از شرایط بسیار غیرمعمول، از جمله خطرات سیاسی که اشاره کردید، به نظر نمی‌رسد که این‌ها (سیاست‌های ترامپ) مسیر تورم را به شکل جدی تغییر دهند.

فدرال رزرو تا ماه جون سال ۲۰۱۰ دو «کتاب سبز»^۱ و «کتاب آبی»^۲ معروف داشت. «کتاب سبز» به وضعیت فعلی اقتصاد و آنچه می‌توانست در مسیر پیش روی سیاست‌ها رخ دهد می‌پرداخت و «کتاب آبی» چگونگی اثرات سیاست‌های مختلف در خصوص نرخ بهره را بررسی می‌کرد. از این تاریخ فدرال رزرو با تلفیق دو کتاب سبز و آبی، کتاب جدیدی به نام «کتاب کله‌غازی»^۳ منتشر کرد که در واقع دربردارنده تحلیل‌های عمیق و حرفه‌ای است و اعضای کمیته فدرال رزرو قبل از هر جلسه مطالعه می‌کنند و شامل پیش‌بینی‌های مختلفی است در مورد آنچه می‌تواند در خصوص روند آتی اقتصاد روی دهد. جامعه اقتصادی علاقه زیادی به نسخ این کتاب به لحاظ نوع تحلیل و تفسیر، مدل‌ها و مواخذ و به ویژه پشت‌پرده‌های سیاست‌گذاری

1. https://www.federalreserve.gov/monetarypolicy/fomc_historical.htm#greenbooks
2. https://www.federalreserve.gov/monetarypolicy/fomc_historical.htm#bluebooks
3. https://www.federalreserve.gov/monetarypolicy/fomc_historical.htm#tealbooks

دارد (مثلا در تعرفه‌های جدید ترامپ الان نگاه می‌کنند که در خصوص اثرات دور اول جنگ تجاری ترامپ در این کتاب چه آمده است). شعب دوازده‌گانه فدرال رزرو به نوبه خود کتاب دیگری هم تحت عنوان «کتاب بڑ»^۱ تدوین می‌کنند که هر ساله هشت بار منتشر می‌شود و در آن هر بانک فدرال رزرو اطلاعات شرایط اقتصادی فعلی منطقه خود را با گزارش‌گیری از مدیران مرکزی و شعب زیرمجموعه و مصاحبه با فعالان کلیدی تجاری، اقتصاددانان، کارشناسان بازار و منابع دیگر گردآوری می‌کند. تمامی این اطلاعات به تفکیک منطقه و بخش خلاصه شده و در قالب «کتاب بڑ» توسط فدرال رزرو اصلی منتشر می‌شود. آخرین نسخه منتشر شده «کتاب کله‌غازی»^۲ که ماه دسامبر سال ۲۰۲۴ بیرون آمده مربوط به تصمیمات سال ۲۰۱۸ است و آخرین نسخه منتشر شده «کتاب بڑ»^۳ مربوط به ژانویه سال ۲۰۲۵ است.

می‌خواهم موافقت خود را با تاکیدی که «کریستی» در مورد ضرورت حفظ استقلال فدرال رزرو کرد هم اعلام کنم. به‌نظرم حقیقتا حیرت‌آور است که از کجا به کجا رسیده‌ایم. زمانی که «گرینسین» رئیس (فدرال رزرو) بود، شخصا به کاخ سفید می‌رفت و (به مقامات مالی) درباره تنظیم بسته مالی مشورت می‌داد (برنانکه دارد این رفتار را نقد می‌کند). اما امروز دیگر هرگز چنین اتفاقی نمی‌افتد چون فدرال رزرو به خوبی درک کرده که باید در مقام برنامه‌ریزی باقی بماند و این در سخنان «پاول» به خوبی مشهود است. بنابراین آنچه باید اضافه کنم این است که نسبت به این موضوع (استقلال فدرال رزرو) نسبتا خوش‌بین هستم، اما فکر می‌کنم که نوع ارتباط کارگزاران دولتی و فدرال رزرو دیگر تنها چیزی نیست که باور بازارهای مالی به سیاست‌ها را تداوم می‌بخشد. این موضوع نیازمند جلب حمایت کنگره و مردم است، اینکه بیشتر توضیح بدهیم چرا کاری را انجام می‌دهیم و بیشتر توضیح بدهیم چرا از دست دادن استقلال فدرال رزرو از دیدگاه ما به دلیل اثراتی که دارد چیز بسیار بدی است و چه اثراتی بر تورم و بازار خواهد داشت.

جان کاکرن: «جیسون» یک سوال از «بن» دارم و البته می‌دانم تمایلی ندارد که زیاد در این زمینه اظهارنظر کند (کاکرن گویا از

مخالفت‌های دائمی برنانکه با نظراتش به تنگ آمده)، اما چرا به انتظارات اشاره نکردید؟ من فکر می‌کنم اگر نگاهی به آینه عقب بیاندازیم و تورم ۹ درصدی را ببینیم، بهتر درک خواهیم کرد که تورم مانند سوسک‌های فاضلاب است (که دائما از بین می‌بریم و باز ظاهر می‌شود). فقط به این دلیل که شما از ۱۰۰۰ به ۵ عدد آخر رسیده‌اید به این معنی نیست که بگویید «خوب شد و از اینجا به بعد دیگر سرخوریم و لذت ببریم». به این ترتیب فدرال رزرو فقط می‌خواهد بگوید «قول می‌دهیم دیگر از این کارها نکنیم، اما تضمین می‌دهیم دوباره تورم را تجربه کنیم».

بن برنانکه: به‌نظرم آنچه واقعا فدرال رزرو گفته درست بوده و آن این است که اگر قرار است به تغییر اهداف هم فکر کنیم، ابتدا باید به تورم ۲ درصدی برسیم و ما نمی‌توانیم اعتبار خود را در این راه فدا کنیم. در ضمن در خلال حرف‌های خود پیش از این اشاره کردم که فکر می‌کنم شاید در آینده، انتظارات مردم سریع‌تر تورم را درک کند؛ چرا که تورم اخیر را دیگر دیده‌اند. افرادی که از ما جوان‌تر هستند تا پیش از این چیزی به نام تورم را به یاد نمی‌آوردند. بنابراین، فکر می‌کنم این مهم است، اما این نیز درست است که شاخص‌های استاندارد انتظارات تورمی مانند «تیبیس»، «گرت ایونز»، «نظرسنجی‌ها»، پیش‌بینی‌های «اس.پی.آف»، «نظرسنجی میشیگان» و مانند آن هیچ نشانه غیرعادی را از نظر سطوح فعلی انتظارات تورمی نشان ندادند. سوال جالبی است که آیا آن‌ها در آینده حساس‌تر و دقیق‌تر خواهند شد یا خیر؟

جیسون فورمن: در این خصوص دو نقطه‌نظر دارم. مقدماتی اینکه به گمان خودم فکر می‌کنم با صحبت‌های دیگر سخنرانان موافق هستم، اما اگر فکر می‌کنید به این شکل به نظر نمی‌رسد، لطفاً به من اطلاع دهید. با این نظر کاملاً موافقم که تورم در ۲.۵ درصد گیر کرده است. اگر به رشد دستمزدها نگاه کنید، رشد دستمزدی که ما شاهد آن هستیم بیشتر از آن چیزی است که انتظار داشتیم و بیشتر با دنیایی با تورم ۳ تا ۳.۵ درصد همخوانی دارد تا ۲.۵ درصد. علاوه بر این من هم در این اجماع هم‌داستان هستم که که سیاست‌های «ترامپ»، گرچه که امروز احتمال اجرایی شدن آن‌ها بیشتر شده، اما به احتمال زیاد اثراتی نسبتا ناچیز خواهند داشت. به‌نظرم یک روایت عددی مفید خواهد بود. بیابید فرض کنیم اگر ۰.۳ تا ۰.۴ به تورم موجود اضافه شود، افزایشی ناچیز است. اگر نرخ تورم به جای ۲.۵ حال حاضر، ۲.۹

1. <https://www.federalreserve.gov/monetarypolicy/publications/beige-book-default.htm>
2. <https://www.federalreserve.gov/monetarypolicy/files/FOMC-20180926tealbooka20180914.pdf>
3. https://www.federalreserve.gov/monetarypolicy/files/Beige-Book_20250115.pdf



شود دیگر شما در دنیایی زندگی خواهید کرد که فدرال رزرو به کاهش نرخ‌های بهره فکر نمی‌کند و چنانچه این ۲.۹ درصد برای یک سال به طول انجامد، آن‌ها بالا بردن نرخ‌های بهره را مد نظر قرار خواهند داد. در حالی که اگر آن تورم افزایشی ناچیز را نداشته باشیم، بلکه نرخ ۲.۵ درصد کنونی به سمت ۲.۴ و سپس ۲.۳ برود، ممکن است فدرال رزرو به سمت کاهش نرخ‌های بهره برود. بنابراین من فکر می‌کنم شما در دنیایی هستید که در آن سیاست‌های «ترامپ» بیشتر شبیه دست‌انداها هستند تا فجایع. بر این گمانم در دنیایی هستیم که جهت حرکت ما به سمت ثبات، کاهش یا افزایش نرخ‌ها، می‌تواند به سیاست‌های «ترامپ» هم بستگی پیدا کند. می‌بینم که «کریستی» دارد سر تکان می‌دهد، بنابراین فکر می‌کنم آنچه گفتیم را (قبول دارد) و به عنوان اصلاحیه‌ای دوستانه برای نظرات خود می‌پذیرد. نکته‌ی دومی که باید در مورد فدرال رزرو بگویم این است که سعی کرده‌ام بنشینم و در روای خودم فکر کنم (الان) رئیس‌جمهور هستم و تنها هدفم این باشد تا بهترین نهادی که تا به حال آمریکا داشته است (فدرال رزرو) را نابود کنم، با وجود اینکه از زمانی که «بن» آن را ترک کرد هم کمی وضعیت بدتری هم پیدا کرده است. با خودم به این نتیجه رسیدم که نمی‌توانم این مأموریت را در چهار سال انجام دهم. برای این کار باید دو انتصاب (شخصاً) داشته باشم. من دو تا رییس فدرال رزرو را خودم تعیین خواهم کرد. و اگر انتخاب‌های من به ویژه رادیکال باشند، سایر افراد در «کمیته بازار آزاد فدرال» به حرف افراد منتصب من را گوش نمی‌کنند. من فکر می‌کنم در هشت سال آینده، اگر دو رئیس‌جمهور مبنای اقدام خود را چنین نگاهی (در تخیل من) بگذارند، به هدفی که مد نظر داشتم خواهیم رسید. شما حداقل چهار رییس فدرال رزرو منتصب خواهید داشت و لذا دولت می‌تواند (برای تخریب این نهاد مهم) از قدرت خود در مورد تعیین فردی که می‌تواند رییس فدرال رزرو باشد استفاده کند.

برای این برنامه تخریب، نیازی هم نیست که دو رییس‌جمهور از یک حزب چنین برنامه‌ای را دنبال کنند. اگر پریزدنت «ترامپ» (جمهوری خواه) فردی را در این سمت گمارد که کاملاً جنگ طلب و سیاسی باشد و رییس‌جمهور بعدی از دموکرات‌ها باشد، آن‌ها نیز به شکل منطقی بگویند نمی‌خواهیم حماقتی که «باراک اوباما» در انتصاب یک جمهوری خواه دوآتشفه کرد را مرتکب شویم و رییس فدرال رزرو را از میان جمهوری خواهان انتخاب نخواهیم کرد و فرد شایسته این سمت را از میان حزب خودمان برخواهیم گزید، یعنی دقیقاً کاری که «ترامپ» کرد.

آنگاه با فدرال رزرو مواجه خواهید شد که بیشتر شبیه برخی آژانس‌های تنظیم مقررات مستقر در واشنگتن دی.سی. است که در آن دو نفر را انتخاب می‌کنید که هم متخصص نیستند و هم به شدت سیاسی هستند و روسای آن‌ها به تناوب بین دو حزب دست به دست می‌شوند و این به باور من، گرچه طی چهار سال اتفاق نخواهد افتاد و محتمل‌ترین سناریو هم نیست اما خطر بیخ گوش ما است و می‌توانم سناریوی فدرال رزرو را ببینم که (به نوعی در این خصوص) «کریستی» و «بن» هر دو درباره آن (و چنین خطری) صحبت کرده‌اند.

بن برنانکه: خطر بیخ گوش ما این است که کنگره ساختار قانونی فدرال رزرو را تغییر دهد.

جیسون فورمن: کاملاً درست است اما به گمانم از آنجا که چنین کاری حداقل به ۶۰ رای در کنگره نیاز دارد، فکر می‌کنم انجام این کار بسیار سخت است. اگر کسی می‌خواهد توضیح بیشتری در مورد تورم حال بدهد، خوشحال می‌شویم کماکان در این موضوع بمانیم، در غیر این صورت می‌توانیم به موضوع تورم آینده بپردازیم. گویا نظری نیست و لذا باید بگویم فدرال رزرو در حال بازبینی چارچوب، راهبردها، ابزارها و تمامی سیاست‌های خود و مواردی از این دست است و افراد متفاوت بسیاری موضوعات مختلف را در مورد ضرورت تغییر هدف تورم مطرح کرده‌اند. آیا ضرورتی دارد تا نحوه شفافیت و شکل فعلی سیاست‌گذاری‌های فدرال رزرو (هدف‌گذاری‌های قبلی و تلاش برای دستیابی به آن‌ها) را تغییر دهیم؟ آیا باید هدف‌گذاری متوسط تورمی و انعطاف‌پذیر را تغییر دهیم و به سمت چیز دیگری مانند نوعی قانون تکلیفی برویم؟ دوست داریم همه توصیه‌های شما را برای آنچه که فدرال رزرو باید در طول پنج سال آینده در این خصوص یا در مورد نرخ بهره انجام دهد را بشنویم. «جان»، ما با تو شروع می‌کنیم و با دیگر اعضا پتل ادامه خواهیم داد.

جان کاکرین: بسیار خوب. من دو روایت در مورد آخرین تورم، سیاست‌های مالی زیاد و همسازي‌ها در قبال تکانه عرضه گفتیم. همه این‌ها به سیاست مالی و پولی برمی‌گردد و من فکر می‌کنم سوال اصلی تورم این است که چگونه به تکانه بعدی واکنش نشان خواهیم داد. مسلم است که تکانه‌ای در آینده پیش رو خواهیم داشت. آنفولانزای پرنندگان ممکن است شیوع پیدا کند



با عواقبی بدتر از کووید. چین می‌تواند تایوان را محاصره کند و یک تکانه عرضه تجاری فاجعه‌بار و بحران مالی بیافریند. قرار است چه اتفاقی در تکانه بعدی بیفتد؟ خوب، عمو سام این دفعه برای رسیدگی به بحران، نجات سیستم مالی، حمایت از مردم در مشکلات، که در حرف‌های «کریستی» هم بود، با ۱۰ تریلیون دلار به میدان می‌آید، با محرک‌ها و شاید هزینه‌های نظامی کلان. اما آیا ۱۰ تریلیون دیگر پس‌انداز وجود دارد که مایل به ننگ داشتن بدهی دولت و عدم تلاش برای خرج کردن آن باشد. امروز بازارهای اوراق قرضه می‌گویند، صبر کنید، همین دوره ۲۰ درصد از دارایی ما (به واسطه تورم) کاسته شد و نظام تامین اجتماعی، مراقبت‌های بهداشتی و هزینه‌های لاتاری گونه هم اصلاح نشده‌اند. چگونه می‌خواهید این همه بدهی را بازپرداخت کنید؟ انتظارات تورمی با توجه به خطراتی که از امروز به یاد خواهند آورد آغاز خواهد شد و فدرال رزرو تحت فشار قرار می‌گیرد تا دوباره بدهی‌های جدید بخرد، تا نرخ بهره را پایین نگه دارد، تا وام‌هایی که می‌گیرد ارزان‌تر تمام شوند. لذاست که تورم (آتی) اتفاقاً می‌تواند کمترین مشکل ما باشد. چه اتفاقی می‌افتد وقتی آمریکا و سایر دولت‌ها نتوانند آنچه را که در بحران بعدی نیاز دارند، تامین کنند؟ چگونه با آن تکانه بعدی روبه‌رو خواهند شد؟

نسخه شماره یک. از به سخره گرفتن آنچه دفعه قبل رخ داده دست بردارید. صرفاً عذرخواهی از اینکه سگ خیالی دفترچه تکالیف شما را خورده، بهانه‌هایی برای توجیه تورم ۱۰ درصدی است و پس از این هر بار که تکانه‌ای روی دهد این تورم ۱۰ درصدی دوباره تکرار خواهد شد. من نمی‌خواهم باور کنم که نهادهای آمریکایی قادر به توقف تورم نیستند و صرفاً (عامدانه) اجازه می‌دهند هر زمان که تکانه‌ای روی داد یک جریان تورمی ایجاد شود. اگر واقعا تورم نمی‌خواهید، لازم است انتخابات‌های سیاسی دیگری داشته باشید. آن انتخابات‌ها چه هستند؟ اگر، همانطور که «کریستی» گفت، این تورم نتیجه یک اشتباه (سیاستی) بود و نه یک نکول عامدانه «لوکاس-استاکی»، در بحران بعدی به شکل موثرتری هزینه کنید. صرفاً به افرادی که به کمک‌ها نیاز دارند کمک کنید، هلکوپترهایی (که از آسمان بر سر همه پول می‌ریزند) را زمین‌گیر کنید.

نسخه شماره دو. اگر می‌خواهید خرج کنید و وام بگیرید، باید وعده‌های معتبری در مورد مزادهای آتی برای بازپرداخت بدهی داشته باشید، تا این بدهی‌ها تورم‌زا نشوند، البته اگر تورم‌زایی را دوست ندارید.

نسخه شماره سه. اینکه از (تکانه‌ها) درآمدزایی نکنید. فدرال رزرو باید بتواند اجازه دهد تا نرخ‌های بلندمدت (بهره) بدون خرید تریلیون‌ها بدهی خزانه‌داری افزایش پیدا کنند و باید خود را برای افزایش سریع نرخ‌های کوتاه مدت آماده کند، حتی اگر خزانه‌داری از جهات دیگری فریاد بزند که نرخ‌ها را پایین نگاه دارید. گرچه فدرال رزرو حتی یک اونس از (ویزگی) استقلال تاریخی خود را برای مبارزه با این تورم به کار نگرفت، اما اگر می‌خواهد تا در بحران بعدی به جنگ تورم برود، نیازمند طراحی‌ها و نقشه‌هایی برای این نبرد است. همچنین فدرال رزرو باید مساله «تسلط سیاست‌های بخش مالی بر بخش پولی» را حل کند. اگر فدرال رزرو نرخ‌ها را افزایش دهد، ارزش دارایی‌های بانکی و اوراق قرضه شرکتی کاهش پیدا می‌کند و (به همین خاطر در تورم اخیر) فدرال رزرو اجازه نداد این اتفاق بیفتد. در این شرایط همه نهادهای تشنه نجات فریاد خواهند زد «ریسک سیستمی! ناکارآمدی بازار! ارزش دارایی‌های ما کاهش پیدا کرد!» اگر فدرال رزرو می‌خواهد با نرخ‌های بالاتر (بهره) با تورم مبارزه کند، باید آن این نهادهای مالی وابسته به فدرال رزرو را از دور خارج کند. اصلاحات نظارتی نوعی اصلاحات ضد تورمی هستند.

نسخه شماره چهار. فدرال رزرو اگر نمی‌خواهد دفعه بعد با تکانه‌های قیمتی نسبی با تورم مواجه شود، باید اجازه دهد برخی از قیمت‌ها کاهش پیدا کنند. بنابراین شاید کاهش قیمت و دستمزد در نهایت چیزی بدی نباشند. عمیق‌تر نگاه کنیم، اگر این کار را نکنید، مانند همیشه قیمت‌ها و دستمزدهای چسبیده در همه مدل‌های ما، اصلی‌ترین دلیل مشکلات می‌شوند. خوب، باید چسبندگی قیمت‌ها را کاهش دهیم یا حداقل لایه‌های قانون و مقرراتی را که باعث چسبندگی قیمت‌ها می‌شوند را حذف کنیم. گرچه این‌ها اصلاحاتی از نوع خرد و نظارتی است، اما کلیدی هستند و اجازه نمی‌دهند تا قیمت‌های نسبی دوباره به تکانه‌های قیمت نسبی تبدیل شوند.

نسخه شماره پنج. حتی اگر فدرال رزرو ظرفیت دیدن تکانه بعدی و تمایل به مبارزه با آن را داشته باشد، آیا در جهانی واقعی هم فدرال رزرو می‌تواند با تکانه بعدی مقابله کند؟ نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی امروز ۱۰۰ درصد شده است. هر یک درصدی که فدرال رزرو نرخ بهره واقعی را افزایش می‌دهد، یک درصد از تولید ناخالص داخلی را به عنوان هزینه‌های بهره بیشتر برای جبران بدهی‌ها صرف می‌کند. در هر مدل تورمی، نه فقط مالی، سیاست مالی در حال حاضر یا در آینده سخت‌تر خواهند



شد، چون باید هزینه‌های بهره‌دهی را پرداخت کنند. تصور کنید فدرال رزرو به کنگره بود و بگویید، می‌دانید، ما برای مبارزه با تورم به سطوح نرخ بهره واقعی دهه ۱۹۸۰ نیاز داریم. شما باید حدود ۳ درصد از تولید ناخالص داخلی را برای مدت یک دهه صرفه‌جویی کنید. می‌توانید صدای خنده کنگره را بشنوید. در هر مدل تورمی، اگر کنگره هزینه‌های بهره و بدهی را نپردازد یا نتواند پرداخت کند، نرخ‌های بهره بالاتر، تورم را افزایش می‌دهند. بدون کمک سیاست‌های مالی، فدرال رزرو (به تنهایی) نمی‌تواند تورم را (صرفاً) با نرخ‌های بهره بالاتر کاهش دهد. این اتفاق بارها و بارها در تثبیت‌های ناموفق تورم در سراسر جهان رخ داده است.

بنابراین نگرانی اصلی من نبود «پارتیزان‌های مالی» نیست، بلکه جای خالی (سیاست‌های) مالی است. فضایی برای استقراض برای تامین مالی تکانه بعدی، فضایی که بپذیرد هزینه‌های بهره اضافی بیشتری روی بدهی‌ها بدهد، زمانی که فدرال رزرو می‌خواهد نرخ‌های بهره را برای مبارزه با تورم افزایش دهد. اکنون نظم بخشیدن و پر کردن جای خالی سیاست‌های مالی برای کنترل تورم بدل به امری حیاتی شده و البته هم آسان‌تر و هم سخت‌تر از آن چیزی است که (در ظاهر) به نظر می‌رسد.

مساله کلیدی بازگرداندن این ایمان به (صاحبان) مازادهای کوچک (به شکل پس‌انداز) است که چندین دهه است دارند بدهی‌ها را پس از تکانه‌ها پرداخت می‌کنند. این که امسال (مثلاً) با تخفیف مالیات‌ها) کسری مالی خواهیم داشت اهمیت چندانی ندارد، اصلاحات دائمی در هزینه‌کردهای مالیاتی و مالیات‌ستانی‌ها و اصلاحات کلان رشد را به مراتب بیش از کلنجار رفتن معمول با کدهای مالیاتی اهمیت دارند. همانطور که می‌بینید، تاکید من بر تکانه‌ها و نهادها است. بر این عقیده‌ام آن چیزی که باید اصلاح کنیم، نگرش‌ها است. مساله این است که فدرال رزرو پیش‌بینی‌ها خود را هدف قرار می‌دهد، در حالی که در فدرال رزرو باید بیشتر به این فکر کنیم که سیاست‌های پولی و سیاست‌های مالی چگونه باید به رویدادهای نامشخص آتی واکنش نشان دهند. فدرال رزرو بانک‌ها را تست استرس می‌کند تا ببیند آنها چگونه به سناریوهای تکانه واکنش نشان می‌دهند. فکر می‌کنم خود فدرال رزرو باید تست استرس بدهد و روی سیاست‌های خود برای واکنش به سناریوهای تکانه بزرگ کار کند. زمانی که فدرال رزرو این کار را کرد، بعد می‌تواند برود به سراغ «بررسی»، سرانجام بررسی‌ها چه شد؟

منظور «کاکرن»، سیاست «بازبینی چارچوب» فدرال رزرو است که از آن به‌عنوان تجزیه و تحلیل منظم پنج‌ساله رویکرد

فدرال رزرو در سیاست‌های پولی یاد می‌شود و نوعی بحث و گفتگوی غیررسمی بین سیاست‌گذاران به شمار می‌رود. پس از نشست بررسی چارچوب سال ۲۰۱۹، فدرال رزرو چارچوب خود را در سال ۲۰۲۰ در قبال همه‌گیری کووید-۱۹ اصلاح کرد تا بیشتر بر اهداف اشتغال و رشد تمرکز کند و اجازه دهد تا آمریکایی‌ها یک دوره تورم بالا را برای جبران تورم‌های پایین در بیشتر سال‌های دهه ۲۰۱۰ تجربه کنند. بسیاری از اقتصاددانان از جمله اینجا کاکرن، این رویکرد و سوءاستفاده فدرال رزرو از شرایط را مورد انتقاد قرار داده‌اند و معتقدند بانک مرکزی نسبت به تورم سال ۲۰۲۱ واکنشی ضعیف داشته است. فدرال رزرو در پاسخ عنوان کرده که در بیشتر سال‌های دهه ۲۰۱۰، فدرال رزرو هیچ مداخله‌ای نداشته (نرخ هدف نزدیک صفر) اما به واسطه شرایط مالی بسیار ضعیف، نرخ تورم پایین‌تر از نرخ هدف قرار گرفت و این یکی از دلایل ورود آمریکا به یک دوره بلندمدت رکود اقتصادی بود. لذا این بار فدرال رزرو تورم بالا را خطر چندانی تلقی نکرد و سعی نمود تا بیشتر به اشتغال و رشد فکر کند.

می‌بینید که مشکلات ساختاری بزرگتری وجود دارد. چگونه قرار است در مورد تامین مالی بعدی، تکانه بعدی و تکانه عرضه بعدی، انتخاب‌های متفاوت و سخت داشته باشیم؟ در مورد «بررسی چارچوب» حال حاضر نیز فقط یک نظر در مورد آن دارم. این تورم درس بزرگی داشت. تورم اخیر دو درس ارزشمند را به همه یادآوری کرد. اول اینکه تورم به همه آسیب می‌زند اما بیکاری فقط به افرادی آسیب می‌زند که شغل خود را از دست می‌دهند. دوم اینکه رای دهندگان واقعا از تورم عصبانی هستند و لذا کیبوترها ممکن است بخواهند شاهین شوند (در میان سیاست‌گذاران فدرال رزرو، طرفداران سیاست پولی انبساطی در حمایت از رشد و تورم‌زایی را کیبوترها و طرفداران سیاست پولی انقباضی برای مقابله با تورم و ایجاد رشد پایین‌تر را شاهین‌ها خطاب می‌کنند). من نیز مانند رای دهندگان، مخالف کیبوترها هستم. مردم واقعا باهوش هستند. گرچه سخنگوی فدرال رزرو گفته تورم رفت و مردم نباید اینقدر عصبانی باشند اما مردم واقعا از سطح قیمت عصبانی هستند و هیچ فایده‌ای ندارد که به آن‌ها بگوییم تورم گذرا بود و دیگه می‌توانید خرج کنید (بهباهای ضعیف آوردن برای اقدامی اشتباه)، فایده‌ای ندارد و پیامد همه این‌ها البته افتادن در خطای «اوراق با بهره صفر» بود (این خطا زمانی رخ می‌دهد که نرخ بهره اسمی کوتاه‌مدت در صفر یا نزدیک آن قرار می‌گیرد و باعث ایجاد تله نقدینگی و محدود کردن ظرفیت‌های بانک مرکزی در تحریک رشد



می‌شود). بله، مردم واقعا از این افزایش سطح قیمت‌ها عصبانی هستند و دوران «اوراق با بهره صفر» به ما آموخت که تورم پایین و ماریپیج کاهش تورم یک افسانه است. شما می‌توانید با تورم کم زندگی کنید. «چارچوب» قدیمی فدرال رزرو وعده می‌داد که کسری‌ها را با تورم بالاتر در آینده جبران خواهد کرد و شاید «چارچوب» جدید باید تورم‌های بالاتر دیروز را با تورم کمتر آینده جبران کند تا سطح قیمت را حداقل تا جایی که ممکن است به سطح قبلی خود بازگرداند.

❖ جیسون فورمن: «جان» هیچ مطمئن نیستیم که مردم افسردگی را بیشتر از افزایش سطح قیمت دوست داشته باشند.

❖ جان کارکن: درسته، من هم می‌گویم دوره‌های تورم پایین باعث افسردگی نمی‌شود و ما به تازگی یاد گرفتیم که حتی بعد از ۱۰ سال نرخ بهره صفر در آمریکا، هیچ ماریپیج کاهش تورمی اتفاق نمی‌افتد و آموختیم که بعد از ۳۰ سال نرخ بهره صفر در ژاپن هم، هیچ ماریپیج کاهش تورمی نخواهیم دید. لذا تورم پایین ممکن است آنقدرها هم که فکر می‌کنید بد نباشد و بازگرداندن سطح قیمت به جایی، حداقل به جایی که بود، چیزی است که درسی بگیرد که مردم به چه چیزی اهمیت می‌دهند.

❖ جیسون فورمن: کریستی نوبت شماست.

❖ کریستینا رومر: بسیار خوب. اجازه دهید با سیاست مالی شروع کنم، زیرا بر خلاف آنچه انتظار داشتیم در اینجا موضوعی بحث‌برانگیزتر داشته باشیم اما خود را در هم نظری هولناکی (توافق روی مبانی اما تحلیل‌های متفاوت) با «جان» می‌بینم (کریستی با لبخند و به حالت شوخی می‌گوید).

❖ جان کارکن: (می‌خندد) من هم خودم را در توافقی کاملا ناخوشایند با شما می‌بینم.

❖ کریستینا رومر: پس برابریم (خنده هر دو). فکر می‌کنم این بینش که به فضای بیشتری برای (سیاست) مالی نیاز داریم، ایده‌ای حیاتی است. «جان» به درستی به این موضوع اشاره کرد، به سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ برگردید و بیکاری ۱۰ درصد را به یاد آورید. آن زمان بود که اقتصاددانان (کریستی وقتی می‌گوید مردم منظورشان اقتصاددانان هستند!) به دنبال راهی برای کنترل

کسری بودجه می‌گشتند و (آنچه دیدیم) فقط سیاست‌هایی احمقانه بودند. فکر می‌کنم بسیاری از ما (آن زمان) وقت زیادی را صرف این موضوع کردیم.

❖ جیسون فورمن: و شما این را پیش‌تر هم گفتید.

❖ کریستینا رومر: درسته، اما این تصور وجود دارد که بله، درست است که به محرک مالی بزرگ نیاز داریم، اما مواقعی که اقتصاد در اشتغال کامل است نباید کسری بودجه‌ای به میزان ۶ درصد تولید ناخالص داخلی ایجاد کنید. نیاز به محرک مالی به این معناست که در زمان‌های رونق به مالیه خانه خود انضباط لازم را بدهید تا فضای اجرای سیاست‌های مالی موثر را به هنگام سختی و رکود داشته باشید. به‌نظرم درک چنین نگرشی بسیار حیاتی است و لذاست که امروز از خط سیری که سیاست‌های مالی کشور در پیش گرفته بسیار بیمناک هستم. گرچه فکر می‌کنم خیلی بیشتر از «جان» نگران فقدان «پارتیزان‌های مالی» هستم اما حرف‌هایی که او می‌زند از یک طرف برای من خنده‌دار بودند و از طرف دیگر ایده‌هایی واقعا وحشتناک هستند. در دنیایی که سیاست‌گذار مقداری عصبی شده، به ناگهان هر جا را نگاه می‌کنید سرشار از کسری شده، بعد مبتنی بر نگرشی سهل‌انگانه و غیرجدی (تصادفی و بی‌مایه)، به این نتیجه می‌رسد که همین الان باید تغییر ساختار (مالی) بدهم، مجبور نیستیم بدهی‌ها را بازپرداخت کنیم و همه این‌ها مشکل بزرگ‌تری ایجاد می‌کند.

❖ جیسون فورمن: «کریستی» قبل از اینکه به سخنان خود در مورد فدرال رزرو ادامه بدهی، خواستم ببینم می‌توانم سوالی بپرسم؟ چون گویا سطح توافق مباحثین در این خصوص پایین آمده، می‌خواهم مقداری هم‌نظری ایجاد کنم و بپرسم که آیا در این موردی که می‌گویم با من موافقت یا با «جان». من با تمامی گزاره‌هایی که اینجا در مورد سیاست مالی گفتید موافقم، اما تمامی این جمله‌ها چیزی در مورد تورم ندارند، بلکه بیشتر به مواردی مانند نرخ‌های واقعی بهره، رشد اقتصادی، ریسک‌های آتی اقتصاد و توانایی برخورد با تکانه‌های آینده برمی‌گردند. اینجا شما نقد «جان» را بیشتر می‌پذیرید یا نقد «جیسون» را؟ طرف کی هستید؟

❖ کریستینا رومر: من طرف تو هستم، جیسون.



جیسون فورمن: عالی شد (به کاکرن تیکه می‌اندازد)، ادامه بده لطفاً

کریستینا رومر: مساله ضرورت توسعه فضای مالی اساساً به این موضوع برمی‌گردد که در زمان بروز مشکلات، با ابزارهای مالی به جنگ آن‌ها بروید. حال به فدرال رزرو می‌رسیم، یعنی جایی که پاره‌ای انتقادات نسبت به عملکرد آن بروز کرده است. ما با فدرال رزرو صحبت کردیم و ایده‌ای در سال ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ مطرح شد تا این نهاد چارچوب عملکردی خودش را بازبینی کند. نتیجتاً فدرال رزرو یک «بازبینی چارچوب» مجددی را در سیاست‌های خود پیش گرفت و پاره‌ای رویه‌های کلی خود در نحوه واکنش به اقتصاد، تورم و مانند آن را اصلاح کرد.

و اما مشکل، اگر می‌شد با همسر و همکارم «دیوید رومر» مطالعه‌ای انجام دهیم، می‌فهمیدم که این بازبینی چارچوب (فدرال رزرو) چه نقشی داشته و چرا فدرال رزرو از زمانی که تورم از هدف خود عبور می‌کند تا شروع به افزایش نرخ بهره، یک سال زمان از دست می‌دهد. اتفاقاً بخش عمده‌ای از مباحثی که در جلسات بررسی چارچوب درگرفت، از جنس همین صحبت‌های امروز ما بود، اینکه منحنی فیلیپس (نه نزولی) که تخت است. واقعا در این کشور مشکلات متعددی داریم، از جمله اینکه برخی (اقتصاددانان ما) فکر می‌کنند داغ کردن بازار کار (و افزایش دستمزدها) چیز خوبی است (در نقد کاکرن می‌گوید)

«کریستینا رومر» یکی از بهترین مورخان کلان اقتصادی حال حاضر دنیا است و همسر او «دیوید رومر»، اقتصاددان آمریکایی نیویورکی، استاد اقتصاد سیاسی دانشگاه برکلی کالیفرنیا و نویسنده کتاب «اقتصاد کلان پیشرفته» است که در ایران در مقطع تحصیلات تکمیلی همه دانشجویان تمام یا چند فصل از آن را می‌خوانند. شاید بد نباشد بدانید که «گریگوری منکیو» نقش ساقدوش داماد در عروسی «دیوید رومر» را داشته و برعکس. همچنین آن‌ها هیچ نسبتی با «پل رومر»، نظریه‌پرداز رشد درون‌زا و برنده جایزه نوبل سال ۲۰۱۸ ندارند، گرچه نام یکی از سه فرزند خود را «پل» گذاشته‌اند. از جمله دستاوردهای ارزشمند مشترک اقتصادی این زوج می‌توان به دو مقاله مهم اشاره کرد که در یکی با بررسی اقتصاد آمریکا در دهه ۱۹۵۰ نشان داده‌اند که بخشی از اعتبار رشد اقتصادی پایدار این دهه اقتصاد را باید به حساب سیاست‌های خوب فدرال رزرو

نوشت و در دیگری ۲ پیشنهاد می‌کنند که تصمیم‌سازان فدرال رزرو اگر نگاه کوتاه‌مدت داشته باشند و تا آنجا که ممکن است بر محاسبات کارمندان حرفه‌ای فدرال رزرو تکیه کنند، به نتایج بهتری خواهند رسید.

کریستینا رومر: به این نکته ظریف دقت کنید که ما همیشه دو وظیفه حفاظت از تورم و حداکثر اشتغال را برای خود متصور بوده‌ایم. در شرایط فعلی و وضعیت خاصی که با آن مواجهیم، بر این گمانم که امروز به هدف حداکثر اشتغال اهمیت بیشتری می‌دهیم یا به نوعی دیگر تصور جدیدی داریم که می‌توانیم این دو هدف را با هم و به اتفاق داشته باشیم و این دو ذاتاً در تضاد با هم نیستند. بنابراین فکر می‌کنم که مثلاً در فدرال رزرو و در چارچوب‌های آینده‌نگرانه آن‌ها گفته می‌شود که تا زمان رسیدن نرخ تورم به ۲ درصد و رسیدن اشتغال به حداکثر میزان خود، نرخ‌های بهره را افزایش نخواهیم داد. به این دلیل بود که به رغم تجربه تورم ۷ درصدی آنها احساس نمی‌کردند که به حداکثر هدف اشتغال خود رسیده‌اند و لذا هیچ کاری انجام ندادند. به نظر مشکل همین جاست. اینکه فکر کنیم می‌توانیم اقتصاد را (دائماً در یک درجه حرارت بالا نگه داریم) و داغ اداره کنیم. در بازبینی آینده‌نگرانه چارچوب‌های فدرال رزرو، دریافته‌ام که دیدگاه عموم سیاست‌گذاران پولی، قطعاً از زمان «پل ولکر»، این بوده که تورم را در سطح یک نرخ هدف قرار دهیم و با این میزان تورم بالاترین سطح اشتغال پایدار را کسب کنیم. لذا بر این عقیده‌ام که این نگاه (اشتباه) که عرض کردم در بسیاری از مباحث این جلسه هم نمود داشت و (همکاران فکر می‌کنند) ما می‌توانیم هر کاری که می‌خواهیم در خصوص اشتغال انجام دهیم. شاید درسی که از همه‌گیری آموختیم این باشد که تقاضا (به هر حال) راهی برای ایجاد تورم پیدا می‌کند، حتی اگر از طریق آن رابطه مالی متعارف یا منحنی فیلیپس عمل نکند.

جیسون فورمن: عالی بود (کریستی)، «بن» نوبت شماست.

بن برنانکه: متشکرم (جیسون). اجازه دهید ابتدا بگویم که خروجی (جلسات) بازبینی چارچوب (فدرال رزرو)، بازنگری «بیانیه چارچوب سیاست‌ها ۳» بود که سندی بسیار کلی است

2. <https://www.aeaweb.org/articles?id=10.1257/aer.98.2.230>
3. <https://www.federalreserve.gov/monetarypolicy/principles-for-the-conduct-of-monetary-policy.htm>

1. <https://www.aeaweb.org/articles?id=10.1257/000282802320189113>



و قرار نبوده وارد پاره‌ای جزئیات شود. با این وجود فکر می‌کنم «کریستی» درست می‌گوید که دلیل واکنش کند فدرال رزرو به تورم بیشتر به نگاه‌ها و دستورالعمل‌ها و دست بردن در اصول کلی سیاستی بوده، در عین حال که (آن اصول کلی را هم مطلق نگاه نمی‌کنم) و بر این گمانم که می‌توان پاره‌ای اصلاحات در آن‌ها انجام داد. یکی از این اصلاحات به وضوح «کرانه پایین صفر» است، کرانه پایین صفر دیگر مورد نظر بانک‌های مرکزی نیست (بحران مالی سال ۲۰۰۸ اقتصاد جهانی باعث شد که بانک‌های مرکزی ناگزیر از کاهش نرخ‌های هدف خود به سمت «کرانه پایین صفر» یا «زِد.آل.بی» شوند، اما سپس متوجه شدند که این سیاست به‌عنوان یک ابزار پولی متعارف، سیاست‌های تحریک اقتصاد را با شکست مواجه می‌کند و در گام بعد به سمت استفاده از ابزارهای پولی نامتعارف رفتند). این اصلاحات اتفاقاً باید به اندازه کافی صریح بیان شوند و حتماً باید صورت بگیرند تا بتوانیم به ننگه داشتن تورم نزدیک به ۲ درصد به‌طور متوسط فکر کنیم. در عین حال لازم است بیش از گذشته بر انتظارات تورمی تمرکز کنیم. «انتظارات تورمی» بسیار مولفه کلیدی است. گرچه با نظر «کریستی»، در خصوص اهمیتی که هدف اشتغال کامل به واسطه ارزش‌های اجتماعی آن دارد نیز مواضعم، اما این بدان معنا نیست که سیاست‌گذاران فدرال رزرو باید با احتیاط و دقت کامل از طریق «حمله‌های پیش‌دستانه» به مقابله با تورم بروند؛ زیرا آنچه آنها می‌خواهند دستیابی حداکثری به اشتغال و پایداری آن است.

چیزی که در «بیانیه چارچوب سیاست‌ها» کاملاً یا تقریباً گم شده، اندیشیدن به پاره‌ای ابزارهای غیراستاندارد است که نشان دادند اتفاقاً بسیار کمک‌کننده هستند، از نوع همان سیاست‌هایی که نمونه آن را می‌توان در سال ۲۰۲۲ در توقف رویکرد حرکت از سیاست‌های «تسهیل کمی» به سیاست‌های «سخت‌گیری کمی» جستجو کرد. لذا این موارد می‌تواند مجدداً مد نظر قرار گیرند. اینجا لازم است یک مهر تایید خیلی جدی بزنم بر یادداشتی که «جیسون» در «وال استریت ژورنال» در خصوص نقش «رویه‌های قاعده‌مند» نوشته است. «جیسون» به درستی روی این نکته انگشت می‌گذارد که ما بر اساس رویه‌های موجود باید بتوانیم واکنش‌ها را پیش‌بینی کنیم و این همان چیزی است که فدرال رزرو باید روی آن کار کند تا چگونگی واکنش‌های این نهاد نسبت به موارد احتمالی واضح‌تر باشد.

از منظر تئوری، برای این کار چند راه وجود دارد. یکی عرضه اطلاعات بیشتر در مورد وضعیت اقتصاد کشور و اینکه

از آخرین نشست آن‌ها این وضعیت به چه ترتیب تغییر کرده است (اثرگذاری سیاست‌های قبلی را شفاف کنند). این کار بینش خوبی نزد دیگران ایجاد می‌کند که آن‌ها چرا تصمیمات قبلی را گرفته بودند. راه دیگر این است که سناریوهای جایگزینی که می‌توانستند در نظر بگیرند را هم معرفی کنند. مثلاً در اواخر سال ۲۰۲۱ فدرال رزرو گفت که سناریوی اصلی (سیاست‌گذاری) ما این است که با کاهش تکانه‌های عرضه و غیره، تورمی که حادث شده است را نوعی تورم گذرا ببینیم و لذا داریم نگاه می‌کنیم که این تورم آیا گسترش پیدا می‌کند یا خیر. لذا دو احتمال (با سیاست‌های مختلف) در پیش رو داریم. یکی اینکه اگر تورم وجهه بسیار پایداری از خود نشان داد، در این صورت بسته سیاستی «ایکس» را اجرا خواهیم کرد و اگر ماندگاری کمتری داشت در این صورت سراغ بسته سیاستی «وای» می‌رویم. با مشاهده این دو گزینه (فدرال رزرو) دو اتفاق می‌افتد. یکی این است که اولاً کمک می‌کند، با علم به گزینه‌های سیاستی مشخص فدرال رزرو در شرایط مختلف پیش‌آمده، پیش‌بینی‌های بهتری بکنیم و دیگر اینکه به مردم هم کمک می‌کند تا بهتر پیش‌بینی و پیش‌گویی کنند و در شرایطی که برون‌داد (سیاست‌ها) مطابق با پیش‌بینی‌های برآمده از سناریوی اصلی آن‌ها نبود، کنش خود را نسبت به سیاست‌ها در مورد خانواده (و حکمت معیشت) تنظیم کنند.

جیسون فورمن: من هم کاملاً با «بن» هم‌نظرم و از مهر تایید او قدردانی می‌کنم. حال از همه شما چند سوال دارم. «جان»، سه سوال از شما. یکی این است که من کاملاً مجذوب این ایده شدم که شاید بتوان قیمت‌ها را در شرایط رکودی (سواحل) کمتر (رو به پایین) چسبیده دید. چقدر از این ایده شما یک سیاست خرد است و چه میزان از آن مجموعه‌ای جدیدی از نوعی انتظارات (عقلایی جدید) است؟ آیا خودت فکر می‌کنی این ایده واقعا کوچکی است یا می‌تواند با آن (یک نوآوری نظری) و کاری بزرگ و هیجان‌انگیز انجام دهد؟ و دوم این که (به نظر می‌رسد) شما اندازه کافی روی بررسی پاره‌ای جزئیات مثلاً در خصوص این که آیا برای فدرال رزرو بیشتر کمبود شغل مهم است یا انحرافات شغلی (مثلاً از فعالیت‌های مولد به نامولد) کار نکرده‌اید. آیا فکر می‌کنید این‌ها تقدرها هم مهم نیستند؟ سوال آخر من هم این است که واقعا نشینیم در مورد (کارکرد) قواعد و قوانین صحبت کنید. چه نقشی برای آن‌ها قائل هستید و آیا در رسیدن به آنچه مد نظر دارید، رویه‌های قاعده‌مند کمک‌کننده نیستند؟



جان کاکرن: وقتی سه سوال می‌پرسید به این معناست که من هم باید سه جواب بدهم. صادقانه بگویم، این ایده یک بار ساعت ۲ نصف شب به ذهنم خطور کرد. در اقتصاد کلان، ما قیمت‌ها و نرخ‌های چسبنده را مفروض می‌گیریم و بعد می‌گوییم حال سیاست پولی باید از این چسبندگی‌ها سوءاستفاده کند. اما به واقع در مدل‌های (کلان) ما، این چسبندگی تنها یک عنصر و برآمده از مشکل اقتصاد است. سوال این است که چرا سعی نمی‌کنیم آن را برطرف کنیم؟

اتفاقا سیاست‌های زیادی (برای رفع چسبندگی و حرکت قیمت‌ها به پایین هم) وجود دارد، سعی کنید دستمزدها را کاهش دهید و ببینید چقدر سریع به دادگاه می‌روید و توسط شرکت‌های آنگوشتی (ظاهرا) فناورانه در دادگاه‌ها جریمه می‌شوید. بر این عقیده‌ام که (اتفاقا اینجا در سطح) اقتصاد خرد کارهای زیادی می‌توان انجام داد تا چسبندگی کمتر قیمت‌ها را تقویت کنیم. اجازه دهید اینجا خیلی عمیق وارد مباحث اقتصاد خرد نشویم. فقط اشاره‌ای می‌کنم که به جنبه‌های نظارتی بیشتر فکر کنید و اینکه اگر بخواهید به ویژه دستمزدها را کاهش دهید قرار است چه اتفاقی برای شما بیفتد (راه حل در رفع امکان این اتفاقات است). این پاسخ سوال نخست شما بود و صادقانه سعی می‌کنم سوالات بعد را به یاد بیاورم (فراموش کرده‌ام).

جیسون فورمن: سوال دوم من این بود که آیا به تمام ریزه‌کاری‌های این نظریه فکر کرده‌اید؟ به نظر می‌رسد کمتر از دیگران در مورد (جنبه‌هایی نویی که مطرح کردید) هیجان زده شده‌اید (خیلی به خودتان مطمئن هستید). فکر نمی‌کنید دارید نوعی قضاوت ضمنی می‌کنید که سایر مواردی که مطرح شد آنقدرها اهمیت ندارند؟ و اگر با شما هم نظر باشیم که این طور است و آنها مهم نیستند، آیا در مورد قواعد و قوانین نیز بر همین نظر هستید؟

جان کاکرن: متوجه شدم. سوال شما به نقش قوانین و «بازبینی چارچوب» فدرال رزرو برمی‌گردد. به نظرم فدرال رزرو بیش از اندازه به حرف‌درمانی خو کرده است. این سؤال وجود دارد که به‌ویژه در این زمان که در «کران پایین صفر» گیر افتاده‌ایم، سخنرانی‌ها تا چه اندازه کار می‌کنند و می‌توانند جایگزین عمل باشند. من اتفاقا خیلی هم به «بازبینی چارچوب» قبلی علاقه‌مند بودم و نظرم در مورد آن متفاوت از بقیه شماست. اول از همه، من (این بازبینی چارچوب) را نوعی خاکریز مازینیوی

نیوکینزی بزرگ می‌دانم (خاکریز مازینیوی یک خط دفاعی بود که به مدت ده سال فرانسوی‌ها برای دفاع در مقابل آلمانی‌ها ساختند و نهایتا آلمان‌ها آن را در هم شکستند) که برای جلوگیری از ماریپیج‌های تورم در شرایط نرخ بهره صفر با وعده واکنش آهسته تورم، در صورت بروز، ایجاد شده است. فکر می‌کنم آنچه که ما به وضوح آموخته‌ایم مانند همین خط قدیمی «مازینو» است، آن شکل دفاع در برابر آن مشکل اشتباهی بزرگ بود. حال در مورد این تورم جدید به نوعی می‌شنوم که می‌گویید (اشاره به سخنان برنانکه)، که فدرال رزرو تنها کاری که باید انجام دهد این است که بگوید چگونه به تورم و به تکانه‌های ناشی از آن واکنش نشان خواهد داد. چنین کاری چندان چیز تازه‌ای هم نیست، اما با تبعیت و اتکاء (ذهنی) به داده‌ها چه باید بکنیم؟ (انتظارات و روندهای گذشته در خصوص روندهای آینده ذهنیت ایجاد نمی‌کنند؟). اگر تورم بیاید، اگر تکانه عرضه بیاید، (دقیقا فدرال رزرو) چه کاری باید انجام دهد؟ فدرال رزرو نیاز به یک بازبینی جدی (از بالا تا پایین) دارد و اگر کارهایی که سال ۱۹۸۲ (یکی از موفق‌ترین سال‌ها در کنترل تورم) کرده را کماکان ضروری می‌بینیم، (نباید وقت تلف کنیم) و باید دوباره آن سیاست‌ها را اجرا کنیم. اینکه ما نسبت به تورم واکنش نشان دهیم، همان چیزی است که شما از آن به رویه قاعده‌مند (قاعده و قانون) یاد می‌کنید و بگذارید من هم معترف باشم، این همان چیزی است که شما در آن یادداشت زیبای «وال استریت ژورنال» نوشتید.

جیسون فورمن: خدای من کاخ رویاهام داره جلوی چشمم ساخته می‌شه، بگو بگو (به طعنه می‌گوید چون کاکرن دارد یادداشت او را کم‌اهمیت می‌گیرد).

جان کاکرن: من صدای تشویق «جان تیلور» را از خانه‌ام که یک مایل با خانه او فاصله دارد شنیدم، وقتی داشت یادداشت شما را می‌خواند (برنانکه از طرفداران این اقتصاددان دانشگاه استنفورد است و معتقد است او نظریه اقتصاد پولی و سیاست‌های پولی را توسعه داده است. کاکرن دارد به برنانکه طعنه می‌زند). اما «لری سامرز» حدود یک سال پیش به «بنیاد هور» آمد و تنها یک پاسخ در آستین داشت، او تمام سختی‌راه را به جان خرید تا به «هور» بیاید و یک سخنرانی بسیار عالی در مورد «صلاح‌دید» انجام دهد. او گفت که مقام سیاست‌گذار پولی باید همه رویه‌ها (پیشین خود) را کنار بگذارد و به جای آن

1. <https://www.youtube.com/watch?v=BhJlba7mGG4>



یک سیاست پولی جدید ایده‌آل از نوع «ماربو دراگی» را به هر قیمتی که شده برگزیند (اشاره به هماهنگی کامل سیاست‌های پولی و سیاست‌های مالی دارد. «دراگی» معتقد بود که جداسازی این دو سیاست در اتحادیه اروپا تورم‌زایی به همراه داشته است. به نوعی همان سازوکار هویج و گاری کاکرن را نداعی می‌کند). از آن طرف می‌توانم به نظریه «باب رایبن» در مورد ضرورت حفظ قدرت دلار اشاره کنم که گمان می‌کرد (همیشه و در هر سطحی) در راستای منافع ملی است (رایبن در زمان ریاست‌گراین اسپن بر فدرال رزرو، وزیر خزانه‌داری آمریکا و شدیداً معتقد به منافع دلار قوی برای آمریکا بود. از این نظر دلار با قدرت بالا باعث می‌شد تورم پایین نگه داشته شود، سرمایه‌گذاری خارجی تشویق شود و اعتبار دلار در سیستم مالی جهانی بالا برود). دلار قوی خوب است اما چقدر قوی؟ بی‌دلیل نیست که «لری» (لارنس سامرز) مستقیم می‌رود سر وقت «صلاح‌دید»، با وجود اینکه نظریه‌پردازهایی مثل شما هم در معرکه حاضر هستید. صادقانه بگویم من خیلی به موضوع رویه‌های قاعده‌مند (شما) علاقه‌مندم، اما چیز زیادی در خصوص آن (اینجا) پیدا نکردم. (فکر می‌کنم منظور شما این است که) همینکه اطلاع‌رسانی کنیم که چگونه روندها را درک می‌کنیم و در یک ارتباط ساده و شفاف بگوییم (در قبال این ادراک) چه سیاست‌هایی را در پیش خواهیم گرفت، به ویژه به هنگام مواجهه با تکانه‌های تورمی را شما رویه می‌نمایید. به گمانم همه این‌ها چیز زیادی به دست نمی‌دهند، به ویژه اینکه هنوز تجربه دهه ۱۹۹۰ در پیش روی ماست. آن زمان همه می‌دانستند اگر فدرال رزرو به تورم واکنش نشان دهد، اشتغال تضعیف می‌شود و چقدر جالب بود که فدرال رزرو نشست و به بیکاری نگاه کرد.

و این (حفظ اشتغال) یکی از وظایف فدرال رزرو است. به یاد داشته باشید که اشتغال در آمریکا همواره یک چالش بوده و به ویژه برای شهروندان طبقه پایین درآمدی اهمیت زیادی دارد. مهم این است که عده‌ای از مردم از کار بیکار شده‌اند اما ذهن او (سیاست‌گذار فدرال رزرو) درگیر این است که به هر دلاری که من در این سیستم آموزشی وحشتناک به دست می‌آورم با چه نخی بهره پرداخت کند. این‌ها تا چه اندازه به هم ربط دارند؟ به گمانم مشکلات اشتغال را در نرخ‌های بهره فدرال جستجو کردن به این معناست که اشتغال در اولویت دهم آن‌ها هم نیست. چطور می‌شود روی چیزی حساب کنید که هیچ کنترلی روی آن هم ندارید و (لذا ناچارید) به همان فهم‌سنتی در پایین نگاه داشتن (اهداف) تورمی وفادار بمانید. به این ترتیب دیگر مجبور

نخواهید بود دوش آب گرم را به روی آب سرد بچرخانید (کنایه به روم). این هم حکمتی است.

تصمیم فدرال رزرو برای کاهش نرخ بهره در ماه دسامبر (۲۰۲۴) به همان اندازه که گیج‌کننده است، روشن‌گرانه هم هست. این تصمیم باعث می‌شود تا ارادت بیشتری نسبت به برخی خواص قوانین سیاست پولی پیدا کنم. من حاضر نیستم مبنای چنین تصمیماتی را به رایانه‌ها (و نتایج مدل‌های اقتصادی) بسپارم، اما افراد مسئول (برعکس) در بانک مرکزی باید ملزم به ایجاد اصول عملیاتی منسجم و توضیح استدلال خود در هنگام کنار گذاشتن آنها باشند (و بر مبنای مدل‌های اقتصادی عمل کنند). در پایان سال ۲۰۲۳، عضو کمیته بازار باز فدرال انتظار داشت که سال ۲۰۲۴ سالی همراه با رشد اقتصادی ۱.۴ درصد، تورم ۲.۴ درصد و سه کاهش در نرخ صندوق‌های فدرال باشد. در عوض، اقتصاد در مسیر رشد ۲.۵ درصد و تورم ۲.۸ درصد قرار گرفت. با اقتصادی بسیار قوی‌تر از حد انتظار و تورمی (به مراتب) پایدارتر، فدرال رزرو باید (امروز) مقیاس تغییر در نرخ‌ها را پایین می‌آورد. در عوض (امروز نرخ‌های بهره) بیش از حد انتظار هم کاهش یافتند. آخرین پیش‌بینی‌ها هم گرچه انتظارات تورمی وخیم‌تری نسبت به سال گذشته در نظر می‌گیرند، اما کاهش بیشتری را هم از (ماه بعد در) سال ۲۰۲۵ پیش‌بینی می‌کنند.

استدلال‌های سنتی بر علیه «سیاست پولی قاعده-محور»، تصمیم‌سازی‌های پیش از موعد مقامات فدرال رزرو مبتنی بر اتفاقات احتمالی متعدد را نقطه ضعف (این سیاست‌ها) می‌دانند. سیاست‌گذاران باید ده‌ها شاخص را رصد کنند، با کسب و کارها و فعالان بازار صحبت کنند و تحولات گسترده‌تر در اقتصاد داخلی و اقتصاد جهانی را مدنظر قرار دهند. این موضوع به این بستگی ندارد که چارچوب (رویه‌های سیاست‌گذاری) فدرال رزرو به چه ترتیب است، چون (که اگر چنین بود) هیچ قانونی به بانک مرکزی توصیه نمی‌کرد تا نرخ بهره را در ماه مارس ۲۰۲۰ به صفر برساند.

فتاوی فدرال رزرو اما نسبت به (سیاست‌های پیشنهادی) بیشتر منتقدانش بهتر کار کرده‌اند. بانک مرکزی پس از ارتکاب یک اشتباه فاحش در عدم افزایش نرخ بهره تا زمان رسیدن نرخ تورم به بالای ۵ درصد، ته‌جمی‌تر از آنچه اکثر منتقدان تندرو خود تصور می‌کردند، این آسفتگی را رفع و رجوع کرد. در سال ۲۰۲۳، فدرال رزرو همچنان به افزایش بیشتر (نرخ بهره) ادامه داد، حتی زمانی که کبوترا (طرفداران سیاست پولی انبساطی در حمایت از رشد و تورم‌زایی) در مورد خطرات «رکود تاخیری»



و بحران بانکی هشدار دادند و از بانک مرکزی خواستند تا به این سیاست‌ها پایان دهد. اقتصاد آمریکا هنوز تا شکل ایده‌آل خود فاصله دارد و هنوز نمی‌توان مطمئن بود که از قله تورم رو به پایین فرودی نرم را تجربه خواهد کرد اما بسیار بهتر از آن چیزی که ممکن بود شده است.

«رکود تاخیری» نوعی رکود اقتصادی که پس از تاخیر قابل توجه و به دنبال اعمال سیاست‌های تحریک اقتصادی رخ می‌دهد. این تاخیر می‌تواند به دلیل عوامل مختلفی باشد. ۱- «تأخیر در سیاست‌گذاری»: زمان لازم است تا سیاست‌های پولی یا مالی اثر کنند. لذا تغییرات نرخ بهره یا بسته‌های محرک دولت ممکن است بلافاصله بر اقتصاد تأثیر نگذارد. ۲- «تأخیر در اعلام داده‌ها»: داده‌های اقتصادی اغلب با تأخیر گزارش می‌شوند، به عبارت بهتر، ما بر اساس داده‌ها امروز متوجه رکود اقتصادی به شکل رسمی می‌شویم، اما ممکن است چندین ماه از عمر آن رکود گذشته باشد، ۳- «تأخیر در واکنش‌ها»: کسب و کارها و مصرف‌کنندگان ممکن است در پاسخ به تغییرات اقتصادی، برای تنظیم مجدد سطح سرمایه‌گذاری‌ها و مخارج خود چندین ماه وقت بگذارند و این منجر به عقب افتادن نمودهای اقتصادی شود و ۴- «تأخیر ناشی از هم‌پیوندی‌ها»: در یک اقتصاد جهانی شده، زمان لازم است تا رکود اقتصادی یک کشور یا منطقه به دلیل تجارت، سرمایه‌گذاری و پیوندهای مالی بر سایر اقتصادها اثرگذار شود.

با این حال، آنجایی که فدرال رزرو قضاوت را جایگزین قاعده‌ها کرده، عمل به قواعد (سیاست‌های قاعده‌محور) می‌توانست نتایج بهتری نسبت به عمل به فتاوا به همراه داشته باشد. اگر فدرال رزرو در سال ۲۰۲۱ بر اساس نرخ تورم و بیکاری این سال، هر نسخه‌ای از «قانون تیلور» را به کار می‌گرفت، دیگر در سال‌های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳ نیازی به افزایش‌های بسیار بزرگ نمی‌داشت. یا اینکه افزایش‌های اولیه تورم در نیمه دوم سال ۲۰۲۳ با اعتماد به این قانون منجر به تعدیل زودهنگام نرخ‌ها بدون نیاز به کاهش فوق‌العاده در ماه سپتامبر ۲۰۲۴ می‌شد. حال با نزدیک شدن به سال ۲۰۲۵، فدرال رزرو بهتر است به فکر چرخش به سمت یک سیاست پولی قاعده‌مندتر باشد. این سیاست سه مولفه خواهد داشت:

قانون تیلور یکی از ابزارهای مهمی است که فدرال رزرو از آن در تنظیم نرخ بهره استفاده می‌کند. این قانون توسط «جان تیلور»، اقتصاددان آمریکایی در سال ۱۹۹۳ ارائه شد که با یک فرمول ریاضی نرخ بهره اسمی کوتاه‌مدت را بر اساس تورم و شکاف تولید پیش‌بینی می‌کند. اگر تورم بالاتر از هدف بانک مرکزی باشد،

قانون تیلور توصیه می‌کند که نرخ بهره افزایش یابد تا فشار تورمی کم شود و اگر تولید ناخالص داخلی واقعی کمتر از سطح بالقوه آن باشد، این قانون پیشنهاد می‌کند که نرخ بهره پایین بیاید تا رشد اقتصادی تحریک شود. گرچه فدرال رزرو از قانون تیلور به عنوان «چارچوب مرجع» تعیین سیاست‌های پولی استفاده می‌کند اما به آن به عنوان یک قانون مکانیکی حتمی نگاه نمی‌کند. این قانون به فدرال رزرو کمک می‌کند تا نرخ بهره را به گونه‌ای تنظیم کند تا تورم را کنترل و از رشد اقتصادی حمایت کند. برای مثال، در دوره‌هایی که تورم بالاتر از هدف ۲ درصد می‌رود، فدرال رزرو ممکن است نرخ بهره را افزایش دهد تا فشار تورمی کاهش یابد. اما با وجود کاربرد زیاد این قانون، انتقادات چندی نیز بر آن وارد است. اول، عدم توجه به عوامل مالی و در نظر نگرفتن عواملی مانند قیمت مسکن یا تغییرات بازار سهام است. دوم، وابستگی قانون تیلور به داده‌های غیرملموس است؛ چراکه شکاف تولید و نرخ بهره تعادلی هیچ‌کدام به راحتی قابل اندازه‌گیری نیستند و محاسبه آن‌ها همواره سطحی از خطا را در خود محفوظ دارد. ۳- «عدم انعطاف در شرایط بحرانی» است. در شرایطی مانند رکود بزرگ یا بحران‌های مالی، قانون تیلور ممکن است نتواند پاسخ مناسبی ارائه دهد. فدرال رزرو در دوره‌هایی مانند دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، زمانی که «پل ولکر» و «آلن گرین اسپن» رهبری آن را بر عهده داشتند، از اصول این قانون پیروی کرد که باعث شد این دوره‌ها با ثبات اقتصادی و کنترل تورم همراه باشد. با این حال، در دهه ۲۰۰۰، فدرال رزرو نرخ بهره را پایین‌تر از سطح توصیه‌شده توسط «قانون تیلور» نگه داشت، که به ایجاد حباب مسکن کمک کرد.

اول اینکه بانک مرکزی باید در مورد اهداف میانی خود شفاف‌تر و منسجم‌تر عمل کند. گرچه، به واسطه اهمیتی که تورم برای مردم دارد، در نظر گرفتن یک هدف بلندمدت برای تورم امری منطقی است، اما فدرال رزرو باید بتواند در کوتاه‌مدت تشخیص دهد که نشانه‌ها «سیگنال» هستند یا فقط حالت «نویز» دارند. اگر بخواهیم یک شاخص را انتخاب کنیم، آن تغییر ۱۲ ماهه در شاخص مخارج (به قیمت بازار) اصلی مصرفی شهروندان به قیمت جاری شاخص خوبی است که تغییر قیمت برای همه چیز به جز غذا، انرژی و اقلام فاقد قیمت بازاری را نشان می‌دهد. از آنجا که شاخص‌های مختلف «تورم پایه» از نظر توان پیش‌بینی چندان با یکدیگر متفاوت نیستند، مهم‌تر از همه این است که فدرال رزرو شاخصی را نیز در این زمینه انتخاب کرده و به آن پایبند بماند.



دوم، فدرال رزرو باید با وضع یک قانون یا مجموعه‌ای از قوانین خود را ملزم کند تا هر تصمیمی که در هر جلسه «کمیته بازار آزاد» اتخاذ می‌شود را منتشر کند. در این شرایط اگر کمیته به هر دلیلی از پیروی از سیاست‌های پولی قاعده‌مند سرباز بزند، باید توضیح دهد که چه تحلیل‌هایی باعث این رفتار شده است. ترجیح من این است که بانک مرکزی نسخه‌ای از «قانون تیلور» را مد نظر قرار دهد که نرخ‌های بهره را بر اساس نرخ‌های گذشته و شرایط اقتصادی کنونی و با وزن دهی بیشتر به نرخ بیکاری تعیین می‌کند و این باعث می‌شود تا فدرال رزرو به سمت هموارسازی تغییرات سیاستی در طول زمان برود. این روش در حال حاضر نرخ بهره فدرال را در حدود ۵ درصد توصیه می‌کند که بالاتر از نرخ‌های ۴.۲۵ درصدی و سپس ۴.۵ درصدی (فعلی) است. در نهایت، در طول زمان هر اندازه (بنا بر هر اقتضائی) فدرال رزرو از حاکمیت قواعد خود فاصله بگیرد، باید این کار را بدون سوگیری (ملموس در سیاست‌ها) انجام دهد. قطعاً همیشه وسوسه‌انگیز است که بهانه‌ای پیدا شود تا توجه کند چرا نرخ‌های بهره نباید بالاتر بروند، بسیار وسوسه‌انگیز است. ممکن است در یک بازه زمانی خاص این فاصله گرفتن درست باشد، اما نباید به یک سوگیری تورمی در سیاست پولی منجر شود. بنابراین، فدرال رزرو باید رویه‌ای را اتخاذ کند که از این دو معیار به یک اندازه فاصله بگیرد (معیار سوگیری تورمی و معیار دیگر سیاست پولی قاعده‌مند).

اهمیت دادن بیشتر به سیاست‌های پولی قاعده‌مند در فدرال رزرو می‌تواند چندین مشکل را حل کند. این رویه سیاست پولی را قابل پیش‌بینی‌تر و قابل درک‌تر می‌کند و نوسانات بازار را کاهش می‌دهد و اتخاذ تصمیمات سرمایه‌گذاری بهتر را ممکن‌تر می‌کند. همچنین می‌تواند از سوگیری‌هایی که در سال‌های اخیر در تصمیم‌گیری فدرال رزرو رخنه کرده جلوگیری کند. گرچه تغییر در سیاست پولی قابل پیش‌بینی‌تر و رویه‌ای که بانک مرکزی به داده‌های اقتصادی واکنش نشان می‌دهد پایدارتر می‌شود، اما تغییر در داده‌ها به تغییر در سیاست‌ها تفسیر نخواهد شد. سیاست‌های پولی قاعده‌مند و شفاف‌تر نیاز به پیش‌داوری را از بین نمی‌برد، اما تعصب‌ها (و تدریوی‌ها) را مهار می‌کند و سطح اعتماد به سیاست‌های کلی را افزایش می‌دهد.

جیسون فورمن: سوال دیگر من به «بن» برمی‌گردد، اما می‌تواند برای «کریستی» هم جالب باشد. فکر می‌کنید حرکت به سمت تأکید بیش از اندازه بر تورم و کمتر از اندازه بر اشتغال، به

ما باید اصطلاح «ژنرال‌ها آخرین جنگ را تکرار می‌کنند» را گوشزد کند؟ این رویه چه خطری ممکن است داشته باشد؟ فرمودید که «کران پایین صفر» (نرخ بهره) مشکلی ایجاد نمی‌کند، اما شاید دو سال بعد مشکل ایجاد شود. آیا در کاهش نرخ بهره به سطحی که الان شاهد آن هستیم مخاطره‌ای حس نمی‌کنید؟ «کریستی» تو هم اگر نکته‌ای داری اضافه کن.

اصطلاح «ژنرال‌ها آخرین جنگ را تکرار می‌کنند» یعنی آن‌ها بی‌اختیار تمایل به استفاده از راهبردهای جنگ قبلی برای جنگ بعدی، در هر شرایطی، دارند. این اصطلاح تکیه بر چهار استدلال مهم دارد که در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی نیز جا به جا قابل استفاده است. ۱- «انس گرفتن»: تجربه‌ها و درس‌های برآمده از درگیری‌های گذشته می‌تواند منجر به تکیه بیش از اندازه بر راهبردها و رزم‌آرایی‌های قدیمی شود. ۲- «اینرسی نهادی»: سازمان‌های نظامی به دلیل ساختارهای بوروکراتیک، دکترین‌های ریشه‌دوانده در اسلوب‌ها و اذهان به کندی به استقبال توسعه و به‌کارگیری فن‌آوری‌ها و راهبردهای جدید می‌روند. ۳- «ریسک‌گریزی»: در میان ژنرال‌ها عموماً تمایلی به اتخاذ رویکردهای اثبات نشده یا نوآورانه وجود ندارد، به خصوص زمانی که ریسک تصمیم‌های نوآورانه بالا باشد. آن‌ها ترجیح می‌دهند به تدابیری خو کنند که در گذشته مؤثر افتاده باشد، حتی اگر آن تدابیر برای وضعیت فعلی مناسب نباشند. ۴- «خطا در پیش‌بینی آینده»: پیش‌بینی ماهیت نزاع‌های آینده امر دشواری است و این بعضاً باعث می‌شود ژنرال‌ها جریان تغییرات در امور فناورانه، سیاسی و اجتماعی که زمینه‌ساز جنگ بعدی می‌شود را با ضریب خطای بالا زیایی کنند.

بن برنانکه: من زیاد به این موضوع فکر نکرده بودم. منظورم این است که ما در حال حاضر بیشتر در یک وضعیت عادی هستیم، جایی که نرخ‌های بهره به نوعی نزدیک به سطوح (اهداف) مد نظر و تورم نیز به نوعی نزدیک به سطوح مدنظر (اعداد ستاره‌دار) هستند. بنابراین فکر می‌کنم که اصول سیاستی باید به همان وجه شرایط نرمال که در آن تورم یا اشتغال مقداری از اهداف فاصله می‌گیرند، اتخاذ شوند. البته نمی‌دانم، شاید سوال شما را درست متوجه نشده باشم، اما من مشکل بزرگی در شرایط حال حاضر نمی‌بینم. یک چیز دیگر را هم خیلی سریع بگویم. این مقداری ناخوشایند است که فدرال رزرو «چارچوب آینده‌نگرانه» خود را در ماه هشتم هر سال اعلام می‌کند و دوره زمانی این آینده‌نگری تا ماه «می» سال بعد را پوشش می‌دهد. در



خصوص اینکه بر چه اساسی این (آینده‌نگری) را انجام می‌دهیم هنوز تردیدهایی دارم

✎ جیسون فورمن: کریستی حدس می‌زنم که به نحوی، مخاطب این سوال باید شما باشید. تحلیل‌های شما هر چه جلوتر می‌رود تندروانه‌تر می‌شوند. آیا رویه‌های جدید فدرال رزرو در چند سال گذشته یک واکنش حدی بود؟ یا اینکه آیا اصلاً نگران این هستید که این سیاست بیش از آنچه باید نرخ بهره را کاهش داده باشد و چالش اشتغال‌زایی را فراموش کرده باشد؟

✎ کریستینا رومر: راستش را بخواهید با شما مخالفم. فکر نمی‌کنم نگاه من چندان تندروی به حساب آید. بلکه بر این عقیده‌ام که جهت‌گیری این سیاست با این هدف صورت گرفته که بگوید ما هم خدا را می‌خواهیم و هم خرما را. ما هم یک سیاست انبساطی با این میزان اشتغال‌زایی را می‌خواهیم و هم تورم نمی‌خواهیم. به نظرم باید از سیاست‌گذاران فدرال رزرو بخواهیم که نگاه واقع‌بینانه‌تری داشته باشند. واقع‌بینی از این نوع که هدف خود را روی تورم پایین و سطح اشتغال پایدار تنظیم کنند و امیدوار نباشند که می‌توانند با این اشتغال‌های ناپایدار صورت مساله را پاک کنند.

✎ جان کاربن: از اینکه وسط بحث شما وارد می‌شوم عذرخواهی می‌کنم. شما گفتید که سیاست‌گذاران فدرال رزرو دارند همان جنگ آخر را تکرار می‌کنند. به نظرم کاملاً روشن است که آخرین بررسی چارچوب (رویه‌های عملکرد فدرال رزرو) چیزی شبیه همان است. شاهد چنین عملکردی در سیاست‌های پولی انگلستان هم بودیم که جریان دائمی تورم‌های پایین را ایجاد کرد. اینکه فکر کنیم یک راه‌پله اضطراری جهت فرار برای فدرال رزرو وجود دارد، به نظرم در مورد فدرال رزرو چندان صحیح نیست. مزیت بانک مرکزی اروپا این بود که بسیار صادق بوده است اما قول‌های فدرال رزرو و تعهد آن به اعداد مشخص رشد و تورم باعث شد که نتواند واکنش سریعی داشته باشد.

ببینید واقعا این برای من یک سوال است و به گمانم «بن» هم به این موضوع اشاره کرد که (راهبرد چارچوب محور) ویژه زمان‌های عادی است. فدرال رزرو در مواقع عادی خوب عمل می‌کند اما زمانی با چالش مواجه می‌شود که در مواجهه با یک تکانه بزرگ پیش‌بینی نشده می‌خواهد همان رویه‌های پیشین را اختیار کند و به همین دلیل است که فکر می‌کنم «راهبردهای

داده‌محور» بسیار بیشتر از قواعد عملکردی بسیار دقیق (غیرقابل انعطاف) امروز به کار ما می‌آیند.

✎ جیسون فورمن: روی همین موضوع، دو سوال آخر خود را مطرح می‌کنم. اولین سوال این است که آیا از میان شما سه نفر هیچ کدام گمان دارد که طی دهه آینده، در هر سالی از آن، فدرال رزرو به سمت سیاست تغییر هدف خواهد رفت؟ و سوال دوم من به مساله ضرورت شفاف‌سازی سیاست‌ها باز می‌گردد. چقدر آن را مهم می‌دانید؟ می‌دانیم که مقامات فدرال رزرو (این روزها) به کرات در حال برگزاری سخنرانی و تولید صداهای ناهنجاری هستند که هیچ کس درک درستی از آن‌ها پیدا نمی‌کند. گرچه خواهش می‌کنم نسبتاً سریع‌تر پاسخ بدهید، اما هر توضیحی که لازم است را بفرمایید.

✎ بن برنانکه: تغییر هدف؟ به نظرم خیر. تا حدی به این دلیل که تجربه چند سال گذشته به ما آموخت که مردم نسبت به تورم‌های حتی ۳ درصدی هم حساسیت به خرج می‌دهند و آن را دوست ندارند. لذا شخصاً دلیلی برای تغییر اهداف نمی‌بینم.

✎ جیسون فورمن: اما فقط حرف و حرف و سخنرانی کافیست؟ حرف‌هایی از این دست که این کار را کردیم یا آن کار را نکردیم

✎ بن برنانکه: اخیراً در خصوص انگلستان مطالعه‌ای را به پایان رساندم و برای آن مطالعه اطلاعات و سطح ارتباطات ده بانک مختلف را مورد بررسی قرار دادم. واقعیت این است که بانک‌های مرکزی از منظر عرضه اطلاعات موثر در مورد دیدگاه خود نسبت به اقتصاد و شبیه‌سازی‌های مختلف در مورد گزینه‌های مختلف سیاستی بسیار از رده خارج و عقب‌مانده شده‌اند. لذا بدون اینکه بخواهیم فعلاً وارد جزئیات این بحث بشوم، به گمانم راه‌هایی وجود دارد که مثلاً می‌توان اس‌ای‌پی‌ها (گزارش خلاصه پیش‌بینی‌های اقتصادی بانک مرکزی) را بهبود بخشید، یا تکمیل کرد و اطلاعات بیشتر و موثرتری ارائه داد.

✎ جیسون فورمن: عالی بود. «کریستی» نظر شما چیست؟

✎ کریستینا رومر: در مورد تغییر هدف، نقدی ندارم، اما به نظرم اینجا یک چیزی کم است، حال چه هدف دو باشد یا دو و نیم باشد یا سه. تصور این است که شاید بهتر باشد به جای



هدف‌گذاری یک نقطه (یک عدد مشخص) بهتر باشد یک محدوده باریک را هدف‌گذاری کنیم و یک محدوده معقول برای تغییرات ترسیم کنیم. اما چه چیزی کم است از نظر من؟ ببینید اگر ۱۰ سال پیش، زمانی که احساس می‌شد کران پایین صفر نوعی تهدید و مشکلی دائمی است، این سوال منطقی‌تر بود که آیا باید هدف بالاتری داشته باشیم یا خیر. فکر می‌کنم یکی از موضوعاتی که در این پانل در مورد آن صحبت نکردیم این بود که بالاخره تخمین ما از وضعیت عادی یا بلندمدت نرخ وجوه فدرال چند است؟ آنچه اهمیت دارد شکل آن روند نزولی بود که پنج سال پیش اتفاق افتاد بود و اعضاء کمیته بازار آزاد فدرال رزرو را بر این داشت تا برآوردهای خود از این نرخ در بلندمدت را بالاتر ببرند و برای چنین برآوردی البته به‌نظرم دلایل منطقی هم وجود داشته و امروز به‌نظرم آن نرخ به آن اندازه پایین نخواهد افتاد که بسیاری از اقتصاددانان را این چنین نگران کرده یا ترسانده است. به‌نظرم نرخ‌های تعادلی (هدف بالاتر) این خوبی را دارد که به سیاست‌گذار در سمت واقعی اقتصاد، در صورت نیاز، فضای بیشتری برای کاهش نرخ‌ها می‌دهد و لذا بخشی از استدلال من در دفاع از نرخ‌های بالاتر این است که اگر نرخ‌های وجوه در حالت عادی اقتصاد حدود ۴ درصد باشد، آنگاه شما ۴۰۰ نقطه کاهش می‌خواهید داشت که چنانچه نرخ تورم کمتر از عدد مد نظر فدرال رزرو باشد، می‌تواند روی این ۴۰۰ نقطه سیاست‌گذاری کنید.

جیسون فورمن: در خصوص نوع ارتباطات چه نظری دارید؟ آیا چیزی هست که بخواهید در این مورد بگویید؟ اگر مثل سایر موارد رهیافت هیجان‌انگیزی در این زمینه ندارید البته مساله‌ای نیست.

کریستینا رومر: در این زمینه سخن مهیجی ندارم، فقط نگران قفل شدن فدرال رزرو هستیم. فکر می‌کنم وقتی قول‌هایی می‌دهند دیگر خیلی تعصب و نگرانی دارند که نکند نتوانند به آن وعده‌ها عمل کنند (و اعداد هدف مد نظر را لمس کنند). به‌نظرم بیش از آنچه اقتصاددانان فکر می‌کنند بین دو اصل شفافیت و استقلال استهلاک به وجود می‌آید. البته فکر می‌کنم (این روزها آن‌ها) بیش از حد حرف می‌زنند و این باعث می‌شود (که در صورت نیاز به تغییر رویه‌ها)، دامنه سیاست‌گذاری آن‌ها محدود شود و البته آنچه «بن» پیشنهاد می‌کند هم صحیح است، آن‌ها می‌توانند بیشتر و بیشتر حرف بزنند به شرط اینکه مسیرهای

مختلفی را (برای سیاست‌گذاری) روشن کنند (نه یک عدد را) و این باعث می‌شود تا (فدرال رزرو) در اعداد هدف (غیرقابل انعطاف) قفل نشود.

جیسون فورمن: بنابراین شفاف‌سازی سیاست‌ها (از گونه‌های مختلف بسته به شرایط متفاوت) می‌تواند جای شفاف‌سازی متنی و عددی آن‌ها قرار گیرد.

جان کاکرن: در این بحث نگاه من ممکن است رادیکال قلمداد شود. به‌نظرم باید کمی سعی کنیم و ببینیم آخر داستان این بار چه می‌شود. فکر می‌کنم با توجه به هدف ارزشش را دارد. به یاد داشته باشید که وظیفه فدرال رزرو ثبات قیمت‌ها است. چگونه هدف ثبات قیمت‌ها برای همیشه به هدف تورم ۲ درصدی تبدیل شد؟ چون همیشه اشتباهات گذشته خود را فراموش می‌کنیم لذا ۲ درصد را دائماً ملاک قرار می‌دهیم. ما درسی بسیار ارزشمند از دوران کران پایین صفر گرفتیم که تا قبل از آن هیچ کس از آن آگاهی نداشت. آن درس این بود که نرخ‌های بهره‌ی بسیار پایین و تورم بسیار پایین یک دوره رکودی بسیار خوش‌خیم ایجاد می‌کنند. می‌دانید، (آن زمان) هیچ کس در ماریپچ کاهش تورم و رکودهای بزرگ نیفتاد. بنابراین در واقع، فکر می‌کنم باید به کاهش هدف فکر کنیم و در واقع به جایگزینی هدف «سطح قیمت‌گذاری‌ها» (به جای تورم) بیان‌دیشیم و فکر می‌کنم به صلاح است که چنین تغییر رویه‌ای را خیلی به آهستگی انجام دهیم. «گریسن» یکبار گفت که می‌خواهد فرصت‌طلبانه از شرایط استفاده کند آن (هدف تورمی) را کاهش دهد و البته انتظار هم نداشتم خیلی برای آن با نظریه‌پردازی و سخنرانی پیش‌زمینه آماده کند (اعلامیه بزرگ)، اگر این فرصت به من داده شود به سمت (اهداف) پایین خواهیم رفت.

اما در مورد شفافیت، به «جیسون» برمی‌گردم و همان کاری را می‌کنم که او در بحث نظریه مالی با من انجام داد (اشاره به مثالی که جیسون در نقد نظریه مالی کاکرن زد). آیا صاحبان پمپ بنزین‌ها در «فرسنو» (شهری در ایالت کالیفرنیا) واقعا این اندازه به اعداد (فدرال رزرو) دقت می‌کنند؟ این بیشتر نوعی بازی با صاحبان اوراق قرضه است. اینکه می‌گویم تولید صدای ناخوشایند می‌کنند، منظورم این است که آن‌ها چون نمی‌توانند به اندازه کافی مردم را توجیه کنند، دائماً با این سخنرانی‌ها صرفاً با خودشان حرف می‌زنند. شاید آن‌ها با شفافیت داخلی بیشتر دنبال رفع برخی چالش‌های داخلی (فدرال رزرو) هم باشند،



را نگران می‌کند این است که آنها در (رویه‌ها و اهداف خود) قفل شده باشند. شاهد هستیم وقتی معلوم می‌شود رویه‌های آن‌ها برای تغییر (شرایط) کار نمی‌کند، باز (در تغییر فرمان سیاست‌ها) مردد می‌مانند؛ چراکه فکر می‌کنند باید بر سر وعده‌هایی که داده‌اند، محکم ایستادگی کنند. بنابراین حس می‌کنم لازم است نقدی تندتر از آنچه شما (جیسون) در یادداشت خود نوشتید به آن‌ها داشته باشم. همه این‌ها باعث می‌شود تا فدرال رزرو که تمام ابزارهای لازم را در اختیار دارد، در خصوص (چگونگی استفاده از این ابزارها) و تدابیر متخذه برای دستیابی به آن اهداف شفاف سازی نکند.

اصطلاحات

- (1) Lucas-Stokey State Contingent Default: نکول وضعیت پایه لوکاس-استاکی
- Lagged Recession = رکود تاخیری

منابع

- <https://www.aeaweb.org/conference/2025/program/2083>
- <https://videolutions.mediasite.com/Mediasite/Play/44937b6afee142adbdd7cade494c63131d>

اما قطعاً نمی‌خواهیم فدرال رزرو مثل «پاپال کانکلاو» (مجمع انتخاب پاپ توسط کلیسای کاتولیک) عمل کند، یعنی اینکه صرفاً تشکیل جلسه دهد، بعد ما شاهد یک دود سفید یا سیاه از دودکش آن باشیم، اما هیچ‌کس نداند چه اتفاقی افتاده است (و چرا سیاست پولی خاصی اتخاذ شده است). لذا کاملاً با شفافیت موافقم اما همان‌طور که «کریستی» هم گفت این شفافیت نباید منجر به تعیین و تضمین نقطه‌های هدف مشخص و اعداد معین شود؛ چراکه در این صورت شفافیت بیش از اندازه در مورد پیش‌بینی‌ها، بانک مرکزی را در یک دامنه از اهداف از پیش تعیین شده قفل می‌کند. فراموش نکنیم که شفافیت بین آنچه فکر می‌کنید و آنچه باید انجام دهید فاصله می‌اندازد.

کریستینا رومر: ببخشید سخن شما را قطع می‌کنم. فکر می‌کنم در بحث قوانین این موضوع به «چارچوب آینده‌نگر» و مباحثی از این دست بازمی‌گردد. (این را هم بگویم که) فراموش کردم موافقت خودم را با نظر «لری سامرز» (در این زمینه) اعلام کنم.

جیسون فورمن: فیلم این نشست نشان می‌دهد که حداقل ۹۰ دقیقه پیش بود (جیسون اغراق می‌کند) که در مورد او (سامرز) حرف زدیم، فکر می‌کنم (به نوبه خودش) یک رکورد جدید در این خصوص است.

کریستینا رومر: «بن» (به درستی) گفت که «چارچوب فدرال رزرو» (در خصوص رویه‌های سیاست‌گذاری آن) بیشتر بیانیه‌ای در خصوص اهداف (فدرال رزرو) است و گمان می‌کنم (این موضوعی) بسیار مهم است. با این وجود فکر می‌کنم آنچه تجربه کردیم این است که فدرال رزرو وقتی «چارچوب آینده‌نگرانه» خود را اعلام می‌کند، گرچه همیشه تبصره‌هایی برای فرار باقی می‌گذارد، کار خود را خیلی سخت می‌کند. (مساله مهم این است که) اگر (زمانی) همه چیز به گونه‌ای دیگر پیش برود، ما هم باید به گونه‌ای دیگر رفتار کنیم، اما سیاست‌گذاران فدرال رزرو از اعمال تغییرات بزرگ (در رویه‌های خود) بسیار اکراه دارند و نگران غافلگیر شدن بازارهای مالی می‌شوند. یکی از دلایل اصلی واکنش کند آن‌ها به تورم سال ۲۰۲۲ نیز تا حدی همین بود که می‌خواستند بر سر قول خود باقی بمانند. وقتی فدرال رزرو حجم عظیمی از دارایی‌ها را خریداری می‌کند (فروش اوراق قرضه) و نرخ بهره را هم برای مدت مدیدی پایین نگه می‌داریم، بسیار نگران واکنش‌های غافلگیرکننده می‌شود. بنابراین چیزی که من





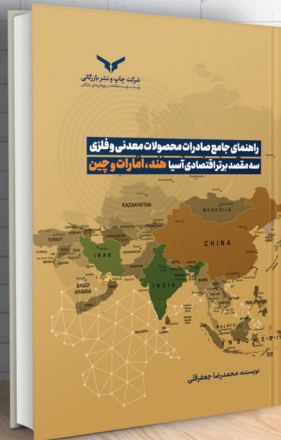
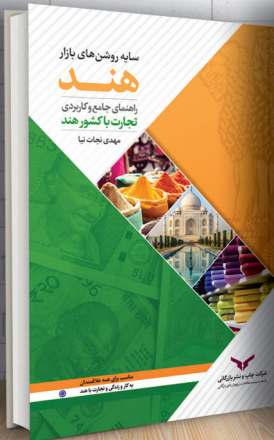
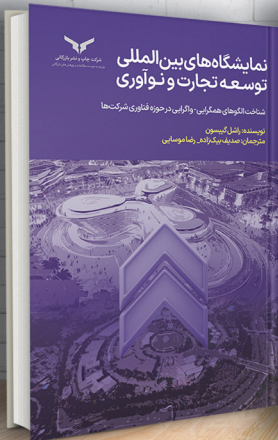
فصل نهم
منتخب کتاب‌ها

(موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی)

۹

فصل نهم
منتخب کتاب‌ها

موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی





اقتصاد دریامحور

- ✍ نویسنده: بابک حاجیان، پژوهشگر و کارشناس حوزه اقتصاد و بازرگانی
- ✍ زائر و دسته‌بندی: علمی-پژوهشی، مدیریت استراتژیک، اقتصاد منابع طبیعی و توسعه پایدار
- ✍ مشخصات نشر: شرکت چاپ و نشر بازرگانی، چاپ اول، پاییز ۱۴۰۴

✍ نقاط قوت:

- **جامعیت:** کتاب تمامی ابعاد اقتصادی، حقوقی، زیست‌محیطی و حتی نظامی دریا را پوشش می‌دهد.
- **نگاه تطبیقی:** بررسی تجربه‌های موفق کشورهایمانند نروژ، سنگاپور و کره جنوبی در بهره‌برداری از دریا، الگوهای عملی برای ایران ارائه می‌دهد.
- **آینده‌نگری:** تمرکز بر صنایع نوین و اقتصاد دانش‌بنیان دریایی به جای تکیه بر خام‌فروشی.

✍ مخاطبان هدف

- مطالعه این کتاب برای گروه‌های زیر بسیار ارزشمند است:
- سیاست‌گذاران و مدیران ارشد: برای تدوین استراتژی‌های کلان ملی و توسعه مناطق ساحلی (مانند سواحل مکران)
- فعالان اقتصادی و سرمایه‌گذاران: جهت شناسایی فرصت‌های نوظهور در حوزه شیلات، حمل‌ونقل و انرژی‌های دریایی
- دانشجویان و پژوهشگران: در رشته‌های اقتصاد، مدیریت دریایی، محیط‌زیست و علوم سیاسی

✍ ارزیابی و جمع‌بندی

کتاب «اقتصاد دریامحور» هشدار می‌دهد که تکیه بر اقتصاد خشکی محور در دنیای امروز کافی نیست. پیام اصلی کتاب این است که دریا برای ایران یک «دارایی ملی» و «زیرساخت قدرت» است که می‌تواند چالش‌هایی نظیر اشتغال، امنیت غذایی و کم‌آبی را حل کند، مشروط بر اینکه نگاه ما به دریا از یک نگاه حاشیه‌ای به یک اولویت استراتژیک تبدیل شود. این اثر نه تنها یک کتاب درسی، بلکه یک «منشور ملی» پیشنهادی برای عبور ایران از اقتصاد تک‌محصولی به سمت توسعه‌ای پایدار و دریاپایه است.

اثری جامع و راهبردی است که به بررسی پتانسیل‌های بی‌نظیر دریاهای در توسعه پایدار ملی و جهانی می‌پردازد. این کتاب با نگاهی به افق ۱۴۰۴، تلاش می‌کند تا نقش حیاتی دریا را از یک منبع صرفاً استخراجی به یک موتور محرک اقتصادی و ابزاری برای قدرت ملی بازتعریف کند.

✍ محتوای اصلی و زمینه‌های کلیدی

کتاب در ۹ فصل تدوین شده و از تعاریف نظری آغاز شده و به ارائه راه‌کارهای عملیاتی ختم می‌شود.

- **مفهوم اقتصاد آبی (Blue Economy):** نویسنده بر بهره‌برداری پایدار از منابع اقیانوسی برای رشد اقتصادی، بهبود معیشت و ایجاد اشتغال هم‌زمان با حفظ سلامت اکوسیستم تأکید دارد.
- **ظرفیت‌های متنوع:** فراتر از ماهیگیری سنتی، موضوعاتی چون انرژی‌های تجدیدپذیر دریایی، زیست‌فناوری، گردشگری ساحلی، شیرین‌سازی آب دریا و حمل‌ونقل هوشمند بررسی شده‌اند.
- **ایران و دریا:** تحلیل وضعیت ایران با بیش از ۵۸۰۰ کیلومتر مرز ساحلی و بررسی جایگاه استراتژیک کشور در خلیج فارس، دریای عمان و دریای خزر.
- **حکمرانی دریایی:** نقد ساختار فعلی و ضرورت ایجاد یک نهاد واحد و مقتدر (مانند سازمان ملی توسعه دریایی) برای جلوگیری از موازی‌کاری‌ها.

✍ سبک نگارش

سبک نگارش: نویسنده از لحنی تحلیلی، علمی و در عین حال مطالبه‌گر استفاده کرده است. مطالب با استناد به آمارهای جهانی (نظیر گزارش‌های OECD و بانک جهانی) و اسناد بالادستی ایران تدوین شده‌اند تا اعتبار علمی اثر حفظ شود.





آنچه همه باید درباره تجارت بین المللی بدانند

- ✦ نویسنده: آنه کروگر
- ✦ مترجمان: ابوالفضل قاسمی سیرو و سیامک علی پناه سیدآبادی
- ✦ زائر و دسته بندی: اقتصاد بین الملل، سیاست تجاری، مدیریت بازرگانی، روابط بین الملل
- ✦ مشخصات نشر: شرکت چاپ و نشر بازرگانی، چاپ اول، ۱۴۰۴

✦ مخاطبان هدف

- این کتاب برای افراد زیر یک منبع ضروری محسوب می شود:
- دانشجویان و پژوهشگران: برای درک عمیق تر دروس اقتصاد و بازرگانی بین الملل
- سیاست گذاران و تجار: جهت تحلیل پیامدهای تعرفه ها و موانع غیرتعرفه ای بر کسب و کارها
- مخاطبان عام علاقه مند به سیاست: کسانی که می خواهند بدانند چرا تنش های تجاری میان قدرت های بزرگ بر معیشت آن ها تأثیر می گذارد.

✦ ارزیابی و جمع بندی

«هر آنچه باید درباره تجارت بدانیم» کتابی است که توهمات رایج درباره خودکفایی مطلق و حمایت گرایی افراطی را به چالش می کشد. نویسنده با تکیه بر دهه ها تجربه پژوهشی، نشان می دهد که چگونه بستن مرزها در بلندمدت به ضرر نوآوری و قدرت خرید مردم تمام می شود. در مقایسه با آثار کلاسیک اقتصاد، این کتاب به دلیل بررسی زنده و مستقیم چالش های قرن ۲۱ (مانند تجارت الکترونیک و دستکاری ارزی)، اثری ملموس تر و کاربردی تر برای خواننده امروز است. اگر به دنبال درک ریشه های نظم - و بی نظمی - فعلی در اقتصاد جهانی هستید، این کتاب بهترین نقشه راه برای شما است.

✦ محتوای اصلی و زمینه های کلیدی

- کتاب در ۲۲ فصل، سفری تحلیلی از تاریخ تجارت تا آینده مبادلات جهانی را ترسیم می کند:
- تاریخچه و تکامل: بررسی پیدایش نظام تجاری مدرن، نقش گات (GATT) و سازمان تجارت جهانی (WTO)
- حمایت گرایی در برابر تجارت آزاد: تحلیل مزیت نسبی و نقد سیاست های حمایت گرایانه که به بهانه حفظ شغل یا صنایع داخلی اعمال می شوند.
- مطالعات موردی معاصر: تمرکز ویژه بر جنگ تجاری آمریکا و چین، برگزیت، و قراردادهای منطقه ای مانند نفتا (NAFTA)
- مضامین کلیدی: اقتصاد سیاسی تجارت، تأثیر تکنولوژی و اتوماسیون بر اشتغال، و نقش نرخ ارز در موازنه تجاری

✦ سبک نگارش

سبک نگارش: نویسنده با لحنی آکادمیک اما کاربردی، مفاهیم پیچیده اقتصادی را به زبان ساده بیان کرده است. کتاب به جای تکیه بر فرمول های ریاضی، بر «منطق اقتصادی» و «شواهد تجربی» استوار است.

✦ نقاط قوت:

- روزآمدی: بررسی وقایع اخیر مانند سیاست های دولت ترامپ و بحران های زنجیره تأمین
- نگاه نقادانه: نویسنده به صراحت هزینه های پنهان حمایت گرایی برای مصرف کنندگان را افشا می کند.
- پیام کلیدی: تجارت آزاد نه تنها یک انتخاب اقتصادی، بلکه ابزاری برای رفاه جهانی و کاهش فقر است؛ هرچند که نیازمند مدیریت هوشمندانه برای حمایت از آسیب دیدگان تغییرات ساختاری است.





راهنمای جامع صادرات محصولات معدنی و

فلزی به هند، امارات و چین (سه مقصد برتر اقتصادی آسیا)

نویسنده:

محمد رضا حاجی جعفرقلی

زائر و دسته بندی:

تخصصی، تجارت بین الملل و صادرات، بازرگانی خارجی، اقتصاد و مدیریت با تمرکز بر محصولات معدنی و فلزی

مشخصات نشر:

شرکت چاپ و نشر بازرگانی، چاپ اول، پاییز ۱۴۰۴

موضوع اصلی

این کتاب یک راهنمای کاربردی و تحلیلی برای صادرات محصولات معدنی و فلزی ایران به سه بازار کلیدی آسیا یعنی هند، امارات متحده عربی و چین است. نویسنده با تکیه بر تجربه میدانی، داده‌های اقتصادی و شناخت عملی از فرآیند صادرات، مسیر «از معدن تا بازار جهانی» را ترسیم می‌کند. کتاب در سه بخش اصلی سامان یافته که هر بخش به‌طور مستقل به یکی از کشورهای هدف می‌پردازد و در عین حال، از نظر رویکرد و منطق تحلیلی با سایر بخش‌ها پیوستگی دارد.

خلاصه محتوا

بخش هند:

بررسی جامع اقتصاد هند، نیازهای صنعتی این کشور در حوزه مواد معدنی و فلزی، قوانین گمرکی، نظام بانکی، شیوه‌های مذاکره با تجار هندی، ریسک‌های صادراتی و راهکارهای ورود موفق به بازار هند.

بخش امارات متحده عربی:

تمرکز بر نقش امارات به‌عنوان هاب تجاری و کشور واسط، ساختار بانکی و لجستیکی پیشرفته، قوانین صادراتی، فرهنگ تجاری اماراتی و استفاده هوشمندانه از این کشور برای دسترسی به بازارهای منطقه‌ای و جهانی.

بخش چین:

تحلیل عمیق اقتصاد چین، پیش‌بینی روندهای آینده، ریسک‌ها و مزیت‌های تجارت با چین، جایگاه محصولات معدنی و فلزی در اقتصاد این کشور و ارائه راهنمای راهبردی برای فعالان حرفه‌ای صنعت معدن و فلزات.

در هر سه بخش، چک‌لیست‌ها، تمرین‌های عملیاتی، ابزارهای اجرایی و جمع‌بندی‌های کاربردی ارائه شده که کتاب را از یک متن صرفاً نظری متمایز می‌کند.

زیمینه‌های کلیدی

- صادرات به‌عنوان یک فرآیند راهبردی و زنجیره‌ای، نه یک معامله ساده
- نقش صادرات مواد معدنی و فلزی در توسعه اقتصادی و صادرات غیرنفتی ایران
- تفاوت‌های فرهنگی، تجاری و نهادی در بازارهای هند، امارات و چین
- مدیریت ریسک‌های تجاری، مالی و لجستیکی
- اهمیت دانش میدانی، مذاکره حرفه‌ای و شبکه‌سازی بین‌المللی

سبک نگارش

سبک نگارش کتاب ترکیبی از زبان تخصصی و بیان روان است. نویسنده تلاش کرده مفاهیم پیچیده تجارت بین‌الملل، قوانین گمرکی و تحلیل‌های اقتصادی را به زبانی قابل درک برای فعالان اقتصادی، حتی تازه‌واردان، توضیح دهد. لحن کتاب آموزشی، راهبردی و در عین حال واقع‌گرایانه است. نقاط قوت و ویژگی‌های برجسته اثر به صورت زیر است:

- رویکرد کاملاً عملی و کاربردی مبتنی بر تجربه واقعی
- تمرکز تخصصی بر محصولات معدنی و فلزی (نه صادرات عمومی)
- پوشش هم‌زمان سه بازار کلیدی با ساختار تحلیلی یکسان
- ارائه چک‌لیست‌ها، تمرین‌ها و ابزارهای اجرایی
- توجه هم‌زمان به اقتصاد کلان، فرهنگ تجاری و جزئیات اجرایی



مخاطبان هدف

این کتاب به‌ویژه برای گروه‌های زیر مناسب است:

- صادرکنندگان و فعالان حوزه معدن و فلزات
- مدیران شرکت‌های بازرگانی و صادراتی
- راهبران صادراتی در بخش خصوصی و دولتی
- دانشجویان و پژوهشگران تجارت بین‌الملل
- فعالان اقتصادی که قصد ورود حرفه‌ای به بازارهای هند، امارات یا چین را دارند

پیام‌ها و درس‌های کلیدی

- صادرات موفق بدون شناخت عمیق بازار هدف امکان‌پذیر نیست.
- تفاوت‌های فرهنگی و رفتاری نقش تعیین‌کننده‌ای در مذاکرات تجاری دارند.
- صادرات پایدار نیازمند برنامه‌ریزی راهبردی، مدیریت ریسک و نگاه بلندمدت است.
- منابع معدنی ایران تنها زمانی به مزیت رقابتی تبدیل می‌شوند که با دانش بازار جهانی همراه شوند.

ارزیابی و جمع‌بندی

«راهنمای جامع صادرات محصولات معدنی و فلزی به هند، امارات و چین» را می‌توان یکی از منابع تخصصی کم‌نظیر فارسی در حوزه صادرات مواد معدنی دانست. این کتاب شکاف میان منابع نظری دانشگاهی و نیازهای عملی صادرکنندگان را تا حد زیادی پر می‌کند و می‌تواند به‌عنوان نقشه راه صادراتی مورد استفاده قرار گیرد.

در مقایسه با کتاب‌های عمومی تجارت بین‌الملل یا صادرات، این اثر:

- تخصصی‌تر است.
 - کمتر کلی‌گویی می‌کند.
 - و به‌جای تئوری‌های صرف، بر تصمیم‌سازی و اجرا تمرکز دارد.
- اگر به دنبال کتابی هستید که هم دانش بدهد، هم مسیر نشان دهد و هم تجربه منتقل کند، این اثر انتخابی جدی برای فعالان حوزه صادرات معدنی و فلزی است؛ کتابی که نه‌تنها برای مطالعه، بلکه برای استفاده عملی نوشته شده است.





سایه‌روشن‌های بازار هند:

راهنمای جامع و کاربردی تجارت با کشور هند

مهدی نجات‌نیا، مربی رسمی مرکز تجارت بین‌المللی (ITC)، دبیر میز هند در وزارت صمت، مدرس و مشاور اتاق‌های بازرگانی
تحلیلی و کاربردی، تجارت بین‌الملل و بازرگانی خارجی، مطالعات اقتصادی و بازاریاب‌شناسی، روابط اقتصادی
شرکت چاپ و نشر بازرگانی، چاپ اول، پاییز ۱۴۰۴

✦ نویسنده:
✦ زائر و دسته‌بندی:
ایران و هند
✦ مشخصات نشر:

کتاب علاوه بر داده‌های آماری، از توضیحات زمینه‌ای، مثال‌های کاربردی و تحلیل‌های تجربی بهره می‌برد.

✦ زمینه‌های کلیدی

- صادرات به عنوان یک ضرورت ملی و راهبردی
- هند به مثابه بازاری عظیم، پیچیده و چندفرهنگی
- پیوند تاریخ، فرهنگ و اقتصاد در رفتار تجاری هندی‌ها
- اهمیت شناخت بازار پیش از ورود
- تعامل برد-برد در تجارت بین‌الملل
- نقش آموزش، برنامه‌ریزی و ثبات سیاست‌گذاری در موفقیت صادرات

✦ سبک نگارش

- سبک نگارش کتاب ترکیبی از زبان تحلیلی، آموزشی و کاربردی است. نویسنده از نثر رسمی اما قابل فهم استفاده می‌کند و تلاش دارد مفاهیم اقتصادی و تجاری را با توضیح زمینه‌ای و مثال‌های واقعی روشن سازد. لحن کتاب آگاهانه، دغدغه‌مند و گاه هشداردهنده است، بدون آن‌که اغراق‌آمیز یا تبلیغاتی شود. نقاط قوت و ویژگی‌های برجسته اثر به صورت زیر است:
- پوشش جامع و چندبعدی کشور هند (اقتصادی، فرهنگی، تاریخی و تجاری)
 - تکیه بر تجربه عملی نویسنده در حوزه تجارت بین‌الملل
 - ارائه اطلاعات کاربردی برای فعالان واقعی بازار
 - پرهیز از نگاه ساده‌انگارانه به بازار هند
 - تلفیق داده‌های آماری با تحلیل رفتاری و فرهنگی

✦ موضوع اصلی

کتاب «سایه‌روشن‌های بازار هند» یک راهنمای جامع و تحلیلی برای شناخت کشور هند با تمرکز بر تجارت، اقتصاد و تعاملات بازرگانی است. نویسنده تلاش کرده تصویری واقع‌بینانه و چندلایه از هند ارائه دهد؛ تصویری که هم فرصت‌ها را نشان می‌دهد و هم محدودیت‌ها، ریسک‌ها و پیچیدگی‌های ورود به این بازار بزرگ و متنوع را آشکار می‌سازد. هدف اصلی کتاب، آماده‌سازی ذهنی و عملی بازرگانان، تولیدکنندگان و تصمیم‌گیران اقتصادی ایرانی برای تعامل مؤثر و پایدار با بازار هند است.

✦ خلاصه محتوا

- کتاب با یک مقدمه تحلیلی درباره ضرورت صادرات غیرنفتی و جایگاه آن در اقتصاد ایران آغاز می‌شود و سپس به صورت گام‌به‌گام به معرفی هند می‌پردازد. مهم‌ترین محورهای محتوایی عبارت‌اند از:
- ویژگی‌های کلیدی کشور هند (جمعیت، جغرافیا، فرهنگ، ساختار سیاسی و اقتصادی)
 - تاریخچه سیاسی و تمدنی هند و تأثیر آن بر رفتارهای اقتصادی امروز
 - موقعیت جغرافیایی، اقلیم، استان‌ها و شهرهای مهم بازرگانی
 - ساختار پولی، بانکی و مالی هند
 - اخلاق تجاری، فرهنگ مذاکره و شیوه تعامل با تجار هندی
 - فرصت‌ها و تهدیدهای تجارت هند برای ایران
 - آمار و ارقام تجارت خارجی هند با جهان و ایران
 - مناطق آزاد و ویژه اقتصادی هند
 - ثبت شرکت و برند، نمایشگاه‌ها و زیرساخت‌های تجاری
 - ارائه یک نسخه عملیاتی برای تجارت با هند



مخاطبان هدف

این کتاب به طور خاص برای افراد زیر مناسب است:

- صادرکنندگان و بازرگانان ایرانی
- مدیران شرکت‌های تولیدی و تجاری
- فعالان حوزه سیاست‌گذاری اقتصادی
- دانشجویان و پژوهشگران تجارت بین‌الملل
- علاقه‌مندان به شناخت اقتصاد و بازار هند

پیام‌ها و درس‌های کلیدی

- صادرات بدون شناخت عمیق بازار مقصد، پریسک و ناپایدار است.
- هند صرفاً یک بازار بزرگ نیست، بلکه مجموعه‌ای از بازارهای متنوع است.
- فرهنگ، تاریخ و سیاست نقش تعیین‌کننده‌ای در رفتار تجاری دارند.
- صادرات موفق نیازمند نگاه بلندمدت، ثبات و حرفه‌ای‌گری است.
- اقتصاد ایران بدون توسعه صادرات غیرنفتی با محدودیت جدی مواجه خواهد بود.

ارزیابی و جمع‌بندی

«سایه‌روشن‌های بازار هند» را می‌توان یکی از منابع معتبر و کاربردی فارسی درباره شناخت بازار هند دانست. این کتاب فراتر از معرفی سطحی، به لایه‌های عمیق‌تر اقتصاد و تجارت هند می‌پردازد و برای مخاطب ایرانی، نقش یک نقشه راه شناختی را ایفا می‌کند.

مقایسه با آثار مشابه

در مقایسه با کتاب‌های عمومی تجارت بین‌الملل یا گزارش‌های صرفاً آماری، این اثر:

- بومی‌تر و متناسب با نیاز مخاطب ایرانی است
- نگاه انتقادی و واقع‌بینانه‌تری دارد
- و تمرکز آن بر «آمادگی برای عمل» است، نه صرفاً افزایش اطلاعات

اگر به دنبال کتابی هستید که هند را نه به صورت کلیشه‌ای، بلکه با تمام پیچیدگی‌ها، فرصت‌ها و چالش‌هایش بشناساند، «سایه‌روشن‌های بازار هند» انتخابی ارزشمند است؛ اثری که خواننده را برای ورود آگاهانه، حرفه‌ای و پایدار به یکی از مهم‌ترین بازارهای قرن بیست‌ویکم آماده می‌کند.





نمایشگاه‌های بین‌المللی، توسعه تجارت و نوآوری

✍ نویسنده: راشل گیبسون (Rachel Gibson)، پژوهشگر مرکز ارزیابی مداخلات پیچیده سلامت، دانشگاه تورنتو، کانادا
 ✍ مترجمان: صدیف بیک‌زاده و رضا موسایی
 ✍ زائر و دسته‌بندی: علمی پژوهشی، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تجارت بین‌الملل و نوآوری، مطالعات سازمانی و جغرافیای اقتصادی
 ✍ مشخصات نشر: شرکت چاپ و نشر بازرگانی، چاپ اول، بهار ۱۴۰۴

موضوع اصلی

این کتاب یک مطالعه علمی عمیق و میان‌رشته‌ای درباره نقش نمایشگاه‌های تجاری بین‌المللی در اقتصاد جهانی است. نویسنده نمایشگاه‌ها را نه صرفاً رویدادهایی تجاری، بلکه به عنوان «ساختارهای میانی حیاتی» و «خوشه‌های موقت دانش» معرفی می‌کند که در آن‌ها فرآیندهای یادگیری، تبادل دانش، نوآوری فناورانه و تعاملات بین‌شرکتی شکل می‌گیرد. تمرکز اصلی کتاب بر این پرسش است که نمایشگاه‌های بین‌المللی چگونه بر الگوهای نوآوری شرکت‌ها و بر رفتار آن‌ها در نظام‌های مختلف سرمایه‌داری تأثیر می‌گذارند.

خلاصه محتوا

کتاب با طرح مباحث نظری درباره جهانی‌شدن، اقتصاد دانش‌بنیان و اقتصاد سیاسی تطبیقی آغاز می‌شود و سپس به بررسی نظام‌مند نقش نمایشگاه‌های تجاری می‌پردازد. مهم‌ترین محورهای محتوایی عبارت‌اند از:

- جایگاه نمایشگاه‌های تجاری در اقتصاد سیاسی جهانی
- نمایشگاه‌ها به‌عنوان بسترهای تبادل دانش و یادگیری بین‌شرکتی
- تحلیل نمایشگاه‌ها در چارچوب «انواع سرمایه‌داری» (VoC)
- بررسی همگرایی و واگرایی فناورانه شرکت‌ها
- مطالعه تطبیقی چهار نمایشگاه بزرگ بین‌المللی در آلمان و ایالات متحده
- تحلیل داده‌های کمی (پرسشنامه‌ها) و کیفی (مصاحبه‌ها)
- پیامدهای سیاست‌گذاری عمومی و آینده نمایشگاه‌ها در دوران پساکووید

کتاب با نگاهی آینده‌نگر، به نقش نمایشگاه‌ها در نظم نوین اقتصاد جهانی می‌پردازد.

زمینه‌های کلیدی

- نمایشگاه‌های تجاری به‌مثابه زیرساخت‌های دانش‌بنیان
- نوآوری فناورانه و یادگیری بین‌شرکتی
- پیوند سطح خرد (شرکت‌ها) و سطح کلان (نظام‌های اقتصادی)
- همگرایی و واگرایی در الگوهای نوآوری
- نقش نهادها و ساختارهای قدرت در تجارت جهانی
- اقتصاد سیاسی جهانی و تحولات پساکرونا

سبک نگارش

سبک نگارش کتاب علمی، تحلیلی و دانشگاهی است. نویسنده از مفاهیم نظری پیشرفته و چارچوب‌های تحلیلی چندرشته‌ای بهره می‌برد، اما ساختار منظم، مثال‌های تجربی و توضیحات مرحله‌به‌مرحله باعث شده متن برای خواننده متخصص قابل پیگیری باشد. ترجمه فارسی نیز دقیق، رسمی و منطبق با ادبیات علمی است.

نقاط قوت و ویژگی‌های برجسته:

- رویکرد نوآورانه به نمایشگاه‌های تجاری فراتر از نگاه بازاریابی
- استفاده هم‌زمان از تحلیل کمی و کیفی
- پیوند نظریه با داده‌های میدانی
- چارچوب تحلیلی قدرتمند در اقتصاد سیاسی تطبیقی
- پرداختن به آینده نمایشگاه‌ها در شرایط بحران‌های جهانی



✎ مخاطبان هدف

این کتاب بیش از همه مناسب است برای:

- پژوهشگران و دانشجویان تحصیلات تکمیلی اقتصاد، مدیریت و علوم سیاسی
- سیاست‌گذاران حوزه تجارت و نوآوری
- متخصصان تجارت بین‌الملل و توسعه صادرات
- علاقه‌مندان به اقتصاد دانش‌بنیان و نوآوری فناورانه

✎ پیام‌ها و درس‌های کلیدی

- نمایشگاه‌های تجاری نقش محوری در تولید و تبادل دانش دارند.
- نوآوری صرفاً محصول تحقیق و توسعه داخلی نیست، بلکه نتیجه تعاملات شبکه‌ای است.
- ساختارهای نهادی و نظام‌های سرمایه‌داری بر رفتار شرکت‌ها اثر مستقیم دارند.
- نمایشگاه‌ها می‌توانند شکاف‌های قدرت را در اقتصاد جهانی تا حدی تعدیل کنند.
- آینده تجارت جهانی بدون درک نقش این بسترهای میانی قابل تحلیل نیست.

✎ ارزیابی و جمع‌بندی

«نمایشگاه‌های بین‌المللی، توسعه تجارت و نوآوری» یکی از آثار مرجع و پیشرو در تحلیل علمی نمایشگاه‌های تجاری است. این کتاب خلأ موجود میان ادبیات بازاریابی، اقتصاد سیاسی و مطالعات نوآوری را به خوبی پوشش می‌دهد و دیدگاهی عمیق و متفاوت ارائه می‌کند.

در مقایسه با کتاب‌های رایج درباره نمایشگاه‌ها که اغلب جنبه اجرایی یا بازاریابی دارند، این اثر:

- نظری‌تر و عمیق‌تر است.
- نگاه ساختاری و نهادی دارد.
- و نمایشگاه‌ها را به‌عنوان پدیده‌ای کلیدی در اقتصاد جهانی تحلیل می‌کند.

این کتاب برای خواننده‌ای نوشته شده که به دنبال درک عمیق سازوکارهای پنهان تجارت جهانی و نوآوری است. اگر نمایشگاه‌های بین‌المللی را نه صرفاً رویداد، بلکه بخشی از معماری اقتصاد جهانی می‌دانید، این اثر یکی از ارزشمندترین منابع تحلیلی در این حوزه به‌شمار می‌آید.





@nashrbazargani



دسترسی به بیش از

۲۰/۰۰۰

کتاب تخصصی

اپلیکیشن کتابخوان بازرگان

اولین و جامع‌ترین کتابخانه تخصصی تجارت و بازرگانی



ارائه کتب
در فرمت‌های
PDF و EPUB



شبکه تخصصی
مؤلفان و مشاوران



امکان
هایلایت کردن
متن



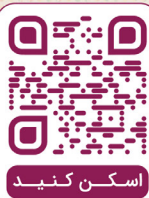
ایجاد کتابخانه
شخصی و سازمانی



امکان فیلتر کردن کتب
بر اساس دسته‌بندی‌ها
و نویسندگان



جستجوی پیشرفته
در موضوع و اسامی
مؤلفان



اسکن کنید

دریافت از **اپزاد**

دریافت از **مایکت**

دریافت نسخه iOS از **یب‌اپ**

اپلیکیشن کتابخوان بازرگان با محوریت شرکت چاپ و نشر بازرگانی راه اندازی شده است که از پشتوانه دانش بسیار غنی در تجارت و اطلاعات بازرگانی کشورها برخوردار است. حضور اساتید و مدیران توانمند در این مرکز از نقاط قوت اصلی این اپلیکیشن محسوب می‌شود www.bazargan.app



برگزارکننده دوره‌های آموزشی تخصصی ویژه بازرگانان، صاحبان کسب و کار، واردکنندگان و صادرکنندگان کالا و کلیه فعالان بخش‌های خصوصی و دولتی در جهت ارتقاء سطح دانش و آگاهی با امکان برگزاری دوره در محل سازمان‌ها

بازاریابی و کسب و کار

بازرگانی و تجارت بین‌الملل

علوم مالی

زبان انگلیسی بازرگانی

هوش مصنوعی

نشانی: بلوار کشاورز- خیابان عبدالله زاده- نبش کوچه قلی زاده (افشار)- پلاک ۲۱

داخلی (۱) ۰۲۱۸۶۹۵ | @IBTCPAGE
@IBTCPAGE | www.ibtc.ir

دارای ۳۷ نمایندگی در سراسر کشور



مرکز آموزش بازرگانی
دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی
(دولت، صنعت، تجارت)



مرکز آموزش بازرگانی
مدرسه صادرات

مدرسه صادرات

آموزش، مشاوره، اطلاعات تجاری، ارتباطات تجاری

برخی دوره های مدرسه صادرات

- جامع صادرات محصولات پتروشیمی
- جامع صادرات فرآورده های نفتی
- جامع صادرات محصولات معدنی فلزی
- جامع صادرات محصولات کشاورزی
- جامع صادرات خدمات
- جامع صادرات مصالح ساختمانی
- جامع خرده فروشی صادراتی
- جامع تربیت کارشناس صادرات



IBTCPAGE



WWW.IBTC.IR



IBTC.PR@GMAIL.COM



۰۲۱۸۶۹۵ (داخلی ۱)

بلوار کشاورز - خیابان عبدالله زاده - نیش کوچه قلی زاده (افشار) - پلاک ۲۱



تحول دیجیتال زنجیره تامین

